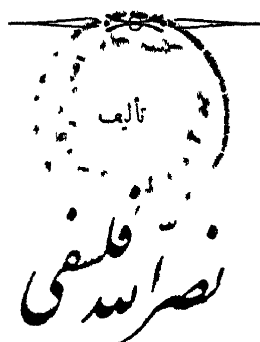
تاریخ اروپا

درقرون نوزدهم وبیستم

تاریخ اروپا

در قرون نوزدهم وبیستم



معلم تاریخ دورهٔ دوم متوسطه

مطابق پروگرام وزارت جلیلهٔ معارف برای استفادهٔ معلمین کلاسهای چهار علمی و شش ادبی

از نشریات مؤسسهٔ خاور

طهران ۱۳۰۹

درین کتاب از بیان وقایع پانرده سال اول
قرن نوزدهم (از ۱۸۰۰ تا ۱۸۱۵) چشم می پوشیم،
چه ذکر وقایع ایمدت که دوران کنسولی و سلطنت
ناپلئون بناپارت و لشکر کشیها و مملکت گیریهای
او ست خود محتاج کتابی مخصوص است و این مجلد
را از حدود برگرام کلاسهای علمی خارج خواهد
ساخت



فصل اول

اوضاع اروپا پس از سقوط حکومت ناپلئون

کنگرهٔ وین

متفقین[1] پس از آنکه پاریس را گرفتند و ناپلئون بجزیرهٔ **الب**[2] رفت بر آن شدند که نقشهٔ سیاسی اروپا را تغییر دهند و آثار انقلاب فرانسه و فتوحات ناپلئون را محو کنند . پس بتأسیس **کنگرهٔ وین** پرداختند (اکتبر ۱۸۱٤ تاژون ۱۸۱۵) کنگرهٔ مزبور درشهر وین پایتخت اطریش از نمایندگان تمام دول اروپا تأسیس گشت ومأمور بود که مقدرات نواحی مختلفی را که بواسطهٔ شکست ناپلئون از فرانسه منتزع میشد . مانند ممالك آلمانی ساحل چپ رود رن و بلاد **کلنی** و **مایانس** و **ترو** و **اسپیر**[3] و قسمتی از ممالك ایطالیا را معلوم کند و در خصوص برخی ممالك دیگر هم که ناپلئون از نظر سیاسی خارج از مملکت فرانسه تأسیس کرده بود . مانند گراندوشهٔ **ورشو** و غیره بحث نماید .

متفقین نخست درصدد بودند که بوسیلهٔ نمایندگان مختار خویش[4] قبلا مجلسی سری تشکیل دهند و درآن مجلس مسائل مختلف فیه را

---

۱ - روس و انگلیس و پروس و روسیه .

۲ - درآغاز سال ۱۸۱٤ متفقین با سپاه بسیار از مشرق بخاك فرانسه حمله کردند و ناپلئون از عهده دفع ایشان برنیامد ، و سپاه دشمن پاریس را متصرف شد و ناپلئو ناچار از سلطنت استعفا کرد و متفقین پادشاهی جزیره کوچك الب (Elbe) و(...) بین جزیره کرس و ایطالیا را بدو تفویض کردند .

۳ - Cologne ، Mayence ، Trève ، Spire.

٤ - مترنیخ (Metternich) صدر اعظم اطریش . نسلرد (Nesselrode) صدر اعظم روس . هومبلت (Humboldt) و هاردنبرك ، (Hardenberg) وزرای آلمان ، لرد کاسلریك (Castlereagh) و ولینگتن (Wellington) نمایندگان مختار انگلستان

بصوابدید یکدگر حل کنند واز آنپس نیات خویش‌رادر کنگرهٔعمومی برممالك دیگر تحمیل نمایند . در آغاز امر حضور نمایندهٔ فرانسه را نیز برخلاف مصالح خویش می‌پنداشتند . ولی لوئی هجدهم دست نشاندهٔ ایشان بود وهر گاه نمایندهٔ وی را بکنگره نمی پذیرفتند بدبینی مردم فرانسه نسبت بدوفزونی می‌یافت واز طرفی متفقین مکرر گفته بودند که ایشانرا با ملت فرانسه جنگی نیست و تنها با شخص ناپلئون مخالفند . پس ناچار بدعوت نمایندهٔ فرانسه راضی شدند و پرنس **تالی‌ران** [1] از جانب لوئی هجدهم مامور کنگرهٔ وین گردید .

تالی ران در سیاست سخت ماهر بود وچون بکنگرهٔ وین راه یافت نخست با مهارت تام‌متفقین را از تشکیل مجلس سری باز داشت. از طرفی **الکساندر اول** تزار روسیه و**فردریك ویلهلم سوم** پادشاه پروس در خفا با یکدگر معاهده کرده بودند که گراندوشهٔ ورشو بروسیه و **ساکس** [2] بپروس واگذار شود ودول انگلیس و اطریش را با این معاهده موافقت نبود . زیرا دولت انگلیس نمیخواست که روسیه بورشو دست یابد واز پنراه بمرکز اروپا نزدیك شود . دولت اطریش نیز با ضمیمه شدن ساکس بپروس مخالف بود . چه هرگاه دولت پروس که سرزمین سیلزی را در تصرف داشت بتصرف‌ساکس نیز نائل میگشت یکباره ایالت **بهم** [3] را از شمال شرقی و شمال‌غربی احاطه میکرد . دول روسیه و پروس برای اینکه عملا بمقصودخویش نائل آیند و کنگرهٔ وین‌را بقبول مقاصد خود وادار کنند . بمهستان ساکس لشکر کشیدند و این امر خود موجب اختلاف شدیدمتفقین شد . چنانکه ظهور جنگ بین ایشان قطعی مینمود . لکن چون قوای روس و پروس تقریباً با قوای اطریش و انگلیس برابر بود هریك از طرفین بر آن شد که فرانسه را با خود متفق سازد و بدینوسیله بر

1- Talleyrand. 2- Saxe. 3- Bohême.

قوای حریف غالب آید . تالی‌ران ازین اختلاف استفاده کرد و بر خلاف میل‌تزار روس بانگلیس و اطریش پیوست و با آن دو دولت برضد مقاصد روس و پروس یعنی منضم شدن لهستان بروسیه وساکس بپروس معاهده کرد و دول کوچك آلمان مانند **وورتمبر** و **باویر**[1] وغیره نیز با آن معاهده موافقت کردند . دراینحال ناپلئون از جزیرهٔ الب باز گشت و اختلاف دول چهارگانه . که تالی‌ران را از آن خیال استفادهای بسیار بود . بموافقت کامل مبدل شد .

وضع سیاسی اروپا درسال ۱۸۱۵ کنگرهٔعمومی وین، با آنکه نمایندگان عموم دول در آنشهر حاضر شده‌بودند هیچگاه منعقد نشدوتنهامعاهدات انفرادی چند بین برخی از دول در شعب کنگره بامضا رسید .وچون خبر بازگشت ناپلئون انتشار یافت دول معظم همگی معاهدات انفرادی مزبور را امضاء کردند و دول کوچك را نیز طبعاً جز قبول آن‌چارهٔ نبود (۹ ژون ۱۸۱۵) .

پس از آنکه ناپلئون درجنك **واترلو**[2] شکست یافت ، متفقین معاهدات وین را در پاریس کامل کردند و اروپا را میان پنج مملکت بزرك (فرانسه . انگلیس . پروس . اطریش . روسیه) و چندین مملکت کوچك‌بطریق ذیل تقسیم نمودند :

فرانسه از شمال و شمال شرقی کوچك شد و بحدود پیش‌از انقلاب محدود گشت .

انگلستان که دارای سیادت بحری بود . **مالت** و **ایونی** را در بحرالروم و سرزمین **گویان** و جزائر **تاباگو** و **ترینی ته**[3] را درامریکا و **کاپ** را در افریقا و جزیرهٔ **سیلان** را در آسیا متصرف شد و این قطعات جملگی ازمتصرفات فرانسه ومتحدین دورهٔ انقلاب وامپراطوری آن یعنی اسپانیول و هلند بود .

۱- Wurtemberg , Bavière ۲- Waterloo
۳- Les îles Ioniennes ، Tabago ، Trinité.

دولت پروس قسمتی از لهستان (گراندوشهٔ **پزن** [1]) و **وستفالی** [2]
[درساحل راست رود رن] و **اکسلاشاپل** [3] و قسمتی ازساکس وبرخی
دیگر از نواحی آلمانی را که از فرانسه منتزع میشد تصرف کرد و
ازینراه دومیلیون برجمعیت خویش بیفزود .

دولت اطریش ایالت **سالزبور** [4] را از آلمان و **لمباردی** و
ونیز [5] را از ایطالیا و **دالماسی** را از شبه‌جزیرهٔ بالکان متصرف شد و
چهارمیلیون برجمعیت آن اضافه گشت . لکن بلژیک وبرخی ازنواحی
جنوبی آلمان را از دست داد و با تصرف لمباردی و ونیز بمنظور
قدیمیّ خویش که تسلط برایطالیا بود نائل آمد .

دولت روسیه درساحل دریای بالتیک سرزمین **فنلاند** را ازدولت
سوئدگرفت و درساحل رود دانوب ایالت **بسارابی** را از عثمانی منتزع
کرد و در کنار رود ویستول گراندوشهٔ **ورشو** را متصرف شد و
بدینطریق قریب پنج میلیون برجمعیت آن بیفزود .

گرد فرانسه نیز برای آنکه از ممالک مرکزی جدا باشد سه
مملکت کوچك تأسیس کردند : اول مملکت **هلند** که مرکب از
بلژیك و هلند کنونی بود وسلطنت آن بیکی از شاهزادگان خوادهٔ
اورانژ [6] واگذار شد . دوم **نواحی متحدهٔ سویس** که از بیست ودو
ناحیهٔ بیطرف تأسیس یافت و دول اروپا بیطرفی همیشگی آنرا ضمانت
کردند . سوم مملکت **ساردنی** [7] [بین ایطالیا و فرانسه] که ازولایات
ساوآ و **نیس** و **پیه‌مون** [8] پدید آمد .

در آلمان برخی از ممالکی که ناپلئون ایجاد کرده بود مانند
ممالک **باویر** و **وورتمبر** و **ساکس** بحال خویش باقی ماند و ازولایات
هانوور [9] نیز مملکتی تأسیس شد و سایر ممالک سی‌وچهارگانهٔ آلمان هم

۱- Posen ۲- Westphalie ۳- Aix-la-Chapelle. ۴- [illegible]
۵- Venise ۶- Orange. ۷- Sardaigne. ۸- Savoie [illegible]
۹- Hanovre

با یکدگر متحد شده بریاست اطریش اتحادیهٔ دول آلمانی را تشکیل کردند ، ولی ایالات غیر آلمانی اطریش مانند **هنگری و ونسی** [1] و همچنین پروس و ایالاتی که از لهستان بدان منضم شده بود در اتحادیهٔ مزبور مداخله نداشتند .

ایطالیا نیز بتقسیمات مختلفه منقسم گشت . چنانکه قسمتی ازمرکز آنمملکت بعنوان **ممالك کلیسا** [2] مجدداً بتصرف پاپ درآمد وسرزمین ناپل باز بخانوادهٔ **بوربن سی‌سیل** واگذار شد وچندولك نشین کوچك مانند **تسکان و پارم** [3] و غیره نیز تأسیس گشت که‌شاهزادگان اطریشی بر آن حکومت داشتند .

در شبه جزیرهٔ **ایبری** تغییری روی نداد و ممالك اسپانیول و پرتقال بصورت قدیم بازگشته مجدداً بتصرف فرمانروایان پیشین درآمد .

درشمال اروپا نروژ را از دانمارك گرفته بسوئد دادند و در شبه‌جزیرهٔ اسکاندیناوی مملکتی واحد تأسیس گشت و **برنادت** [4] مارشال قدیمی فرانسه که از جانب شارل سیزدهم پادشاه سوئد بفرزندی پذیرفته شده بود بنام شارل‌چهاردهم پادشاه‌آنسرزمین گردید . دانمارك نیز بجای نروژ دولك‌نشین **شلزویك وهلستاین ولونبور** [5] راتصرف کرد.

عهدنامهای ۱۸۱۵ برای برخی از دول سودمند افتاد ، لکن برخی دیگر مانند فرانسه وبلژیك و آلمان و ایطالیا از آن خرسند نبودند . راضی نبودن فرانسه از آنجهة بود که پس از عظمت و اقتدار دورهٔ امپرا طوری ناپلئون دیگر بار کوچك شد و حتی از حدود پیش از انقلاب نیز تنزل کرد و سرحدات طبیعی خود را از دست بداد . مردم بلژیك نیز از منضم شدن بهلند خوشدل نبودند . زیرا نژاد و زبان ایشان فرانسوی و مذهب آنان مذهب کاتولیك بود ، در صورتیکه اهالی هلند از نژاد ژرمن و پیرو مذهب پروتستان

۱ - Vénétie. ۲ - Les Etats de l'Eglise. ۳ - Toscane Parme.
۴ - Bernadotte. ۵ - Lauenbourg.

بودند و همین اختلافات سبب شد که سرانجام درسال ۱۸۳۰ انقلابی برخاست و رشتهٔ اتحاد آندوملت را بگسست .

آلمان و ایطالیا نیز بواسطهٔ آنکه بمقصود حقیقی خود یعنی تأسیس دولت واحد آلمان و ایطالیا نائل نیامده بودند راه مخالفت می سپردند . بالجمله عهدنامه‌های ۱۸۱۵ ظاهراً چندی ازجنگهای خارجی جلوگیری کرد. ولی جنگهای داخلی رابنیان نهاد و موجب انقلابات چند شد که از آنجمله انقلابات آلمان و ایطالیاست . علاوه برین جنگهای نیمهٔدوم قرن نوزدهم را نیز ازنتایج معاهدات ۱۸۱۵ بایدشمرد.

تأثیرات انقلاب فرانسه و امپراطوری ناپلئون در اروپا

انقلاب‌فرانسه پس‌ازاصلاح مذهبی **لوتر**[1] از مهمترین ومؤثرترین وقایع تاریخ اروپاست . زیرا چنانکه لوتر مذهب را اصلاح کرد . انقلاب فرانسه نیز در اصول سیاسی واجتماعی تغییراتی پدید آورد و فکر آزادی و مساوات وحکومت ملی را در اروپا منتشر ساخت . حکومت فرانسه در دورهٔ بیست و سه‌سالهٔ انقلاب و امپراطوری برهر مملکتی دست یافت بنیان ملوك‌الطوایفی را برانداخت و امتیازات طبقهٔ ممتازه‌را لغو کرد و حقوق مدنی را که ناپلئون بر اساس مساوات عموم مردم در برابر قانون استوار کرده بود منتشر ساخت . وممالك بلژیك و هلند و ایالات ساحل چپ رود رن وقسمتی از ممالك‌غربی آلمان و لمباردی وونسی از آنجمله است . انقلاب فرانسه مردم اروپا را هشیار کرد و آنانرا بمحدود ساختن امتیازات مطلقهٔ سلاطین و درخواست قانون اساسی و مداخله درامور حکومت رهبری نمود . چنانکه پس از کنگرهٔ وین کم کم آثار انقلاب فرانسه درسایر ممالك اروپا نیز آشکار شد و درظرف نیم قرن برخی از ممالك که تا آن زمان دچار استبداد مطلق بودند بحکومت مشروطه یا جمهوری نائل

Luther- ۱

آمدند و برخی دیگر مانند آلمان و ایطالیا که از حکومتهای کوچك ترکیب شده بودند ، بایکدگر متحد شده دولتی واحد تأسیس کردند.

اوضاع اروپا پس از کنگره وین

اتحاد مقدس

پس از آنکه در سال ۱۸۱۵ حکومت امپراطوری ناپلئون بپایان آمد و سلطنت بسلسلهٔ بوربن بازگشت و متفقین بموجب معاهدات کنگره وین ممالکی را که ناپلئون تسخیر کرده بود میان خود قسمت کردند . تأمین صلح بین ممالك معظم اروپا لازم بنظر میرسید و مخصوصاً تزار روسیه و امپراطور اطریش و پادشاه پروس را بدین امر توجه کامل بود .

الکساندر اول تزار روسیه زمانیکه با متفقین خویش در پاریس بود برای نیل بدین مقصود و مخصوصاً برای جلوگیری از انتشار فکر آزادی خواهی و مساوات و حفظ حکومت مطلقهٔ سلاطین بامپراطور اطریش و پادشاه پروس پیشنهاد کرد که با یکدگر متحد شوند و بین رعایای ممالك خویش همان عدالت و اخوتی را که حضرت عیسی گفته‌است بر قرار کنند . امپراطور اطریش و پادشاه پروس نیز رأی تزار را پذیرفتند و اتحادی بین ایشان برقرارشد که باتحاد مقدس[۱] معروفست . انگلیس و فرانسه هم بلافاصله مقررات اتحاد مزبور را قبول کردند و متحدین جملگی قرار بر آن نهادند که از آن پس بر یکدگر چون برادر بنگرند و در مواقع لازم با هم یاری کنند و چون در امور سیاسی ممالك ایشان اشکالی پدید آید کنگرهائی ترتیب دهند و از ظهور جنك و خونریزی جلو گیری کرده حتی الامکان صلح و سلامت را در اروپا پایدار سازند .

مترنیخ صدر اعظم اطریش که مردی مستبد و خود خواه بود

۱ - La Sainte - Alliance.

و خویشتن را « ستون دنیا » و « نایب خدا » و دیگران راجمعی « اباه » و « دلخوش بتخیلات » میخواند · از اتحاد مقدس بنفع حکومت استبدادی استفاده کرد و آنرا وسیلهٔ ممانعت از انقلابات ملی و سر کوبی آزادی خواهان ساخت و تقریباً مدت ده‌سال (۱۸۱۵ تا ۱۸۲۶) بدینوسیله از انتشار آزادی جلو گیری کرد. لکن همین امر خود مرده را بحصیل آزادی تحریض نمود و آتش انقلابات ملی را دامن زد . چنانکه نخست ملت آلمان و پس از آن مردم ایطالیا وناپل وپی یمون و اسپانی سر بشورش بر داشتند. متحدین نیز برای فرو نشاندن انقلابات مزبور کنگرهائی تشکیل کردند که آنجمله یکی کنگرهٔ وین است(۱۸۱۹ تا ۱۸۲۰) که در نتیجهٔ انقلاب آلمان تأسیس شد و دو دیگر کنگر های **تروپو**[۱] و **لایباک**[۲] (از بلاد امپراطوری سابق اطریش) که بر اثر انقلاب ایطالیا منعقد شد (۱۸۲۰ تا ۱۸۲۱)و بالاخره کنگرهٔ **ورن**[۳] (از شهرهای ایطالیا) که نتیجهٔ انقلاب اسپانیول بود (۱۸۲۲).

متحدین برای تسکین انقلابات مذکور و سرکوبی آزادی خواهان علاوه برتشکیل کنگره بلکشرکشی و جنت نیز که مخالف اصول اتحاد مقدس بود متوسل میشدند ، چنانکه برای اعادهٔ حکومت استبدادی مطلق درمملکت ناپل هشتاد هزارنفر از سپاهیان اطریش را مأمور آنسرزمین کردند و ژنرال **پهپه**[۴] پیشوای آزادی‌خواهان را در محل **ری‌یتی**[۵] شکست داده (۷مارس ۱۸۲۱) مجدداً **فردیناننداول** پادشاه آنمملکت را بسلطنت رسانیدند ، همچنین در انقلاب اسپانیول صدهزارنفرازسپاهیان فرانسه‌را بریاست **دوك‌دانگولم**[۶] برادرزادهٔ‌لوئی هجدهم بدان مملکت فرستادند و انقلابیون را مغلوب ساخته ژنرال

۱ - Troppau. ۲ - Laybach ۳ - Vérone.
۴ - Pépé. ۵ - Rieti. ۶ - Duc d'Angoulême.

ری یگو[1] پیشوای آنان را کشتند و **فردیناند هفتم** را بار دیگر بتخت سلطنت نشاندند .

بنیان اتحاد مقدس درسال ۱۸۲٦ متزلزل گشت . زیرا حکومت انگلیس بواسطهٔ آنکه از دیرزمانی مشروطه بود سلطنت استبدادی را نمی پسندید و مخصوصاً با مداخلهٔ متحدین خویش بامور داخلی سایر ممالک و جنك با آزادی خواهان موافقت نداشت ، چنانکه چون سپاه فرانسه باسپانیول رفت **کانینگ**[2] وزیر خارجهٔ انگلیس رسماً بر آن لشکر کشی اعتراض کرد و بهمین سبب نیز دولت انگلیس از اتحاد مقدس کناره گرفت . ظهور انقلاب یونان وشورش مردم آنسرزمین برضد حکومت عثمانی ، چنانکه در فصول بعد خواهد آمد ، روسیه و فرانسه را نیز از اتحاد مقدس دور کرد . زیرا روسیه مایل بود که با آزادی طلبان یونان یاری کند و مترنیخ بعنوان اینکه انقلاب یونان با شورش اسپانی و ایطالیا مربوطست و برای متوجه ساختن متحدین بمشرق و آزاد نهادن انقلابیون آندو مملکت برپا شده ، با این امر مخالف بود و بالاخره پس از مرك **الکساندر اول** تزار روسیه (اول دسامبر ۱۸۲۵) **نیکلای اول** جانشین وی ازاتحاد مقدس خارج شد و بیاری یونانیان برخاست و دراوائل سال ۱۸۲٦ با دول فرانسه و انگلیس هم در بارهٔ مساعدت با مردم یونان بمذاکرات پرداخت و بالاخره میان دول سه گانه مزبور دربن باب معاهده ای منعقد گردید که **بمعاهدهٔ لندن** معروفست (٦ ژوئیه ۱۸۲۷) . بنا برین فرانسه هم ازاتحاد مقدس کناره گرفت و دول اطریش و پروس نیز موفق بحفظ آن نشدند و سر انجام رشتهٔ اتحاد مزبور بگسست .

شش سال بعد انقراض سلطنت خانوادهٔ بوربن درفرانسه وظهور

1- Riego. 2- Canning.

انقلاب بلژیك وتجزیهٔ مملکت هلند (اوت ۱۸۳۰) و شورش لهستان (نوامبر ۱۸۳۰) و انقلاباتی که در ایطالیا روی داد بار دیگر دول روسیه و اطریش و پروس را بیکدگر نزدیك کرد و دول مزبور باز برآن شدند که بأمور ممالك منقلبه مداخله کنند ، ولی حکومت فرانسه بایشان اخطار کرد که هرگاه درامور داخلی ممالك مجاور آن مداخله شود بجنك خواهد پرداخت . از طرفی نیز دول چهارگانهٔ انگلیس و فرانسه و اسپانی و پرتقال که هوا خواه حکومت ملی بودند بموجب معاهده ای که درلندن منعقد شد (۲۲ آوریل ۱۸۳٤) با یکدگر متحد شدند واتحاد آنان دول سه گانهٔ سابق الذکر راازانجام مقاصد خویش باز داشت .



فصل دوم

اوضاع فرانسه از سال ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸ .

حکومت مشروطه

پس از آنکه ناپلئون در ٤ ماه آوریل ۱۸۱٤ از امپراطوری فرانسه استعفا کرد و بجزیرهٔ البرفت متفقین لوئی هجدهم برادر کوچك لوئی شانزدهم را بسلطنت فرانسه تعیین کردند و او تا زمان مراجعت ناپلئون از جزیرهٔ الب [۲۰مارس ۱۸۱۵] پادشاهی کرد و چون ناپلئون ناگهان از جزیرهٔ الب بفرانسه بازگشت وسپاهیان مملکت درهمه‌جا بدو پیوستند، لوئی هجدهم ناچار پاریس راترك گفته بخاك بلژیك گریخت و درشهر **گان**[1] مسکن گزید. پس از آنکه حکومت صدروزهٔ ناپلئون بپایان آمد متفقین باز لوئی هجدهم را بپاریس آورده بسلطنت فرانسه گماشتند و دورهٔ سلطنت این پادشاه و برادرش که بانقلاب ژوئن ۱۸۳۰ و انقراض حکومت خانوادهٔ بوربن منتهی گردید بدورهٔ **بازگشت**[2] سلسلهٔ بوربن معروفست

پس از استعفای ناپلئون و عزیمت وی بجزیرهٔ الب مجلس سنای فرانسه بوضع قانون اساسی پرداخت و بنابر قانون مزبور حکومت فرانسه مسروطه شد ، بدین‌معنی که سلاطین برمملکت حکمروائی داشتند ولی قانون اساسی اختیارات آنانرا تا حدی محدود میساخت .

قبول‌قانون اساسی از جملهٔ شرائط سلطنت‌لوئی هجدهم بود ، ولی او سلطنت راحق موروثی خویش می پنداشت و میخواست که مانند برادر حکومت‌مطلق‌داشته باشد ، متفقین بواسطهٔ آنکه‌قبلا دروضع قانون اساسی موافقت کرده بودند و نیز بدانسبب که افراد سلسلهٔ بوربن‌را [اصلاح ناشدنی] و تفویض حکومت مطلق را بدیشان موجب فساد

Gand - ۱ La Restauration - ۲ .

و ظهور جنگهای داخلی میپنداشتند در استقرار حکومت مشروطه پافشاری کردند وبالاخره لوئی هجدهم با آنکه قانون اساسی مجلس سنا را نپذیرفت ناچار بوضع قانون اساسی جدیدی رضایت داد .

وضع قانون اساسی جدید بهیئتی که از سه نفر نمایندهٔ شاه و نه‌نفر اعضاء مجلس سنا و ده نفر از هیئت قانونگزاران تشکیل شده بود واگذار شد و قانون مزبور درچهارم ماه‌مه ۱۸۱٤ بامضای شاه رسید . قانون اساسی قوهٔ اجرائیه را از قوهٔ مقننه تفکیك میکرد . قوهٔاجرائیه یعنی فرماندهی قوای بری و بحری و اعلان جنك وامضای معاهدات صلح و معاهدات تجاری و هرگونه امری که مربوط باجرای قوانین‌باشد منحصر بشخص شاه بود واینگونه امور بدستیاری وزرائی مسئول انجام می‌یافت که شاه در عزل و نصب آنان اختیار تام داشت . قوهٔ مقننه ازمجالس دوگانهٔ **مبعوثان و اعیان**[1] بدید می‌آمد ولی شاه نیز در آن مداخله داشت . چنانکه اجرای قوانین موضوعه ازجانب مجلسین بی‌تصدیق شاه امکان ناپذیر بود و حتی شاه میتوانست مجلس مبعوثان رابمیل خویش منحل‌سازدمشروط بدانکه درظرف سه‌ماه‌مجلسی جدید مفتوح نماید . اعضای مجلس اعیان از جانب شخص شاه‌انتخاب میشدند و تاپایان عمر بدانسمت باقی می‌ماندند و شاه میتوانست آنمقام رادرخانوادهٔ آنان موروثی کند . دورهٔ وکالت وکلای مجلس مبعوثان پنج سال بود و انتخاب یك خمس از وکلا همه سال تجدید میشد . علاوه برین جمله قانون اساسی حفظ تشکیلات قضائی مملکت و رعایت قانون غیر قابل عزل بودن قضات و قانون مدنی را که از آثار دورهٔ امپراطوری ناپلئون بشمار میرفت تأیید کرده بود وآزادی شخصی و مذهبی وآزادی مطبوعات نیز از جملهٔ اصول آن محسوب می شد .

۱- Chambre des Pairs.

درنتیجهٔ قانون اساسی وتأسیس مجلسین سه حزب مختلف پدید آمد . اول حزب **سلطنت طلبان افراطی** که غالب افراد آن ازمهاجرین ایام انقلاب بودند و سلطنت استبدادی مطلق را بر حکومت مشروطه مرجح میشمردند و چون درسلطنت طلبی از شخص شاه هم متعصب تر بودند آنانرا افراطی میگفتند . رئیس این دسته برادر شاه **کنت دارتوا**[۱] بود و تقریباً تمام نجبا و اعیان پاریس عضو حزب مزبور بودند . دوم **آزادی طلبان** که هوا خواه حکومت ملی بودند و پادشاهی لوئی هیجدهم را بعنوان آنکه بدستیاری بیگانگان بسلطنت رسیده است ننگین میشمردند . این دسته از آزادی خواهان و وکلای مرافعه واطباء و محصلین وجمعی از هواخواهان ناپلئون و سربازان قدیمی پدید آمده بود . سوم **مشروطه طلبان** که فی الحقیقة میخواستند حکومت استبدادی قدیم فرانسه رابا حکومت زمان انقلاب در آمیخته از آن میان حکومتی اعتدالی تشکیل کنند . ولی عمر این دسته کوتاه بود و عاقبت جمعی ازافراد آن بسلطنت طلبان افراطی وجمعی دیگر بآزادی طلبان بپیوستند .

ازآغاز پادشاهی لوئی هجدهم سلطنت طلبان افراطی در امور مملکت فرمانروا شدند و بآزار مخالفین وطرفداری افراد طبقهٔ خویش پرداختند . چنانکه اعمال ناپسندیده ایشان در دورهٔ سلطنت دهساههٔ لوئی هجدهم . از قبیل اخراج بیست و دو هزارنفر از صاحب منصبان دورهٔ امپراطوری وبخدمت پذیرفتن صاحب منصبان قدیمی مهاجر وتفویض مناصب عالیه باشخاص بی کفایت، بالاخره مردم را بناپلئون متوجه ساخت و وسائل بازگشت وی را ازجزیرهٔ الب فراهم آورد . پس ازحکومت صدروزهٔ ناپلئون نیزاین دسته اعمال گذشته را پیروی کردند ومخصوصاً درقتل و آزار و شکنجهٔ طرفداران بناپارت افراط نمودند وبسیاری

---

۱ - Comte d'Artois.

ازبزرگان و مردم بیگناه را بجرم هواخواهی ناپلئون هلاک ساختند ،
و از آن جمله یکی مارشال نِه[1] سردار معروف ناپلئون است که در
۷ دسامبر ۱۸۱۵ اعدام شد ، سلاله بربن لوئی هجدهم باموافقت مجلس
مبعوثان تمام اعضای مجلس **کنوانسیون**[2] را که در زمان انقلاب بکشتن
لوئی شانزدهم رأی داده بودند بتبعید ابدی محکوم ساخت و برای
کسانیکه از خانوادهٔ بناپارت نام میبردند یا از دورهٔ امپراطوری
و شخص ناپلئون تمجید میکردند مجازاتهای سخت تعیین نمود ، از
آزادی شخصی و آزادی مطبوعات فی الحقیقة نامی بیش باقی نمانده
بود ، چه مردم در اعمال خود آزاد نبودند وجرائد بآزادی اظهار
عقیده نمیتوانستند کرد ، بالاخره تعدیات لوئی هجدهم و طرفداران وی
و مخصوصاً وضع قوانین جدیده که منافی آزادی و حکومت ملی بود
مردم را بر ضد حکومت برانگیخت و آزادی طلبان در چندین شهر
سربشورش برداشتند ، لکن بواسطهٔ قلت عدهٔ شورشیان حکومت بریشان
غالب آمد و مسببین شورش را از میان برداشت ،

سلطنت شارل دهم

لوئی هجدهم در ۱۶ سپتامبر ۱۸۲٤ درگذشت و برادرش کنت
دارتوا بنام **شارل دهم** جانشین وی گردید ، شارل در آغاز سلطنت
پسر خود **دوک دانگولم** را ولیعهد خواند و **قانون غرامت املاک** را
از مجلس گذرانید ، بموجب قانون مزبور بهریک از مالکین و سلطنت
طلبانی که در زمان انقلاب کبیر فرانسه املاکشان توقیف و فروخته
شده بود غرامتی تأدیه شد که معادل با بیست برابر عایدی ملک آنان
درسال ۱۷۹۰ بود و برای برداخت غرامات مزبور مبلغ ٦۲٥ ملیون
فرانک از خزانه دولت بمصرف رسید ،

۱ - Ney. ۲ - Convention.

درسال ۱۸۳۰ شارل دهم و مجلس مبعوثان را اختلافی پدید آمد و شاه مجلس را منحل کرد (۱٦ مه ۱۸۳۰) و در پنجم ژوئیهٔ همانسال سپاهیان فرانسه که مأمور تسخیر الجزیره بودند پیشرفتی کرده شهر الجزیره را متصرف شدند[1] . چون انتخابات تجدید شد برخلاف گمان شاه و طرفداران وی و باوجود مداخلات نامشروع آنان عدهٔ وکلای مخالف از مجلس بیش تجاوز کرد و شارل بار دیگر حکم بانحلال مجلس داده بموجب فرمانی آزادی را از جرائد و مطبوعات سلب نمود ، بالنتیجه مردم پاریس شورش کردند و در ظرف چهار روز (از ۲٦ تا ۲۹ ژوییه ۱۸۳۰) دست خانوادهٔ بوربن را ازسلطنت فرانسه کوتاه ساختند ،

علت عمدهٔ سقوط حکومت شارل دهم سلب آزادی جرائد و مطبوعات بود که باقانون اساسی مخالفت کامل داشت و چون این امر جرائد را بکباره مطیع دولت میساخت مدیران روزنامهها متحداً برآن شدند که علی‌رغم فرمان شاه جرائد خویش‌را آزادانه انتشار دهند . لکن مدیران مطابع از بیم حکومت حاضر بطبع روزنامها نشده مطابع خودرا بستند ، بیکاری کارگران مطابع آنانرا بمخالفت بادولت برانگیخت وبالنتیجه کارگران سایر کارخانهای شهر و عده‌ای از محصلین و سپاهیان قدیم نیز بدیشان پیوسته انقلابی برپا کردند و درروز ۲۹ ژوئیهٔ ۱۸۳۰ بین قوای دولت و انقلابیون جنگی سخت روی داد و درآن جنك ازطرفین قریب هفت هزارتن مقتول و مجروح شدندو سرانجام پاریس بتصرف شورشیان در آمد ،

بر اثر ظهور انقلاب و پیشرفت انقلابیون وکلای مجلس نیز دلیر شده برفرمان شاه اعتراض کردند و با انقلابیون همداستان گشته

۱ ـ تفصیل تصرف الجزیره در فصول بعد خواهد آمد .

در روز سی‌ام ژوئیه **دوك‌درلئان**[1] پسر **فیلیپ‌اگالیته**[2] نوادهٔ**فیلیپ‌اول** برادر لوئی چهاردهم‌را بسلطنت دعوت نمودند وشارل دهم ناچار در دوم اوت‌از پادشاهی استعفا کرد وبامر حکومت جدید بانگلستان رفت .

سلطنت لوئی فیلیپ

دوك‌درلئان در ۹ اوت ۱۸۳۰ از جانب مجلس مبعوثان واعیان بپادشاهی فرانسه انتخاب شد و خودرا لوئی فیلیپ خواند و درمجلس سوگند خورد که قانون اساسی را محترم شمارد .

لوئی فیلیپ با آنکه ظاهراً از جانب ملت بپادشاهی رسیده‌بود و خودرا طرفدار عامه معرفی میکرد در باطن مانند لوئی هجدهم وشارل دهم خویشتن را بر رعایا حاکم مطلق می‌پنداشت و مایل بود که‌امور مملکتی بدلخواه شخص‌وی‌اداره‌شود. درآغازسلطنت لوئی فیلیپ درفرانسه احزاب جدید پیدا شد که‌از آنجمله دوحزب قوی‌باسلطنت وی‌مخالف بودند ، یکی **حزب طرفداران سلطنت قدیم** که ازهمان سلطنت طلبان افراطی سابق پدید آمده بود و این حزب لوئی‌فیلیپ را غاصب سلطنت میدانست ، و دیگری **حزب‌جمهوری‌خواهان** که اصولاً باحکومت مشروطه مخالف بود و مخصوصاً سلطنت لوئی‌فیلیپ را بعنوان اینکه مجلس در انتخاب وی از جانب ملت فرانسه اختیار نداشته است مخالف قانون میشمرد .

لوئی‌فیلیپ در آغاز سلطنت زندگانی ساده اختیار کرد و از تجملات و تشریفات سلطنتی احتراز نمود ، چنانکه غالباً درشهرپیاده میگشت وباافراد مردم بمهربانی سخن میگفت . لکن چنانکه درفوق گذشت چون باطناً مایل بسلطنت استبدادی بود پس از اندك زمانی حقیقت خود را ظاهر ساخت وبر آن شد که ارادهٔ شخصی خویش را بر مجلسین تحمیل کند و درمملکت‌صاحب اختیار مطلق گردد،

1- Duc d'orléans. 2- Philippe Égalité.

بدین سبب مخالفین وی نیز دربرانداختن سلطنت او کوشنده‌تر شدند و در بلاد مختلفهٔ مملکت انقلاباتی ایجاد کردند که مهمترین آنها انقلابات جمهوری‌طلبان درسالهای ۱۸۳۲ (۵ژون) و ۱۸۳۴ (۱۴ آوریل) است ، انقلاب اخیر دفعهٔ درده‌شهر ظهور کرد و درپاریس بکشتاری عظیم منجر شد .

درزمان‌سلطنت لوئی‌فیلیپ از لحاظ سیاست خارجی دوموضوع قابل‌ذکر است . یکی‌موضوع **تفتیش سفائن** ودیگری‌موضوع **پریچار** [۱] واین هردو برای دولت فرانسه زیان آور ومایه سرشکستگی بود .

موضوع تفتیش سفائن — درسال ۱۸۱۵ دولت انگلیس در کنگرهٔ وین بیشنهاد کرد که برده فروشی را درعالم موقوف کنند ، سایر دول نیز با پیشنهاد مزبور موافقت کردند و بنا بر درخواست دولت انگلیس قرار بر آن نهادند که از آن پس سفائن جنگی هر دولتی بتواند درساحل افریقا کشتیهای تجاری را که حامل برده می‌پندارد تفتیش کند . لوئی هیجدهم و شارل دهم در دورهٔ پادشاهی خود با این‌امر موافقت ننمودند ، چه‌بحریهٔ دولت انگلیس برسایر دول برتری داشت و دولت مزبور می توانست همیشه بعنوان تفتیش بحری سفائن دیگران راتفتیش کند و از اسرار تجاری آنان آگاه شود . لکن لوئی فیلیپ بر خلاف آندو در سال ۱۸۳۱ با حق تفتیش بحری موافقت نمود و حتی قبول کرد که تفتیش مزبور علاوه برسواحل افریقا در سایر نقاط اقیانوس اطلس نیز صورت گیرد . و چون مجلس مبعوثان فرانسه در سال ۱۸۴۲ از تصویب قرار داد مزبور خودداری نمود . لوئی فیلیپ مجلس را منحل کرد .

موضوع پریچار — در سال ۱۸۴۴ یکی از امیرالبحر های فرانسه موسوم به **دوپوتی توار** [۲] که فرمانده سفائن آندولت در اقیانوس کبیر بود مجمع الجزائر **سوسی یته** [۳] و جزیرهٔ

۱- Pricthard . ۲- Dupetit - Thouars . ۳- Société .

تائی‌تی[1] را برای فرانسه تسخیر کرد . پس از چندی یك نفر انگلیسی موسوم به **پریچار** که در جزیرهٔ تائی‌تی عنوان قونسولی داشت بومیان جزیره را بر ضد دولت فرانسه بر انگیخت وجمعی از ملاحان فرانسه را بکشتن داد . حکومت فرانسه چون پریچار را مسبب انقلاب میدانست اورا دستگیر کرده چند روزی توقیف نمود . ولی حکومت انگلیس براین امر اعتراض کرد و حتی مطالبه غرامت نمود و لوئی فیلیپ بر خلاف میل مردم از آن دولت معذرت خواسته غرامتی پرداخت و آن ننگ را بچیزی نشمرد .

انقراض سلطنت لوئی فیلیپ

از سال ۱۸٤۱ در مجلس فرانسه احزاب مخالف همه سال پیشنهاد میکردند که در قانون انتخابات تغییراتی داده شود و شرائط دشواری که در قانون اساسی برای انتخاب کنندگان و وکلاء قید شده بود سهلتر گردد . لکن لوئی فیلیپ معتقد بود که هر گونه تغییری در قوانین بزیان مملکت خواهد بود . مخالفین برای پیشرفت مقصود خویش بتبلیغ پرداختند و در مدت هفت سال (از ۱۸٤۱ تا ۱۸٤۸) بسیاری از مردم پاریس و ولایات را با خود همداستان کردند و چون مقصود آنان بحال کارگران نیز مفید بود ابندسته هم بدیشان پیوستند و ازآغاز سال ۱۸٤۸ بتظاهراتی پرداخته تغییر قانون انتخابات را بشدت خواستار شدند . لکن لوئی فیلیپ و رئیس الوزرای محبوب وی **گیزو**[2] بر تظاهرات مزبور بدیدهٔ بی اعتنائی نگریستند و سرانجام استبداد رأی شاه و اصرارشدیدی که مخالفین و مخصوصاً جمهوری طلبان در بر انداختن سلطنت وی داشتند موجب انقلاب فوریهٔ ۱۸٤۸ گردید و مردم پاریس از روز ۲۲ فوریه سال مزبور علناً بمخالفت حکومت بر خاسته در چندین محل با قوای دولتی زد

---

1 - Tahiti . 2 - Guizot

و خورد پرداختند . بالاخره چون آتش انقلاب هر ساعت تند تر میشد لوئی فیلیپ ناچار بدلخواه انقلابیون گیزو را از ریاست وزرائی معزول نمود . لکن باز آتش انقلاب فرو ننشست و بی احتیاطی قوای دولت که بی جهت جمعی از اهالی شهر را گلوله باران کردند مردم را نسبت بشاه غضبناکتر ساخت . عاقبت درروز ۲٤ فوریه لوئی فیلیپ ناگزیر از سلطنت کناره گرفت وماتند شارل دهم بانگلستان رفت و دو سال بعد در گذشت .

پس از استعفای لوئی فیلیپ جمهوری طلبان از یازده نفر روزنامه نگار که **لامارتین**[1] شاعر معروف فرانسه نیز از آنجمله بود **حکومتی موقتی** تشکیل کردند .

آثار مفیدهٔ سلطنت لوئی‌فیلیپ — دردورهٔ سلطنت لوئی فیلیپ سه قانون مفید وضع شد که پس از وی موجب ترقی مملکت فرانسه گردید . اول **قانون تعلیمات ابتدائی** که تأسیس مدارس ابتدائی را درایالات وولایات فرانسه اجباری ساخت ، دوم **قانون طرق قراء وقصبات** که وسیلهٔ ایجاد راههای فرعی گشت ، سوم **قانون راه آهن** که بموجب آن نه خط اصلی از شهر پاریس بسرحدات مختلفهٔ فرانسه کشیده شد .

---

۱ Lamartine.



فصل سوم

اوضاع انگلستان در نیمهٔاول قرن نوزدهم

دولت انگلستان در میان ممالك اروپائی تنها دولتی است که در قرن نوزدهم با هیچگونه انقلاب شدید داخلی مواجه نشده‌است ایندولت در آغاز قرن مزبور از لحاظ قدرت مستعمراتی و تجاری در مرتبهٔ اول بود و نیز قوای بحری آن بر تمام دول عالم برتری داشت ودر سیاست عمومی دنیا ، خاصه درامور ممالك شرقی مداخلهٔ تام مینمود ،

در سال ۱۸۱۵ زمانیکه ناپلئون بجزیرهٔ سنت هلن تبعیدشد. در ظاهر **ژرژ سوم** بر انگلستان سلطنت داشت (از ۱۷۶۰ تا ۱۸۲۰) ولی چون پادشاه مزبور بواسطهٔ پیری نابینا و ناتوان شده بوداز سال ۱۸۱۱ پسر بزرگش **ژرژ** بعنوان نیابت سلطنت بامور مملکتی رسیدگی میکرد . مردم انگلستان باطناً بژرژ نایب السلطنه نیك‌بین نبودند، زیرا در شرابخواری افراط میکرد و در زندگانی خصوصی حرکات ناشایسته داشت و علاوه برین شخصاً نه میلیون‌لیره مقروض بود. پس از آنهم که بنام **ژرژ چهارم** رسماً بسلطنت رسید [۲۹ ژانویهٔ ۱۸۲۰] باز اعمال دیرینه را ترك نگفت و مخصوصاً بعلت بهتان بیجائی که بر زن خویش روا داشت بربدبینی مردم بیفزود. در سیاست نیز بیك طریق نرفت و با آنکه در زمان نیابت‌سلطنت با آزادی‌طلبان همداستان بود چون بپادشاهی رسید با انجام مقاصد ایشان مخالفت کرد .

ژرژچهارم فرزندی نداشت وچون درگذشت‌سلطنت ببرادرش **گیوم چهارم** رسید (۲۵ ژون ۱۸۳۰)

گیوم چهارم در آغاز پادشاهی شصت و چهار ساله بود و

بهمین سبب هفت سال بیش سلطنت نکرد و پس از مرگش (۲۰ ژون ۱۸۳۷) چون وارث مستقیمی نداشت برادر زاده وی **ویکتوریا**، دختر **دوك دكنت**[1] ، بجای وی نشست .

ویکتوریا در آغاز سلطنت هجده ساله بود و پادشاهی او شصت و سه سال دوام یافت ، دورهٔ سلطنت وی پر افتخار ترین ادوار تاریخ انگلستانست . چه در این دوره بر نفوذ و اقتدار خارجی آن مملکت بمراتب بیفزود و دولت مزبور بر بسیاری از قطعات عالم دست یافت و بواسطهٔ ازدیاد قوای بحری بر اقیانوسها و دریاها مسلط شده در تجارت نیز بر سایر دول معظمهٔ دنیا برتری گرفت.

طرز حکومت انگلستان در آغاز قرن نوزدهم

پس از آنکه سلطنت انگلستان در قرن هجدهم بخانوادهٔ **هانوور** انتقال یافت (اوت ۱۷۱٤) اختیارات شاه یکباره از امور سیاسی سلب گردید ، زیرا چون پادشاهان اول خاندان هانوور مانند ژرژ اول و دوم چندان بأمر سلطنت انگلستان علاقه نداشتند و نظر آنان بیشتر متوجه ولایت هانوور بود ادارهٔ امور مملکتی کم کم بدست وزراء و مجلسین لردها و عامه افتاد و این امر بمرور ایام از جمله قوانین مملکتی بشمار آمد ، چنانکه امروزهم شخص پادشاه را در امور مملکت اختیاری نیست، وهمانطور که از دویست سال بیش در انگلستان گفته میشود شاه فقط سلطنت می کند و از حکومت محروم است .

بنابراین در آغاز قرن نوزدهم نیز اختیار امور مملکت در دست وزراء و مجلسین **لردها و عامه** بود . مجلس لردها از اشراف و لردها تشکیل میشد و عضویت آن موروثی بود . مجلس عامه از وکلای ملت پدید می آمد و هفت سال یکبار تجدید میشد . آنزمان در انگلستان دوحزب

Duc de Kent - ۱

قوی وجود داشت. یکی حزب **آزادی‌طلبان** که طرفدار حکومت ملی و تحدید اختیارات شاه بودند و آنانرا **ویگ**[1] میگفتند و این حزب ازصنعتگران وتجار ثروتمند تشکیل شده بود دیگری حزب **محافظه‌کاران** معروف به **توری**[2]. که بیشتر از ملاکین مملکت بودند و مداخلهٔ شاه را در امور مملکت لازم میشمردند. مجلس عامه از وکلای این دو دسته تشکیل مییافت و رئیس هردسته‌که در مجلس اکثریت داشت از جانب شاه بریاست وزرائی انتخاب میشد و بدینطریق حکومت انگلیس گاه در دست آزادی طلبان وگاه در دست محافظه‌کاران بود.

طرز انتخاب وکلای مجلس عامه

طرز انتخـاب وکلای مجلس عامه انگلستان در آغـاز قرن نوزدهـم با آنچه در قرن چهاردهـم معمول بود تفاوتی نداشت. بدینمعنی که تمام ملت انگلیس در انتخابات شرکت نمیتوانستند کرد واین حق منحصر بدو دسته از مردم بود. در خارج شهر ها و قصبات فقط ملاکینی که عایدی سالیانهٔ آنان از ملك خویش لا اقل بچهل شیلینك (قریب یازده تومان) بالغ میشد حق شرکت در انتخابات داشتند و در شهر ها و قصبات تنها افراد اتحـادیه های اصناف ازین حق استفاده میتوانستند.

بهمین سبب عـدهٔ انتخاب کنندگان مملکت انگلیس بهیچوجه با جمعیت آن متناسب نبود. چنانکه در سال ۱۸۱۵ ازبیست میلیون جمعیت آن مملکت ۴۴۰ هزار نفر در انتخابات حق شرکت داشتند درصورتیکه این عده بایستی ۶۵۸ وکیل انتخاب کـند.

تقسیم بندی وکلا بین قسمتهای مختلف انگلستان نیز بی‌تناسب بود. چنانکه مملکت **ایرلند** با شش میلیون جمعیت صدنفر و مملکت **اکس**[3] بادو میلیون سکنه ۴۵ نفر وکیل انتخاب میکرد ولی‌مملکت

۱- Whig. ۲- Tory. ۳- Ecosse.

انگلیس با دوازده ملیون نفوس ۵۱۳ نفر وکیل داشت . بدینطریق در ممالك ایرلند و اکس بهر دستهٔ ۵۵ هزار نفری و در مملکت انگلیس بهر دستهٔ ۲۳ هزار نفری یك وکیل میرسید و فی الحقیقة مردم انگلیس در مجلس دو برابر سایر قطعات برتانی کبیر نماینده داشتند.

علاوه برین تقسیم وکلای مجلس بین شهر ها و قصبات نیز چون برطبق صورتی که در قرن چهاردهم تنظیم شده بود انجام میگرفت با وضع مملکت در آغاز قرن نوزدهم متناسب نبود . مثلا عدهٔ وکلای شهر لندن باآنکه شهر مزبور در قرن چهاردهم پنجاه هزار نفر و در قرن نوزدهم یك میلیون جمعیت داشت بهیچوجه تغییر نکرده بود . و همچنین قصبه‌ای که پیش از آن بواسطهٔ کثرت افراد چندین وکیل انتخاب میکرد با آنکه در قرن نوزدهم کوچك شده و جمعیت آن بیك خانواده انحصار یافته بود باز حق انتخاب چندین وکیل داشت و چون اینگونه قصبات کوچك بیشتر متعلق بملاکین بزرك بود ازین امر استفاده کرده غالباً یا مقام وکالت را بدوستان و رفقای خویش می‌سپردند و یا آنرا بدیگران میفروختند . نتیجه آن بود که همیشه اکثریت وکلای مجلس از طبقهٔ ملاکین انتخاب میشد و حکومت مملکت نیز طبعاً بدست ایشان میفتاد و بدینواسطه رعایا و کارگران پیوسته در رنج و مسکنت بسر می بردند .

قانون تحدید ورود غلات — در سال ۱۸۰٤ که ناپلئون فرمان محاصری بری را صادر کرد و بنادر اروپا را بروی کشتیهای تجاری انگلستان بست و فی الحقیقة تجارت اروپا را باآن مملکت ممنوع داشت . در وضع اقتصادی و اجتماعی انگلستان انقلابی عظیم پدید آمد، زیرا محصولات مستعمراتی و داخلی آن مانند آهن و پنبه و پارچهای پشمی وغیره بی خریدار ماند و گندم که مورد احتیاج آن مملکت بود ازسائر

ممالك نرسيد و بهمين سبب قيمت گندم در انگلستان سخت ترقی کرد .

پس از شکست ناپلئون و استقرار صلح ، ملاکان انگلیس که در مجلس اکثریت داشتند برای اینکه از قیمت گندم کاسته نشود و منافع ایشان محفوظ ماند قانونی گذراندند که بقانون **تحدید ورود غلات**[۱] معروفست و کارگران آنرا **قانون قحطی** خوانده اند . بموجب قانون مزبور ورود گندم خارجی محدود شد و بالنتیجه قیمت گندم در سالهای فراوانی هم تنزل نیافت .

تغییر قانون انتخابات

چون فشار و تحمیلاتی که از جانب ملاکین بطبقات زیر دست وارد میشد نتیجهٔ اکثریت داشتن وکلای آنطبقه در مجلس وبالاخره متناسب نبودن قانون انتخابات با اوضاع مملکت بود ، در سال ۱۸۱٦ مردم در صدد تغییر قانون مزبور برآمدند و مدت شانزده سال دراینراه مجاهدت کردند ، تا عاقبت در سال ۱۸۳۰ پیشرفت آزادی طلبان فرانسه در برانداختن حکومت خانوادهٔ بوربن در انگلستان نیز مؤثر افتاد و حکومت از محافظه کاران بآزادی طلبان رسید و آنان تغییر قانون انتخابات را رسماً در مجلس طرح کردند . مجلس عامه انگلستان نخست بتغییر قانون مزبور تن نداد . (آوریل ۱۸۳۱) لکن **لرد گره**[۲] رئیس‌الوزرای مملکت که پیشوای آزادی طلبان بود مجلس را منحل کرد و در انتخابات جدید حزب آزادی طلب در مجلس اکثریت یافت و بالنتیجه قانون جدید انتخابات بتصویب رسید .

پس ازآنکه مجلس عامه قانون جدید را تصویب کرد مجلس لردها با آن موافقت ننمود و بدینواسطه در سراسر مملکت انقلاباتی بظهور رسید ، عاقبت جمعی از آزادی طلبان بشاه پیشنهاد کردند که در مجلس لرد ها تغییراتی دهد و آن مجلس را اعضاء جدیدی انتخاب

---

۱ -Corn Law. ۲ - Lord Grey.

کنند. انتشار این خبر موجب نگرانی لردها گردید و بالاخره در
ماه ژوئن ۱۸۳۲ با قانون جدید موافقت کردند.

موضوع آزادی پیروان مذهب کاتولیک

زمانی که دسته ای از مردم انگلستان در راه تغییر قانون انتخابات می کوشیدند. دسته ای دیگر نیز از سال ۱۸۲۹ درطریق تحصیل آزادی پیروان مذهب کاتولیک مجاهدت میکردند.

در قرون شانزدهم و هفدهم پرتستانهای انگلستان باکاتولیکها سخت‌مخالفت کرده و مخصوصاً درزمان سلطنت **چارلز دوم** بوسائل گوناگون آنانرا از خدمات دولتی و حق وکالت و انتخاب وکیل محروم ساخته بودند (۱۶۷۸). در سر زمین ایرلند نیز روزگار کاتولیکها بمراتب سخت تر میگذشت. چه مملکت مزبور با آنکه در قرن سیزدهم بتصرف انگلستان در آمد مذهب کاتولیک‌را ترك نگفت و حتی در سال ۱۶٤۱ زمانی که **چارلز اول** پادشاه بود بر ضد دولت انگلیس سر بشورش برداشت. نه سال پس از آن تاریخ **کرمول**[۱] برای تنبیه کاتولیکهای آن‌مملکت بریشان ظلم‌بسیار روا داشت و علاوه بر آزار و شکنجهٔ فراوان املاك و اراضی ایشانرا نیز بگرفت و آنقوم را بکشت‌و زرع املاك لردهای انگلیسی مجبور ساخت و نیز حق خرید و فروش و انتقال املاك را ازیشان سلب کرد و ورود بخدمات دولتی و حق انتخاب و وکالت مجلس ایرلند راکه آنزمان هنوز پابدار بود برآنان ممنوع‌داشت(۱٦۵۰).

در اواخر قرن هجدهم بواسطهٔ ظهور انقلاب فرانسه، مردم انگلیس اندکی از ستمکاری خویش بر کاتولیکهای ایرلند کاستند و ایشانرا در انتخابات حق رأی عطا کردند |۱۷۹۳| و چندی‌بعد بواسطهٔ انقلابی که بر ضد حکومت انگلیس در ایرلند پدید آمد استقلال ظاهری آن مملکت را لغو کرده جزیرهٔ مزبور رابرخلاف

۱ - Cromwell.

میل مردم آن بانگلستان ضمیمه کردند و مجلس ایرلند درسال ۱۸۰۰ با مجلس انگلستان توأم گشت . در نتیجهٔ انضمام ایرلند در احوال کاتولیکهای انگلیس و ایرلند از لحاظ سیاسی اختلافی پدید آمد ، زیرا چنانکه گذشت بکاتولیکهای ایرلند در انتخابات آن مملکت حق رأی داده شده بود و پس از انضمام مجلس ایرلند بمجلس انگلیس طبعاً در انتخابات مجلس اخیر نیز حق رأی یافته بودند . درصورتیکه این حق هنوز بکاتولیکهای انگلیس داده نشده بود .

کاتولیکهای انگلستان مدت هفده سال درراه تحصیل آزادی وحق انتخاب و وکالت کوشش کردند ، تا بالاخره بنیروی مجاهدت و پایداری یکنفر ایرلندی موسوم به **دانیل اکونل**[1] و تدبیروبصیرت رئیس الوزرای زمان **روبرت پیل**[2] که از حزب محافظه کار بود بمقصود خویش نائل آمدند .

دانیل اکونل که از وکلای مرافعه و در میان مردم ایرلند صاحب نفوذ بود در سال ۱۸۲۳ از کاتولیکها انجمنی تأسیس کرد و در طریق مقصود نشر جرائد و نطقها و اجتماعات پرداخت و شش سال با حکومت انگلستان مبارزه [illegible] در سیزدهم آوریل ۱۸۲۹ فرمان آزادی کاتولیکها را تحصیل کرد . از آن پس بین کاتولیکها و پروتستانها امتیازی [illegible] اند [illegible] اخیر [illegible] حقوق سیاسی جز مقام ریاست مجلس لردها و حکومت ایرلند نائل آمدند واحراز این دو مقام تا سال ۱۹۰۹ نیز برایشان ممنوع بود .

موضوع استقلال ایرلند [illegible] کاتولیکهای انگلیس پس از تحصیل آزادی آورده و تغییر محدود [illegible] خاطر [illegible] لکن حل دو موضوع [illegible] کاتولیکهای ایرلند را بخود مشغول مینمود . یکی اعادهٔ استقلال ایرلند و دیگری استرداد اراضی [illegible] کاتولیکهای ایرلندی که [illegible] زمان [illegible] بزور از ایشان گرفته شده بود .

Robert Peel - ۲   Daniel O Connell - ۱

از دو موضوع فوق کاتولیکهای ایرلند تنها موضوع نخستین را دنبال کردند و درین امر نیز پیشوای ایشان اکونل بود که در راه اعادهٔ استقلال ایرلند مجاهدت بسیار نمود ولی با آنکه عموم اهالی آنسر زمین و حتی پرتستانهای ایرلندی نیز پشتیبان وی‌بودند بواسطهٔ مخالفت حکومت انگلیس بمقصود نرسید و بالاخره قحطی عظیم سال ۱۸٤٦ که موجب هلاکت پانصد هزار نفر و مهاجرت یك میلیون از مردم ایرلند گردیدیکباره‌برموضوع استقلال آنمملکت پردهٔ فراموشی کشید .

چنانکه سابقاً گذشت قانون انتخابات انگلستان در سال ۱۸۳۲ تغییر یافت ، لکن با تغییر مزبور فقط وکلای‌طبقهٔ متوسط که خود از جملهٔ ثرو تمندان انگلیس بودند بمجلس عامه راه یافتند و باز کارگران و طبقات پست را در مجلس راهی نبود ، از طرفی گرانی گندم مانند پیش دوام داشت و حکومت بهیچوجه در رفع آن‌چاره‌ای‌نمی اندیشید ، بالنتیجه کارگران وطبقات زیر دست سر بمخالفت و شورش برداشتند و مجدداً در صدد تغییر قانون‌انتخابات بصلاح طبقهٔ کارگر بر آمدند ، لکن درین امر نیز حکومت بسختی روی مخالفت نشان داد و با آنکه کارکران قریب سیزده سال (از۱۸۳۵تا ۱۸٤۸) در طریق مقصود پایداری کردند بالاخره تغییر قانون انتخابات صورت نگرفت .

آزادی تجارت و الغاء قانون تحدید ورود غلات

بزرگترین علل توفیق نیافتن کارگران بتغییر قانون انتخابات الغای **قانون‌تحدید‌ورودغلات** بود که تا حدی از قیمت گندم بکاست و زندگانی را بر کارگران سهلتر کرد و بالنتیجه آنانرا از تغییرقانون انتخابات منصرف نمود .

در اواخر سال ۱۸۳۸ یکی از صنعتگران جوان منچستر موسوم به **ریشارکبدن**[1] اطاق تجارت آنشهر را برآنداشت که الغاء فوری قانون تحدید ورود غلات را از دولت خواستار شود و نیز برای حفظ آسایش عامه و ترقی صنایع مملکت ورود و خروج مال‌التجاره را بانگلستان آزاد نموده اخذ عوارض گمرکی و امثال آنرا که مانع ترقی تجارتست متروك سازد .

منظور کبدن و رفقای او از آزادی تجارت آن بود که اولاً گندم و سایر ارزاقی که مورد احتیاج طبقات کارگر است ارزان شود و موجب بهبودی حال آنان گردد . ثانیاً بوسطهٔ الغاء عوارض گمرکی بازار صنایع داخلی رونق گیرد و از اینطریق مزد کارگران بیفزاید . ثالثاً در نتیجهٔ ورود و خروج مال‌التجاره دائرهٔ تجارت توسعه یابد و در اوضاع اقتصادی مملکت ترقیاتی پدید آید .

کبدن در طریق مقاصد دوگانهٔ خویش مجاهدت بسیار نمود و با وجود مخالفت شدید ملاکین در سال ۱۸٤۰ بوکالت مجلس عامه نائل آمد و بالاخره در سال ۱۸٤۵ ربرت پیل رئیس‌الوزرای محافظه‌کار را که با الغاء قانون تحدید گندم مخالف بود با خویشتن همداستان کرد و مجلس بنا بر پیشنهاد پیل قانون مزبور را لغو نمود (مه تاژون ۱۸٤٦) .

چند سال بعد مقصود دیگروی نیز انجام یافت و دولت انگلیس طرز تجارت آزاد را تصویب کرد و بموجب قرار دادهائی که با برخی از دول معظمه داد قرارداد منعقد شد ورود بسیاری از مال‌التجارهای آندول بخاك انگلستان و صدور مال التجارهٔ انگلیس بدول مزبور آزاد گشت و طرفین از اخذ حقوق گمرکی که مانع ترقی امر تجارتست چشم پوشیدند .

---

[1] - Richard Cobden.

چنانکه مشاهده شد تغییر قانون انتخابات انگلیس و آزادی کاتولیکها و الغای قانون تحدید ورود غلات با اینکه از مسائل مهم مملکتی بود در انگلستان بدون انقلاب شدید و خونریزی انجام یافت ، در صورتیکه غالباً نظیر اینگونه مسائل در فرانسه و برخی دیگر از ممالك دنیا موجب انقلابات خونین گردیده است . در انگلستان هیچگاه طبقهٔ محافظه کار در عقیده و مقصود خویش تعقیب و معاندت نمی نمود و آنجا که عقیدهٔ خود را برای مملکت زیان آور میدید از تعقیب آن چشم می پوشید . بهمین سبب در قرنی که فرانسه دچار سخت ترین انقلابات بود در انگلستان هیچگونه انقلاب شدیدی رخ نمود و آنمملکت بدینواسطه در امور سیاسی و تجاری بر سائر دول بر تری یافت .

فصل چهارم

انقلابات سال ۱۸۴۸

سال ۱۸۴۸ رابابد سال انقلابات اروپا نامید ، چه درین‌سال اکثر ممالك اروپائی دچار انقلابات سخت گردید و گذشته از انقلاب ۲۴ فوریهٔ فرانسه ، که در فصل دوم بدان اشارهٔ کردیم ، در تمام ممالکی که از تقسیم سر زمین ایطالیا پدید آمده بود و همچنین در ممالك آلمان و اطریش انقلابات عظیم ظاهر شد ، مهمترین انقلابات مزبور بترتیب ظهور هریك در ممالك **دوسیسیل**[1] و **اطریش** و **پروس** و درسر زمین **لمبارد** و **ونیز** و در **بهم** و **کروآسی**[3] و **هنگری** و **ممالك کلیسا**[4] رویداده است .

انقلابات‌مذکوررا با انقلاب ۲۴ فوریهٔ فرانسه‌مقایسه نمیتوان کرد ، چه انقلاب فرانسه درحقیقت انقلابی سیاسی واجتماعی بود وفرانسویان فقط برای تغییر دادن طرز انتخابات که دولت فرانسه بدان مایل‌نبود ومخالفت بااستبدادرأی لوی فیلیپ‌سر بشورش برداشتند . لکن انقلابات سایر ممالك اروپا انقلابات ملی و برای تغییر طرز حکومت و تحصیل آزادی بود.برخی از ملل مانندمردم لمباردوونیزو کروآسی‌و هنگری برای اینکه دست تسلط دولت بیگانه را از وطن کوتاه کنند بشورش برخاستندو برخی دیگر مانند ملت آلمان‌و اهالی‌ممالك کلیساو دوسیسیل و ساردنی برای ایجاد اتحاد حقیقی میان قطعات مختلفهٔ مملکت و تشکیل‌دولت‌واحد طریق انقلاب سپردند .

دولت اطریش که از سال ۱۸۱۵ بواسطهٔ وجود **مترنیخ** کانون

۱- Les Deux Siciles.　۲- Lombard - Vénitien.　۳- Croatie.
۴- Les Etats de L'Eglise.

استبداد بود بیش از ممالك دیگر دچار انقلابات شد و علاوه بر انقلابات شدید داخلی که در ایالات بهم و کروآسی و هنگری روی داد در متصرفات ایطالیائی خویش و در آلمان نیز با انقلابات و مخالفتهای چند مواجه گشت .

مهمترین نتیجهٔ انقلابات سابق‌الذکر تشکیل دول دوگانهٔ عظیم آلمان و ایطالیاست .

۱ - انقلابات ایطالیا

سرزمین ایطالیا در زمان ناپلئون تقریباً دارای حکومت واحد بود . لکن پس از شکست و تبعید بناپارت در سال ۱۸۱۵ بموجب معاهدات کنگرهٔ وین بهفت حکومت مختلف تقسیم شد . در قسمت شمالی آن ممالك **ساردنی** ۱ و **لمباردو ونیز** و دوك نشین های **پارم** ۲ و **مدن** ۳ تأسیس گشت و درقسمت جنوبی گراندوشهٔ **تسکان** ۴ و **ممالك کلیسا** و دولت **دوسی سیل** تشکیل یافت . حکومت ممالك ساردنی که مرکب از جزیرهٔ ساردنی و ناحیهٔ **پی‌یه من** ۵ بود بخانوادهٔ **ساووآ** ۶ واگذار شد که برقسمتی از **ساووآ** و **نیس** ۷ هم حکومت داشتند . سرزمین لمباردو ونیز را هم دولت اطریش تصرف کرد و دولت مزبور از لحاظ سیاسی بر دوك نشین‌های پارم و مدن و تسکان نیز مداخله میکرد . چه دوك نشینهای سه گانهٔ مذکور از مستملکات شاهزادگان اطریشی بود . بر مملکت کلیسا که در مرکز شبه‌جزیرهٔ ایطالیا از مغرب بدریای **تیره‌نی** ۸ و از مشرق بدریای **آدریاتیك** محدود بود **پاپ** حکومت میکرد . حکومت مملکت **دوسی سیل** نیز با خانوادهٔ **بوربن ناپل** از اخلاف لوئی چهاردهم بود و استبداد مطلق بتحریك دولت اطریش یا باموافقت آن دولت بر تمام ممالك مزبوره حکمروائی داشت .

طبقهٔ وطنخواه و آزادی طلب ایطالیا از تقسیم آن سرزمین و

---

۱ - Sardaigne. ۲ - Parme. ۳ - Modéne. ۴ - Toscane.
۵ - Piémont. ۶ - Savoie. ۷ - Nice. ۸ - Tyrrhénie.

مخصوصاً از فشار حکومت استبدادی سخت خشمگین بود و این طبقه بیشتر از صاحب منصبان قدیمی ناپلئون و جمعی از اشراف و طبقات ممتازهٔ متوسطین تشکیل شده بود . آزادی خواهان در آغاز امر برای انجام مقاصد خویش بتأسیس مجالس سری پرداخته ازین طریق انقلاباتی ایجاد کردند و از آنجمله یکی انقلاب دوسی‌سیل در سال ۱۸۲۰ بود که موجب تشکیل کنگرهٔ **لایباك** گردید .

در سال ۱۸۳۱ نیز انقلابات دیگردر دوك نشین های پارم و مدن و در ممالك کلیسا بدید آوردند ، لکن هیچیك از آن انقلابات بنتیجه نرسید و هر بار دولت اطریش برقوای انقلابی غالب گشته مسببین شورش را محبوس و معدوم ساخت .

پس از سال ۱۸۳۱ آزادی طلبان ایطالیا برای نیل بمقاصدخویش طریق دیگر بیش گرفتند و مجالس سری را بمجامع علنی و تبلیغات آشکاربدل کردند . لکن درجمع ایشان دوعقیدهٔ مختلف وجود داشت . برخی معتقد بودند که اتحاد ایطالیا بایستی با انقلاب عمومی و سرنگون ساختن کاخ استبداد و استقرار حکومت جمهوری انجام گیرد و پیشوای ایندسته یکی از اهالی ژن موسوم به **مازینی**[1] بود . برخی دیگر انقلاب عمومی را زیان آور پنداشته بتحصیل قانون اساسی و تشکیل اتحاد ایطالیا بریاست اخلاقی و معنوی پاپ و سلطنت پادشاه ساردنی قانع بودند ورئیس ایشان کشیش فیلسوفی موسوم به **ژیوبرتی**[2] بود .

در سال ۱۸٤٦ **گرگوار شانزدهم** که مستبدترین پاپها بود در گذشت و **پی‌نهم**[3] جانشین وی شد . پاپ جدید مردم ممالك کلیسا را تا حدی آزادی عطا کرد و محبوسین قدیم را عفو نموده در طرز حکومت بصلاح ودلخواه عامه تغییراتی پدید آورد وبدین سبب محبوب مات خویش و آزادی خواهان سایر ممالك ایطالیا گردید .

اعمال پی نهم **لئوپلد دوم** دوك **تسکان** و **شارل آلبر** پادشاه

۱ - Mazzini.   ۲ - Gioberti.   ۳ - Pie IX.

ساردنی را نیز برآن داشت که در برخی امور خاصه در امر مطبوعات برعایای خویش آزادی دهند ، لکن **فردیناند دوم** پادشاه **دوسی‌سیل** برخلاف آندو مردم را کمافی‌السابق از آزادی محروم داشت و حتی با پاپ نیز آغاز مخالفت کرد ، بالنتیجه مردم دوسی‌سیل سر بشورش برداشتند وبر اثر شورش آنان آتش انقلاب سراسر ایطالیارا فرا گرفت و انقلابیون در همه جا برحکومت غالب شدند ، چنانکه سر انجام تا اواسط ماه مارس ۱۸٤۸ در تمام ممالك مستقل ایطالیا حکومت مشروطه بر قرار گشت .

انقلاب لمبارد و ونیز

پس از غلبهٔ آزادی طلبان ممالك مستقلهٔ ایطالیا حکومت استبدادی فقط درسرزمین لمبارد و ونیز که‌ازجملهٔ‌متصرفات اطریش بود دوام داشت و دولت مزبور در آنسرزمین از هیچگونه ستمکاری دریغ نمیکرد ، عاقبت مردم آن ممالکت نیز سر بمخالفت حکومت بیگانهٔ اطریش برداشتند وانقلابی پدیدآوردند و اتفاقاً در همان ضمن **مترنیخ** صدر اعظم اطریش نیز بواسطهٔ انقلابی که در وین روی داد و شرح آن خواهد آمد ناگزیر بانگلستان گریخت (مارس ۱۸٤۸)و فرار او موجب جسارت انقلابیون لمبارد وونیز گشت ،اهالی شهر ونیز بدون خونریزی از طریق‌تدبیر دولت‌اطریش راراضی کردند که سپاهیان خود را از آنشهراحضار کنند ، ولی در شهرمیلان بین انقلابیون وسپاه اطریش جنگی سخت در گرفت و بالاخره پس از پنج روز زدو خورد سپاهیان اطریش منهزم شده شهر را خالی کردندو بلاد ونیز و میلان خودرا مستقل شمرده هریك حکومتی موقتی اختیار نمودند .

جنك ملل ایطالیا با اطریش

زمانیکه دولت اطریش در میلان با آزادی طلبان سر گرم جنك بود ، اهالی دوك نشینهای پارم و مدن هم سر از اطاعت فرمانروایان خود بپیچیدند و مردم جزیرهٔ سی‌سیل

نیز خود را از ناپل مجزا و مستقل شمردند وبالاخره ملل ممالك مختلفهٔ ایطالیا همگی برضداطریش بیاری آزادی خواهان لمبارد وونیز برخاستند.

شارل آلبر پادشاه ساردنی درین امر پیش قدم شد و با سپاهی از ملت خویش روبجانب لمبارد وونیز نهاد . در آغاز کارسپاهیان ممالك کلیسا و تسکان نیز با وی مساعدت کردند و متفقاً درچندین محل سپاه‌اطریش را در هم شکستند . لیکن عاقبت تردید رأی شارل آلبر و پیمان شکنی **فردیناند دوم** پادشاه دوسی سیل موجب غلبهٔ دشمن گشت و شارل‌آلبر ناچار با دولت اطریش از در صلح در آمد (۹ اوت ۱۸٤۸).

مردم ایطالیا شکست شارل آلبر را بخیانت فرمانروایان ممالك کلیسا و تسکان و دوسی سیل منسوب شمردند و بدینواسطه اهالی شهر رم و گراندوشهٔ تسکان نیز با دولت آغاز مخالفت کرده از پی تحصیل جمهوری بر خاستند. در ممالك کلیسا پاپ در برابر جمهوری طلبان سخت پایداری کرد ولی چون قصرش را محاصره نموده یکی از وزیرانش را بهلاکت رسانیدند ناچار تسلیم شده باانجام مقاصد مردم که تشکیل مجلس‌شوری واعلان جنك با دولت اطریش بود موافقت نمود.

خشونت مردم با پاپ نتایج‌سوء پدید آورد و پی‌نهم که تاآنزمان خودهواخواه آزادی‌بود تغییرعقیده‌داد وبرآن شدکه‌بار دیگر حکومت استبدادی‌قدیم خویش‌را مستقر سازد . پس‌پنهانی از رم بممالك‌دوسی سیل گریخت و از فردیناند دوم و پادشاهان سایرممالك کاتولیك یاری طلبید. اهالی رم نیز پس از فرار وی بریاست **مازی‌نی** حکومت موقتی ثلاثه‌ای تشکیل کرده بتأسیس‌مجلس مؤسسان پرداختند وجمهوری بودن‌ممالك کلیسا را رسماً اعلام نمودند (۹ فوریه ۱۸٤۹) .

در شهر **فلورانس**[۱] مرکز دوك نشین تسکان هم پس از چند روز حکومت جمهوری استقرار یافت (۱۸ فوریه ۱۸٤۹) .

---

۱ - Florence.

تجدید جنك با اطریش

پس از استقرار حکومت جمهوری در رم و فلورانس اهالی پی یه مون بگمان اینکه بیاری جمهوری طلبان ممالك کلیسا و دوك نشین تسکان با دولت اطریش مقابله میتوانند کرد مجدداً شارل آلبر را بجنك با دولت مزبور برانگیختند. لکن این بار نیز شارل شکستی سخت خورد و ناچار در ۲۳ مارس ۱۸٤۹ سلطنت را بپسر خود **ویکتور امانوئل دوم**[1] سپرده بپرتقال رفت و پس از چهار ماه در گذشت ، شاه جدید نیز ناگزیر از اطریش در خواست صلح نمود و حکومت اطریش قبول صلح را بپرداخت دویست میلیون غرامت وتصرف قسمتی ازسرزمین پی یه من موکول شمرد .

بازگشت حکومات استبدادی

پس از شکست شارل آلبر سپاهیان اطریش دوك نشینهای پارم ومدن و تسکان و قسمت شمالی ممالك کلیسا را تصرف کرده بتحریك یکی از مخالفین پاپ رو بجانب رم نهادند . درین ضمن حکومت جمهوری فرانسه هفت هزار سپاه ازطریق دریا بایطالیا فرستاد تا مگر پاپ را با مردم روم آشتی دهد و بدینوسیله از تجاوز سپاهیان اطریش ممانعت کنند . ولی مردم رم با سپاهیان فرانسه بجنك پرداختند و بالاخره لشگریان آندولت ناچار رم را محاصره کرده پس از یکماه حکومت جمهوری را سرنگون ساختند و پاپ را بار دیگر بحکومت رسانیدند .

در دوسی سیل نیز عاقبت فردیناند دوم براهالی سی سیل غالب شد و باز حکومت استبدادی را در سراسر مملکت مستقر ساخت ، در سر زمین لمبارد وونیز هم حکومت اطریش از هیچگونه ستمکاری فروگذار نکرد و مسببین انقلاب را بکلی معدوم نمود . لکن در ممالك ساردنی تغییری پدید نیامد و دولت اطریش بوساطت فرانسه غرامت هنگفتی را که ازویکتورامانوئل مطالبه میکرد تا هفتادوپنج میلیون تخفیف

1- Victor-Emmanuel.

داد و حاضرشد که اگر ویکتورامانوئل حکومت استبدادی مطلق را درممالك خودتجدید کند دوك‌نشین پارم را نیز بدو بخشد .ولی پادشاه ساردنی بقبول این شرط تن نداد .

بالجمله باآنکه‌ملت ایطالیا تا حدی بآزادی و استقلال و وحدت نائل آمده بود ناگهان بوضع قبل از ۱۸٤٦ بازگشت و استبداد مطلق بر سراسر شبه جزیرهٔ مزبور حکمروائی یافت و دست تسلط اطریش برآنسرزمین‌دراز تر شد ، زیرا قسمتی ازممالك کلیسا و دوك‌نشین تسکان را نیز بر متصرفات پیشین بیفزود .

۲ - **انقلابات اطریش در سال** ۱۸٤۸ .

انقلاباتی که در سال ۱۸٤۸ در اطریش روی داد بمراتب از انقلابات ایطالیا شدید تر بود ، چه ملل مختلفهٔ اطریش علاوه بر تغییر طرز حکومت استبدادی بحکومت مشروطه . هر یك در صدد تحصیل استقلال تام بودند و بیم آن‌بود که دولت اطریش یکباره متلاشی شود و بدولتهای مستقل کوچك تبدیل یابد . علت عمدهٔ ظهور انقلابات اطریش اختلاف آشکاری بود که بین ملل مختلفهٔ آنسرزمین وجودداشت. چه ملت اطریش ازچهارنژاد مختلف **اسلاو** و **ژرمن** و **مغول** و **لاتین** ترکیب شده بود که بهیچوجه در مذهب وتاریخ ونژاد و زبان بایکدگر مشابهت و مناسبتی نداشتند و یگانه واسطهٔ‌ارتباط آنان وحدت حکومت بود.

در هریك‌از نژادهای مزبور نیز اختلافاتی بنظر میرسید . چنانکه نژاد اسلاو خودبچندین دستهٔ مختلف تقسیم میشد . اسلاوهای شمالی از **چکها**[۱] و **اسلواکها**[۲] و **لهستانیها**،واسلاوهای‌جنوبی از **کروآتها**[۳] و **سربها** و **دالمانها**[٤] مرکب بودند و هر یك ازین اقوام در قسمتی از خاك اطریش مسکن داشت . زبان‌ملل مزبور هم متفاوت بود و

---

۱ - Les Tchèques.
۲ - Les Slovaques.
۳ - Les Croates.
٤ - Les Dalmates.

از لحاظ مذهب نیز با یکدگر اشتراکی نداشتند و چون مسکن نژاد اسلاو و لاتین در سرحدات مملکت و مسکن نژاد ژرمن و مغول یعنی آلمانها و مجارها در مرکز بود . اقوام دوگانهٔ اخیر از لحاظ سیاسی نیز بردیگران برتری یافته بودند و بدین سبب کینه و رقابت و دشمنی مذهبی وسیاسی درمیان ملل مختلفهٔ اطریش کاملا حکمروائی داشت.

حکومت اطریش پیوسته میکوشید که دشمن های نژادی و مذهبی را براندازد وملل مختلفهٔمملکت را با یکدگر متحد وبحکومت مرکزی متوجه و علاقمند سازد . لکن از کوشش خویش نتیجه نگرفت و اقوام مختلفه عاقبت ازپی تحصیل استقلال و آزادی برخاستند . یکی ازعلل عمدهٔ انقلاب نیز ، علاوه برآنچه گذشت ، ترقی معارف اطریش وازدیاد کتب وجرائدو تبلیغات نویسندگان و شعرا بود که نژاد های مختلف آنمملکت را بحفظ استقلال مذهب و زبان ملی برانگیخت .

ظهور انقلابات

انتشار خبر انقلاب ٢٤ فوریهٔ فرانسه دفعة سراسر امپراطوری اطریش را بهیجان آورد و از هر گوشه ملل مختلفه تحصیل آزادی و استقلال را کمر بستند . چنانکه مجلس ملی (دیت)[١] هنگری بنابر پیشنهاد یکی از نمایندگان مجلس موسوم به **کسوت**[٢] از دولت‌مرکزی درخواست کرد که وزارتخانهٔ ملی مستقلی بملت هنگری عطا شود و آنوزارتخانه مسئول ملت مزبور باشد (سوم مارس ١٨٤٨) . اهالی بهم نیز پس از چند روز نظیراین امتیاز را خواستار شدند و علاوه برآن درخواست کردند که دولت بالسنهٔ ملل مختلفهٔ مملکت آزادی دهد وهیچیك را بر دیگری برتر نشمارد. در شهر وین هم محصلین وکتابفروشان و جمعی از صنعتگران و تجار آزادی‌جرائد ومطبوعات و نشربودجهٔ مملکتی وتشکیل مجلس

---

١ - Diète .   ٢ - Kossuth.

ملی را خواستار شدند و در نتیجهٔ این درخواست جنگی بین قوای دولتی ومحصلین روی داد [۱۳ مارس ۱۸٤۸] و شورشی پدیدآمد و بالاخره مترنیخ ناچار از مقام خود کناره گرفت و مخفیانه بانگلستان گریخت (۱۵ مارس).

ظهور ناگهانی انقلابات مزبور **فردیناند اول** پادشاه اطریش و مشاورین اورا بیمناک ساخت وناچاربا درخواستهای ملل مختلفه موافقت کردند و بالنتیجه اهالی هنگری و بهم بتحصیل وزارتخانهای مخصوص و مردم وین بمقاصدخویش، که تشکیل مجلس ملی از آن جمله بود، نائل آمدند .

سایر ثورات و شکست انقلابیون

در آن ضمن چکهای بهم متحد ساختن اسلاوهای مملکت امپراطوری اطریش را لازم دیدند . زیرا از طرفی نمایندگان ممالك مختلفهٔ آلمان در شهر **فرانکفورت**[1] گرد آمده چنانکه در صفحات بعد خواهیم گفت در صدد ایجاد وحدت ممالك آلمان بودند . و از طرفی مجار ها برای اینکه از ترقیات ملی نژاد اسلاو جلوگیری شود در صدد بودند که اسلاو های جنوبی را با خود متحد سازند . پس در شهر **پراگ**[2] از نمایندگان اسلاوهای ممالك امپراطوری اطریش مجلسی تشکیل یافت تا در باب اتحاد نژاد مزبور مشاوره کنند . لکن ناگهان اتفاقی عجیب روی داد و شخص مجهولی زن حاکم شهر پرنس **وین دیش گراتز**[3] را در خانهٔ وی بقتل رسانید و حاکم ازین جنایت خشمگین شده سه روز شهر راگلوله باران کرد و مجلس نمایندگان اسلاو را برهم زده امتیازاتی را که بچکهای بهم‌داده شده بود لغو کرد (ژوئن ۱۸٤۸).

چهار ماه بعد نیز نظیر این واقعه در وین روی داد : در روز

---

۱ - Francfort .   ۲ - Prague.   ۳ - Windischgraetz.

ششم اکتبر دولت برای فرونشاندن آتش انقلاب هنگری که روزبروز تندتر میشد عدهٔ سپاهی را مأمور آنسرزمین کرد. محصلین و کارگران که در خفا با مجارهای هنگری رابطه داشتند سر بشورش برداشته حرکت سپاهیان دولت را مانع شدند و وزیر جنگ اطریش **لاتور**[1] را در خانه‌اش بدار آویختند، بالنتیجه امپراطور با وزرای خویش از شهر خارج شد و وین دیش گراتز بریاست کل سپاه منصوب گشته با شصت هزار نفر شهر را محاصره وگلوله باران کرد و مسببین انقلاب را تماماً بکشت (۳۰ اکتبر).

چندی بعد فردیناند از سلطنت کناره گرفته پادشاهی را ببرادر زادهٔ خود **فرانسوا ژزف**[2] که درآنزمان هجده ساله بود سپرد (۲ دسامبر). فرانسوا ژزف بلا فاصله مجلس ملی وین را منحل کرد و در عوض قانون اساسی جدیدی که شامل تمام ملل امپراطوری اطریش میگشت وضع نمود.

در اوائل سال ۱۸٤۸ چنانکه گذشت مجلس ملی هنگری از دولت اطریش وزارتخانه ای مستقل درخواست نمود و چون آسان بدین مقصود رسید جرأت یافته باقداماتی عظیم‌تر پرداخت وطرزحکومت ملوك‌الطوائفی را نسخ نموده روستائیان مجار را آزادی عطا کرد.

ضمناً مردم هنگری چنانکه سابقاً اشاره شد ازپی تحصیل استقلال کامل بودند و برخی ملل دیگر امپراطوری اطریش مانند سربها و کرواتها نیز بواسطهٔ مناسبات مختلفی که باهنگری داشتند درطریق تحصیل استقلال با مجار ها موافقت میکردند. لکن چون مجار ها استقلال را فقط برای خود میخواستند بالاخره میان ایشان و سربها وکرواتها برهم خورد وسرانجام ملل دوگانهٔ اخیر بایکدگر متحدشده بتحریك امپراطور

۱ - Latour. ۲ - François Joseph.

اطریش با مجارها از در جنك درآمدند .

مجارها نیز بریاست کسوت حکومتی مستقل تشکیل کرده با دولت مرکزی آغاز مخالفت نمودند وچون فردیناند استعفا کرد فرانسوا ژزف را بسلطنت نشناختند . در همان زمان دولت برانقلابیون شهر وین تسلط یافت و سپاهیان اطریش و کروات و سرب از اطراف رو بجانب هنگری نهادند . مجارها بریاست کسوت نخست بر مهاجمین غالب آمدند و در ١٤ آوریل ١٨٤٩ رسماً استقلال هنگری را اعلام نمودند. لکن عمر این استقلال سخت کوتاه بود ، چه در همان اوقات دولت اطریش بر انقلابیون ایطالیا غلبه کرد و سپاهیان آنمملکت از ایطالیا باز گشته مأمور هنگری شدند . از طرفی نیکلای اول پادشاه روسیه نیز، از بیم آنکه مبادا انقلاب هنگری بلهستان روسیه سرایت کند، بکمك پادشاه اطریش برخاست و ١٠٠ هزار سپاه بسرداری **پاسکی یویچ**[١] بجانب هنگری فرستاد . سرانجام مجار ها شکست یافتند وحکومت اطریش بیاری سپاهیان روسیه بر هنگری غالب آمد وسر ان انقلاب را بجز کسوت که بخاك عثمانی گریخته بود تماماً بکشت .

بنابرین انقلابات سال ١٨٤٨ در اطریش نیز مانند ایطالیا بنتیجه نرسید و چنانکه در فصول آتیه خواهد آمد ، حکومت استبدادی ده سال دیگر با توانائی تام درآنمملکت پایدار ماند. قانون اساسی جدیدی هم که فرانسوا ژزف بعموم ملت اطریش عطا کرده بود هیچگاه مجری نشد و عاقبت در ٣١ دسامبر ١٨٥١ رسماً ملغی گشت. سرزمین هنگری بایالات مختلفه تقسیم شد و برای هرایالتی حاکمی آلمانی نژاد که زبان مجارستان را هم نمیدانست تعیین گردید و از مجلس ملی هنگری نیز اثری نماند ، نسبت باسلاوهای جنوبی هم با آنکه برضد مجار ها با دولت

١ - Paskiewitch .

مرکزی مساعدت کرده بودند همین گونه رفتار شد و حکومت استبدادی مطلق دگر باره بر سراسر اطریش حکمروائی یافت.

۳ - انقلابات آلمان در سال ۱۸۴۸.

اتحادیهٔ دول آلمان

ناپلئون پس از آنکه بر آلمان دست یافت آن مملکت را تا حدی بطریق وحدت رهبری کرد و از سیصد و شصت دولت آن سر زمین قریب سیصد و چهل دولت را از میان برداشت. پس از انقراض حکومت بناپارت، چنانکه سابقاً گذشت، متفقین برخی از شاهزادگان قدیم را بار دیگر سلطنت عطا کرده درخاك آلمان بریاست اطریش سی و نه دولت متحد پدید آوردند. بموجب قراردادی که در هشتم ژون ۱۸۱۵ در شهر وین بین دول متحدهٔ مزبور بامضاء رسیده بود از نمایندگان آن دول مجلسی بریاست امپراطور اطریش درشهر فرانکفورت تشکیل یافت که آنرا مجلس دول متحده یا **بوندستاگ**[۱] میخواندند. مجلس مزبور را فی الحقیقه هیچگونه اختیاری نبود و نمایندگان هریك از دول درآن مجلس مانند سفیران در هیچ امری بی اجازه حکومت خویش اظهار رأی نمیتوانستند کرد و بدینواسطه نمایندگان مجلس درهرموضوع کوچکی چندین سال مشاوره میکردند و غالباً هم از مشاورات خویش نتیجه نمیگرفتند. بنا برین اتحادیهٔ دول در مواقع لزوم بهیچ امری آسان اقدام نمیتوانست کرد و اتحاد فی الحقیقه سودی نداشت.

اتحاد گمرکی

پس از چندی ملل ممالك مختلفهٔ آلمان برآن شدند که اتحاد ظاهری را باتحادی معنوی و واقعی تبدیل کنند، سلاطین و فرمانروایان ممالك مزبور نیز خود بدین نکته پی

۱ - Bundestag.

برده بودند که اتحاد واقعی آنان موجب ترقیات سیاسی و اقتصادی خواهد بود و بهمین نظر نخست حکومت پروس بسایر دول پیشنهاد کرد که از اخذ حقوق گمرکی از مال التجارهٔ یکدگر چشم بپوشند و جمارکی گمرك واحد مشترکی در سرحدات خارجی ممالك متحده تأسیس کنند. این پیشنهاد در ظرف ۱۷ سال (از ۱۸۱۹ تا ۱۸۳۶) از جانب تمام دول متحدهٔ آلمان بجز دولت اطریش پذیرفته شد و بالنتیجه تجارت آلمان رو بترقی نهاد و جمع عوائد گمرکی در ظرف ده سال مضاعف گشت.

مجلس مؤسسان فرانکفورت

پس از تشکیل اتحاد گمرکی ملت آلمان باز در پی ایجاد وحدت حقیقی آلمان بود

در اواخر سال ۱۸٤۷ جمعی از آزادی طلبان ممالك جنوبی آلمان بتأسیس مجلس ملی و ایجاد حکومت واحد بین ممالکی که در اتحاد گمرکی شرکت داشتند برخاسته و بالاخره از نمایندگان دول متحده مجلسی موقتی تشکیل کردند و آن مجلس بتأسیس مجلس مؤسسانی که وکلای آن از جانب عموم اهالی آلمان انتخاب میشد رأی داد. سلاطین و فرمانروایان دول متحده نیز با این امر مخالفت نکردند و حتی برخی از ایشان خود روی موافقت نشان دادند. چه انقلاب ممالك ایطالیا و اطریش و فرانسه آنان را بیمناك ساخته بود و مخصوصاً انقلاب وین و سقوط حکومت مترنیخ و انقلابی که در برلن بدید آمد ایشان را یکباره مطیع میل آزادی طلبان ساخت.

مجلس مؤسسان در هیجدهم ماه مه ۱۸٤۸ در شهر **فرانکفورت سور لومن**[۱] تشکیل شد و بتهیهٔ قانون اساسی پرداخت و قریب هشت ماه در این کار مشغول بود. سرانجام در ۲۸ مارس ۱۸٤۹ قانون اساسی بتصویب

۱ - Francfort sur le Main.

مجلس رسید . قانون مزبور وضع قوانین را از وظائف مجلس ملی موسوم به **ولکس هوس**[۱] که وکلای آن بموجب آراء عامه انتخاب شوند و اجرای قوانین را از تکالیف امپراطوری که از ملت آلمان باشد و سلطنت بأرث بدو رسیده باشد شمرده بود ، علاوه برین مجلس مؤسسان دولت اطریش را نیز از مملکت واحد آلمان که بموجب قانون اساسی تشکیل می یافت خارج ساخته (سوم ژانویه ۱۸٤۹) **فردریك ویلهلم چهارم** پادشاه پروس را بامپراطوری برگزید (۲۸ مارس ۱۸٤۹) .

انحلال مجلس مؤسسان

لیکن عمر مجلس مؤسسان فرانکورت سخت کوتاه بود ، زیرا دولت اطریش که در دوران سال ۱۸٤۸ سرگرم انقلابات ایطالیا و هنگری و بهم و غیره بود در آغاز سال ۱۸٤۹ برانقلابیون ممالك مزبور غالب شد و بار دیگر متوجه اوضاع آلمان گردید و فرانسوازژف بمحض اینکه حکومت استبدادی را بر سراسر اطریش حکمروا ساخت نمایندگان آنمملکت را از مجلس مؤسسان فرانکفورت احضار نمود (آوریل ۱۸٤۹) . دول آلمان هم که تاآنزمان بواسطهٔ توجه ملت خویش روی موافقت نشان داده و برضد آنمجلس اقدامی نمی کردند ، جرأت یافته مندرجاً باحضار نمایندگان خود پرداختند عاقبت فردریك ویلهلم چهارم پادشاه پروس نیز از قبول تاج امپراطوری آلمان خود داری کرد .

احضار نمایندگان دول مختلفه در ساکس و **گراندوشهٔ باد**[۲] انقلاباتی بدیدآورد ، لکن انقلابات مزبور بواسطهٔ مقاومت شدید دولتها بنتیجه نرسید و بالاخره از اعضاء مجلس مؤسسان که در آغاز تأسیس آن مجلس ۵۵۰ نفر بودند ۱۵۰ نفر بیش باقی نماند . عاقبت مجلس مزبور از فرانکورت بشهر **اشتوتکار**[۳] منتقل شد و در آنجا پادشاه

۱- Volkshaus. ۲- Bade . ۳- Stuttgart

وورتامبر جمعی از نمایندگان را توقیف نموده بقیه را متفرق ساخت و عمر مجلس مؤسسان آلمان بپایان آمد (۱۹ ژون ۱۸٤۹).

انقلاب پروس و تشکیل مجلس مؤسسان

زمانیکه مجلس مؤسسان فرانکفورت در صدد ایجاد وحدت آلمان بود در مملکت پروس نیز انقلاباتی روی داد. از سال ۱۸۱۵ **فردریك ویلهلم سوم** برعایای خویش وعدهٔ حکومت مشروطه داده بود. لکن این وعدهٔ تاسال ۱۸٤۷ وفا نشد. در سال مزبور **فردریك ویلهلم چهارم** که از ۱۸٤۰ بجای پدر نشسته بود. درنتیجهٔ اصرار مردم پس از تردید بسیار فرمانی صادر کرد و بنا برآن فرمان اجازه داد که نمایندگان ایالات هشتگانهٔ پروس در برلن گرد آمده راجع بمالیاتهای جدید و قوانینی که شخص شاه وضع میکند مشاوره کنند، ولی تشکیل مجلس نمایندگان مزبور و قبول آراء ایشان باز بدلخواه شاه بسته بود. **مجلس نمایندگان ایالات** بموجب فرمان سلطنتی در ۱۱ آوریل ۱۸٤۷ مفتوح شد ولی چون نمایندگان با برخی از مقاصد شاه موافقت نکردند فردریك مجلس را پس از دو ماه منحل ساخت.

مردم پروس از انحلال مجلس نمایندگان ایالات سخت خشمگین شدند ومخصوصاً چون خبر انقلاب ۲٤فوریهٔ فرانسه واقدام آزادیطلبان ممالك جنوبی در ایجاد وحدت آلمان انتشار یافت بر جرأت آنان بیفزود و مقدمات انقلاب در برلن ظاهر گشت. انقلاب وین وسقوط حکومت مترنیخ نیز فردریك ویلهلم را بیمناك ساخت. چنانکه ناچار در ۱۷ مارس ۱۸٤۸ فرمانی دیگر صادر نموده بمطبوعات آزادی مطلق عطا کرد ووعده داد که مجلس نمایندگان ایالات راتا پایان ماه آوریل همانسال بار دیگر مفتوح سازد. بر اثر انتشار فرمان شاه جمع کثیری

از اهالی برلن برابر قصر سلطنتی گرد آمدند تا وی را سپاسگزار شوند (شنبه ۱۸ مارس ۱۸٤۸) ، لکن ناگاه از میان جمع صدای گلوله‌ای برخاست وقراولان سلطنتی هراسان شده مردم راهدف گلوله ساختند . بالنتیجه زدوخوردی سخت درگرفت و جنك مردم با قوای دولتی تا غروب آن روز ادامه یافت . بالاخره فردریك ویلهلم سپاهیان را امر داد که دست از جنك بکشند و خود از انقلابیون دلجوئی کرد و در ششم آوریل فرمان انتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان پروس را امضاء کرد و مجلس مزبور برای اینکه درباب طرز جدید حکومت پروس با شاه مشورت کند ، در بیست و دوم ماه مه مفتوح گشت .

مجلس مؤسسان مدت ششماه (تا ه دسامبر) پایدار ماند . لکن چون فردریك در باطن مایل باعطای آزادی نبود درهیچ امری با وکلای مجلس مزبور موافقت ننمود و بالاخره چون خبر یافت که دولت اطریش برانقلابیون وین غالب آمده است (۳۱ اکتبر) ازپی بهانه جوئی برخاست ومجلس رامنحل کرد [ه دسامبر] .

پس از انحلال مجلس فردریك بلافاصله ملت خویش را **قانون اساسی** عطا کرد . بموجب قانون مزبورقوهٔ مقننهٔ مملکت ازدومجلس پدید میآمد ، یکی مجلس اعیان که وکلای آن ازجانب شخص شاه انتخاب میشدند . و یکی مجلس مبعوثان که ظاهراً انتخاب وکلای آن از جانب عموم ملت انجام میگرفت . ولی در معنی عموم ملت را در انتخاب وکلای مزبور اختیاری نبود . و بواسطهٔ شرائط دشواری که برای انتخاب کنندگان قائل شده بودند جزطبقات ممتازهٔ مملکت . که طبعاً هواخواه مقاصد شاه بودند . کسی درانتخابات شرکت نمیتوانست کرد .

پس از اعطای قانون اساسی فردریك . که خود تاج امپراطوری آلمان را از مجلس مؤسسان فرانکفورت نپذیرفته بود ، بر آن شد که باموافقت سایر سلاطین و فرمانروایان ممالك آلمان مقصود اصلی مجلس مزبور را انجام دهد و در میان حکومات مختلفه وحدت واقعی پدید آرد ، پس بعموم سلاطین پیشنهاد کرد که برای حفظ استقلال داخلی وخارجی آلمان مجدداً بایکدگر متحد شوند واطریش رانیز از جمع خود بیرون کنند . بموجب پیشنهاد مزبور ریاست اتحاد جدید بجای امپراطور اطریش بپادشاه پروس تفویض میگشت واداره امور سیاسی ولشکری آلمان بدو سپرده میشد . سلاطین ساکس وهانور و هفده مملکت کوچك دیگر با پیشنهاد فردریك موافقت کردند. لکن سلاطین باویر و وورتمبر از در مخالفت در آمدند و چون دولت اطریش بر انقلابیون هنگری غالب شد ، ساکس وباویر نیز از پروس کناره گرفتند واتحاد جدید دول آلمان که منظور فردریك بود به **اتحاد محدودی** که از پروس وهفده دولت کوچك تشکیل میگشت مبدل شد . سرانجام نیز در نتیجهٔ اتمام حجت « اولتیماتوم » دولت اطریش فردریك ویلهلم ناچار اتحاد محدود را نیز برهم زد ودول آلمان باز بریاست اطریش اتحاد قدیم را تجدید کردند .

بنابرین انقلابات آلمان نیز مانند انقلابات ایطالیا واطریش بنتیجه نرسید واوضاع آن مملکت باز بصورت نخستین باز گشت .

فصل پنجم

ادبیات و علوم و صنایع ظریفهٔ اروپا در نیمهٔ اول قرن نوزدهم

نیمه اول قرن نوزدهم را در تاریخ ادبیات اروپا از لحاظ حیات معنوی و مادی اهمیت بسیار است. چه درین زمان ادبیات وعلوم و صنایع ظریفه ترقی فراوان کرد و در اکثر ممالك، خاصه درآلمان و انکلستان و فرانسه، شعرا و نویسندگان و علما و صنعتگران بدید آمدند که غالب آنانرا در قرون گذشته نظیری نمیتوان یافت و شاید درقسمت ادبیات و صنایع ظریفه در قرون آینده نیز بواسطهٔ توجه شدید بشر بحیات مادی نظیر آنان پیدا نشود.

۱ - ادبیات

ادبیات آلمان و انگلیس از اواخر قرن هجدهم طریق تجدد و ترقی میسپرد ودر نیمهٔ اول قرن نوزدهم مقام ادبیات این هر دو مملکت بواسطهٔ وجود شعرا و نویسندگان زبردستی که اسامی و شرح زندگانی هریك جداگانه نگاشته خواهدشد، بحد کمال رسید. مملکت فرانسه بواسطهٔ ظهور انقلاب و امپراطوری ناپلئون و لشکر کشیها و کشمکشهای داخلی و خارجی یکچند از پیروی کاروان ادب باز ماند. لکن پس از انقراض سلطنت ناپلئون و استقرار حکومت مشروطه فرصت از دست رفته را جبران کرد و در اندك زمانی بدستیاری شعرا و نویسندگان زبردست خویش در ادبیات بر سائر ملل اروپا برتری گرفت.

ادبیات نیمهٔ اول قرن نوزدهم را از لحاظ سبك جدیدی که شعرا و نویسندگان زمان در شاعری و نویسندگی اتخاذ کردند اهمیت

بسیار است و چون شور و غوغای سبك جدید که آنرا **رمانتیسم**[۱] مینامند در فرانسه سخت تر از سائر ممالك بوده و سبك مزبور درین مملکت پیروان متعصب‌تری داشته است. تاریخ ادبیات فرانسه‌را برممالك دیگر مقدم میداریم .

ادبیات فرانسه در نیمهٔ اول قرن نوزدهم

سبك جدید رمانتیسم در فرانسه تقریباً از سال ۱۸۲۰ پدید آمد ودوران زد وخورد این‌سبك باسبك قدیم. که آنرا **کلاسی‌سیسم**[۲] میگفتند. تاسال ۱۸۵۰دوام یافت . برای اینکه علل ایجاد سبك‌جدید و تفاوت آن با سبك کهن آشکار شود نخست بادبیات فرانسه پیش‌از ظهور انقلاب ۱۷۸۹ مراجعه باید کرد .

ادبیات فرانسه پیش از انقلاب

پیش از انقلاب ۱۷۸۹ دائرهٔ معارف فرانسه سخت محدود بود . علاوه بر آن بواسطهٔ نبودن آزادی و مداخله و تفتیش دولت در کتب و جرائدو بعلت بیمی که مردم از حبس وشکنجه دولت داشتند. بازار مطبوعات‌اصولاً رونقی نداشت . ازطرفی عدهٔ طرفداران علم و ادب و کسانی که بموضوعات روحی و معنوی دابستگی داشته باشند معدود بود وبهمین سبب افراد مردم بنویسندگی واحراز مقام ادبی کمتر متوجه میشدند. در آنزمان جز نجبا و اشراف پاریس و برخی دیگر از شهر های بزرك فرانسه و جمعی از حکام و وکلای مرافعه وامثال ایشان، که جملگی ازطبقات ممتازه بشمار میرفتند ، کسی طالب کتاب ومشتاق مطالعه نبود . نویسندگان نیز غالباً ازجملهٔ اشراف محسوب میشدند . چه معاشرت آنان پیوسته با طبقهٔ مزبور بود و در میان طبقات زیردست‌هواخواهی نمیتوانستند یافت . درآنعصر مردم بیشتر بواسطهٔ ذوق فطری و برای مشغول داشتن خویش یا اظهار عقیده و انتشار

۱ - Romantisme . ۲ - Classicisme .

افکار شخصی بنویسندگی می پرداختند و استفادهٔ مادی ازین طریق بندرت میسر میشد.

ادبیات را چون جز اشراف طالب و هوا خواهی نبود، طبعاً رنك اشرافی داشت و در آثار ادبی بهیچوجه از طبقات زیر دست نامی درمیان نبود، مثلا نویسندگان تهآتر معمولا سرگذشت طبقات عالیه مانند سلاطین و درباریان را موضوع تهآتر خویش میساختند واز نمایش احوال زارعین و کارگران وطبقات پست احتراز میکردند. شعرا و نثر نویسان نیز عموماً در طرز فکر و سبك شاعری و نویسندگی اساتید قدیم یونان و روم را تقلید میکردند و انحراف ازسبك نویسندگان عهد عتیق رامخالف شئون واصول ادبی میپنداشتند بهمین سبب تاریخ و ادبیات یونان و روم قدیم در فرانسه رواج کامل داشت، چنانکه اشتیاق غالب مردم نسبت بتاریخ و ادبیات ممالك مزبور از تاریخ وادبیات فرانسه بیشتر بود. نویسندگان حتی الامکان موضوع کتاب یا تهآتر خویش را از کتب و آثار قدیمهٔ یونان و روم اقتباس میکردند ودر قواعد نویسندگی نیز رعایت مقررات قدیم را ازجملهٔ واجبات میشمردند. چنانکه چون نویسندگان یونان قدیم در تهآترهای خویش نمایشهای خنده آور[1] و حزن انگیز[2] را با یکدگر نامیخته بودند، آنان نیز از آمیختن آندو احتراز می نمودندوبدین سبب آثار ایشان کلیة متشابه و یکنواخت بود.

ادبیات فرانسه پس از انقلاب

در اوائل قرن نوزدهم ادبیات فرانسه صورتی دیگر یافت و از جامهٔ اشرافی بدر آمد. نویسندگان و شعرا از پیروی اساتید یونان و روم قدیم خودداری کرده در نویسندگی و شاعری بافکار و عقاید و احساسات خویش متکی شدند، از طرفی بواسطهٔ آزادی محدودی که در دورهٔ بازگشت

١ - Comédie.   ٢ - Tragédie.

خانوادهٔ بوربن بجرائد داده شد و در آغاز سلطنت لوئی فیلیپ نیز بآزادی مطلق تبدیل یافت ، بر عدهٔ خوانندگان و طالبان مطبوعات بیفزود و نویسندگی بر خلاف سابق از جملهٔ مشاغل و وسیلهٔ تحصیل معاش گردید . ادبیات که تاآنزمان طبقهٔ نجبا وتوانگران اختصاص داشت در دسترس عامه قرار گرفت و فی‌الحقیقة انقلاب فرانسهٔ در همانحال که مساوات را از لحاظ سیاسی میان مردم مستقر کرد از لحاظ ادبی نیز تمام طبقات‌را بایکدگر برابر ساخت . کم‌کم قدر وبهاء ادبیات قدیم یونان‌و روم‌نیز بکاست ، زیرا مترجمین بسیاری از آثار نویسندگان جدید انگلستان و آلمان مانند **شکسپیر**[۱] **وشیلر**[۲] را ترجمه کردند وبا نشر افکار بدیع‌و سبك دلپسند و عبارات شیرین نویسندگان مزبور مردم را از مطالعهٔ آثار کهن منصرف ساختند . بالنتیجه تآترنویسی صورت دیگر یافت و در آمیختن موضاعات حزن انگیز و خنده آور چنانکه شکسپیرو شیلر نیز معمول داشته‌بودند متداول گشت ، ازطرفی تاریخ‌هم در ادبیات راه یافت و بدینواسطه‌نویسندگان از تقلید آثار یونان و روم قدیم چشم پوشیدند و موضوع تآترها و حکایات خویش را ازتواریخ‌قرون‌وسطی‌وقرون‌جدیده اقتباس نمودند وازینجهة دائرهٔ انتشار قصص‌و حکایات وسعت گرفت و اشتیاق مردم بافکار تازه و مطالعهٔ کتب وآثار نویسندگان جدید زیادة گشت . شعرا نیز از تقلید سبك‌قدیم و بکار بردن مضامین کهن احتراز جسته مصائب و آلام یا سرور و نشاط درونی خویش را موضوع اشعار قرار دادند .

تغییرات‌سابق‌الذکرجملگی بدستیاری جمعی از شعراونویسندگان صاحب قریحهٔ زیر دست انجام یافت که سال ۱۸۲۰ مبدأ انتشار آثار

۱ - Shakespeare.	۲ - Shiller.

گرانبهای ایشانست و این دسته را در اصطلاح ادبی فرانسه . چنانکه سابقاً گذشت پیروان رمانتیسم میخوانند .

رمانتیسم و هوا داران آن

ریشهٔ لغت رمانتیسم

در زبان فرانسه السنه ای را که از لاتینی منشق شده است، مانندزبانهای ایطالیائی وفرانسه واسپانیولی وپرتقالی **السنهٔ رمان** [1] میخوانند و این کلمه از لغت لاتینی **رمانوس** [2] یعنی رومی پدید آمده است . همچنین مللی را که بالسنهٔ مزبور متکلمند **مللرمان** [3] مینامند وچون دوران تکامل و نشوونمای ملل مزبور با قرون وسطی و انتشار دین مسیح مقارن بوده است . نویسندگان اروپا پیش از قرن نوزدهم ادبیات وآثاری را که بنیان آن بر تاریخ قرون وسطی و دین مسیح استوار بود و از قریحه واستعداد ملل رمان پدید آمده بود ادبیات وآثار **رمانتیک** [4] میگفتند وادبیات و آثار پیش ازقرون وسطی یعنی آنچه را که مربوط بروم ویونان قدیم بود ادبیات و آثار عتیق یا **کلاسیک** [5] میخواندند . بنابرین کلمهٔ رمانتیسم در ادبیات و صنایع بر سبکی که از ذوق و سابقه و استعداد مردم قرون وسطی و پیروان دین مسیح ایجاد شده بود اطلاق میگشت .

لکن دراوائل قرن نوزدهم کلمهٔ رمانتیسم مفهوم دیگری یافت . در فرانسه از قرن هفدهم نویسندگان و شعرا تقلید ادبیات یونان و روم قدیم را پیشهٔ خود ساخته بودند و این تقلید در قرن هفدهم بدرجهٔ کمال رسید . چنانکه در آثار ادبی آن مملکت بهیچوجه از اوضاع قرون وسطی و ادبیات آن عصر نامی در میان نبود . کم کم نویسندگان سایر ملل اروپائی مانند آلمان و انگلیس نیز آثارادبای قرن هفدهم فرانسه را که در نظر ایشان ادبیات کلاسیک جدیدی

---

[1] - Langues romanes [2] - Romanus [3] - Les peuples romans [4] - Romantique [5] - Classique.

بود سرمشق خویش ساختند وبا پیروی نویسندگان فرانسه آنان نیز مقلد اسائید یونان و روم کهن شدند .

لکن دیری نگذشت که تقلید ادبیات فرانسه بر ملل اروپائی گران آمد و از آغاز قرن هجدهم نخست جمعی از نویسندگان و شعرای آلمان پیروی سبك ادبای فرانسه را ترك گفته بانتقاد آثار ایشان و ایجاد سبکی تازه برخاستند . کم کم این مخالفت بانگلستان نیز راه یافت و بالنتیجه در ادبیات وصنایع ظریفهٔ ممالك مزبور در مقابل سبك کلاسیك سبك تازه ای اتخاذ شد که آنرا **رمانتیسم** نام نهادند .

عقاید هواداران رمانتیسم

هواداران رمانتیسم معتقد بودند که در نویسندگی و شاعری از تقلید اساتید یونان و روم قدیم چشم باید پوشید و از دائرهٔ محدود مضامین کهن فراتر باید رفت و در ادبیات بافکار و احساسات خویش متکی باید بود . میگفتند که نویسنده باید در سبك نگارش از قیود و ملاحظات قدیمه آزاد باشد تا حقایق را چنانکه خود احساس میکند تعریف بتواند کرد . طرفداران رمانتیسم برخی از قواعد ادبی قدیم را مانع پیشرفت و ترقی ادبیات می پنداشتند و بدا واسطه در انحراف از آن قواعد متعمد بودند .

سبك جدید در فرانسه آسان رواج نیافت و ظهور آن بین نویسندگان اختلافات شدید ایجاد کرد . مخصوصاً تغییر سبك نمآتر نویسی و در آمیختن موضوعات حزن انگیز و خنده آور پیروان سبك قدیم را سخت متغیر ساخت وموجب خشم وکینه ای گردید که امروز مایهٔ حیرتست . از طرفی هواخواهان سبك جدید و قدیم را در سیاست نیز اختلاف بود ، چه پیروان رمانتیسم از حزب سلطنت

طالبان و دوستداران سبك قدیم از جملهٔ آزادی خواهان بودند، یعنی آنانرا که درطریق آزادی ادبیات میکوشیدند، مرام سیاسی استبداد بود و برخلاف درنظر آنانکه آزادی سیاسی رالازم میشمردند، تجاوز از حدود سبك کهن گناهی عظیم بشمار میرفت.

بنابرین اختلاف سیاسی نیز آتش خشم ایندو دسته را دامن میزد و بر تعصب ایشان درجدال ادبی میفزود. حکومت فرانسه نیز درباطن بطرفداران رمانتیسم متمایل بود چه اولا این طبقه، چنانکه گفته شد، طالب سلطنت مستبده بودند. ثانیاً سلطنت جدید بر انداختن اصول ادبی قدیم را بواسطهٔ آنکه حکومت انقلابی فرانسه و ناپلئون از آن طرفداری کرده بودند، برخویشتن واجب میشمرد. بدین سبب هواخواهان رمانتیسم با مساعدت باطنی حکومت و نیروی کوشش و پایداری و مخصوصاً بواسطهٔ وجود نویسندگان و شعرای زبردستی که شرح حال ایشان نگاشته خواهد شد، پس از زدو خورد بسیار بر مخالفین خویش غالب شدند و سرانجام بترویج رمانتیسم و بر انداختن ادبیات کلاسیك نائل آمدند.

در انقلاب ادبی فرانسه و ترویج رمانتیسم دو نفر پیشقدم بوده اند، یکی **شاتوبریان** [1] و دیگری **مادام استال** [2]. و وجود این هردو نویسنده دررواج سبك مزبور تأثیر تام داشته است.

شاتوبریان

شاتوبریان در سال ۱۷۶۸ در سن مالو [3] از شهرهای شمال غربی فرانسه متولد شد و نام اصلی وی **فرانسوارنه** [4] بود. در سال ۱۷۸۶ با رتبهٔ معین نایبی بخدمت لشکری پرداخت و چون روزگار انقلاب در رسید فرانسه را ترك گفته بامریکا رفت و قریب یکسال درکانادا

۱ - Chateaubriand. ۲ - Madame de Stael.
۳ - Saint-Malo. ۴ - FranÇois René.

و برخی دیگر از نواحی دنیای جدید بسیاحت گذرانید . سپس در سال ۱۷۹۲ بفرانسه بازگشته بکمك نامزادگان ومهاجرینی که برضد حکومت انقلابی در شهر **کبلنتز** [۱] گردآمده بودند. شتافت و در آنجا مجروح گشته بانگلستان رفت ، چندی بعد چون ناپلئون بمقام کنسولی نائل گشت شاتوبریان بار دیگر بپاریس آمده بدو پیوست، لکن دیری نگذشت که علتی سیاسی اورا از ناپارت رنجیده خاطر و با مخالفان وی همداستان ساخت . پس راه سفر بیت‌المقدس پیش گرفت (۱۸۰۶) و ممالك یونان و شام و مصر و تونس و اسپانی را سیاحت نمود ، در دورهٔ بازگشت خانوادهٔ بوربن شاتوبریان باز قدم بمیدان سیاست نهاد و بمقامات سفارت و وزارت خارجه نائل شد و در سال ۱۸۳۰ بواسطهٔ انقراض سلطنت خانوادهٔ بوربن حیات سیاسی را ترك گفته ، بقیه عمر بنویسندگی پرداخت و سرانجام در سال ۱۸٤۸ در پاریس وفات یافت .

مهمترین آثار شاتوبریان که در ادبیات فرانسه تأثیر خاصی داشته عبارتست از حکایات **آتالا** [۲] و **رنه** [۳] که‌مظهر احساسات شخصی نویسنده است ، و کتب **شهیدان** [٤] و **منقبت دین مسیح** [۵] که هردو حاکی از عقائد دینی اوست .

شاتوبریان بواسطهٔ سبك دلپسند و احساسات بی آلایش و وسعت تصورات شاعرانه و قدرتی که در نمایش و وصف مناظر طبیعی داشت ، خوانندگان را تا حدی از سبك یکنواخت و بیروح قدیم منحرف ساخت وفکر ایجاد سبك جدید رادر نویسندگان و شعرای جوان ایجاد کرد، چنانکه‌فی الحقیقة ظهوررمانتیسم‌در فرانسه نتیجه‌آثار گرانبهای اوست .

---

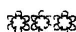
۱ - Coblentz . ۲ - Atala . ۳ - René . ٤ - Les Martyrs .
۵ - Le Génie du Christianisme .

مادام استال

مادام **آن لویز ژرمن نکر** [۱] معروف بمادام استال دختر **نکر** وزیر نامی لوئی شانزدهم و اصلا سویسی بود ، که درسال ۱۷۶۶ در پاریس تولد یافت ، مادراو بادبیات اشتیاق تام داشت وبدینواسطه با نویسندگان و ادبای عصر خویش معاشرت بسیار می نمود ، پس مادام استال نیز طبعاً درایام جوانی بمجمع نویسندگان راه یافت و سرانجام دل بر ادبیات نهاد . ودر سال ۱۷۸۶ با **بارون استال هولشتاین** [۲] سفیر سوئد در دربار فرانسه مزاوجت کرد . در زمان انقلاب زندگانی او با بیم و اضطراب فراوان گذشت . چه اوخود ازجملهٔ شاه طلبان وخانهٔ وی مرکز هواخواهان سلطنت بودوحتی زمانی ازپی نجات ملکه **ماری آنتوانت** [۳] برخاست وچون بدینمقصود نائل نیامد روبسویس وطن اصلی خویش نهاد ودر سال ۱۷۹۶ مجدداً بفرانسه باز گشت . چون نوبت حکومت به ناپلئون رسید مادام استال برآن شدکه بدو پیوندد ودرامور سیاسی مداخله کند ، لکن بناپارت از زنانیکه درسیاست مداخله میکردند متنفر بود و بدین سبب او را سخت براند و از آنزمان بین آندو خصومتی شدید پیدا شد و چون مادام استال با مخالفین ناپلئون آمیزش داشت در سال ۱۸۰۳ او را از پاریس تبعید کردند ، پس بآلمان سفر کرد و در آنجا با **شیلر** و **گوته** آشنائی یافت و از آنجابایطالیا رفته بار دیگر بفرانسه باز گشت ، در سال ۱۸۱۰ مهمترین آثار وی که **راجع بالمان** [۴] نگاشته بود منتشر شد وچون خصومت وی باحکومت و شخص ناپلئون ازکتاب مزبور پدیدار بود انتشار آنرا جلوگیری کردند و توقف مادام استال در فرانسه ممنوع گشت . کتاب مزبور

۱ - Anne Louise Germaine Neker.
۲ - Baron Staël-Holstein.
۳ - Marie Antoinette.
۴ - De l' Allemagne.

را از لحاظ ادبی اهمیت بسیار است و مانند آثار شاتوبریان آنرا سرمشق سبك جدید باید شمرد. مادام استال درین کتاب تەآترهای شیلروگوته را تعریف کرده و محسنات آنرا از لحاظ اینکه بتقلید تەآتر های حزن انگیز کلاسیك نگاشته نشده است بیان نموده . مادام استال نیز مانند هواخواهان رمانتیسم معتقد بود که باید از تقلید نویسندگان کهن چشم پوشید و از قواعد ادبی آنچه را که مانع ترقی فکر نویسندگان ونمایش حقایقست بدور افکند. مادام استال در زمان تبعید سفری چند باطریش و انکلستان و روسیه و سوئد کرد و در زمان سلطنت لوئی هجدهم بفرانسه بازگشت و کتاب دیگر خویش موسوم به **دو سال تبعید**[۱] را انتشار داد و در سال ۱۸۱۸ درگذشت. کتاب دیگر وی موسوم به **ملاحظاتی چند در باب انقلاب فرانسه**[۲] یکسال پس از مرگ او منتشر گردید .



نهال رمانتیسم که بدست شاتوبریان و مادام استال در بوستان ادبیات فرانسه نشانده شده بود . سخت دیر بثمر رسید . چه انتشار کتاب مادام استال در دورهٔ امپراطوری ناپلئون سالی چند ممنوع بود و اصولا در زمان حکومت ناپارت ادبیات فرانسه نیز صورت رسمی و دولتی داشت و میتوان گفت که حکومت امپراطوری نویسندگی و شاعری بسبك کلاسیك را ترویج و حمایت میکرد . لکن پس از آنکه دورهٔ سلطنت ناپلئون بپایان آمد و حکومت دیگربار بخانوادهٔ بوربن انتقال یافت ، از مداخلات و نظارت دولت در ادبیات تاحدی کاسته شد و نویسندگان و شعرا در اظهار عقائد خویش آزادشدند .

تاریخ ادبیات فرانسه از سال ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۰ بنام چهار شاعر

۱ - Deux années de l' exil.

۲ - Les Considérations sur la Révolution française.

بزرك آراسته است كه رواج رمانتيسم و علة آن بر سبك كلاسيك، مرهون قريحه و استعداد و زبردستى و ذوق طبعى ايشانست و آن چهار **لامارتين** و **هوگو** [1] و **وين يى** [2] و **موسه** [3] مى باشند.

لامارتين

آلفونس دولامارتين [4] از حماة شعرا و سياسيون بزرك فرانسه است كـه در سال ۱۷۹۱ در شهر **ماكن** [5] از بلاد جنوب شرقى فرانسه قدم بعرصۀ وجود نهاد و در سال ۱۸٦۹ در گذشت.



ايام جوانى اين شاعر بزرگوار در دهكدۀ **ميل لى** [6] نزديك ماكن گذشت. تحصيلات وى را در كودكى برسى بود چنانكه گاه زبان لاتينى مى آموخت وگاه بمطالعۀ كتب اساتيد قديم و جديد مى پرداخت. در بيست و پنجسالگى سفرى بايطاليا كرد و دو سال در آن مملكت سياحت بلاد **فلورانس** [7] و **رم** [8] و **ناپل** [9] گذرانيد و كتاب گرانبهاى او موسوم به **گرازيلا** [10] كه حاكى از احساسات و عواطف بى آلايش ايام جوانى اوست

---

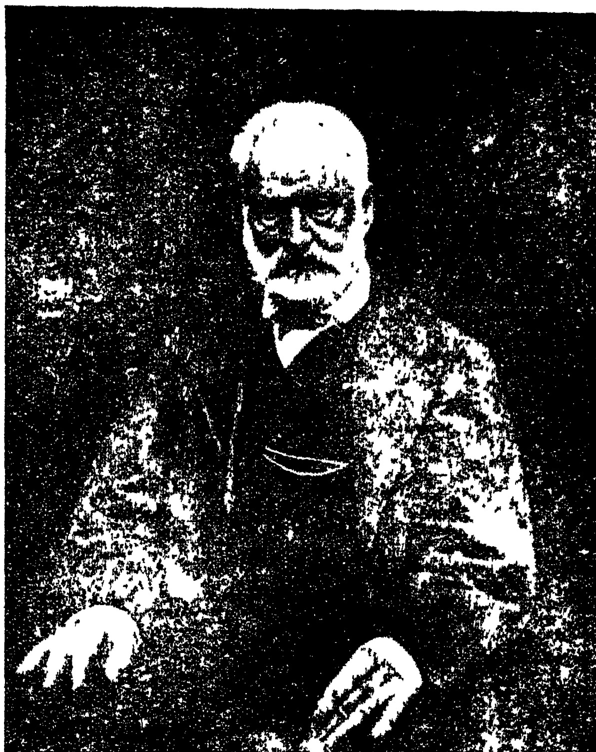
۱ - Hugo　۲ - Vigny　۳ - Musset
٤ - Alphonce de Lamartine　٥ - Macon　٦ - Milly
۷ - Florence　۸ - Rome　۹ - Naples　۱۰ - Graziella

ارمغان این شعر است . در سال ۱۸۲۰ قسمتی از اشعار خویش را
بعنوان **تفکرات شاعرانه**[1] انتشار داد که از لحاظ احساسات شاعرانه شاهکار
ادبیات فرانسه است . انتشار اشعار مزبور موجب شهرت لامارتین
گردید ، چه تا آن زمان عارفی بدان سوزش و تأثیر سروده نشده بود
اشعار لامارتین در جوانان آن دوره مؤثر افتاد و نام وی بلافاصله مشهور
خاص و عام گشت . حکومت فرانسه نیز تشویق وی را وجههٔ خویش قرار
داده ... بسمت ... در سفارتخانهٔ ناپل ... پس در
لندن ... ازدواج کرد و لامارتین آثار گرانبهای
خویش ... مرگ سقراط[2] و تفکرات جدید[3] و نغمات شاعرانه و مذهبی[4]
را بین دو سال (۱۸۲۴ - ۱۸۳۰) برشتهٔ نظم کشیده است .
در [illegible] مقام ادبی بکمال آمد و
آکادمی [illegible] اول سفری [illegible] کرد و در سال
۱۸۳۳ [illegible] فرانسه انتخاب [illegible] عضو مجلس [illegible] داد
[illegible] حکومت [illegible]
کتب سفری به مشرق[5] و **ژوسلن**[6] و **هبوط یکی از فرشتگان**[7] را
منتشر [illegible] حکومت لوئی فیلیپ بواسطهٔ انقلاب فوریه
۱۸۴۸ منقرض [illegible] حکومت موقتی و پس از آن
بار وکالت انتخاب گشت ولی پس از کودتای ناپلئون سوم (دسامبر
۱۸۵۱) که شرح آن در فصول بعد خواهد آمد ، از سیاست کناره
گرفت و در عزلت مجدداً دل بادبیات نهاد و بقیهٔ عمر را [illegible]
بسر برد .

1 - Les Méditations
2 - La Mort de Socrate
3 - Les Nouvelles Méditations
4 - Les Harmonies poétiques et religieuses
5 - Voyage en Orient
6 - Jocelyn
7 - La Chute d'un ange

ویکتور هوگو

ویکتور هوگو[1] در ۲۶ فوریه ۱۸۰۲ در شهر **بزانسن**[2] متولد شد و پدر او کنت **سی‌ژیسبر**[3] هوگو نام داشت . خانوادهٔ هوگو در سال



Victor Hugo

۱۸۱۱ پس از مسافرت کوتاهی بایطالیا و اندك توقفی در پاریس باسپانیول منتقل شد. چه در آن هنگام ژزف **بناپارت**[4] برادر ناپلئون

۱ - Victor Hugo.
۲ - Besançon.
۳ - Comte Sigisbert Hugo.
۴ - Joseph Bonaparte.

بپادشاهی اسپانیول منصوب شده و پدر هوگو هم ، که سمت ژنرالی داشت، از جملهٔ همراهان وی بود . لکن سالی بیش نگذشت که هوگو با مادر خویش بپاریس بازگشت و بمدرسهٔ شباه روزی داخل شد و چون او را بادبیات اشتیاق فراوان بود در سال ۱۸۱۸ مدرسه را با توشهٔ ادبی فراوان از غزلیات و قصائد و ته‌آتر ها و غیره ترك گفت .

در سال ۱۸۲۲ قسمتی از دیوان **قصائد و ترجیعات**[1] خویش را که در آن از خانوادهٔ بوربن هواخواهی کرده بود انتشار داد و بدین سبب لوئی هجدهم او را سالی هزار فرانك وظیفه معین کرد. یکسال بعد حکایت معروف **هان‌دیسلاند**[2] را منتشر ساخت و انتشار کتاب مزبور که بسبك رمانتیك و برخلاف اصول سبك کلاسیك نگاشته شده بود ادبا و نویسندگانی‌را که پیرو سبك اخیر بودند سخت برهوگو خشمگین ساخت ومخصوصاً چون‌درسال۱۸۲۶ قسمتی دیگر ازدیوان قصائد و ترجیعات را منتشر کرد و در دیباچهٔ آن اصول نظم و نثر قدیم را انتقاد نمود. نزاع و غوغائی عجیب بین نویسندگان‌زمان پدید آورد، کلاسیکها او را دیوانه و نادان میشمردند و ازهیچگونه دشمنی دربارهٔ وی خود داری نداشتند .

پیش از هوگو نیز ، چنانکه سابقاً گذشت . آثار رمانتیسم در کتب شاتوبریان ومادام استال و لامارتین ظاهر شده بود . لکن‌چون هوگو در ترویج سبك مزبور پیشقدم شد ودر راه مقصود از موانع نهراسید و از تهمت و خصومت مخالفین بیمی بدل راه نداد او را مبتکر و موجد رمانتیسم میخوانند.

۱ - Odes et Ballades. ۲ - Han d' Islande

ویکتور هوگو در سال ۱۸۲۷ تهآتر کرمول را نوشت و در مقدمهٔ آن باز از توصیف سبك جدید مضایقه نکرد . پس از آن قسمتی دیگر ازدیوان قصائد وترجیعات ودیوان **اشعار شرقی**[۱] وکتاب اجتماعی **آخرین روز یك محکوم**[۲] را نگاشت : کتاب اخیر شرح حال محکوم باعدامیست که اندیشه ها ومطالعات یومیهٔ خویش را بیان می کند و هوگو بدینوسیله قوانین ناپسند وعاجز کش اجتماعی را انتقاد کرده است .

درسال ۱۸۳۰ تهآتر **ارنانی**[۳] و حکایت معروف **نتردام دوپاری**[٤] وکتبی دیگر را انتشار داد و در سال ۱۸٤۱ پس از مخالفت های بسیار بعضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد . در ۱۸٤۸ نیز باشصت هزار رأی بنمایندگی ملت انتخاب گشت ، لکن بهیچیك از مراکز سیاسی متکی نشد و برای نشر عقاید وافکار خود روزنامه‌ای بنام **حوادث**[٥] تأسیس کرد .

در سال ۱۸٤۸ که لوئی ناپلئون بریاست جمهور فرانسه منتخب شد ، هوگو را با انتخاب او موافقت نبود . لذا در مجلس بر ضد وی نطقها کرد و در عزل او از آنمقام کوشش بسیار نمود . در دوم دسامبر ۱۸۵۱ ناپلئون کودتا کرد و بالنتیجه جمعی از مخالفین وی که هوگو از جملهٔ سران ایشان بود از فرانسه تبعید شدند و او شرح این کودتا وتفصیل متواری شدن خویش را در کتاب **تاریخ یك جنایت**[٦] مفصلا بیان کرده است .

تبعید ظاهراً بر جاه طلبی هوگو از لحاظ سیاسی شکستی وارد ساخت ، ولی در معنی برای تحریك قریحهٔ ادبی او مفید افتاد . پس از آنکه چند ماه در بروکسل اقامت گزید . از آنجا نیز بنابر

---

۱ - Les Orientales . ۲ - Le dernier jour d' un condamné . ۳ - Hernani .
٤ - Notre Dame de Paris . ٥ - Evenements .
٦ - Histoire d' un crime .

میل دولت فرانسه رانده‌شد وبجزیرهٔ **ژرزه**[۱] پناه برد و کتاب **مکافات**[۲] را در آنجا برشتهٔ نظم کشید. سپس بهمراهی شصت نفراز تبعید شدگان روزنامه‌ای بنام **انسانیت**[۳] تأسیس کرد، لکن در ۱۸۵۵ از جزیرهٔمزبور نیز اخراجش کردند و ناگزیر بجزیرهٔ **گرنزه**[۴] منتقل شده نگارش نخستین‌قسمت **افسانهٔ قرون**[۵] را که از بدایع قریحهٔ اوست آغاز نمود.

در سال ۱۸٦۰ شاهکار معروف خویش **تیره بختان**[٦] را که‌در ۱۸٤۵ شروع کرده بود بپایان رسانید. این کتاب‌شاهکار ادبیات فرانسه است وبلکه درادبیات اروپا نیز نظیرآنرا کمتر میتوان یافت. پس‌ازآن حکایات‌دیگرخویش مانند **کارگران‌دریا**[۷] و **مردیکه‌میخندد**[۸] و **نودوسه**[۹] راکه هریك از شاهکار های ادبی عالم بشمار است انتشار داد.

هوگو در پنجم سپتامبر ۱۸۷۰ بپاریس بازگشت و زمانی که سپاهیان آلمان شهر پاریس را محاصره کرده بودند درآن شهر بود. در سال ۱۸۸۲ هوگو بسن هشتاد رسید و مردم فرانسه بدین افتخار جشنی گرفتند و ششصد هزار تن از مردم پاریس و ولایات برای ادای مراسم تهنیت برابر خانهٔ وی گرد آمدند و چون‌هوگو با اطفال‌خویش در ایوان خانه ظاهر شد فریاد مسرت و شادی برکشیدند. شاعر پیر از خوشحالی میگریست و مردم او را سر سلسلهٔ آزادی و مظهر مردمی میخواندند.

بالاخره در ۲۲ ماه مه ۱۸۸۵ در خانهٔ کوچهٔ **ایلو**[۱۰]. که‌امروز بکوچهٔ ویکتورهوگو معروفست، بدرود زندگانی گفت. تشییع‌جنازهٔ او با شکوه و جلالی که هنوزهم در فرانسه نظیر نیافته‌است انجام گرفت

۱ - Gersey. ۲ - Les Châtiments. ۳ - Humanité.
٤ - Guernesey. ۵ - La Légende des siècles. ٦ - Les Misérables.
۷ - Les travailleurs de la mer. ۸ - L' homme qui rit.
۹ - Quatre vingt treize. ۱۰ - Eylau.

وجسدش را بمراقبت دوازده نفر از معاریف شعرا بطاق نصرت بردند و شب بیست و سوم مه را درآنجا بآرامی بخفت

تاپایان قرن نوزدهم چنان می نمود که هوگو نمرده است ، زیرا آثار طبع نشدهٔ او پیاپی منتشر میشد و چنان بود که هوگو هنوز بآزمایش ورجه مشغول است . گفتی مرك سرد نیز بر فکر آتشین و طبع تند وی فائق نمیتوانست شد .

آلفرد دوین یی

تقریباً در همان اوقاتیکه ویکتورهوگو نخستین قسمت قصائد و ترجیعات خویش را منتشر ساخت ، مجموعهٔ اشعاری نیز بعنوان سادهٔ **اشعار**[1] در پاریس انتشار یافت که از نام سرایندهٔ آن ذکری نشده بود. مجموعهٔ مزبور نخستین اثر ادبی صاحب منصب جوانی بود که **آلفرد دوین یی**[2] نام داشت و پس از چندی در شاعری و نویسندگی با شعرا و نویسندگان بزرك فرانسه همسری یافت .

آلفرد دوین یی درسال ۱۷۹۷ در شهر **لش**[3] (واقع در مرکز فرانسه کنار رود **اندر**[4])، متولد شد و از سال ۱۸۱٤ بخدمت لشکری پرداخت و در ۱۸۲۳ برتبهٔ سلطانی نائل آمد . لکن او را بادبیات اشتیاق فراوان بود و چنانکه گفته شد درسال ۱۸۲۲ مجموعه‌ای از اشعار خویش را که بسبك رمانتیك سروده بود انتشارداد . چهارسال بعد نیز مجموعهٔ دیگری بنام **اشعار قدیم و جدید**[5] و حکایتی تاریخی بنام **سن‌مارس**[6] منتشر ساخت و شهرت وی ازینزمان آغاز شد . آثار آلفرد دوین یی در لطافت و تأثیر از اشعار لامارتین ودر مهارت و استحکام از آثار هوگو سست‌تر می نمود . لکن او را هنری دیگر بود که افکار فلسفی را با عبارات و الفاظی شیرین در ضمن اشعار خویش ادامی کرد .

---

۱ - Poèmes .　۲ - Comte Alfred de Vigny .　۳ - Loche .
٤ - Indre .　٥ - Poèmes antiques et modernes .　٦ - Cinq-Mars .

وین‌یی درسال ۱۸۲۷ ازخدمت لشکری کناره گرفت و نویسندگی پیشه کرد و تا سال ۱۸۳۵ بتدریج کتب **استلو**[1] و**بندگی وعظمت لشکری**[2] و تهآتر **شاتر تن**[3] را انتشار داد. تهآتر اخیررا متوان شاهکار تهآتر نویسی بسبك رمانتیك شمرد ، چنانکه انتشار ونمایش آن نیز برشهرت وین‌یی بیفزود و او را با ادبای بزرك فرانسه برابر ساخت .

در سال ۱۸۴۵ آلفرد دوین‌یی به **آکادمی فرانسه** داخل شد و حیات ادبی وی نیز تقریباً درین سال بپایان آمد ، چه از آن پس تا سال ۱۸۶۳ که تاریخ وفات اوست کمتر بسرودن اشعار پرداخت و ازو درسنوات مزبوره جز قطعات معدودی مانند **مقدرات**[4] و**مرگ گرگ**[5] برجای نمانده است .

آلفرد دموسه

آلفرد دموسه[6] در شهر پاریس تولد یافت (۱۸۱۰) و در آغاز جوانی نخست بتحصیل طب وحقوق و نقاشی پرداخت . لکن طبع شاعراوبا هیچیك ازین حرف موافقت ننمود و سرانجام ازآنجمله چشم پوشیده شاعری پیشه کرد. نخستین اثر منظوم اوبنام **حکایات اسپانی و ایطالیا**[7] در سال ۱۸۳۰ منتشر شد و او نیز در شاعری پیرو رمانتیسم بود . پس ازآن در سال ۱۸۳۶ کتاب معروف اوموسوم به **اعتراف یکی از کودکان اینزمان**[8] انتشار یافت وکتاب مزبورحاوی سرگذشتهای دوران شباب ونمایندهٔ احساسات وعواطف ایام جوانی آلفرد دموسه است.

موسه در غزل سرائی استاد بود . اشعار وی بسیار شیرین و دلنشین و تأثر انگیز است . چه غالباً از ناکامی ها و آلام و مصائب روحی شاعر حکایت میکند وچون زادهٔ احساسات لطیف اوست خواننده

۱ - Stello . ۲ - Servitude et Grandeur militaire . ۳ - Chatterton .
۴ - Les destinées . ۵ - La mort de loup . ۶ - Alfred de Musset .
۷ - Conte d' Espagne et d' Italie .
۸ - Confession d' un enfant du siécle .

را نیز در آلام درونی با وی شریك میسازد . مهمترین آثار نظمی موسه **قطعهٔ شبها** [۱] ست که‌از حیث شیرینی و لطف و تأثیر بانیکوترین اشعار لامارتین برابر است. موسه درته‌آتر نویسی نیز استادبود،چنانکه در اندك زمانی بیش از دوازده نه‌آتر نگاشت که هریك در مقام خویش شاهکاریست .

موسه در ۱۸۵۲ بعضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد ودرآنزمان چهل‌و دو سال داشت و جوانترین اعضاء آکادمی بود، لکن پنجسال بیش از آنمقام ادبی استفاده نکرد و در چهل‌و هفت سالگی گرفتار مرگ شد (۱۸۵۷) . گرانبهاترین‌آثار منثور وی در اواخر عمر حکایات‌شیرین‌ودلکشی است که‌بعنوان‌سر گذشت **طرقه‌ای سفید** [۲] نگاشته ودر زیبائی الفاظ ولطافت معانی آن استادی نموده است.



بجز اساتید بزرگوار و شعرائی که نام و شرح احوال وآثار آنان نگاشته شد، سبك رمانتیك‌را از جملهٔ شعرا پیروان وهواخواهان دیگری نیز بوده است که از لحاظ شاعری در مرتبهٔ دومند و از معاریف ایشان یکی **سنت بو** و دیگری **تئوفیل‌گوتیه** است.

سنت بو

شارل اگوستن د سنت‌بو [۳] درسال ۱۸۴۰ متولد شد . قسمتی از ایام جوانی وی بتحصیل طب گذشت ولی چون طبعاً شیفتهٔ ادبیات بوداز طبابت چشم پوشیده شاعری و نویسندگی پیشه کرد . ازآثار منظوم او کتب **دلداریها** [۴] و **افکارماه‌اوت** [۵] معروفست . لکن چون در شاعری بپایهٔ لامارتین و هوگو و دیگر اساتید زمان نرسید ناچار

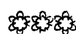
۱ - Les Nuits .
۲ - L' histoire d' un merle blanc .
۳ - Charles Augustin de Sainte-Beuve .
۴ - Les Consolations .
۵ - Les Pensées d' août .

دست از سرودن اشعار بشست وبانتقاد . که بنا بر قول لامارتین قدرت ناتوانانست ، پرداخت و ازینطریق شهرتی حاصل کرد . مقالات انتقادیهٔ او که غالباً در روزنامهٔ **کنستی توسیونل**[۱] بعنوان **مکالمات دو شنبه**[۲] درج میشد اکنون جداگانه بطبع رسیده وحاوی انتقادات وعقاید سنت بو نسبت بآثار منظوم ومنثور نویسندگان وشعرای قدیم واخیر اروپاست.

سنت بو در سال ۱۸٤۰ بآکادمی فرانسه پذیرفته شد و در ۱۸٦۹ در گذشت .

تئوفیل گوتیه

تئوفیل گوتیه در سال ۱۸۱۱ تولد یافت . در جوانی یکچند از پی نقاشی رفت ، ولی درآن فن پیشرفتی نکرد و بشاعری روی نمود. نخستین اثر منظوم وی بنام **اشعار** در ۱۸۳۰ انتشار یافت[۳] او نیز از هواخواهان رمانتیسم و مدافعین صدیق ویکتور هوگو بود. ازجملهٔ آثار وی کتب **مضحکهٔ مرگ**[٤] و **اشک شیطان**[٥] معروفست.



از مختصات شعرای قرن نوزدهم یکی تنوع آثار ایشان بود . چه هریك از آنان طبع خود را علاوه بر شاعری در دیگر رشتهای ادبی نیز می‌آزمود . چنانکه ویکتورهوگو در فنون شعر و خطابه و تئاترنویسی و داستان سرائی تماماً طبع آزمائی کرد و در آنجمله استادی خویش را آشکار ساخت . غیر از هوگو سایر شعرای قرن نوزدهم بیشتر بداستان سرائی می پرداختند ولی غالباً دراین فن بانویسندگان زبردستی که هنر ایشان منحصراً نگارش حکایات بود همسری نمیتوانستند کرد از داستان سرایان معروف نیمهٔ اول قرن

۱ - Constitutionel
۲ - Les causerie de lundi .
۳ - Théophile Gautier
٤ - La comédie de la mort
٥ - Une larme de Diable

نوزدهم بذکر اسامی و مختصر شرح حال **بالزاك** و **ژرژ سان** و **آلکساندر دومای** بزرك قناعت میکنیم .

بالزاك

هونوره‌دو بالزاك[۱] از جملهٔ معاریف داستان سرایان و قصه پردازان فرانسه است که در سال ۱۷۹۹ در شهر **تور**[۲] قدم بعرصهٔ وجود نهاد . در آغاز جوانی بکچند بنشر کتب دیگران و امر طبع پرداخت و سرانجام خود داستان سرائی پیشه کرد و در ۱۸۲۹ کتبی بعنوان **اژنی گرانده**[۳] و **بابا گوریو**[۴] و **روستائیان**[۵] و غیره انتشار داد. در آثار خویش بیشتر بتوصیف و نمایش احوال اجتماعی زمان خود متوجه بود . در وصف و تعریف اشخاص داستانهای خویش چنان مهارت بکار برده است که اشخاص حکایات او امروز غالباً در فرانسه ضرب‌المثل شده اند . در بیان اخلاق و آداب و وضع زندگانی مردم زمان خود نیز چنان دقیق و باریك بین بوده است که مورخین گفتهای وی را از جملهٔ مدارك صحیحهٔ تاریخی میشمارند. بالزاك در سال ۱۸۵۰ وفات یافت .

ژرژسان

ژرژسان[۶] نام‌ساختگی **بارون دودوان**[۷] نوادهٔ **موریس‌دساکس**[۸] فاتح معروف **فونته‌نوا**[۹] بود. نخستین کتاب وی بنام **اندیانا**[۱۰] در سال ۱۸۳۲ انتشار یافت و داستان مزبور مقدمهٔ شهرت او گشت . ژرژسان چون باجمهوری طلبان و برخی از هواخواهان مسلك سوسیالیسم رابطه داشت عاقبت شیفتهٔ افکار و عقاید ایشان شد و حکایاتی چند در تعریف و تشریح مسلك مزبور نگاشت. پس از آن بانتشار حکایات روستائی

---

۱ - Honoré de Balzac . ۲ - Tours ۳ - Eugénie Grandet .
۴ - Le Pére Goriot . ۵ - Les Paysans . ۶ - George Sand
۷ - Baronne du devant . ۸ - Murice de Saxe ۹ - Fontenoy
(این محل در بلژیك است و در آنجا جنگی بسرداری ژنرال موریس دساکس رصدا کاپیتان فرمان لوئی پانزدهم روی داد وسپاهیان انگلیس مغلوب شدند) ۱۰ - Indiana

پرداخت و ازینجهة شهرت بسیار یافت. ولادت او در سال ۱۸۰٤ و مرگش در سال ۱۸۷۷ بوده است.

آلکساندردوما

آلکساندردوما[۱] یکی از اساتید نویسندگان ته آتر و حکایات بسبك رمانتیك است که چندی با ویکتور هوگو دردرام نویسی دعوی همسری داشت. تولد او در سال ۱۸۰۳ روی داد و واسطهٔ آنکه پدرش در ۱۸۰٦ وفات یافت، تحصیلات وی با نهایت بی ترتیبی انجام گرفت. نخستین اثری که موجب شهرت وی گردید درام **هانری سوم و دربار او** بود که آنرا در سال ۱۸۲۹ نمایش دادند. دوران شهرت کامل او زمان سلطنت لوئی فیلیپ است، چه دربن زمان درامها و حکایات تاریخی بسیار نگاشت. اهمیت داستانهای الکساندردوما بیشتر بواسطهٔ جنبهٔ تاریخی آن و سبك ساده و مهارت و شیرین زبانی نگارنده است که موجب شهرت وی در سراسر عالم گشته است. مهمترین حکایات تاریخی او که مشهور خاص و عامست، داستان **کنت منت کریستو**[۲] و **سه تفنگدار**[۳] است که اولی متدرجاً از سال ۱۸٤۱ تا ۱۸٤۵ ودومی در سال ۱۸٤٤ انتشار یافت. دوما در ۱۸٦۰ سفری بجزیرهٔ سی‌سیل و ناپل کرد و پس از بازگشت بفرانسه در سال ۱۸۷۰ درگذشت. هیچیك از نویسندگان فرانسه در وسعت فکر و قدرت قریحهٔ داستان پردازی بپایهٔ او نرسیده و مانند وی از خویشتن آثار فراوان برجای ننهاده است. غیر ازکتب معروف سابق‌الذکر داستان های بسیاری در تاریخ سلطنت لوئی سیزدهم وچهاردهم و دوران انقلاب وامپراطوری فرانسه نگاشته که کتب **ژزف بالسامو**[٤] و **آنژ پیتو**[٥] و **کنتس دشارنی**[٦]

---

۱ - Alexandre Dumas　　۲ - Comte de Monte Cristo

۳ - Les trois Mousquetaires　　٤ - Joseph Balsamo.

٥ - Ange Pitou.　　٦ - Comtesse de Charny.

و **گردن‌بندملکه**[1] و **شوالیه دمزن روژ**[2] از آنجمله است .

مورخین

پیش از قرن نوزدهم و در آغاز قرن مزبور تا سال ۱۸۲۵ تاریخ نویسی دراروپا ترتیب صحیحی نداشت، چه‌تاآنزمان غالب مورخین فقط ببیان‌وقایع و ذکر سنوات پرداخته، بی آنکه بمدارك اساسی مراجعه کنند ، بشرح و بسط آثارمتقدمین یا بگردآوردن خلاصه‌ای ازتواریخ قدیم قناعت میکردند . تتبع و تحقیق و انتقاد و مراجعه بآثار وشواهد تاریخی مرسوم نبود و مورخ بهیچوجه از اخلاق و آداب واحوال اجتماعی و لشکری و تمدن و طرز فکر و زندگانی پیشینیان سخنی نمی گفت . چنانکه در تاریخ وی فی‌المثل شرح حال یکی از سلاطین قرون وسطی با آنچه دربارهٔیکتن از پادشاهان‌قرن هجدهم‌می نگاشت متشابه بود و خواننده از مطالعهٔ تاریخ جزیك سلسله حوادث چیزی استنباط نمیکرد و باحوال‌روحی واجتماعی نیاکان پی نمیتوانست‌برد .

پس از آنکه ادبیات اروپا بواسطهٔ ظهور رمانتیسم رنك دیگر گرفت در تاریخ نویسی نیز تغییراتی پدیدآمد و مورخین مطالعه در احوال اجتماعی و روحی و اخلاق و طرز زندگانی پیشینیان را از ذکر حوادث و شرح منازعات و بیان دسائس سیاسی برتر شمردند . سبك جدید تاریخ نویسی درفرانسه مرهون استعداد و همت وکوشش **اگوستن‌تی یری**[3] و **میشله**[4] است که با مراجعه باسناد و مدارك اساسی بجستجوی حقایق تاریخی پرداختند و احوال اجتماعی و روحی مخصوص هر عصری را از مطالعهٔ وقایع آنعصر دریافتند .

اگوستن‌تی‌یری

نخستین کسی که طرز نگارش تاریخ را تغییر داد **اگوستن‌تی‌یری**

۱ - Le Collier de la Reine . ۲ - Le Chevalier de Maison-Rouge

۳ - Augustin Thierry . ٤ - Jules Michelet

بود (۱۸۰۵ تا ۱۸۵۶) که در سال ۱۸۲۰ بانتقاد سبك تاریخ‌نویسی قدیم پرداخت وپس از پنجسال کتاب معروف خویش **تاریخ فتح انگلستان ازجانب نرماندها**[۱] را نگاشت که سرمشق تاریخ نویسی بسبك جدید و مبتنی بر تحقیقات و تتبعات فاضلانهٔ نویسنده است. چندی بعد اگوستن‌تی‌یری بواسطهٔ مطالعهٔ بسیار نابینا شد . ولی باز از فن خود دست نکشید و در زمان سلطنت لوئی فیلیپ کتبی چند نگاشت که مهمترین آنها **شرح دوران حکومت مرو و نژیها**[۲] ست .

میشله

قسمتی ازتاریخ فرانسه. قسمی که اگوستن‌تی‌یری مایل بود. بتوسط **ژول‌میشله** (۱۷۹۸ الی ۱۸۷٤) نگاشته شد . میشله فرزند یکی از مدیران مطابع بودکه در زمان سلطنت ناپلئون بامر طبع اشتغال داشت ودر ۱۸۱۰ بواسطهٔ آنکه ناپلئون عده‌ای از مطابع را تعطیل کرد. ورشکست گردید. میشله درکودکی یکچند در مطبعهٔ پدر بحروف چینی مشغول بود ، پس از آن بواسطهٔ ذوق فطری بمدرسه رفت و درسال ۱۸۲۱ تحصیلات خویش را بپایان رسانیده بمقام معلمی مدارس عالیه نائل آمد و در سال ۱۸۳۳ بتألیف تاریخ مفصل فرانسه پرداخت و سی‌وچهار سال دراین‌راه رنج برد و سرانجام بنیروی همت و اشتیاق در ۱۸٦۷ کتاب مزبور را بپایان رسانید . آثار میشله غالباً از جملهٔ شاهکار های تاریخی و ادبی فرانسه است .

فلاسفه

از فلاسفهٔ معروف فرانسه در نیمهٔ اول قرن نوزدهم فقط بذکر نام و مختصری از شرح احوال **اگوست کنت**[۳] که پس از **دکارت**[٤] بزرگترین فلاسفهٔ فرانسه است، قناعت میکنیم .

. Histoire de la conquête de l' Angleterre par les Normands - ۱
. Descartes - ٤ . Auguste Comte - ۳ . Récits des temps mérovingiens - ۲

اگوست کنت در سال ۱۷۹۸ در شهر **من پلیه**[۱] از بلاد فرانسه تولد یافت و تحصیلات مقدماتی را در آنشهر بپایان برد . سپس در هجده سالگی بپاریس رفت و در آنجا بادامهٔ تحصیل پرداخت . زمانی شاگرد فیلسوف معروف فرانسوی **سن‌سیمون**[۲] (۱۷٦۰ تا ۱۸۲۵) بود، لکن از سال ۱۸۲٤ از پیروی وی چشم پوشید و پس از چندی کتاب اساسی خویش راکه در فلسفهٔ استدلالی یا اثباتی نگاشته بود انتشار داد. اگوست کنت درسال ۱۸۵۷ درگذشت[۳] .

ادبیات انگلیس و آلمان در نیمهٔ اول قرن نوزدهم

نیمهٔ اول قرن نوزدهم را در تاریخ ادبیات انگلستان و آلمان اهمیت بسیار است ، چه ادبیات این دو مملکت در اواخر قرن‌هجدهم و نیمهٔ اول قرن نوزدهم بواسطهٔ وجود شعرا و نویسندگانی که‌ظهور رمانتیسم و ترقی ادبیات اروپا فی‌الحقیقة مرهون قریحهٔ ایشانست ، ترقی بسیار کرد .

۱- ادبیات انگلستان .

تاریخ ادبیات انگلستان از سال ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۲ بوجود دوشاعر زبردست غزلسرا آراسته است ، یکی **لرد بایرن**[٤] و دیگری **شلی**[٥] .

لردبایرن

لردبایرن از خانوادهٔ **استوار**[٦] بود و در سال ۱۷۸۸ قدم بعرصهٔ وجود نهاد ، دورهٔ تحصیلات وی در دارالفنون کمبریج بپایان رسید و نخستین اشعار او بعنوان **ساعات‌بیکاری**[۷] در سال ۱۸۰۸ انتشاریافت . چون اشعار مزبور غالباً سست و نارسا بود مورد انتقاد یکی از مجلات انگلیسی شدو شاعرجوان بدینواسطه‌آزرده‌خاطر گشته‌منظومه‌ای

---

۱ - Montpellier . ۲ - Saint - Simon.
۳ - چون ذکر عقاید فلاسفه از موضوع بحث ما خارجست‌عقیدهٔ فلسفی اگوست کنت را بیان‌نکردیم.
٤ - Lord Byron . ٥ - Shelley , ٦ - Stuart .
۷ - Les heures de loisir .

بعنوان **هجوشعرای انگلیسی ومنتقدین اکسی**[۱] درهجو منتقدین انتشار داد و ازینراه شهرتی یافت . سپس در سال ۱۸۰۹ بعزم ایران و هندوستان راه‌سفر پیش گرفت و ممالک پرتغال واسپانی ویونان وعثمانی را سیاحت کرد ، و چون بقسطنطنیه رسید از سفر ایران و هند چشم پوشید . لکن اینمسافرت در استعداد ادبی وی مؤثر افتاد و دوقسمت اول ازمنظومهٔ معروف‌خویش‌موسوم به**چایلد هرلد**[۲]را درین سفر برشتهٔ نظم کشید. منظومهٔ مزبور حاوی آلام ومصائب روحی واحساسات باطنی شاعر است. بایرن در ۱۸۱۲ بانکلستان بازگشت. ولی باز در زندگانی شخصی وی وقایعی روی داد که ناگزیر در ۱۸۱۶ بار دیگر وطن را ترک گفته در ممالک اروپا بسیاحت پرداخت و منظومهٔ چایلد هرلد را در سویس بپایان رسانیـد . بالاخره در سال ۱۸۲۳ بیونان سفر کرد و بیاری انقلابیون آنسرزمین با ترکان عثمانی بجنك پرداخت و درمحاصرهٔ‌شهرمی**سولونقی**[۳] بهلاکت رسید ازآثار اومنظومهٔ **دن‌ژون**[۴] و درام **مانفرد**[۵] معروفست .

شلی

شلی در ۱۷۹۲ تولد یافت و تربیت و تحصیل او درایام‌جوانی بواسطهٔ سختگیریهای پدر و معلمین از طریق صواب منحرف گشت . عاقبت نیز بعلت طلاق گفتن زن و دور ماندن از کودکان‌خویش انگلستان رانرك گفته بدریا نوردی پرداخت و سرانجام در سی‌سالگی گرفتار امواج دریاگشت ، و امواج پیکر وی را بساحل ایطالیا افکند. در آنجا لرد بایرن وتنی دیگر از دوستانش جسد او را بسوختند . از آثار شلی منظومهٔ **ملکه‌ماب**[۶] و**آزادی‌پرمته**[۷] که آمیخته بنکات فلسفی و زادهٔ احساسات شخصی او میباشد معروفست .

---

۱ - La Satire des Poétes anglais et des Critiques écossais .
۲ - Childe Harold . ۳ - Missolonghi . ٤ - Don Juan .
۵ - Manfred . ۶ - La Reine Mab . ۷ - Prométhé délivré .

داستان سرایان انگلیس
والتراسکات

از داستان سرایان معروف انگلستان در نیمهٔ اول قرن نوزدهم یکی **والتراسکات**[1] است (۱۷۷۱ تا ۱۸۳۲) ، که در جوانی از جملهٔ شعرا و پیرو رمانتیسم بود ، لکن چون‌اشعار لرد بایرن انتشار یافت از شاعری چشم پوشیده بنگارش داستانهای تاریخی پرداخت و ازینطریق در انگلستان و دیگر ممالك اروپا شهرت بسیار یافت . کتب **آی‌ونهو**[2] **وعتیقه فروش**[3] و برخی کتب دیگر که‌از جملهٔ شاهکار های او و ادبیات اروپاست ، بمحض انتشار بسائر السنهٔ اروپائی و مخصوصاً بفرانسه ترجمه میشد و مردم فرانسه را بقرائت کتب‌وی اشتیاق فراوان بود . فی‌الحقیقة رواج داستانهای اسکات در میان مردم فرانسه برای داستان سرایان فرانسوی مانند آلکساندردوما و امثال‌وی بسیار مفید افتاد ، چه‌حکایات شیرین ودلکش و التراسکات،پیش‌ازآنکه در فرانسه داستانی انتشار یابد، فرانسویان‌را بقرائت حکایات و قصص مایل و مشتاق ساخت .

شارل دیکنس

یکی دیگراز داستان‌سرایان‌انگلستان **شارل‌دیکنس**[4] است (۱۸۱۲ تا ۱۸۷۰) که موضوع حکایات خویش را غالباً از اخلاق و احوال اجتماعی مردم اتخاذ میکرد وچون خود نخست روزنامه نگار بود از اخلاق واحوال مردم‌آگاهی کامل داشت. کتب‌سرگذشت **نیکلانیکلبی**[5] و **اوراق کلوب‌پیك و یك**[6] از آثار معروف اوست و مخصوصاً کتاب دومین معرف ذوق و استعداد مخصوص او در مطایبات وفکاهیاتست .

۱ - Walter Scott . ۲ - Ivanhoe . ۳ - L' Antiquaire .
۴ - Charles Dikens . ۵ - Nicolas Nickleby .
۶ - Les papiers posthumes du club Pickwick .

مورخین انگلیس

سبك جدید تاریخ نویسی در انگلستان بعد از فرانسه رواج یافت و معروفترین کسی که موجب ترویج آن گردید **لردماکوله**[1] است.

لردماکوله

لردماکوله فرزند یکی از تاجران اکس بود که در سال ۱۸۰۰ متولد شد و در سی سالگی بوکالت مجلس عامهٔ انگلستان نائل آمد. سپس بهندوستان سفر کرد و پنج سال درآن سرزمین بانجام مأموریتی سیاسی اشتغال داشت. درسال ۱۸۳۹ مجدداً بانگلستان بازگشته بوزارت جنك منصوب گشت. ماکوله نخست شاعر بود، لکن ذوق فطری او را بمطالعات تاریخی برانگیخت. ماکوله نیز مانند اگوستن تی یری و میشله معتقد بود که تاریخ بایستی آئینهٔ دنیای گذشته باشد، چنانکه خواننده از مطالعه آن بحقیقت احوال پیشینیان و علل حوادث تاریخی پی بتواند برد. مطالعه در اوضاع اجتماعی و اخلاق و طرز زندگانی پیشینیان در نظر ماکوله اهمیت بسیار داشت، چنانکه در یکی از کتب خویش می نویسد: «بهتر آست که مورخین گاه در شرح منازعات ملل وذکر دسائس سیاسی باختصار پرداخته در عوض اندکی باخلاق و آداب و احوال اجتماعی نیاکان توجه کنند.» مهمترین آثار ماکوله **تاریخ انگلستان از آغازجلوس ژاك دوم** میباشد. وفات او درسال ۱۸۵۹ روی داد.

کارلایل

یکی دیگر از مورخین معروف انگلیس در نیمهٔ اول قرن نوزدهم **توماس کارلایل**[2] است. این مرد نامی در سال ۱۷۹۵ متولد شد و در ۱۸۸۱ درگذشت. او نیز مانند ماکوله از اهالی اکس بود. در جوانی بتعلیم ریاضیات وعلوم اشتغال داشت ولی سخت شیفتهٔ آثار ادبی

---

1 - Lord Macaulay. 2 - Thomas Carlyle.

شیلر و گوته بود و آندو شاعر زبر دست را «ارواح دوگانهٔ آلمان» میخواند وهمین شیفتگی نیزاو را بترجمهٔ بسیاری از آثار گوته ونگارش شرح حال شیلر برانگیخت .

از کتب معروف اویکی تاریخ انقلاب فرانسه است. در کتاب مزبور انقلاب فرانسه و افکار رجال دوران انقلاب را سخت انتقاد کرده و ازینجهة فرانسویان او را پیرو احساسات شخصی خویش میشمرند و برآنند که چون آلمان را دوست میداشته با فرانسه دشمن بوده است . معروفترین آثار کارلایل کتابیست که بعنوان **بزرگان**[۱] نگاشته (۱۸۵۰) و درآن کتاب بمطالعهٔ احوال چند تن ازمشاهیر عالم مانند حضرت رسول و کرمول و فردریك دوم پرداخته است .

۲ - ادبیات آلمان

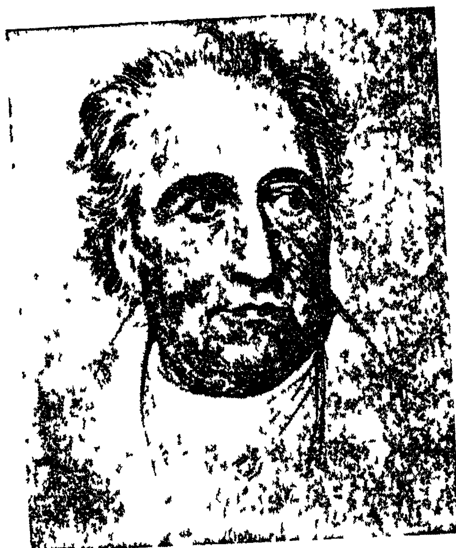
ادبیات آلمان تا اواسط قرن هجدهم اساس صحیحی نداشت و نویسندگان و شعرای آنمملکت بیشتر پیرو ادبیات فرانسه بودند چنانکه نویسندگان و شعرای کلاسیك فرانسه سرمشق ایشان بود . انقلاب ادبی آلمان از اواسط قرن هجدهم آغاز شد و از مسببین معروف آن یکی **لسینگ**[۲] بود (۱۷۲۹ تا ۱۷۸۱) که از پیروی آثار نویسندگان فرانسه چشم پوشید و بانتقاد تهآترهای حزن انگیز آنمملکت پرداخته درامهای شکسپیر را از آثار **کرنی وراسین** برتر شمرد . پس از وی دو نفر شاعر و نویسندهٔ زبر دست بوجود آمدند که پرتو وجود ایشان محیط تاریك ادبیات آلمان را روشنی بخشید و آنمملکت را از لحاظ ادبی با ممالك فرانسه و انگلیس برابر ساخت و نام آندو بزرگوار **گوته** و **شیلر** است .

گوته

ژان ولفگانك گوته[۳] شاعرو فیلسوف و نویسندهٔ آلمانی درسال

---

۱ - Les Héros . ۲ - Lessing . ۳ - Jean Wolfgang Gothe



۱۷٤۹ درشهر فرانکفورت بوجود آمد، پدر اواز جملهٔ ثرونمندان وفقهای معروف آلمان بود.

گوته ایام جوانی را درشهرهای **لایپزیك** [۱] و **استراسبورك** [۲] بتحصیل علم‌حقوق و فقه گذرانید وچون برتبهٔ دکتری نائل آمد دل برادبیات بست و در شهر **ویمار** [۳] اقامت گزید.

نخستین نگارش ادبی او درام **گتزدوبرلیخن‌گن** [٤] است که‌درسال ۱۷۷۲ نوشته و دومین کتاب وی که فی الحقیقه شاهکار ادبی اوست سرگذشت **ورتر** [٥] می‌باشدکه درسال ۱۷۷٤ منتشر شد. کتاب اخیر شرح حالی از ایام جوانی شخص شاعر است که نمایندهٔ احساسات باطنی و عواطف بی‌آلایش اوست. گوته نیز مانند ویکتور هوگو در تمام رشتهای ادبی از نثر و نظم و تآتر نویسی و داستان سرائی و انتقاد استاد بود و سنت بو اورا «بزرگترین منتقد عصر جدید» خوانده است. از علوم طبیعی وگیاه شناسی نیز اطلاع کامل داشت. چنانکه کتبی چند در باب نباتات و الوان و غیره نگاشته است.

مهمترین آثار وی پس از ورتر تآتر حزن انگیز **ایفی ژنی**

۱ - Leipzig ۲ - Strasbourg ۳ - Weimar
٤ - Gaetze de Berlichengen ٥ - Werther

در توريد[1] ومنظومهٔ **هرمان‌ودروته**[2] وته‌آتر مذهبی **فوست**[3] است، ته‌آتر اخیر در سال ۱۷۹۸ منتشر شد و فی‌الحقیقة مظهر دورهٔ کامل زندگانی و معاشقات و اسرار و عقاید شاعر است، گوته در ۱۷۹۴ با شیلردوستی گزید، در سال ۱۸۰۸ نیز ناپلئون در شهر **ارفورت**[4] بدیدار او رفت و ساعتی چند بمصاحبت وی گذرانیده او رانشان **لژیون‌دونور**[5] عطا کرد. در سال ۱۸۱۵ گوته کتب **حقیقت‌شعر** و **یادداشتهای من** و **دیوان‌شرقی** و قسمت دوم وسوم‌فوست‌را نگاشت و سرانجام در بیست‌و دوم ماه مارس ۱۸۳۲ در شهر وبمار بدرود زندگانی گفت.

شیلر

ژان‌کریستوف فردریك شیلر[2] دهسال از گوته جوانتر بود، پدر شیلرنخست درسپاه آلمان سمت جراحی‌داشت و کم کم بصاحب منصبی نائل شد. خانوادهٔ وی مردمانی عالیمقام نبودند و مشاغل ایشان از قبیل نانوائی و مدیری مهمانخانه و امثال آن بود. شیلر نخست بنابر میل پدر و مادر بتحصیل علوم الهی پرداخت و از آن پس چندی درکسب علوم طب وحقوق رنج برد، لکن روح شاعر او بهیچیك از علوم مزبور مایل نبود و در خفا برائر ذوق‌فطری از مطالعهٔ کتب ادبی غافل نمی نشست.

شیلر هفت سال تمام در مدرسهٔ شهر اشتوتگار بسربرد، چنانکه از دنیای خارج مدرسه بکلی بی اطلاع میزیست و بواسطهٔ تصورات شاعرانه و مطالعهٔ کتب روسو و امثال او برنوع بشر بدیدهٔ خصومت می‌نگریست و این دشمنی‌در آثار دوران جوانی او مانند درامهای

---

۱ - Iphigénie en Tauride. ۲ - Hermann et Dorothée.
۳ - Faust. ٤ - Erfurt. ٥ - Legion d' honneur.
۲ - Jean Cristophe Frederic Schiller.

راهزنان[۱] و **خدعه‌وعشق**[۲] بخوبی آشکاراست. شیلر عاقبت ازمدرسه بگریخت و پس از تحمل سرگردانیها و مشقات فراوان در سال ۱۷۸۷ بشهر ویمار رفته چندی بعد با گوته دوستی گزید و رشتهٔ دوستی آندو چنان محکم شد که آثار ادبی خود را باموافقت وصوابدید یکدگر انتشار میدادند . کم‌کم بواسطهٔ مطالعهٔ کتب فلسفی **کانت**[۳] توجه شیلر بسوی فلسفه معطوف گشت و برای اینکه افکار فلسفی خویش را تقویت کند از ادبیات دوری جسته بندریج کتب تاریخی و فلسفی خود مانند **تاریخ انقلاب هند** و **تاریخ جنك سی ساله** و غیره را انتشار داد . توجه شیلر بتاریخ و فلسفه افکار او را یکباره دگرگون ساخت و خصومتی را که بنوع بشر داشت از خاطر وی دور کرد. تئآتر هائی که در اواخر عمر نوشته است، مانند تئآتر **ماری‌استوار** و **ژاندارك** و **ویلهلم تل** جملگی حاکی از عقاید فلسفی اوست . شیلر در سال ۱۸۰۵ وفات یافت .

هانری‌هاین

پس از گوته و شیلر معروفترین شاعر آلمان در نیمهٔ اول قرن نوزدهم **هانری‌هاین**[٤] است که اصلا یهودی بود و در سال ۱۷۹۹ در شهر دوسلدورف از بلاد آلمان متولد شد . هانری هاین نخست بتجارت و امور صرافی و تحصیل علم حقوق پرداخت ، لکن عاقبت نویسندگی پیشه کرد و در بیست‌و هفت سالگی بواسطهٔ انتشار کتب **تأثرات سفر ها**[٥] و **کتاب ترانها**[۶] سخت مشهور گشت ، سپس در سال ۱۸۳۱ بپاریس رفت وچون مجلس ممالك متحدهٔ آلمان بنابر سیاست اتحاد مقدس کتب او را نیز از جملهٔ کتب مخالف مذهب شمرده

---

۱ - Les Brigands . ۲ - Intrigue et amour . ۳ - Kant .
٤ - Henri Heine . ٥ - Impressions de voyages .
۶ - Le livre des Chansons

توقیف کرد ، در فرانسه اقامت گزید و تا ۱۸۵۶ که سال وفات اوست در آنمملکت بسر برد .

فلاسفه آلمان

سرزمین آلمان همچنانکه در اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم ، در ادبیات طریق کمال سپرده بود ، در فلسفه نیز ترقی بسیار کرد و در آنمملکت فلاسفهٔ بزرگی پدید آمدند که آثار ایشان بنیان نهضت فلسفی قرن نوزدهم گردید ، از معاریف فلاسفهٔ آلمان درین دوره یکی **کانت** و دیگری **هگل** است .

کانت

امانول کانت[1] فرزند مردی سراج و اصلا از مردم اکس بود که در شهر **کنیکس برگ**[2] از بلاد آلمان تولد یافته (۱۷۲٤) هم در آنشهر تربست و بمرد ، زندگانی کانت را وقایع قابل ذکری نیست ، چه مدت عمر را تماماً سرگرم افکار و عقاید فلسفی خویش بود ، چنانکه حتی از تولدگاه خود نیز فرسنگی چند فراتر نرفت . کانت در مدت دهسال سه کتاب اساسی بنام **انتقاد عقل نظری**[3] و **انتقاد عقل عملی**[4] و **انتقاد قوهٔ حاکمه**[5] نگاشت واین هرسه کتاب ازجملهٔ شاهکارهای عقلی بشر است ، همچنانکه ادبیات آلمان در اواخر قرن هجدهم در ترقی ادبیات فرانسه وسایر ملل اروپائی مؤثر افتاد ، افکار فلسفی کانت نیز در بسیاری از نویسندگان معاصر وی تأثیر کرد وموجب ظهور عقاید فلسفی جدید در سایر ممالك اروپا گردید . کانت در سال ۱۸۰٤ در گذشت .

هگل

هگل[6] در سال ۱۷۷۰ تولد یافت و دوران جوانی را در

---

۱ - Emmanuel Kant.   ۲ - Kanigsberg.

۳ - La Critique de la raison pure.

٤ - La Critique de la raison pratique.

٥ - La Critique du jugement.   ٦ - Hegel.

دارالعلوم **هدلبرگ**[۱] وبرلن بتحصیل گذرانید. در سال ۱۸۱٦ کتابی بنام منطق[۲] نگاشت و چندی بعد عقاید فلسفی خویش را بعنوان **دائرةالمعارف علوم فلسفی**[۳] منتشر ساخت . منتقدین بزرك اروپا هگل را در قوای عقلی با ارسطو و کانت برابر شمرده اند . هگل از لحاظ سیاسی معتقد بود که افراد وخانوادها جزئی از اجزاء دولتند ، پس دولت میتواند در انجام مقاصد خویش بر آنها چون آلات و ادوات کار بنگرد ، و نیز چون هردولتی درمجموعهٔ دول وهرملتی در مجمع ملل جزئی بیش نیست . پس دول وملل قویتر ، که قوت آنها خود دلیل برتری آنهاست ، حق دارند بر دول و ملل ضعیف حکومت کنند . هگل در سال ۱۸۳۱ وفات یافت .

ترقی علوم در نیمهٔ اول قرن نوزدهم

با آنکه ادبیات وصنایع ظریفهٔ اروپا در نیمهٔ اول قرن نوزدهم ترقی بسیار کرد، میتوان گفت که از لحاظ تاریخی درین مرحله بپایهٔ علوم نرسیده است ، زیرا مهمترین اکتشافات و اختراعات علمی، مانند اختراع کشتی و ماشین بخار و تلگراف و کشفیات شیمیائی، که زندگانی بشر را یکباره دگر گون ساخت، جملگی از آثار نیمهٔ اول قرن نوزدهم است . تجسس و تحقیق در علوم پیش از قرن نوزدهم نیز معمول بود ، چنانکه در قرن هفدهم علماء و دانشمندان بزرگی مانند **گالیله**[٤] و **تریسلی**[٥] ایطالیائی و **کپلر**[٦] و **لیبنیتز**[۷] آلمانی و **دکارت**[۸] و **پاسکال**[۹] فرانسوی و **باکن**[۱۰] و **نیوتن**[۱۱] انگلیسی در راه ترقی علوم و اختراعات مفیده رنج بسیار برده بودند و بنیروی کوشش و زحمات ایشان در علوم ریاضی و طبیعی و نجوم و امثال آن پیشرفتهای فراوان

۱ - Heidelberg . ۲ - La Logique .
۳ - Encyclopédie des Sciences philosophiques.
٤ - Galilée . ٥ - Torricelli . ٦ - Képler . ۷ - Leibntz .
۸ - Descartes . ۹ - Pascal . ۱۰ - Bacon . ۱۱ - Newton .

حاصل شده بود لکن علمای مزبور بیك رشته از علوم قناعت نکرده در یکحال برشتهای مختلف می پرداختند ، چنانکه فی المثل دکارت و پاسکال در ریاضیات و علوم طبیعی تواماً کار میکردند و بهمین واسطه استعداد و قریحهٔ ایشان در ترقی علوم چنانکه سزاوار بود مؤثر نمی افتاد .

در قرن هجدهم تحقیقات وتتبعات علمی بیشتر رائج شد وبسیاری ازنویسندگان بدین امر توجه کردند که از آنجمله یکی **ولتر**[۱] نویسنده و فیلسوف مشهور فرانسویست . علاوه بر آن علما از اتخاذ رشتهای مختلف چشم پوشیده تخصص در یك علم را بر معلومات متعددناقص ترجیح دادند و بالنتیجه در هریك از علوم پیشرفتهای سریع پدید آمد و از زحمات محققین نتائج مفید حاصل گشت .

در قرن نوزدهم نیز علوم ترقی بسیار کرد ، چه از طرفی هریك از علماء رشتهٔ خاصی را برگزید و ازطرف دیگر عدهٔ علمای این قرن بمراتب بیش از قرون گذشته بود . علاوه برآن علمای قرن نوزدهم بش از پیش با یکدگر رابطه داشتند وازدیاد مدارس و طرز تعلیم جدید و انتشار جرائد و مجلات نیز در ترقی علوم تأثیر فراوان داشت .

علمای ریاضی و منجمین

در دورهٔ انقلاب فرانسه چند نفر ریاضی دان معروف درآن مملکت پدید آمدند که از آنجمله بذکر نام وآثار **لاگرانژ**[۲] و **مونژ**[۳] و **لاپلاس**[٤] قناعت میکنیم . این سه نفر در بیست سالگی استاد بودند و هرسه در تأسیس دارالعلم ودارالمعلمین پاریس شرکت

۱ - Voltaire .　۲ - Lagrange .　۳ - Monge .
٤ - Laplace .

داشنند و ناپلئون بربشان بدیدهٔ احترام می‌نگریست .

لاگرانژ

لاگرانژ (۱۷۳۶ تا ۱۸۱۳) در شهر **تورن**[۱] واقع در ایطالیا متولد شده بود . پس از اتمام تحصیلات بآلمان سفر کرده بمدیری آکادمی برلن انتخاب شد و کتاب معروف خود موسوم به **مکانیك تحلیلی**[۲] را که نتیجهٔ بیست‌و پنجسال زحمت بود درآنجا منتشر ساخت و چون انقلاب فرانسه ظهور کرد بفرانسه رفت . لاگرانژ یکی از موجدین **سیستم متریك** است .

مونژ

مونژ (۱۷٤٦ تا ۱۸۱۸) در بیست‌و دوسالگی پس از اتمام تحصیلات بمعلمی یکی از مدارس شهر **متز**[۳] پرداخت و در آنجا **هندسهٔ ترسیمی**[٤] را اختراع کرد . چون اصول علمی مونژ دربنای قلاع جنگی تاثیر فراوان داشت ، اصول مزبور بامر حاکم متز یکچند مخفیانه تدریس میشد ، تا سپاهیان اجنبی که در خاك فرانسه بودند بدان پی نبردند و در بنای قلاع جنگی از آن استفاده نکنند . در زمان انقلاب مونژ بوطن خویش خدمات بسیار کرد ، چه در تهیهٔ باروت و پولاد و در ساختن اسلحه طرق تازه ای نشان داد که در پیشرفت امور لشکری انقلابیون سخت مؤثر افتاد .

لاپلاس

همانسالی که مونژ در مدرسهٔ متز بتدریس پرداخت ، **لاپلاس** (۱۷٤۹ تا ۱۸۲۷) نیز در مدرسهٔ نظام پاریس بمعلمی ریاضیات انتخاب شد ، نام او بواسطهٔ دوکتاب معروف **چگونگی تشکیل عالم**[۵] و **بحث**

۱ - Turin . ۲ - La Mécanique analytique . ۳ - Metz .
٤ - Géométrie descriptive . ۵ - L' Exposition du système du Monde .

درحرکات‌سماوی[1] جاوید مانده است. کتاب اخیر که فی‌الحقیقة حاوی خلاصهٔ علم نجوم می‌باشد در سال ۱۸۲۵ بانجام رسد .

هرشل

در همانعصری که علمای سابق‌الذکر در فرانسه میزیستند منجم معروفی نیز در انگلستان زندگی میکرد که نام او **هرشل** (۱۷۳۸ تا ۱۸۲۲) است ، این مرد بزرك اصلا از شهر هانور بود و در ایام‌جوانی بموسیقی عشق‌فراوان‌داشت، لکن عاقبت دل‌بنجوم‌بست‌وچون او را برای خریدن تلسکوپ سرمایهٔ کافی نبود ، خود تلسکپی ساخته بتماشای‌آسمان پرداخت و بالنتیجه سیارهٔ **اورانوس**[2] را کشف کرد (۱۷۸۱) و ثابت نمود که کهکشان مرکب ازستارگان بسیار کوچکیست که منظومهٔ شمسی ما خود از اجزاء آنست .

علمای علوم طبیعی و شیمی

بزرگترین‌علمای طبیعی و شیمی در نیمهٔ اول قرن نوزدهم که اختراعات ایشان در تمدن بشری تأثیرات فراوان داشته است ، عبارتند از **فرسنل**[3] و **آمپر**[4] و **آراگو**[5] و **گه‌لوساك**[6] فرانسوی و **فاراده**[7] و **دالتن**[8] و **داوی**[9] انگلیسی و **برزلیوس**[10] سوئدی .

فرسنل

فرسنل (۱۷۸۸ تا ۱۸۲۷) مهندس طرق و شوارع بود و در مبحث نور تحقیقات بسیار کرد و سرانجام بساختن **چراغهای دریائی**[11] نائل آمد و ازینطریق بدریا نوردی و تجارت خدمتی بسزا کرد .

آمپر و آراگو

آمپر (۱۷۷۵) در شهر لیون متولد شد وپس‌ازاتمام تحصیلات

---

۱ - Le Traité de mécanique céleste . ۲ - Uranus . ۳ - Fresnel .
۴ - Ampère . ۵ - Arago . ۶ - Gay - Lussac , ۷ - Faraday
۸ - Dalton . ۹ - Davy . ۱۰ - Berzelius . ۱۱ - Phare .

فصل ششم

جمهوری دوم فرانسه

چنانکه در فصول بیش گذشت ، استبداد رأی لوئی فیلیپ و مخالفت او باتغییر قانون انتخابات و اصرار جمهوری طلبان فرانسه در برانداختن حکومت استدادی وی بالاخره موجب انقلاب ۲۴ فوریه ۱۸۴۸ گردید و لوئی فیلپ ناچار از سلطنت چشم پوشیده بانگلستان رفت و جمهوری طلبان حکومتی موقتی تشکیل کردند .

حکومت موقتی بمحض تشکیل جمهوری بودن فرانسه را اعلام نمود و پس از نه روز در ۵ مارس ۱۸۴۸ فرمان انتخاب وکلای مجلس ملی مؤسسان را امضاء کرد . مجلس مزبور از نهصد نفر نماینده تشکیل می یافت و برخلاف گذشته عموم مردان فرانسوی که بیست و چهار سال داشتند در انتخاب وکلای مجلس مزبور شرکت میتوانستند کرد و نیز هریك از مردان فرانسه که بیست و پنجسال داشت بمقام وکالت میتوانست رسید . علاوه برین حکومت موقتی وکلای مجلس را حقوقی معین کرد و ازینطریق وکالت را، که سابقاً بطبقهٔ توانگران انحصار داشت، برطبقات فقیر سهل نمود .

با آنکه انقلاب ۲۴ فوریه در پاریس ناگهانی بدید آمد، عموم ولایات فرانسه آنرا بخرسندی پذیرفتند وهیچ کس بمخالفت آن برنخاست. حتی یکی از پسران لوئی فیلیپ هم که در الجزیره فرمانده سپاه بود، چون از انقراض سلطنت پدر و ظهور انقلاب آگاه شد ، بیدرنك باطاعت حکومت موقتی گردن نهاده اختیارات لشگری خود را بیکی

از زیر دستان (ژنرال کاونیاك) سپرد. معهذا حکومت موقتی بامشکلاتی چند مواجه شد که از آنجمله اصرار سوسیالیستها در اجرای مقاصد حزبی خویش و عسرت خزانهٔ مملکت از همه سخت تر بود.

مقاصد سوسیالیستها و ادارهٔ مساعل دولی

از زمان انقراض سلطنت شارل دهم، یعنی از سال ۱۸۳۰، در فرانسه دو حزب جدید پیدا شده بود. یکی حزب سوسیالیست و دیگری حزب کاتولیك. حزب سوسیالیست ازکارگران و جمعی از طبقات متوسط تشکیل یافته و مرام آن تغییر وضع اجتماعی مملکت و تسهیل امر معاش کارگران بود. پیشوای معروف این حزب **لوئی بلان**[1] نامداشت که از نوسندگان ومورخان فرانسه بشمار است وکتابی بعنوان **ترتیب کار**[2] بهواخواهی کارگران نگاشته و خود ازجملهٔ اعضاء حکومت موقتی بود. حزب کاتولیك رانیز جمعی ازهوا خواهان مذهب تشکیل کرده بودند و مرام ایشان تجزیهٔ مذهب از سیاست و تحصیل آزادی تعلیم و تربیت بود.

حزب سوسیالیست در زمان حکومت موقتی طرفداران بسیار یافت. و چون مملکت در آنزمان از لحاظ مالی سخت در عسرت بود و علاوه بر آن بواسطهٔ خشکسالی سنوات ۱۸٤۶و۱۸٤۷ در غالب ایالات مملکت مردم دچار قحطی شده بودند. حکومت موقتی نیز بسوسیالیستها وکارگران روی مساعدت نشان داده با بسیاری از مقاصد آنان موافقت نمود. لکن موافقت حکومت سوسیالیستها را جسور کرد، چنانکه هر روز در خواستی تازه نموده غوغائی برپا میکردند. بالاخره حکومت موقتی ناچارشد که کارگران را بکار گمارد و در ۲۷ فوریهٔ

۱ - Louis Blanc. ۲ - L'Organisation du travail.

باتفاق **آراگو** طبیعی دان ومنجم معروف فرانسوی (۱۷۸۶تا۱۸۵۳) درباب الکتریسینه بمطالعات پرداخت وآندو عالم بزرگوار پس از چندی بکشف الکتریسینهٔ مغناطیسی نائل آمدند.

در اواخر قرن هجدهم یکتن از اطبای ایطالیا موسوم به **ولتا**[1] (۱۷۴۵ تا ۱۸۲۷) وسیلهٔ تولید جریان دائمی الکتریسینه را با اختراع پیل الکتریك کشف کرده بود . در نتیجهٔ کشف مزبور آمپر در سال ۱۸۲۰ متوجه شد که دو جریان مختلف الکتریسینه در یکدیگرتاثیردارد و ممکنست بتبادل جریان یکدیگر را تغییر دهد . آراگو نیز درهمانحال بدین نکته پی برد که هرگاه گرد تیغه ای از فولاد سیمی بپیچند که جریان الکتریسینه ازآن بگذرد ، آن تیغه تا زمانیکه الکتریسیته در جریانست مانند آهن ربا جذاب خواهد بود . اکتشافات دوگانهٔ مذکور یکی از علمای آلمان موسوم به **گس**[2] را باختراع تلگراف رهبری کرد.

فاراده

فاراده (۱۷۹۴ تا۱۸۶۷) دریکی از قصبات حوالی لندن تولد یافته بود . در علوم طبیعی و شیمی رنج بسیار برد و سرانجام باختراع ماشینهای **مانیه‌تو الکتریك**[3] **ودینامو الکتریك**[4] که مولد نور و حرکتست نائل گشت.

گه‌لوساك

گه‌لوساك (۱۷۷۸ تا ۱۸۵۰) نیز در علوم طبیعی و شیمی توأماً کار میکرد و مخصوصاً در **قانون انبساط گاز وابخره**[5] که **دالتن** انگلیسی هم در جستجوی آن بود مطالعات بسیار نمود. در سال ۱۸۰۴ نیز برای مطالعه در اوضاع جوی ، واثبات اینکه‌هرچه

---

۱ - Volta . ۲ - Gauss . ۳ - Magnéto-éléctriques .
۴ - Dynamo-éléctriques . ۵ - Loi de la dilatation .

از زمین دور شوند قوهٔ جاذبهٔ آن کمتر است ، دو بار با بالون تا ۷۰۰۰ متر صعود کرد .

دالتن

دالتن انگلیسی (۱۷۶۶ تا ۱۸٤٤) نیز از علمای بزرگ طبیعی و شیمی است و درین علوم کشفیات بسیار کرده . از آثار او کتاب **اصول فلسفهٔ شیمیائی**[1] معروفست .

داوی

داوی [۱۷۷۸ تا ۱۸۲۹] شیمی دان معروف انگلیسی نخستین کسی بود که آبرا بوسیلهٔ پیل الکتریسیته تجزیه کرد و پس از آن بکشف مواد **پتاسیوم** و **سودیم** و **کالسیوم** و**مانیه‌زیوم** نائل شد و در سال ۱۸۱۷ چراغی ساخت که جان کارگران معدن زغال‌را از خطر حریق نجات بخشید .

برزلیوس

برزلیوس سوئدی (۱۷۷۹ تا ۱۸٤۸) یکی از مسببین شیمی جدید است که درین علم تحقیقات و تتبعات بسیار کرده . از آثار معروف او یکی کتابیست بنام **آبهای معدنی ومصنوعی**[2] و دیگری کتابی موسوم به **بحث در باب علوم طبیعی و شیمی و معدن‌شناسی**.[3]

---

۱ - Système de philosophie chimique .

۲ - Les eaux minérales et artificielles .

۳ - Mémoire de physique ,chimie et de minéralogie .

آن محسوب میگشت. رئیس جمهور چهار سال یکبار انتخاب میشد و چون دورهٔ ریاست وی بپایان میرسید انتخاب مجدد او بدانمقام بلافاصله امکان نا پذیر بود . انتخاب وزراء و اعضاء اداری مملکت و امضای عهدنامها و اجرای قوانین و ترتیب امور لشکری از وظائف رئیس جمهور محسوب میشد و او خود مسئول مجلس مقنن بود . علاوه برین جمله قانون اساسی جدید ملت را آزادی مذهب عطا کرده در اجتماع و تعلیم و گفتن و نوشتن و طبع کردن آزاد نهاده بود

دورهٔ ریاست جمهور لوئی ناپلئون

پس از وضع قانون اساسی چهار نفر نامزد ریاست جمهور شدند . یکی **ژنرال کاونیاك** که مجلس مؤسسان قوهٔ مجربه را پس از انقلاب ماه ژون بدو سپرده بود . یکی **لامارتین** که از اعضای باکدامن و هنرمند حکومت موقتی بود ، دیگری **لدرورولن** رئیس حزب رادیکال و دیگری **لوئی ناپلئون بناپارت** [۱] .

لوئی ناپلئون بناپارت پسر لوئی بناپارت پادشاه هلند و برادر زادهٔ ناپلئون کبیر بود که پس از سقوط حکومت امپراطوری بامادرخود ملکه **هورتانس** [۲] چندی در باویر و سویس بسر برد و بالاخره بواسطهٔ افکار انقلابی، که از تعلیمات آموزگارش درو پدید آمده بود. در سال ۱۸۳۲ با آزادی طلبان ممالك کلیسا مساعدت کرد و در زمان حکومت لوئی فیلیپ نیز دوبار در بلاد استراسبورك و بولونی انقلاباتی ایجاد نمود تا مگر سلطنت موروثی را بازگیرد . لکن هردوبار مغلوب شد و بالاخره در سال ۱۸٤۰ بحبس ابد محکوم گشت و شش سال بعد از محبس گریخته بلندن رفت و تا ظهور انقلاب ۱۸٤۸ در آن شهر بسر برد . پس از سقوط حکومت لوئی فیلیپ لوئی ناپلئون بفرانسه

۱- Louis Napoléon Bonaparte .

۲- La Reine Hortense .

باز گشت . دوستانش نیز ازآغازانقلاب بطرفداری‌وی تبلیغاتی میکردند و بالاخره شهرت نام ناپلئون بزرگ سبب شد که‌از جانب چهار ایالت بوکالت‌مجلس مؤسسان انتخاب گردید .

لوئی ناپلئون چون بوکالت‌مجلس مؤسسان رسید ، برای اینکه وسائل‌ریاست‌جمهورخویش‌را فراهم سازد با حزب کاتولیك و سلطنت طلبان ، که بریاست **تی‌یر**[1] و **منت‌آلامبر**[2] حزبی تازه تشکیل کرده‌بودند. همداستان گشت و بالاخره با مساعدت احزاب دوگانهٔ مزبور و بواسطهٔ توجه و علاقه‌ای که مردم ولایات بخانوادهٔ‌ناپلئون داشتند، با پنج ملیون و پانصد هزار رأی بریاست‌جمهورفرانسه‌انتخاب‌شد (۱۰ دسامبر ۱۸۴۸) .

پس از انتخاب رئیس جمهور مجلس مؤسسان برای وضع برخی قوانین‌متمم قانون اساسی تا ماه مه ۱۸۴۹ نیز مفتوح‌بود ودرماه‌مذکور مقام خود را بمجلس مقنن سپرد. وکلای مجلس مقنن در سیزدهم ماه مه ۱۸۴۹ انتخاب شدند و چون غالب مردم ومخصوصاً طبقات‌پست بواسطهٔ حوادث ماه‌ژون ۱۸۴۸ از جمهوری طلبان نا راضی بودند . کرسیهای مجلس بافرادحزب کاتولیك وطرفداران سلطنت رسید و نمایندگان حزب جمهوری خواه در اقلیت ماندند . بالنتیجه ازقدرت جمهوری طلبان کاسته شد و ادارهٔ حکومت جمهوری فرانسه فی‌الحقیقة بدست طرفداران حکومت استبدادی و هوا خواهان سلطنت خانوادهٔ ارلئان، که تی‌یر پیشوای آنان بود، افتاد . مجلس مقنن نخست‌باتکاء اکثریت قانون انتخاباتی‌راکه مجلس‌مؤسسان تصویب نموده و چنانکه سابقاً گذشت ، عموم فرانسویان را حق انتخاب عطاکرده بود ، تغییر داد و جمعی از طبقات ملت را ازین حق محروم ساخت (۳۱ مه ۱۸۵۰) . علاوه برآن آزادی مطبوعات را هم‌محدود کرد و بسیاری

---

۱ - Thiers .   ۲ - Montalembert .

۱۸٤۸ فرمانی صادر کرده عموم کارگران بیکار را بمشاغلی که از جانب دولت معین میشد دعوت نمود وآنانرا بتسطیح خیابانها و ساختن توقفگاههای راه آهن و امثال آن گماشت و برای هر کارگری درروز دو فرانك مزد معین کرد . نتیجهٔ فرمان مزبور آن شد که بیکاران و کوچه گردان پاریس و ولایات ازهرسو باداره‌ای که دولت برای اینگونه مشاغل تأسیس کرده بود روی آوردند وچون حکومت برای کارگرانی هم که بواسطهٔ کثرت افراد بیکار میماندند روزی یکفرانك ونیم مزد معین کرده بود ، روز بروز بر تعداد بیکاران بیفزود، چنانکه در ماه مه ادارهٔ مشاغل دولتی هرروز ۱۱۷۰۰۰ نفر را مزدمیداد واین خود تحمیل فوق العاده‌ای بر خزانهٔ مملکت بود. بعلاوه چون ادامهٔ این وضع بصلاح سوسیالیستها و کارگران بود. سعی میکردند که حتی الامکان ازتشکیل مجلس مؤسسان و تأسیس حکومت دائمی جلوگیری نموده حکومت موقتی را حفظ کنند .

انحلال ادارهٔ مشاغل و شورش کارگران

مجلس مؤسسان بالاخره با آنکه سوسیالیستها با تشکیل آن مخالف بودند ، در ٤ ماه مه مفتوح شد و روز بعد نیز حکومت موقتی اختیارات خویش‌را بهیئت‌مجریه‌ای که مرکب از پنج نفر بود، تفویض کرد و اعضای معروف هیئت جدید لامارتین شاعر و **لدرورولن**[۱] رئیس حزب رادیکال و آراگو طبیعی دان مشهور بودند.

مجلس مؤسسان در ۲۱ ژون ادارهٔ مشاغل دولتی را تعطیل کرد ، چه خزانهٔ مملکت تهی بود و دولت از آن بیش کارگران را مزد رایگان نمیتوانست داد. پس ازتعطیل‌ادارهٔ مزبور کارگرانی که

۱ - Ledru - Rollin .

از هجده تا بیست‌وپنج سال داشتند بخدمت لشکری دعوت شدند و بقیه را نیز دولت توصیه‌کرد که بولایات روند و بکار هائی که در آنجا از جانب دولت رجوع خواهد شد پردازند . لکن این امر بر کارگران، که‌باخذحقوق‌مفت معتاد شده بودند، سخت دشوارمینمود . پس در۲۳ ژون شورشی برپا کردند و در پاریس با قوای دولتی بجنك پرداختند . مجلس‌مؤسسان نیز ژنرال **کاونیاك**[۱] را درفرونشاندن آن انقلاب اختیار مطلق داد .

جنك سپاهیان دولت و انقلابیون‌چهار روز ادامه یافت‌وکارگران که بنا برگفتهٔ یکتن ازیشان « باگلوله از پا در آمدن را برمردن از گرسنگی ترجیح میدادند » نخست بر قوای دولت غالب شدند و قریب هزار نفر از طرفین بهلاکت رسیـد . لکن عاقبت ژنرال کاونیاك بتوپخانه توسل جست‌و از ایالات فرانسه هم لشکریانی بکمك مجلس مؤسسان رو بپاریس آورده کارگران را مغلوب ساختنـد و دولت یازده هزار تن ازیشان را محبوس نموده سه هزار نفر را بی‌محاکمه به الجزیره فرستاد.

قانون‌اساسی جدید

در اوائل‌ماه نوامبر ۱۸٤۸ مجلس‌مؤسسان‌بوضع قانون اساسی جدید پرداخت . بموجب قانون مزبورحکومت‌فرانسه از آن پس بملت تفویض شد و نمایندهٔ ملت مجلس مقنن بود که وکلای آن هفتصدو پنجاه نفر بودند . این مجلس سه سال یکبار تجدید میشد و وضع قوانین و مالیاتها و ترتیب بودجهٔ مملکتی از وظـائف آن بشمار میرفت . اجرای قوانین نیز با قوهٔ مجریه بودکه رئیس جمهور فرانسه‌نمایندهٔ

۱ - Cavaignac .

از جرائد جمهوری طلبان و سوسیالیستها را بعناوین مختلف توقیف نمود.

از طرفی لوئی ناپلئون نیز در اندیشهٔ حفظ مقام خویش بود و برای انجام این مقصود بجلب قلوب مردم ایالات و افراد سپاه پرداخته حتی الامکان دست مخالفین خود را از امور دولتی کوتاه میکرد، و چون بموجب قانون اساسی دورهٔ ریاست جمهور وی در سال ۱۸۵۲ بپایان میرسید و انتخاب مجدد او نیز بلافاصله امکان ناپذیر بود - میکوشید که مگر درقانون اساسی تغییراتی دهد، لکن اکثریت مجلس با مقصود وی موافقت نمیکرد.

کودتای دوم دسامبر ۱۸۵۱

ناپلئون چون از طریق قانونی بانجام آمال خود نائل نیامد و اکثریت مجلس را با خویشتن مخالف یافت. برآن شد که مقاصد خود را بتهدید وزور انجام دهد. پس نخست ژنرال **سنت آرنو**[1] را که از دوستان وی بود. بوزارت جنگ گماشت و قوای لشکری را نیز بطرفداران خویش سپرد ودر شب سه شنبهٔ دوم دسامبر ۱۸۵۱ مخفیانه احکامی چند امضا کرد و بموجب احکام او صبح روز بعد افراد پلیس بسیاری از مخالفین وی مانند **تی یر** و **کاونیاك** را توقیف کردند. سپس فرمانی صادر نموده مجلس مقنن را منحل ساخت و ملت را دعوت کرد که بدو اجازهٔ وضع قانون اساسی جدید دهد.

اقدامات لوئی ناپلئون وکلای مجلس را سخت بیمناک ساخت. نمایندگان دست راست یعنی کاتولیکها و سلطنت طلبان در صدد برآمدند که از طریق قانونی دست اورا از حکومت کوتاه کنند. لکن ناپلئون جملگی را توقیف و محبوس نمود. جمعی از وکلای جمهوری

---

۱ - Saint - Arnaud.

طلب مانند **هوگو** نیز بر آن شدند که با افراد حزب خویش مسلح گشته بجنك پردازند ، ولی چون دولت در نتیجه انقلاب ماه ژون ۱۸٤۸ اسلحهٔ افراد شهر را جمع کرده بود ، اقدام بجنك ظاهراً امکان ناپذیر می نمود . معهذا در روز سوم دسامبر جمعی از جمهوری طلبان در خیابانهای شهر با قوای دولت بجنك پرداختند . ولی افراد سپاه بانهایت بیرحمی مقاومت کرده حتی عابرین و مردم بیطرف را هدف ساختند و بالآخره بر جمهوری طلبان غالب شدند . در ولایات نیز عده‌ای از طرفداران جمهوری مسلح گشته روی بپایتخت نهادند ، لکن قوای دولت بریشان نیز غالب شد و ناپلئون ۲۷ هزار نفر را در پاریس و ولایات دستگیر نموده ، جمعی را بی محاکمه به گویان و الجزیره فرستاد و برخی دیگر را مانند دزدان و مجرمین از حقوق سیاسی ومدنی محروم شمرده باعمال شاقه محکوم کرد و بالآخره باتکاء سرنیزه با هفت ملیون و پانصد هزار رأی از ملت اجازه گرفت که قانون اساسی را تغییر دهد ، هشتاد و چهار تن از وکلای مجلس هم ، که ویکتور هوگو و تی یر نیز از آنجمله بودند ، بعنوان اینکه وجود ایشان در مملکت بحال عامه مضر است از فرانسه تبعید شدند .

دورهٔ پادشاهی لوئی ناپلئون

پس از انحلال مجلس و تبعید مخالفین لوئی ناپلئون بنا بر اجازهٔ ملت در قانون اساسی تغییراتی پدید آورد . بموجب قانون اساسی جدید ، که در روز ۱٤ ژانویه ۱۸۵۲ انتشار یافت ، حکومت مملکت با رئیس جمهوری بود که دهسال یکبار انتخاب میشد و شخصاً مسئول ملت فرانسه بشمار میرفت و فی الحقیقه بر قوای مجریه و مقننه حکمروائی داشت و نیز فرماندهی قوای بحری و بری و اعلان جنك و امضای معاهدات از جملهٔ اختیارات شخصی وی بود . علاوه برین قانون

اساسی جدید تشکیل سه مجلس بنام مجلس سنا و مجلس مقنن و شورای دولتی را نیز لازم شمرده بود تا در وضع قوانین مملکتی با رئیس جمهور مشارکت کنند

مجلس سنا از صدو پنجاه نفر تشکیل میشد . ازین‌عده جمعی از سرداران و کاردینالها و امیر البحر ها بودند که عضویت مجلس مزبور حق قانونی ایشان بود . بقیه اعضاء سنارا نیز رئیس جمهور انتخاب میکرد و آنمقام تا پایان عمر بدیشان تفویض میشد ، وظیفهٔ مجلس سنا شور در قوانین مجلس مقنن و تصویب آن بود و هیچ قانونی پیش از تصویب مجلس سنا رسمی نمی‌توانست شد ، بعلاوه مجلس سنا میتوانست بموجب احکام مخصوص راجع بآنچه در قانون اساسی پیش بینی نشده بود حکم دهد .

مجلس مقنن مرکب از ۲۶۱ وکیل بود که شش سال یکبار انتخاب میشدند ، قانون اساسی جدید در آغاز امر برای وکلای مجلس مقنن حقوقی قائل نشده‌بود . لکن از دوم دسامبر ۱۸۵۲ هریك ازیشان را ۲۵۰۰ فرانك حقوق ماهیانه معین‌کردند ، تشکیل مجلس مقنن بسته بمیل رئیس جمهور و دعوت مخصوص وی بود و رئیس جمهور میتوانست که جلسات مجلس مزبور را بتأخیر اندازد ، یاآنکه اساساً مجلس‌را منحل کند ، رئیس مجلس ونائب رئیس نیز بصوابدید رئیس جمهور انتخاب میشدند و مجلس مقنن فقط در باب مالیاتها و طرح قوانینی که از جانب رئیس جمهور پیشنهاد میشد و مشاورین دولتی بنام وی مدافع آن بودند ، مشاوره‌و اظهار رأی میتوانست کرد . وزراء نیز از وکالت مجلس مقنن‌محروم بودند و حضور ایشان در آنمجلس ممنوع بود .

شورای‌دولتی ازچهل تا پنجاه‌نفر عضو تشکیل می‌یافت که یکایك

آنانرا رئیس جمهور انتخاب میکرد ووظیفهٔ شورای مزبور تهیهٔطرح قوانین و دفاع ازآن در مجالس مقنن و سنا بود .

اکنون ناپلئون بدین حد نیز قناعت نکرد و بنا بر دستور او در اوائل نوامبر ۱۸۵۲ مجلس سنا پیشنهاد نمود که در باب اعادهٔ امپراطوری و تعیین لوئی ناپلئون بدانمقام از ملت فرانسه رأی گیرند و بالنتیجه در ۲۰ نوامبر این مقصود انجام گرفت و سلطنت ناپلئون با هفت میلیون وهشتصد وسی وهشت هزار رای تصویب گشت . در دوم دسامبر همانسال لوئی ناپلئون خود را بنام ناپلئون سوم امپراطور فرانسه خوانـد و برای خود دربار سلطنتی باشکوهی ترتیب داده بامادموازل **اژنی دومونتی ژو**[۱] دختر یکی از سرداران قدیم ناپلئون که اصلا اسپانیولی بود مزاوجت کرد

پس ازاحراز مقام سلطنت ناپلئون حکمی صادر نموده جرائد را سخت محدود ساخت و روز نامههای مخالف رابااندك بهانهای توقیف کرد وبموجب حکمی دیگر اختیاراتی را که مجلس مقنن در امور مالی مملکت داشت از آنمجلس سلب نمود. چنانکه بموجب حکم اخیرمجلس نا گزیر بود



ناپلئون سوم

۱- Mlle Eugénie de Montijo .

اعتبارات هروزارتخانه را بنا بر پیشنهاد وزیر مسئول یکجاتصویب کند و در جزئیات عوائد و مخارج مداخله ننماید. علاوه بر آن درمواقعی که مجلس مقنن تعطیل بود امپراطور میتوانست بموجب احکام شخصی مخارج فوق‌العاده‌ای راتصویب کند

ناپلئون آزادی انتخابات را نیز از مردم فرانسه سلب کرد و برای اینکه وکلای مجلس از طرفداران وی انتخاب شوند. حکمی بحکام ولایات فرستاد که هنگام انتخابات مردم‌را بانتخاب کسانیکه‌دولت وکالت ایشانرا مقتضی میداند ملزم سازند و حتی امر داد که از تبلیغات مخالفین دولت جلوگیری کرده مجامع سیاسی آنانرا بر هم زنند

ناپلئون سوم بدینطریق تا سال ۱۸۵۹ با نهایت خود سری و استبدادسلطنت کرد. هیچیك از احزاب سیاسی فرانسه نیز با وی‌یارای مخالفت نداشت، زیرا اکثر کرسیهای مجلس را بطرفداران خویش اختصاص داده و احزاب توانای سابق. مانند حزب طرفدار خانوادهٔ ارلئان و حزب جمهوری خواه را بواسطهٔ تبعیدکردن سران و مدیران حزب پراکنده و ناتوان ساخته بود.

در سال ۱۸۵۸ یکنفر ایطالیائی موسوم به **ارسینی**[۱] که از یاری نکردن ناپلئون با ایطالیا برضد اطریش ناراضی بود. سه بمب بر کالسکه وی انداخت (۱۴ ژانویه) و بالنتیجه ۱۵۶ نفررا مجروح و مقتول ساخت، ناپلئون چون در کالسکه نبود از مرك نجات یافت، ولی آنسوء قصد را بهانه کرده بنام حفظ آسایش عامه. قانونی ازمجلس گذرانید که بموجب آن میتوانست اشخاصی را که در انقلاب ژون ۱۸۴۸ وحوادث ماه دسامبر ۱۸۵۱ مداخله داشته اند و دولت وجود ایشانرا در مملکت مخل آسایش عامه می‌پندارد. بی‌محاکمه توقیف

۱- Orsini.

وتبعید کنند و بدینوسیله سیصد نفر را که بهیچوجه سوء قصد ارسینی بدیشان مربوط نبود دستگیر و تبعید کرد ،

در سال ۱۸۵۹ ناپلئون اندکی از استبداد خویش کاست و کسانیرا که سابقاً بعلل سیاسی محکوم و تبعید شده بودند عفو نموده اجازه بازگشت داد . دوسال بعد در ۳۱ دسامبر ۱۸۶۱ نیز بموجب حکم مجلس سنا اختیاراتی را که از مجلس مقنن سلب کرده بود مجدداً بدانمجلس باز داد و مجلس مزبور را در ردو قبول جزئیات بودجهٔ مملکتی آزاد نهاد .

یکی از علل تغییر طرز حکومت آن بود که در سال ۱۸۵۹ ناپلئون بطرفداری ایطالیا با دولت اطریش بجنك برداخت وچنانکه در فصول آینده خواهد آمد ، عنوان جنك مزبور نجات دادن‌مردم ایطالیا از بند تسلط و حکومت استبدادی اطریش‌بود . بنابرین‌شایسته نبود که ناپلئون خون سپاهیان فرانسه را در راه آزادی ملت بیگانه‌ای بریزد و ملت خویش را از آزادی محروم دارد . علت دیگر تغییر طرز حکومت نیز انحلال حزب طرفداران خانوادهٔ بناپارت وتأسیس حزب توانای جدیدی بنام **حزب مخالف** بود که افراد آن باحکومت امپراطوری‌مخالف بودند .

در سال ۱۸۶۰ ناپلئون با دولت انگلیس عهد نامه ای تجارتی منعقد ساخت و بموجب عهد نامهٔ مزبور دولت انگلیس از حقوق گمرکی محصولات فلاحتی فرانسه بکاست و دولت فرانسه نیز در حقوق گمرکی محصولات صنعتی‌انگلیس‌تخفیف فراوان‌داد. درنتیجه مصنوعات‌انگلیس‌در فرانسه ارزان‌شد و صنعتگران مملکت ناچار ازقیمت‌اجناس‌خود کاستند وچون دولت مسبب زیان ایشان بود جملگی از طریق مخاصمت به حزب مخالف پیوستند . ازطرف دیگر چون مردم فرانسه باطناً‌مایل

باعادهٔ آزادی بودند ، روز بروز بر عدهٔ مخالفان بیفزود ونیز بواسطهٔ شکستهای چندی که سیاست شخصی ناپلئون برفرانسه وارد ساخت ، بثبوت رسید که حکومت شخصی برای مملکت زیان آور است .

حکومت امپراطوری فرانسه تاسال ۱۸۶۰ در سیاست خارجی کامروا بود . چنانکه در جنگهای کریمه (۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶) و ایطالیا (۱۸۵۹)[1] فاتح شد . لکن از آغاز سال ۱۸۶۰ دچار شکستهای پیاپی گشت در ماه اکتبر ۱۸۶۱ ناپلئون سوم بواسطهٔ سوء قصدی که در مکزیك نسبت بسفیر فرانسه شده بود و بعلل سیاسی دیگر . باموافقت دول انگلیس واسپانی بحکومت جمهوری مکزیك اعلان جنك داد و بدانسرزمین لشکر کشید . لکن دیری نگذشت که انگلیس و اسپانی ازجنك کناره گرفتند وناپلئون بتنهائی پنجسال بجنگید(۱۸۶۱ تا ۱۸۶۶) و سر انجام پس از آنکه سیصد و پنجاه میلیون فرانك از خزانهٔ فرانسه درین راه صرف کرد و پنج هزار تن از فرانسویان را بکشتن داد . قسمتی ازمکزیك راتسخیر کرده **آرشیدوك ماکسی میلین**[2] برادر امپراطوراطریش را بسلطنت آن مملکت برگزید . عاقبت نیز مردم مکزیك عموماً بفرماندهی **ژوارز**[3] رئیس جمهور آن مملکت سربشورش بر داشتند و حکومت فرانسه بواسطه تهدید دول متحدهٔ آمریکای شمالی ناچار سپاهیان خود را احضار نموده ماکسی میلین را تنها گذاشت وجمهوری طلبان مکزیك نیز اورا دستگیر وتیرباران کردند (۱۹ ژون ۱۸۶۷) . دراروپا هم ناپلئون برترقیات دولت پروس که بادول اطریش ودانمارك جنگیده وغالب برون آمده بود (۱۸۶۴ تا ۱۸۶۶) بدیدهٔ بی اعتنائی نگریست وخطری را که از مشرق متوجه

---

۱ - شرح جنگهای کریمه و ایطالیا در فصول بعد خواهد آمد .

۲ - Archiduc Maximilien .   ۳- Juaez .

فرانسه بود بچیزی نشمرد .

در سال ١٨٦٩ که انتخاب وکلای مجلس مقنن تجدید شد یك ثلث نمایندگان از جمهوری طلبان وآزادی خواهان که جملگی مخالف حکومت امپراطوری بودند انتخاب شدند و از عدهٔ طرفداران حکومت کاسته شد . پس ناپلئون ناچار مجلس را در بسیاری از امور آزاد نهاده درانتخاب رئیس ووضع قوانین و رسیدگی باقلام جزء بودجهٔ مملکتی مختار ساخت و حقی را که سابقاً برای مجلس سنا در تغییر قانون اساسی و تکمیل آن قائل شده بود لغو کرد . لکن عاقبت درسال ١٨٧٠ بواسطهٔ شکستهای سختی که درجنك بادولت بروس بر فرانسه وارد آمد ، کاخ سلطنت ناپلئون واژگون گشت .

خدمات ناپلئون سوم

ناپلئون سوم با آنکه بواسطهٔ برانداختن جمهوری و استقرار حکومت استبدادی در تاریخ فرانسه نیکنام نیست . معهذا در دوران سلطنت خود بدانمملکت خدمات بسیار کرده است . ناپلئون طبقات کارگر و زارع توجه خاص داشت و پیوسته دراصلاح حال آنان میکوشید و از فراهم ساختن وسائل آسایش ایشان دریغ نمیکرد علاوه بر این در ازدیاد خطوط آهن فرانسه . که ایجاد آن از سال ١٨٤١ شروع شده بود . کوشش بسیار نمود و طول خطوط مزبور را که تا سال ١٨٥١ فقط بسه هزار و چهار صد کیلومتر رسیده بود ، در مدت حکومت خود بپانزده هزار کیلومتر رسانید . درشهرپاریس نیز تغییرات فراوان پدید آورد و کوچها وعمارت کهن را بخیابانها و ابنیهٔ جدید مبدل ساخت همچنین برای تسهیل امر تجارت با غالب دول اروپا مانند انگلیس و بلژیك و ایطالیا و سویس وهلند و ممالك متحدهٔ آلمان قراردادهای تجارتی منعقد ساخت و با تأسیس بانکها و شرکتهای کشتی رانی و امثال آن

و مساعده دادن بزارعین و صنعتگران و تجار مردم را بکار تشویق کرد و ازینطریق بر ثروت مملکت بیفزود .

فصل هفتم

ایجاد وحدت ایطالیا و آلمان

مهمترین مسائل تاریخی اروپا در قرن نوزدهم بروز احساسات ملیست که موجب تشکیل ممالك مختلف گردید . درین قرن برخی از ملل مانند مردم بلژیك وهنگری ویونان وصرستان وروماني وبلغارستان که محکوم دول بیگانه بودند . سربشورش برداشته بنیروی پایداری و فدا کاری بتحصیل استقلال نائل آمدند و برخی دیگر نیز مانند ملت ایطالیا وآلمان که سر زمین ایشان بچندین مملکت مختلف تقسیم شده و هر قسمت مطیع اوامر سلطانی بود ، در صدد تأسیس حکومت واحد برآمده سر انجام در طریق مقصود کامیاب شدند . تأسیس دول واحد ایطالیا وآلمان که تقریباً در آغاز و انجام مشترك بوده است از وقایع مهمهٔ نیمهٔ دوم قرن نوزدهم است (۱۸۵۹ تا ۱۸۷۱).

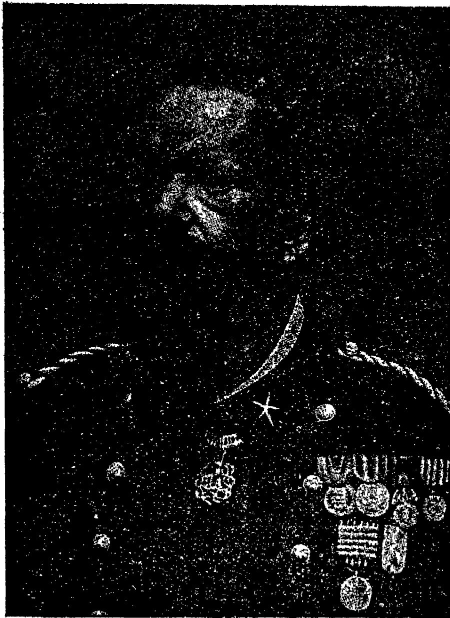
۱ - ایجاد وحدت ایطالیا .

ویکتور امانوئل و کاوور

ویکتور امانوئل چون بسلطنت رسید بیست ونه سال داشت ودرآنزمان استقلال مملکت ساردنی بواسطهٔ شکستهای شارل آلبر راه زوال می سپرد. لکن شاه جوان بنیروی شجاعت وکفایت شکستهای پدر را جبران کرد وقدرت از دست رفته را تجدید نمود و سر انجام ، چنانکه خواهد آمد ، پس از بیست ویکسال باایجاد وحدت ایطالیا بپادشاهی سراسر شبه جزیرهٔ مزبور نائل آمد .

ترقی ساردنی وایجاد وحدت ایطالیاعلاوه برآنچه گذشت مرهون

وجود **کاوور**[۱] وزیر کاردان ویکتور امانوئل است. کاوور از نجیب‌زادگان وآزادی‌خواهان **پی یه‌من** بود. این مردبزرك ترقی مملکت را بسته بترقی امور اقتصادی و مخصوصاً تأسیس راه آهن می دانست ومعتقد بود که تا ملل مختلفهٔ ایطالیا بواسطهٔ تسهیل امر مسافرت با یکدگر مأنوس ومربوط نشوند، ایجاد وحدت ایطالیا امکان پذیر نمیتواند بود. در سال ۱۸۴۷ که آزادی طلبان ساردنی درصدد ایجاد وحدت



ویکتور امانوئل

ایطالیا برآمدند ، کاوور نیز روزنامه ای تأسیس کرد ودر سال ۱۸۴۸ هنگام انتخاب وکلای نخستین مجلس ساردنی بوکالت رسید. لکن در مجلس با جنك ایطالیا و اطریش سخت مخالفت کرد ، چه بروی مسلم می نمود که غلبهٔ ساردنی بر اطریش بدون مداخلهٔ یکی ازممالك معظمهٔ اروپا امکان پذیر نیست . بالاخره در ماه اکتبر ۱۸۵۰ بوزارت فلاحت و تجارت نائل شد و در اندك زمانی وزارت مالیه و خارجه را نیزبپذیرفت و در مملکت نفوذ و اختیار فراوان یافت

۱ - Cavour.

مقدمات جنك و اتحاد با ناپلئون

ویکتور امانوئل پس از آنکه در سال ۱۸٤۹ از اطریش شکست یافت ، ناگزیر بود که اولا بر قوای مملکت که بواسطهٔ آن شکست ضعیف شده بود، بیفزاید و در ثانی برای حفظ استقلال ساردنی و انجام مقاصد خود با یکی از دول معظم خارجی متحد شود. برای ازدیاد قوای مملکت کاوور باصلاح امر زراعت و کشیدن خطوط آهن و ترویج صنایع همت گماشت و قسمت عمده عایدات مملکتی را صرف تهیهٔ قوای بحری و بری نمود



کاوور

چنانکه در اندك مدتی از پنج میلیون جمعیت ساردنی بدون آنکه بنظام اجباری توسل جوید ، نودهزار سپاه آماده فراهم ساخت.

از میان ممالك خارجی نخستین دولتی که اتحاد ساردنی را بپذیرفت فرانسه بود ، چه ناپلئون سوم بایطالیا توجه خاص داشت و بآزادی آن مملکت و ایجاد وحدت ایطالیا همیشه روی موافقت می نمود . چنانکه در سال ۱۸٤۹ چون ویکتور امانوئل از اطریش شکست یافت ، بطرفداری ساردنی بااطریش مذاکره کرد و دویست میلیون غرامتی را که آندولت بر ویکتور امانوئل تحمیل کرده بود تا هفتاد و پنج میلیون تخفیف داد.

جنك کریمه ، که شرح آن در فصول آتیه خواهد آمد ، موجب نخستین اتحاد رسمی ناپلئون سوم وویکتورامانوئل گردید . زیرادولت ساردنی در آنجنك بافرانسه وانگلیس برضد روسیه اتحادکردوپانزده هزار سپاه بسرداری **دلامارمورا**[1] بشبه جزیرهٔ کریمه فرستاد(۱۸۵۵) وچون متحدین بر روسیه غالب شدند ، کاوور بنمایندگی ساردنی در کنگره ای که‌برای عقدمعاهدهٔ صلح در پاریس تشکیل شده‌بود ، حاضر شد ودرجمع نمایندگان ممالك معظمهٔ فرانسه وانگلیس وروسیه واطریش وپروس راه یافت ودر همانجا مخفیانه باناپلئون سوم برضد اطریش معاهده کرد وبا وجود مخالفت نمایندگان اطریش درجلسهٔ کنگره از اوضاع ایطالیا بنمایندگان دول معظم اروپا شکوه برده از ایشان در اصلاح حال آن مملکت استمداد نمود .

ناپلئون سوم با آنکه‌از زمان تشکیل کنگرهٔ پاریس باطریش خیال جنك داشت ، سه‌سال‌ازین امر خود داری‌کرد و دریندمدت باصلاح قوای لشکری فرانسه که بواسطه جنك کریمه‌اندکی ضعیف شده‌بود پرداخت . ضمناً باتزار روسیه در شهر اشتوتگارد ملاقاتی کرده ازو قول گرفت که هرگاه جنگی بین فرانسه‌و اطریش روی دهدبیطرفی اختیار نماید (دسامبر ۱۸۵۷) . پس بدون‌اطلاع‌وزرای خودکاووررا بفرانسه خواسته مخفیانه باوی مشاوره‌نمود و در باب جنك بااطریش وتقسیمات آتیهٔ ایطالیا و شرائط مداخله فرانسه و غیره مذاکره کرد. چندماه‌بعد نیز رسماً باویکتورامانوئل متحدشد (۱۰ دسامبر ۱۸۵۸) و اتحادآندو با مزاوجت‌دختر‌ویکتورامانوئل‌موسوم**به‌پرنسس کلوتیلد**[2] و پسرعموی ناپلئون مستحکم شد .

۱ - De la Marmora. ۲ - Clotilde.

جنك فرانسه وساردنی با اطریش

ناپلئون وویکتور امانوئل برای اینکه دولت اطریش را بجنك وادار کنند بوسائل گوناگون متشبث شدند. مناسبات اطریش و ساردنی از سال ۱۸۵۷ بواسطهٔ حملات سختی که هنگام مسافرت فرانسوا ژزف بلمباردی در جرائد ساردنی نسبت بدو شده بود، قطع گشته و دولت اطریش سفیر خویش را بعنوان اعتراض ازدربار ساردنی احضار کرده بود. روز اول ژانویهٔ ۱۸۵۹ نیز ناپلئون سوم در موقع پذیرائی سفرای ممالك خارجی در حضور نمایندگان سیاسی دول سفیر اطریش را مخاطب ساخته گفت: «افسوس میخورم که بنیان دوستی فرانسه و اطریش اندکی سست شده‌است» پس از چندروز نیز ویکتورامانوئل هنگام افتتاح مجلس ساردنی علناً اظهار کرد: «گرچه حفظ اعتبار معاهدات بر هردولتی واجبست، لکن دولت‌ساردنی فریادهای دردناکی را که از سراسر ایطالیا بلنداست‌نشنیده نمیتواند انگاشت.»

بالنتیجه در اوائل‌ماه فوریهٔ ۱۸۵۹ دولت اطریش‌مضطرب گشته بتجهیز سپاه پرداخت. کاوور نیز بااجازهٔ مجلس پنجاه میلیون قرض کرد تاقوای لشکری ساردنی را تکمیل کند. دولت انگلیس که‌از نفوذ فرانسه در ایطالیا ناراضی بود بر آن شد که از حدوث جنك ممانعت نماید، لکن در همانحال فرانسواژزف‌بدولت ساردنی اخطار کرد که هرگاه تا سه‌روز از مقدار سپاهیان‌خود نکاهد دولت اطریش بجنك خواهد پرداخت و چون ویکتورامانوئل بر آن اخطار بدیدهٔ بی‌اعتنائی نگریست سپاهیان اطریش در ۲۹ آوریل روبجانب پیه‌من نهادند. در همانروز لشکریان فرانسه هم از طریق جبال آلپ وبندر ژن[1] بکمك ساردنی وارد خاك ایطالیا شدند.

۱ - Gène.

دولتین فرانسه و ساردنی دوماه با اطریش مصاف دادند و میدان جنگ سرزمین لمباردی بود. دولت اطریش درساحل چپ رود **پو**[۱] ۱۲۰ هزار سپاه بریاست **ژیوله**[۲] گرد آورده بود . سپاهیان فرانسه و ساردنی نیز جمعاً به ۱۶۰ هزار میرسید . سردار معروف فرانسه درین جنگ ژنرال **ماکماهن**[۳] نام داشت که در چهارم ژون ۱۸۵۹ سپاهیان اطریش را ازشهر **ماژن تا**[۴] برون راند و با فتح شهر مزبور سرزمین لمباردی را یکباره از تصرف اطریش خارج ساخت . تلفات فرانسه در جنگ ماژن تا ۴۵۰۰ نفر و تلفات اطریش ده هزار نفر بود .

سه هفته پس از جنگ ماژن تا فرانسواژزف شخصاً با ۱۲۶ هزار سپاه بر لشکریان فرانسه حمله برد و در محل **سولفرینو**[۵] جنگی سخت در گرفت و پس از یکروز زدوخورد سرانجام سپاه اطریش در هم شکست و منهزم شد . در جنگ سولفرینو که یکی از مهمترین جنگهای قرن نوزدهم است ۲۶۰ هزار سپاه مداخله داشتند و ازین عده ۱۷۵۰۰ نفر از سپاهیان فرانسه و ۲۲۰۰۰ نفر از لشکریان اطریش مقتول و مجروح شدند (۲۴ ژون ۱۸۵۹) .

صلح ویلا فرانکا

با آنکه فتح سولفرینو مقدمهٔ تسخیر ایالت ونسی بود ناگهان در ۶ ژوییه ناپلئون از فرانسواژزف در خواست صلح کرد و پادشاه اطریش نیز در خواست ویرا بپذیرفت و دو امپراطور در شهر **ویلافرانکا**[۶] یکدیگر را ملاقات کرده موقتاً صلح نمودند و قرار بر آن نهادند که دولت اطریش ایالت لمباردی را بتوسط ناپلئون با ایطالیا واگذارد و ایالت ونسی در تصرف اطریش باقی ماند.

صلح ویلا فرانکا ملت ایطالیا را بر ناپلئون سخت خشمگین ساخت

۱ - pô ۲ - Giulay ۳ - Mac - Mahon ۴ - Magenta.
۵ - Solfèrino ۶ - Villafranca.

و برخی آنرا حمل بر خیانت وی کردند . لکن علت اصلی درخواست صلح از جانب پادشاه فرانسه خطری بود که از طرف رود **رن**[۱] متوجه فرانسه گشت ، چه فتوحات ناپلئون در ایطالیا موجب تحریك کینهٔ آلمان و ایجاد اضطراب در آن مملکت گردید و دولت پروس که پس از جنك ماژن تا بتجهیز سپاه پرداخته بود ، چون از فتح سولفرینو آگاه شد بیدرنك ۲۰۰ هزار نفر از لشکریان خود را بساحل رود رن و سرحد شرقی فرانسه فرستاد .

انضمام ایطالیای مرکزی ساردنی

صلح ویلافرانکا در ظاهر مانع ایجاد وحدت ایطالیا که منظور اساسی وطن پرستان آن مملکت بود گردید. لکن دیری نگذشت که ارادهٔ ملت ایطالیا ومهارت کاوور و برخی اتفاقات مساعد بار دیگر وسائل اتحاد ممالك مختلفهٔ آنسرزمین را فراهم ساخت

در زمان جنك فرانسه وساردنی بااطریش، مردم دوك نشینهای تسکان و پارم و مدن باز سر بشورش برداشته فرمانروایان خویش را از نواحی مزبور برون رانده بودند. پس از صلح ویلافرانکا نیز بواسطهٔ تحریکات کاوور اهالی تسکان و مدن و پارم و **رمانی**[۲] (قسمت شمالی ممالك کلیسا) بباز گشت فرمانروایان سابق راضی نشده، جملگی در خواست کردند که نواحی مزبور بساردنی منضم شود . لکن ویکتور امانوئل اظهار کرد که بدون رضایت ممالك معظمهٔ اروپا در خواست آنانرا قبول نمیتواند کرد. ناپلئون هم برای حفظ اعتبار معاهدهٔ ویلافرانکا با این امر مخالفت نمود و بالاخره موافقت خویش را منوط بدان شمرد که درخصوص انضمام نواحی مزبور بساردنی، از عموم اهالی آن نواحی رأی گرفته شود . بالنتیجه پس از مراجعه بآراء عمومی انضمام تسکان

۱ - Rhin. ۲ - Romagne.

و پارم و مدن ورمانی بمملکت ساردنی با کثریت آراء تصویب شد و ویکتورامانوئل نیز با آن امر موافقت کرد و وکلای نواحی مزبور رسماً در مجلس ملی ساردنی که در شهر تورن تشکیل یافته بود پذیرفته شدند.

انضمام مملکت دوسی سیل

نه ماه بعد نیز مملکت دوسی سیل بساردنی پیوست واین امر بدست یکنفر ایطالیائی وطن‌پرستی انجام یافت که **گاریبالدی**[۱] نام داشت و پیوسته در طریق ایجاد وحدت ایطالیا میکوشید. گاریبالدی که در جنگهای ۱۸۵۹ نیز بکمك سپاهیان ساردنی با دشمنان مملکت جنگیده بود، درسال ۱۸٦۰ بدستور کاوور هزار نفر داوطلب در بندر ژن گرد آورده بعنوان مساعدت با مردم سی سیل که برضد شاه جدید خود **فرانسوای دوم** (پسر فردیناند) سر بشورش برداشته بودند، بادو کشتی تجارتی رو بسی سیل نهاد ودر سیزدهم ماه مه در آن جزیره فرود آمد. پس از ورود وی انقلابیون مملکت نیز بدو پیوستند وداوطلبان بسیاری هم مجدداً از ژن وسایر نواحی ایطالیا گرد آمدند و گاریبالدی جزیرهٔ سی سیل را بآسانی تسخیر کرده (سوم اوت ۱۸٦۰) از آنجا بسرزمین ناپل رفت ودر اندك زمانی برشهر ناپل نیز مسلط شد. لکن درهمانحال پادشاه دوسی سیل باسپاه فراوانی بمقابله وی شتافت وچون گاریبالدی بتنهائی یارای مقاومت نداشت، ویکتور امانوئل نیز بیاری وی برخاسته به دوسی سیل لشکر کشید و سپاه ناپل را در هم شکسته دست فرانسوا را یکباره از سلطنت کوتاه کرد (۱۳ فوریه ۱۸٦۱).

سپاهیان ساردنی پیش از آنکه وارد ناپل شوند دو ایالت از ممالك کلیسا موسوم به **له‌مارش**[۲] و **امبری**[۳] را نیز تصرف کردندودر ۲٦ دسامبر ۱۸٦۰ مجلس ملی ساردنی در شهر **تورن**[٤] انضمام

۱ - Garibaldi. ۲ - Les Marches. ۳ - Ombrie. ٤ - Turin.

ممالك دوسی سیل و مارش وامبری را بساردنی تصویب نمود واز آنپس مجلس مزبور بمجلس ایطالیاموسوم شد و در ۱۲ مارس ۱۸۶۱ ویکتورامانوئل راپادشاه ایطالیا خواند.

انضمام ونسی

ساردنی

بنابر آنچه گذشت ازنواحی مختلفهٔ نسبه‌جزیرهٔ ایطالیا فقط سرزمین ونسی وایالت رم هنوز بساردنی منضم نشده بود. در ۸ آوریل ۱۸۶۶ ویکتورامانوئل باویلهلم اول پادشاه پروس متحد شد وچون دولت پروس نیز مانند دولت ایطالیا درصدد ایجادوحدت آلمان بود و طبعاً مانند آندولت میخواست دست تسلط اطریش را از آلمان کوتاه کند، جنك اطریش و پروس قطعی می نمود بهمین سبب فرانسوا ژزف از اتحاد ایطالیا و پروس هراسان گشت و راضی شد که ونسی را به ویکتورامانوئل واگذارد مشروط بدانکه ایطالیا درجنك اطریش و پروس بیطرفی اختیار کند، لکن ویکتورامانوئل پس از دوماه بااطریش بجنك پرداخت و بواسطهٔ خبط سرداران سپاه خویش درچندین محل از سپاهیان آندولت شکست یافت، ولی در عوض، چنانکه خواهد آمد، لشکریان پروس سپاه اطریش را در محل سادوا[1] درهم شکستند و بالاخره دولت اطریش بموجب عهد نامهٔ‌های پراگ[2] (۲۶ اوت ۱۸۶۶) و وین (۳ اکتبر) که با آلمان و ایطالیا منعقد ساخت، رسماً ونسی را بویکتورامانوئل واگذاشت.

تصرف

رم

ملت ایطالیا تصرف رم را از سائرنواحی آنسرزمین بیشتر طالب بود ومیل داشت که شهر مزبور پایتخت مملکت باشد. لیکن این امر آسان انجام نپذیرفت چه تصرف رم از مسائل بین‌المللی بشمار میرفت وچون شهرمزبور مرکز پیروان مذهب کاتولیك بود عموماً بدان دلبستگی داشتند. پس هر گاه رم

Prague - ۲   Sadowa - ۱

چنانکه ملت ایطالیا مایل بود پایتخت میشد از اقتدارات پاپ اثری نمی‌ماند و پیشوای کاتولیك‌های عالم دست‌نشاندهٔ پادشاه‌ایطالیا میگشت.

کاتولیکهای فرانسه نیز باانضمام رم بساردنی مخالف بودند و چون ، چنانکه سابقاً گذشت ، آنانرا حزبی قوی بود . ناپلئون سوم هم ناچار برخلاف میل مردم ایطالیا باایشان موافقت نمود و جمعی ازسپاهیان فرانسه را برای حفظ ایالت‌رم بدانجا فرستاد . لکن در باطن کوشش داشت تامگر پاپ را بشرط‌حفظ استقلال مذهبی بتسلیم ایالت مزبور راضی کند . کاوورو جانشین وی **ریکازلی**[1] نیز دربن خصوص کوشش بسیار کردند ، ولی پاپ بعنوان این که املاك مسیح را بدیگران نمی‌تواند داد باتسلیم ایالت مزبور موافقت ننمود .

در سال ۱۸٦٤ ناپلئون چون مردم ایطالیا را برخود خشمگین دید ، سپاهیان فرانسه را از رم احضار کرد ودر مقابل باویکتور- امانوئل معاهده نمودکه بایالت رم تجاوز نکنند واز آن پس شهر فلورانس رسماً پایتخت ایطالیا گردید ، لکن بمحض عزیمت سپاهیان فرانسه گاریبالدی بتصرف رم برخاست وویکتور امانوئل بموجب عهدنامه‌ای که با ناپلئون بسته بود دوبار ازوی جلوگیری کرد ، ولی چون مردم ایطالیا جملگی مایل بودندکه رم پایتخت آن‌مملکت باشد وبرای انجام این مقصود از هرسو بسپاهیان‌گاریبالدی میپیوستند، بالاخره گاریبالدی در سال ۱۸٦۷ وارد اراضی رم گردید و چون ویکتور امانوئل فی الحقیقه نقض عهد کرده بود ناپلئون سوم باز سپاهیانی بایطالیا فرستاده گاریبالدی را شکست داد و لشکریان فرانسه

---

۱ - Ricasoli.

تا سال ۱۸۷۰ در اراضی رم باقی ماندند . در سال ۱۸۷۰ چون جنك فرانسه و پروس آغاز شد ، ناپلئون سوم ناچار سپاهیان خودرا ازرم احضار کرد و بالنتیجه ویکتور امانوئل موقع را غنیمت شمرده بدانسر زمین لشکر کشید و در ۲۰ سپتامبر ۱۸۷۰ این ایالت را نیز ضمیمهٔ ساردنی ساخت .

ویکتورامانوئل پس از تصرف رم برای اینکه آتش خشم کاتولیکهای سائر ممالك را فرو نشاند رسماً در مجلس ایطالیا اظهار کرد که استقلال مذهبی پاپ را کاملا محفوظ و محترم خواهد داشت وضمناً مجلس را بتصویب قانونی رهبری کرد که بموجب آن استقلال مذهبی پاپ تصدیق شده و شخص وی مقدس و محترم بشمار آمد و نیز بموجب قانون مزبوردولت ایطالیا قصر **واتیکان** [1] را بپاپ سپرد تا مرکز حکومت مذهبی وی باشد و متقبل شد که همه سال ۳۲۲۵۰۰۰ فرانك برای مخارج دربار او بپردازد، لکن پی نهم قانون مزبور را نپذیرفت و جانشینان وی نیز بدین امر راضی نشدند

پس از تصرف رم ویکتورامانوئل آنشهر را پایتخت ایطالیا خواند و ادارات دولتی را بدانجا برد و بالاخره وحدت ایطالیا که مقدمات آن از دیرزمانی فراهم شده بود انجام یافت . معهذا باز تمام مللی که بزبان ایطالیائی متکلم بودند دارای حکومت واحد نشدند ، چه ایالات **تیرل** [1] و **ترانتن** [2] و **ایستری** [3] و **تریست** [4] هنوز در تصرف اطریش بود و ایالات مزبور بالاخره در نتیجهٔ جنك بین المللی و شکست اطریش و انقراض سلطنت خانوادهٔ هابسبورك درسال ۱۹۱۹ ضمیمهٔ ایطالیا گردید.

۲ - ایجاد وحدت آلمان

وحدت آلمان نیز مانند وحدت ایطالیادر ظرف سالهای ۱۸٤۸

---

۱ - Vatican.　۲ - Tyrol.　۳ - Trentin.　٤ - Istrie.
۵ - Trieste.

تا ۱۸۷۱ انجام یافت و این امر در نتیجهٔ جنگهائی که ویلهلم اول پادشاه پروس بتحریک **بیسمارک**[1] صدراعظم آن مملکت با اطریش و فرانسه کرد، صورت گرفت

۱ - مقدمات وحدت آلمان و جنگ دوك نشینها

پس از آنکه فردریك ویلهلم چهارم در نتیجهٔ تهدید دولت اطریش ناچار اتحادیه‌ای را که خود از برخی ممالك آلمان تشکیل کرده بود برهم زد و از دیگر عضویت اتحادیهٔ دول آلمان را از دست اطریش نپذیرفت، وطن‌پرستان پروس عموماً نسبت بدولت اطریش خشمگین شدند و ادغام را کمتر پسندیدند برادر شاه که ویلهلم نام داشت و جانشین وی شمار میرفت از جملهٔ وطن‌پرستان در این امر متعصب‌تر بود و همیشه آرزو میکرد که روزی بتواند دولت اطریش را تلافی کند

چون در سال ۱۸۵۸ فردریك گیوم چهارم باختلال حواس مبتلا شده بود ویلهلم بنیابت سلطنت رسید و سه‌سال بعد یعنی در دوم ژانویهٔ ۱۸۶۱ پس از مرگ برادر بجای وی نشست

ویلهلم اول چون بسلطنت رسید شصت و یکسال داشت و از آغاز پادشاهی باصلاح امور لشکری و ازدیاد سپاه پرداخت خدمت لشکری در پروس بموجب قانونی که در سوم سپتامبر ۱۸۱۴ صورت بسته بود برای تمام افراد ذکور پروس از بیست سالگی اجباری بود و بدین سبب دولت پروس همیشه سپاهی منظم و قوی داشت که تعداد افراد آن هنگام صلح به ۱۳۰ هزار و هنگام جنگ به ۲۱۵ هزار میرسید. ویلهلم اول برآن شد که با وضع قوانین جدید عدهٔ سپاهیان مملکت را مضاعف سازد و از این طریق وسایل انجام مقاصد خویش را فراهم نماید، لکن مجلس پروس با پیشنهاد وی در تغییر تشکیلات لشکری مخالفت کرد و مخالفت شاه و مجلس

---
۱ Bismark

سالی چند دوام یافت وکلای مجلس در آغاز امر گرچه با تشکیلات جدید لشکری مخالف بودند مخارج آنرا تصویب نمودند ولی در سال ۱۸۶۲ بواسطهٔ اختلافی که بین اسان وزیر ال رون [1] وزیر جنگ ممالک روی داد هرگونه اعتباری را که برای تشکیلات جدیده از جنگ بخواهد خواسته شد رد کردند در همان ایام ویلهلم اول بسمارك را بریاست وزرائی برگزید وآن مرد کاردان درظرف هشت سال وحدت آلمان را که امری دشوار می نمود بنیروی تدبیر وزیر دستی انجام داد



ویلهلم اول

بسمارك

بارن اتو ادوارد لئوپلد پرنس دوبیسمارک [2] در سال ۱۸۱۵ تولد یافته و از نجیب زادگان **براندبورك** [3] بود ایام جوانی وی بتحصیل و خدمات اداری اشتغال و بامور فلاحت گذشت و در سال ۱۸٤۸ بعضویت مجلس مؤسسان پروس انتخاب گشت سپس بوکالت مجلس مبعوثان رسید و در مجلس از حکومت استبدادی سخت طرفداری نموده با حکومت عامه (دمکراسی) مخالفت

Baron Otto Edouard Léopold Prince de Bismark - ۲ Roon - ۱
Brandbourg - ۳

کرد . درسال ۱۸۵۸ او را بوزارت مختار پروس در دربارروسیه برگزیدند و بالاخره چنانکه گذشت بمقام ریاست وزراء رسید.



بیسمارك

بیسمارك نیز مانند ویلهلم خواهان وحدت ممالك آلمان بود و کوشش داشت که این مقصود را بدستیاری پروس و صلاح آن ممالك انجام دهد . در راه مقصود از هیچگونه اقدامی دریغ نمیکرد و فرانسه وروس و اطریش و انگلیس را بیك دیده می نگریست. معتقد بود که مسائل مهمه را جز با آهن و خون انجام نمیتوان داد و در ایجاد وحدت آلمان نیز همین عقیده را پیروی کرد . چنانکه در ظرف شش سال با دول دانمارك و اطریش و فرانسه سه جنك بزرك کرد و آتش جنگهای اطریش و فرانسه را در طریق مقصود بعمد بر افروخت .

ویلهلم اول زمانیکه بیسمارك را بریاست وزراء برگزید از پیشرفت منظور خویش دراصلاح امور لشکری و تهیهٔ مقدمات وحدت آلمان نومید بود و بهمین سبب میخواست ازسلطنت کناره گیرد . لکن بیسمارك اورا امیدواری داده مطمئن ساخت که در انجام مقاصدوی

خواهد کوشید و مخالفت مجلس را نیز بچیزی نخواهد شمرد . سپس چنانکه گفته بود باصلاح امور لشکری و کشوری پرداخت و برمخالفت مجلس وقعی ننهاده چهارسال (تا ۱۸۸٦) امورمملکتی را با استبداد نام اداره کرد و مجلس را چندین بار منحل ساخته جرائد مخالف را توقیف نمود .

جنك پروس و اطریش با دانمارك
یاجنك دوك‌نشینها

علت ظهور جنك دانمارك‌اختلافی بود که در باب دوك‌نشینهای **شلسویگ**و**هلستاین** و**لوئنبور** بین‌پادشاه دانمارك واتحادیهٔ ممالك‌آلمان روی‌دادو بهمین‌سبب جنك مزبوررا **جنگ‌دوك نشینها** نیز گفته‌اند .

چنانکه‌در فصول پیش گذشت بموجب معاهداتی که در کنگرهٔ وین منعقد گشت ، سرزمین نروژ که تا آنزمان‌متعلق بدولت دانمارك بود ، بپادشاه سوئد تسلیم شد و دانمارك در عوض‌دوك‌نشینهای سه گانهٔ سابق الذکررا تصرف کرد . لکن ادشاه دانمارك بردوك نشینهای‌مزبور بعنوان سلطنت حکومت نمیکردو درآنسه محل فقط عنوان‌دوك‌داشت.

از دوك‌نشینهای سه گانه اهالی‌هلستاین‌ولونبور کاملاً آلمانی نژاد و مردم دوك نشین شلسویك نیمی آلمانی و نیمی دانمارکی بودند، بهمین سبب دوك نشینهای دوگانهٔ اول منسوب باتحادیهٔ آلمان و دوك نشین سوم بین آلمان و دانمارك مورد اختلاف بود و همین اختلاف بالاخره بجنك منتهی شد .

آلمانیان شلسویك مایل بودند که دوك‌نشین‌مزبور باتحادیهٔممالك آلمان بپیوندد و اتحادیهٔآلمان هم از آنان حمایت میکرد . دانمارکیها نیز میخواستند که شلسویك جزئی از مملکت دانمارك محسوب شود و پادشاه دانمارك هم طرفدار عقیدهٔ ایشان بود . این اختلاف که از

سال ۱۸٤۸ پدید آمده بود. درسال ۱۸۵۲ بواسطهٔ مداخلهٔ ممالك معظمهٔ اروپا و معاهدهٔ ای که در لندن منعقد شد تا حدی رفع گردید.
یازده سال بعد از معاهدهٔ لندن ، در آغاز سال ۱۸٦۳ فردریك هفتم پادشاه دانمارك در مملکت خود قوانین اساسی جدیدی وضع کرد و دوك نشین شلسویك را نیز مشمول آن قوانین شمرد . چون این امر ظاهراً مقدمهٔ انضمام دوك نشین مزبور بدانمارك بود مجلس اتحادیهٔ دول آلمان[1] بفردریك اعتراض کرده اورا بجنك تهدید نمود . لکن فردریك بر اعتراض مجلس مزبور وقعی ننهاد و بر خلاف آشکارا در صدد منضم نمودن شلسویك بدانمارك بر آمد ولی اجل مهلش نداد (۱۳ نوامبر ۱۸٦۳) .

پس از فردریك ، چون اورا فرزندی نبود ، سلطنت دانمارك بشوهر دختر عم وی دوك **کریستیان گلوکسبورك**[2] رسید و دوك مزبور پس از احراز مقام سلطنت کریستیان نهم لقب یافت و بانجام مقصود شاه سابق ، که انضمام شلسویك بدانمارك بود . همت گماشت . بالنتیجه مجلس اتحادیهٔ دول آلمان بوی اعلان جنك فرستاد و رسماً اخطار نمود که از دوك نشینهای سه گانه دولت آلمانی جدیدی تشکیل خواهد کرد.

ناگهان بسمارك ، که منرصد موقع بود از جانب دولت پروس درین امر مداخله کرد و بعنوان اینکه مجلس اتحادیه آلمان طریق خشونت پیموده است ، از دولت اطریش دعوت نمود که با پروس در حل اختلاف آلمان ودانمارك مساعدت کند . سپس دولتین متحداً به کریستیان تکلیف کردند که از انضمام شلسویك بدانمارك چشم پوشد و چون او بدین امر راضی نشد با نود هزار سپاه بدانمارك حمله بردند (اول فوریهٔ ۱۸٦٤) .

---

1 - La Diète germanique
2 - Christian de Glucksbourg

سپاهیان کریستیان از سی و پنج هزار متجاوز نبود و بهمین سبب در ظرف پنج هفته شکستی سخت یافت و تقریباً سراسر شبه جزیرهٔ ژوتلند بتصرف لشکریان اطریش و پروس در آمد. پس دولت دانمارک ناگزیر درخواست صلح کرد (۹ مه ۱۸٦٤) و سرانجام بموجب عهد نامه‌ای که در وین منعقد شد، کریستیان رسماً از دوک نشینهای سه گانه چشم پوشید. پس از آن دولت پروس دوک‌نشین لونبور را تصرف کرد و دولت اطریش نیز درعوض پانزده‌میلیون بعنوان غرامت از دوک نشین مزبور بگرفت. حکومت دوک‌نشینهای دوگانهٔ دیگر را نیز دولتین متفقاً قبول کرده قرار بر آن نهادند که شلسویک را پروس وهلستاین را اطریش اداره کند.

۲ - جنک پروس و اطریش

بیسمارک از جنک دانمارک و غلبهٔ سپاهیان پروس دریافت که مقاصد خویش را از طریق جنک آسان انجام‌میتواند داد. پس بدرنك بر آن شد که بین پروس و اطریش نیز جنگی ایجاد کند و بزور سرنیزه دولت اطریش را از اتحادیهٔ دول آلمان خارج سازد. لکن برای اینکه دولت پروس را بفتح و پیروزی نزدیك کند نخست با ناپلئون سوم از در دوستی در آمد و او را راضی کرد که در جنك پروس و اطریش بیطرفی اختیار نماید. سپس با ویکتور امانوئل نیز برضد اطریش معاهده کرد (۸ آوریل ۱۸٦٦) و چون کاملاً اطمینان یافت که هیچیك از دول همسایه با اطریش مساعدت نخواهد کرد آندولت را متهم ساخت که درحکومت هلستاین از رعایت منافع مشترکهٔ دولتین انحراف جسته است و بدین عنوان دسته‌ای از لشکریان پروس را بدوك‌نشین مزبور فرستاد (ژوئن ۱۸٦٦). پس از آن بار دیگر موضوع تغییر وضع اتحادیهٔ دول آلمان را پیش کشید و بمجلس دول متحده پیشنهاداتی کرد که از

آنجمله یکی اخراج اطریش از اتحادیهٔ دول مزبور بود. دولت اطریش نیز بر پیشنهادات وی اعتراض نموده از مجلس درخواست کرد که سپاهیان اتحادیه را بر ضد پروس تجهیز کند. مجلس هم بنابر میل دولت اطریش اعلان تجهیز سپاه داد (۱٦ ژون ۱۸٦٦)

جنك سادوا

بیسمارك که آتش جنك را خود بر افروخته و دامن زده بود، بیدرنك برخاك اطریش حمله برد، چنانکه سپاهیان پروس یکروز پس از اعلان جنك بلاد **درسد**[1] و هانوررا که پایتخت ممالك ساکس و باویر متحدین اطریش بود، تصرف کردند و لشکریان باویر رابیك حمله درهم شکستند. اکن شکست بزرگی که اطریش را بدرخواست صلح وادار کرد، در ایالت بهم بر آن مملکت وارد آمد. سپاهیان پروس که از پیش مجهزو آماده بودند و عدهٔ آنان بالغ بر ۲۸۰ هزار تن بود، بسرداری **فردریك** فرزند ویلهلم اول و **فردریك شارل** برادر زادهٔ وی ازجانب شمال بر ایالت بهم حمله بردند و در اندك زمانی بر ۲۰۰ هزار سپاه اطریش و ساکس، که مارشال **بنه دك**[2] فرماندهٔ آنان بود، غالب شده سپاه مزبوررا در محل **سادوا** شکستی سخت دادند و سیصدهزار تن اطریشی را اسیر کرده ۱۸۷ توپ بغنیمت گرفتند (۳ ژویه ۱۸٦٦).

در جنك سادوا ۳۱۰۰۰ تن از سپاهیان اطریش و ۱۰۰۰۰ نفر از لشکریان پروس مجروح و مقتول شدند.

صلح پراك

پس از جنك سادوا دولت اطریش را یارای مقاومت نماند، چنانکه سپاه پروس در ظرف سه هفته برود دانوب و سرحد هنگری رسید و قسمتی از آن سپاه نیز تا شصت هزارمتری شهروین پیشرفت. پس دولت اطریش نا گزیر درخواست

۱ - Dresde.　۲ - Benedek.

صلح کرد و معاهده ای بین دولتین در شهر **پراك**[1] منعقد گردید (۲۳ اوت ۱۸۶٦) .

بموجب معاهدهٔ پراك اطریش با انحلال اتحادیهٔ آلمان موافقت کرد و خود را یکباره از اتحادیهٔ مزبور خارج شمرد و نیزموافقت نمود که دولت پروس هریك از دول شمالی رود **من**[2] را که مایل باشد ضمیمهٔ خاك خویش نماید و بدلخواه خود از دول آلمان اتحادیهٔ جدیدی تشکیل کرده ریاست آنرا بعهده گیرد .

عالل غلبهٔ پروس

دولت پروس در فتح سادوا که تمام دول معظم اروپا را هراسان ساخت . مرهون وجود مارشال **رون** وزیر جنك و **ملتکه**[3] رئیس ارکان حرب سپاه آن مملکت است. چه رون بنیان قوای لشکری پروس را استوار ساخت و ملتکه از طریق تدبر پیش ازآنکه جنك پروس و اطریش آغاز شود ، سپاه مملکت را آماده ساخت و هنگام جنك نیز از وسائل جدیدهٔ ارتباط مانند راه آهن و تلگراف استفاده کرد و بدینطریق پیش از آنکه دشمن آماده دفاع باشد ، چنان بروی حمله برد که او را یارای پایداری نماند . علاوه برین اسلحهٔ سپاهیان پروس و اطریش را اختلاف بسیار بود . لشکریان پروس با تفنگی مسلح بودند که در هر ثانیه پنج یا شش گلوله میانداخت ، در صورتیکه تفنگهای اطریش در هر دقیقه بیش ازیك گلوله خالی نمیتوانست کرد ، بهمین سبب چنانکه سابقاً گذشت ، تلفات اطریش تقریباً سه برابر پروس بود . گذشته ازین جمله در سرزمین اطریش بواسطهٔ اختلاف نژاد و زبان و غیره اصولا ملل مختلفهٔ آن مملکت باستقلال دولت امپراطوری دلبستگی نداشته وفتح یا شکست دولت در دیدهٔ آنان یکسان بود.

---

۱ - Prague. ۲ - Main. ۳ - Moltke.

نتائج غلبهٔ پروس

بالجمله درنتیجهٔفتح سادوا و معاهدهٔ پراك دولت پروس دوك نشینهای شلسویك وهلسناین وممالـك هانور و فرانکفورسورلومن و برخی نواحی دیگر را ضمیمهٔ خاك خودکرد و ازینطریق پنج میلیون بر جمعیت آن بیفزود و از جانب مغرب با فرانسه همسایـه گشت . سپس بیسمارك از مما لك شمال رود رن اتحادیهٔجدیدی بنام اتحادیهٔ آلمان شمالی تشکیل کرد (آوریل ۱۸٦۷) که ۲۲ مملکت یعنی تمام دول آلمان غیراز دول جنوبی و مملکت باویر و هـامبورك و گـراندوشهٔ باد در آن شرکت داشتند. اتحادیهٔ جدیـد را یـك مجلس و یك رئیس بود . **مجلس اتحادیه** [۱] از وکـلائی تشکیل میشد که بنا بر آراء عمومی ملت آلما ن انتخاب میشدند و مجلس مزبور وسیلهٔ ارتباط ملل مماالك مختلفهٔ آلمان که از آن پس همگی چون ملتی واحد بشمار می‌آمدند بود . ضمناً مجلس دیگری بنام **شورای اتحادیه**[۲] نیز تأسیس گشت کـه فی‌الحقیقه نظیر مجلس اتحادیهٔ سابق بود و اعضای آن نمایندگان حکومات مختلفهٔ آلمان بودند . ریاست اتحادیهٔ جدید نیز موروثی بود و رئیس مزبور بکمك **صدراعظم اتحادیه** تمام اموری را که مربوط بسیاست خارجی اتحادیه بود مستقیماً اداره میکرد . قوای لشکری اتحادیه نیز از سپاهیان تمام دول عضو اتحادیه تشکیل می یافت که همگی بصورت لشکریان پروس در مواقع صلح و جنك مطیع فرمان رئیس اتحادیه بودند . مخارج مشترك اتحادیه و مخصوصاً مخارج لشکری را نیز عموم دول متحده مشترکا بنسبت جمعیت خویش می‌پرداختند . بنابرین استقلا ل داخلی تمام دول متحده کمافی‌السابق محفوظ بود، لکن چون همگی رئیس

۱- Reichstag.   ۲- Bundesrath.

و سپاهی مشترك داشتند جمع آنان از لحاظ سیاست خارجی چون دولتی واحد بشمار میرفت .

پس از تشکیل اتحادیهٔ جدید ریاست موروثی آن بپادشاه پروس واگذار شد و آن پادشاه فرمانده ۸۰۰۰۰۰ سپاه گردید . سایر ممالك آلمان مانند باویر و وورتامبر و گراندوشه بادهم ، که در اتحاد ممالك شمالی شرکت نداشتند ، هریك جدا گانه با دولت پروس متحد شده سپاهیان خودرا هنگام جنك باختیار آندولت نهادند و بدینطریق دولت پروس تقریباً دارای یك ملیون سپاه منظم گردید . درصورتیکه هیچیك از همسایگان آندولت را چنین سپاهی آماده نبود .

۳ - جنك فرانسه و آلمان

پس از جنك اطریش و غلبه پروس ، بیسمارك جنك پروس و فرانسه را نیز لازم میدید ، چه میخواست بدینوسیله در آلمان وحدت حقیقی ایجاد کند وبا تحریك عداوت قدیمی آلمان و فرانسه ، کینه‌ای را که ملل جنوبی آلمان از پروس در دل داشتند از خاطر آنان دور سازد . لکن چون برای ایجاد جنك آلمان و فرانسه بهانه‌ای لازم بود بیسمارك بزبردستی از حوادث استفاده کرد وبهانه‌ای تولید نمود .

مقدمات جنك — پس ازفتح سادوا و غلبهٔ پروس سیاستمداران اروپا جنك فرانسه و پروس را نیز پیش بینی کردند و این امر چنان مسلم می‌نمود که هیئت وزراء فرانسه تجهیز سپاه را لازم دید و صدور فرمان آنرا از ناپلئون سوم خواستار شد . لکن ناپلئون که میخواست حتی‌الامکان در مخارج مملکتی صرفه جوئی کند و بواسطهٔ کسالت و ضعف مزاج نیز از جنك هراسان بود بدان امر تن نداد و بر آن شد که خطر جنك را از طریق مسالمت وصلح جوئی بر طرف سازد ، لکن در همانحال مرتکب خبطی عظیم گشت

و با آنکه از کینهٔ ملت آلمان نسبت بفرانسه آگاه بود از بیسمارك خواستار شد که بانضمام قسمتی از سرزمین باویر و شهر **مایانس**[۱] بفرانسه موافقت کند (۵ اوت ۱۸۶۶) . ولی بیسمارك بدو جواب داد که «چنین درخواستی بمنزلهٔ اعلان جنگست» و ناپلئون ناچار از مقصود خویش چشم پوشید.

موضوع انضمام لوکزامبورك

در ۲۰ ماه اوت ۱۸۶۶ ناپلئون در صدد بر آمد که لوکزامبورك را تصرف کند و به بیسمارك وعده داد که اگر دولت پروس با این امر موافقت نماید او نیز با هرگونه مداخلات پروس در ممالك جنوبی آلمان موافقت خواهد کرد. بیسمارك بدون آنکه ناپلئون را مأیوس سازد مخفیانه نیات وی را بسلاطین باویر و ووتمبر اطلاع داد و بدینطریق در ممالك جنوبی آلمان نیز از فرانسه کینه‌ای ایجاد نمود وهمین امر موجب اتحاد ممالك جنوبی آلمان با ویلهلم اول گردید.

گراندوشهٔ لوکزامبورك بموجب معاهدات ۱۸۱۵ ملك شخصی پادشاه هلند بود، لکن در همانحال از جملهٔ ممالك متحدهٔ آلمان نیز محسوب میشد و پایتخت آن یکی از قلاع مستحکم آلمان شرقی و در تصرف سپاهیان پروس بود. مذاکرات ناپلئون و بیسمارك در باب انضمام لوکزامبورك بفرانسه تا آغاز سال ۱۸۶۷ بنتیجه نرسید. در ماه ژانویهٔ این سال گیوم سوم پادشاه هلند بواسطهٔ مناسبات دوستانه‌ای که با ناپلئون داشت، راضی شد که گراندوشهٔ لوکزامبورك را بنود میلیون فرانك بفرانسه بفروشد. لکن این امر نیز انجام نگرفت، چه انتشار خبر آن در آلمان هیجانی عظیم پدید آورد و بیسمارك پادشاه هلند را مجبور کرد که از فروش لوکزامبورك چشم پوشد، و بیم آن بود

۱ - Mayence.

که مناسبات سیاسی فرانسه و پروس قطع گردد ، ولی چون هیچیك از دولتین خودرا آماده جنك نمی‌دید ، طرفین طریق مسالمت پیمودند و در کنفرانس بین‌المللی لندن قرار بر آن نهادند که سپاهیان پروس از لوکزامبورك خارج شوند و قلعهٔ نظامی آن ویران گردد و گراندوشهٔ مزبور بدولت مستقل بیطرفی مبدل شود و دول معظمهٔ اروپا بیطرفی دائمی آنرا ضمانت کنند (۱۱ مه ۱۸۶۷)

موضوع سلطنت اسپانی

در ماه سپتامبر ۱۸۶۸ در سرزمین اسپانی انقلابی روی داد که منجر بتبعید ملکهٔ **ایزابل دوم**[۱] دختر و جانشین فردیناند هفتم گردید و رؤسای انقلاب که از آنجمله یکی مارشال **پریم**[۲] نامداشت در صدد انتخاب شاه جدیدی بر آمدند . از پنجم اکتبر ۱۸۶۸ در ضمن اسامی اشخاصیکه نامزد سلطنت اسپانی بودند نام پرنس **لئوپلد**[۳] بسرعم پادشاه پروس نیز بمیان آمد و انتشار این خبر موجب اضطراب حکومت فرانسه گشت . چه هرگاه یکی از شاهزادگان پروس بسلطنت اسپانی میرسید . فرانسه ازدو جانب محصور حکومت خانوادهٔ **هوهنزلرن**[٤] میشد و مملکت مزبور سخت در خطر میفتاد . بهمین سبب نیز ناپلئون بیدرنك بپادشاه پروس اطلاع داد که انتخاب مزبور بر خلاف مصالح فرانسه است و رد آنمقام را از جانب پرنس لئوپلد خواستار شد . لئوپلد نیز چون اسپانیولیها در ماه سپتامبر ۱۸۶۹ رسماً مقام سلطنت را بدو تفویض کردند ازقبول آن خودداری کرد .

بیسمارك از مداخلهٔ ناپلئون در امر انتخاب پادشاه اسپانی دریافت که ازینطریق آتش جنك فرانسه و پروس را روشن میتواند کرد ، پس نهانی در موضوع سلطنت اسپانی مداخله نمود و بوسائل گوناگون

---

۱ - Isabelle II.   ۲ - Prim.   ۳ - Léopold.
٤ - Hohenzollern.

زعمای اسپانیول را وادار کرد که بار دیگر در ماه فوریهٔ ۱۸۷۰ قبول سلطنت آنمملکت را از لئوپلد خواستار شدند و از جانب دیگر لئوپلد را بعنوان اینکه قبول مقام مزبور ، ازلحاظ حفظ منافع آلمان بروی واجبست بدان امر راضی نمود. بالنتیجه در ۲٤ ماه مه ۱۸۷۰ لئوپلد رسماً تاج سلطنت اسپانی را « برای اینکه خدمتی بوطن خود کند » بپذیرفت و پادشاه پروس نیز با پادشاهی وی موافقت کرد. لکن دولتین پروس و اسپانی اینموضوع را تا یکماه از سائر دول مخفی داشتند و ناگهان دردوم ژویه آنرا آشکار ساختند .

چون خبر قبول سلطنت اسپانی از جانب لئوپلد ، در فرانسه انتشار یافت در مجلس و محافل سیاسی اضطراب و هیجان تازه ای پدید آمد و حکومت فرانسه بیدرنك بسفیر خود در آلمان که **بندتی**[۱] نامداشت دستور داد که نزد ویلهلم رفته رسماً استعفاء لئوپلد را از مقام سلطنت اسپانی درخواست کند . معهذا هیچیك ازدولتین فرانسه وپروس مایل بجنك نبود . چنانکه مخصوصاً ناپلئون برای جلوگیری از حدوث جنك دول اطریش وانکلیس وروس را بر آنداشت که دوستانه باویلهلم اول مذاکره کردند ولئوپلد را بار دیگر ازسلطنت اسپانی منصرف ساختند .

پس ازرد سلطنت اسپانی ازجانب لئوپلد جنك فرانسه و پروس ظاهراً بعید بنظر میرسید و ناپلئون نیز کاملا ازین پیش آمد راضی بود . لکن برخی از اطرافیان وی ومخصوصاً ملکه ازلحاظ اغراض شخصی جنك دولتین را لازم میشمردند . ملکه معتقد بود که هرگاه ناپلئون بادولت پروس نجنگد وباغلبهٔ برآندولت قدرت نمائی نکند، فرزند وی پس از مرك پدر بسلطنت نخواهد رسید .

---

۱ - Benedetti.

بالاخره ناپلئون را برآن داشتند که موضوع ختم شده را تجدید کرد و **دوك دوگرامون**[1] وزیر خارجه فرانسه بدستور وی درروز ۱۲ ژوئیهٔ ۱۸۷۰ به بندتی تلگراف کرد که نزد پادشاه پروس رفته از جانب دولت فرانسه ازو قول رسمی بگیرد که « مجدداً باانتخاب لئوپلد بسلطنت اسپانی موافقت نخواهد کرد » ، لکن پس از مخابرهٔ تلگراف مزبور ناپلئون چون از جنگ بیزار بود ، مصمم شد که جواب پادشاه پروس هرچه باشد دیگر موضوع را دنبال نکند .

روز سیزدهم ژویه بندتی ویلهلم را درقریهٔ **امس**[2] ، که محل آبهای معدنیست ، ملاقات کرد و اورا از در خواست دولت فرانسه آگاه ساخت . ویلهلم که موضوع را ختم شده میپنداشت ، ازتجدید آن متعجب شد وقبول درخواست فرانسه را امکان ناپذیرشمرد . لکن به بندتی گفت که پس از چند ساعت استعفای رسمی لئوپلد را از سلطنت اسپانی بدو اطلاع خواهد داد .

در ضمن اینوقایع دوك دوگرامون بسفیر پروس در پاریس تکلیف کرد که پادشاه پروس را بارسال مراسله ای بعنوان امپراطور فرانسه « مبنی براظهار تأسف از پیش آمد اخیر و اظهار خوشوقتی ازینکه موضوع سلطنت اسپانی بدلخواه ناپلئون انجام یافته است » وادار سازد . سفیر پروس نیز فوراً اینموضوع را بویلهلم تلگراف کرد و تلگراف وی ظهر روز سیزدهم ژویه ، یعنی همانروزی که پادشاه پروس بندتی را ملاقات کرده بود به **امس**[2] رسید . ویلهلم از تکلیف وزیر خارجه فرانسه که توهینی بمقام وی بود ، سخت خشمگین شد وچون استعفای رسمی لئوپلد ازسلطنت اسپانی بدورسید ، بجای

۱ - Duc de Gramont.   ۲ - Ems.

آنکه بندتی را احضار کند ، اورا بتوسط آجودان مخصوص خویش از وصول استعفانامه آگاه ساخت وبدو پیغام داد که «جز آن چیزی برای سفیر نخواهد فرستاد» . معهذا باز بندتی بوسیلهٔ آجودان مخصوص باپادشاه پروس مذاکره کرد وبالاخره در ساعت شش همانروز ویلهلم وعده داد که بااستعفای لئوپلد موافقت کند . بندتی نیز بدین حد قناعت نمود وبدینطریق خطر جنك فرانسه وپروس بازازمیان برخاست.

در همانحال بیسمارك دربرلن ببرافروختن آتش جنك مشغول بود . بعد از ظهر همانروز هنگامیکه با **رون و ملتکه** بصرف ناهار اشتغال داشت از شاه تلگرافی بدو رسید که حاکی از تفصیل ملاقات وی بابندتی ومضمون پیغام او بسفیر فرانسه توسط آجودان مخصوص خویش بود . پس از قرائت تلگراف مزبور رون و ملتکه یکباره حیران شدند . چه بااستعفای لئوپلد جنك فرانسه وپروس که آرزوی آنان بود امکان ناپذیر مینمود . لکن بیسمارك بیدرنك قلم برداشته در عبارات تلگراف شاه اندك تغییری داد و آنرا بدین صورت در آورد که «سفیر فرانسه از اعلیحضرت بادشاه پروس اجازه خواست تا از جانب ایشان بدولت خود اطلاع دهد که من بعد بهیچوجه با سلطنت افراد خانوادهٔ هوهنزلرن در اسپانی موافقت نخواهند کرد . لکن اعلیحضرت درخواست ویرارد کرده دیگر اورا بحضور خویش نپذیرفتند و بتوسط آجودان خود بدو اطلاع دادند که دیگر با او کاری ندارند[۱]» . سپس تلگرافی را که بدینگونه تغییر داده بود عیناً به سفرای پروس در ممالك خارجه مخابره کرد وسواد آنرا برای جرائد برلن فرستاد .

---

۱ - قسمت اخیر این عبارت ترجمهٔ نارسائی از جملهٔ آلمانی
S.Majestät dem Botschafter nichts weiter zu sagen habe است.

انتشار خبر مزبور . چنانکه بیسمارك مایل بود ، درفرانسه و آلمان هیجان و غوغائی پدید آورد . مردم آلمان بگمان اینکه‌دولت فرانسه بشاه آنان توهین کرده است برآندوات خشمگین شدند وملت فرانسه بتصور اینکه پادشاه پروس احترام سفیر او را رعایت ننموده است درغضب شد . شدت‌خشم طرفین چنان‌بود که در آلمان‌دولتهای جنوبی یعنی مخالفین پروس مانند ووتانمبر وباویروباد نیز جنك بافرانسه را کمر بستند ودر فرانسه مردم بسفارت آلمان ریخته درو پنجره آنرا بشکستند .

ظهور جنك

ناپلئون پیش از آنکه‌بجنك پردازد باوزراء خودمشورت کرد . وزیر جنك وخارجه وبرخی دیگر از وزراء که مایل بجنك بودند بدو اطمینان‌دادند که‌فرانسه فاتح خواهد گشت. وزیر جنك مطمئن بود که درظرف پانزده روز ۵۸۰۰۰۰ سپاه مهیا خواهد کردووزیر خارجه یقین داشت که پس از چند ساعت دول اطریش وابطالیا را با فرانسه متحد خواهد ساخت و ممالك جنوبی آلمان را نیز لااقل برآن خواهد داشت که بیطرفی اختیار کنند .

بالاخره روز سه شنبهٔ ۱۹ ژوئیهٔ ۱۸۷۰ ناپلئون رسماً بدولت پروس اعلان جنك داد . ولی جنك پانزده روز بعد (۲اوت) آغاز شد وتاششماه دوام یافت .

جنك ششماههٔ پروس وفرانسه را بدو دوره تقسیم باید کرد، یکی جنك ناپلئون سوم که مدت آن یکماه بود و بشکست سپاهیان فرانسه وانقلاب ٤ سپتامبر پاریس وخلع ناپلئون از سلطنت منجرشد ویکی دفاع ملت فرانسه که‌دوران آن پنجماه بود وبازبشکست‌فرانسه منتهی گردید ،

اتحاد فرانسه بااطریش وایطالیا ، برخلاف تصور وزیرخارجه صورت نگرفت ، **چه‌بوست**[1] صدر اعظم اطریش میخواستازحوادث استفاده کند و با دولت غالب متحد شود . بنابرین پیش از وقوع جنك‌وتشخیص قوای‌طرفین حاضر بعقدمعاهده‌نبود . بعلاوه آلکساندر دوم پادشاه روسیه نیز ، که خواهر زاده ویلهلم بود وبدو علاقهٔتام داشت ، بفرانسواژزف اخطار کرد که هرگاه اطریش بافرانسه‌متحد شود روسیه نیزبپروس‌خواهد پیوست . درایطالیا نیز ویکتورامانوئل حاضر شد که اگر فرانسه رسماً باانضمام ایالت رم بساردنی موافقت کند باآندولت برضد پروس‌متحد شود ، لکن ناپلئون بعنوان اینکه « برای حفظ شرافت فرانسه درساحل رن از شرافت فرانسه درساحل تیبر چشم نمیتواند پوشید» بدان امر تن نداد .

سپاه فرانسه نیز برخلاف آنچه وزیرجنك‌آنمملکت(**مارشال لوبوف** [2]) گفته بود از ۲۰۰۰۰۰ تجاوز نکرد. درصورتیکه سپاهیان آلمان در ساحل چپ رود رن ۵۰۰۰۰۰ نفر بود .

بالجمله سپاهیان آلمان در ماه اول جنك یعنی زمانیکه ناپلئون سوم هنوز امپراطور بود ، بواسطهٔ فتوحاتی که در **ویسمبورگ** [3] (٤ اوت ۱۸۷۰) و **فرشویلر**[4] (٦اوت) نصب آنان گشت ایالت **آلزاس** را تصرف کردندونیز بواسطهٔ فتوحات **فرباك**[5] (٦ اوت) و جنگهای **برنی** [6] (١٤ اوت) و **رزنویل**[7] (١٦ اوت) و **سن پریوا**[8] (١٨اوت) ومحاصرهٔ قسمت معظم سپاه فرانسه درشهر **مس**[9] برایالت **لرن** تسلط یافتند . سردار سپاه فرانسه در **مس** مارشال **بازن**[10] نام داشت که

---

۱ - Beust. ۲ - Marechal le Bauf. ۳-Wissemboug.
٤ - Fraschviller. ٥ - Forbach. ٦ -Borny. ۷-Rezonville.
۸ - Saint - privat. ۹ -Metz. ۱۰ - Bazaine.

پیش از آن در جنگهای کریمه ومکزیك بفرانسه خدماتی کرده بود ، لکن در مس بوطن خیانت کرد وچون درمیان سپاه آلمان ، که فردریك شارل فرماندهٔ آن بود ، محصور شد ، برای نجات سپاهیان خود بهیچوجه اقدام مؤثری نکرد وچون ناپلئون در نتیجهٔ انقلاب پاریس مخلوع شد ، بجای آنکه مطیع جمهوری طلبان وملت فرانسه گردد، شخصاً باسمارك بمذاکرات صلح پرداخت و بالاخره چون سپاهیان او را آذوقه ای نماند ناچار شهر را تسلیم کرد . بالنتیجه ۱۷۳۰۰۰ تن از لشکریان فرانسه اسیرشدند وسپاهیان آلمان ٥٦ بیرق و ۱۵۷۰ توپ و ۲٦۰ هزار تفنك و ۲٤ میلیون فشنك بغنیمت بردند (۲۷ اکتبر ۱۸۷۰) .

زمانیکه سپاه مس در محاصره بود ، در محل **سدان**[1] نیز ۱۲٤۰۰۰ تن ازلشکریان فرانسه بسرداری **ماك ماهون**[2] محصورشدند وماك ماهون در آنجنك مجروح شد و ۱۷۰۰۰ نفر از فرانسویان بهلاکت رسیدند . بالاخره ناپلئون که خود در آنجنك حاضر بود از دشمن امان خواست وقلعهٔ سدان را باسپاهیانی که در آنجابودند به ملتکه تسلیم نمود وخود وی نیز اسیرومحبوس گشت (۲سپتامبر).

علل شکست فرانسه

شکست سپاهیان ناپلئون سه علت داشت ، اول قلت عدهٔ آنان که درغالب جنگها تقریباً عشر لشکریان دشمن بود دوم بدی اسلحهٔ فرانسه و دیر رسیدن فشنك سپاه بواسطهٔ کمی وسائل حمل ونقل . سوم لایق نبودن سرداران فرانسوی وتشتت رأی اسان .

توپهای فرانسه در جنك ۱۸۷۰ برخلاف توپهای آلمان سربر بود وبدینواسطه خالی کردن آن دیر انجام میگرفت ، علاوه برین

۱ - Sedan   ۲ - Mac - Mahon.

تیررس توپهای فرانسه قرار گرفته سپاهیان آن مملکت راگلوله باران میکرد . معهذاشکست فرانسه بیشتر بواسطهٔ بی اطلاعی ونالایق بودن سرداران سپاه روی داد .

حکومت دفاع ملی

چون خبرتسلیم قلعهٔ سدان بپاریس رسید ، مردم آنشهر سربشورش برداشتند و در چهارم سپتامبر جمعی مسلح بمجلس شتافته عزل شاه را خواستار شدند . سپس سه تن از وکلای مجلس موسوم به **ژول‌فاور**[1] و **گامبتا**[2] و **ژول‌فری**[3] ببلدیه‌شهر رفته رسماً جمهوری بودن حکومت فرانسه را اعلام نمودند . لکن برای اینکه حکومت انقلابی بدست سوسیالیستها نیفتد حکومتی بنام **حکومت دفاع ملی** مرکب ازیازده نفر وکیل از وکلای پاریس تشکیل کردند وژنرال **تروشو**[4] حاکم شهر را بریاست حکومت مزبور بر گزیدند . انقلاب پاریس بدون اینکه قطره خونی ریخته شود انجام یافت وهمانروز ملکه فرانسه از پاریس گریخته بانگلستان پناه برد .

محاصرهٔ پاریس

در زمان تشکیل حکومت دفاع ملی فرانسه را فقط ۹۵۰۰۰ سپاه بود که افراد آن در پاریس و ایالات مملکت پراکنده بودند . معهذا حکومت‌جدیداعلان کرد که دست از جنك نخواهد کشید وبتسلیم «یك وجب از خاك فرانسه یایك سنك از قلاع مملکت تن نخواهد داد » .

پس ازفتح سدان سپاه آلمان شهر پاریس را محاصره کرد و قصر ورسای را مرکز ارکان حرب خویش ساخت (۱۹ سپتامبر) . سرداران آلمانی دویست‌هزار پیاده وسی‌وچهارهزار سوار بانهصدتوپ بمحاصرهٔ پاریس گماشته بودند و گمان داشتند که آنشهر را درظرف

---

۱ - Jules Favre. ۲ - Gambetta. ۳ - Jules Ferry. ٤ - Trochu.

چهارهفته تسخیر میتوانند کرد ، لکن پاریس چهار ماه مقاومت نمود.

زمانیکه آلمانها پایتخت فرانسه را محصور نمودند، در آنشهر ازافراد سپاه و داوطلبان وغیره قریب ۵۰۰۰۰۰ مرد آماده جنك بودند، ولی این عده فی المثل سپاهی اشکر بود و در آنمیان مرد جنگی کمتر یافت میشد مردم پاریس چندین بار از شهر خارج شده بردشمن حمله بردند ، لکن هربار بواسطهٔ عاری بودن از فنون جنك ونداشتن سرداران قابل شکست یافتند و بالاخره چون زمان محاصره بطول انجامید وسال ۱۸۷۱ در رسید ، سپاه آلمان بگاوله باران کردن شهر پرداخت و در ظرف چند روز ۱۵۰۰۰ گاوله بر سر مردم پاریس فرو ریخته چهار صد نفر را ازپای در آورد . ضمناً دوام محاصره موجب قحط وغلا گردید ، چنانکه موش خانگی در پایتخت فرانسه ده فرانك ارزش یافت وچون در زمستان سخت آنسال چوب وزغال نیز نایاب بود جمعی ازسرما بهلاکت رسیدند.

بالاخره در ۲۳ ژانویهٔ ۱۸۷۱ ، چون قحطی سخت شد ، ژول فاور که یکی از اعضاء حکومت دفاع ملی بود ازجانب مردم شهر پاریس بسر ورسای رفته از بیسمارك درخواست صلح کرد . بیسمارك نیز بشرط گرفتن اسلحهٔ سپاهیان شهر و تصرف تمام قلاع پاریس ودریافت ۲۰۰ میلیون غرامت بصلح راضی شد وحکومت دفاع ملی نیز ناچار برای آنکه آذوقه ا ، بشهر رساند شرائط وی را بپذیرفت .

در همانحال مردم فرانسه نیز باسپاهیان آلمانی می جنگیدند گام بتا که از اعضاء حکومت دفاع ملی بود ، در نهم اکتبر ۱۸۷۰ باbالون از شهر پاریس بشهر تور رفته ، بزبر دستی ۶۰۰۰۰۰ سپاه

از مردم ایالات گرد آورد وسپاه مزبور درچندین محل با لشکریان آلمان مصاف داد ، لکن باز بعلت اینکه افراد آن جنك آزموده نبودند وآنانراسردا ران ماهر واسلحهٔ کامل نبوددرهمه جاشکست یافتند.

صلح فرانکفورت حکومت دفاع ملی چون فقط نمایندهٔ شهر پاریس بود و نمیتوانست مستقیماً با آلمان صلح کند ، پس از صلح پاریس در صدد تشکیل مجلس ملی بر آمد . ضمناً **تی‌یر** و ژول فاور در قصر ورسای بابیسمارك بمذاکرات مقدماتی پرداختند (۲۶ فوریه) و بالاخره در دهم ماه مه ۱۸۷۱ مصالحهٔ رسمی در شهر **فرانکفورت** صورت گرفت . بموجب مصالحهٔ مزبور تمام ایالت **آلزاس** و قسمت شمالی ایالت **لرن** با قلعهٔ **مس** که جمعاً قریب ۱۶۰۰۰۰۰ جمعیت داشت ، بآلمان تسلیم شد و دولت فرانسه متعهد گشت که مبلغ پنج میلیارد نیز بعنوان غرامت جنك بدشمن بپردازد ، و قرار بر آن نهادند که تا مبلغ مذکور پرداخته نشده است جمعی از سپاهیان آلمان در نواحی شمالی و شرقی فرانسه بمانند و مخارج آنان از خزانهٔ آنمملکت تأدیه شود .

تأسیس امپراطوری آلمان

در ضمن جنك فرانسه وپروس وحدت آلمان نیز انجام یافت. چه در ماه نوامبر ۱۸۷۰ ممالك جنوبی آلمان نیز باتحادیهٔ دول شمالی پیوستندو بالنتیجه عنوان اتحادیهٔ دول آلمان بعنوان **امپراطوری آلمان** تبدیل شد . در روز ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱ ویلهلم اول درقصر ورسای مجلس جشنی برپا کرد ودر آنمجلس سلاطین ممالك مختلفهٔ آلمان رسماً او را بامپراطوری سراسر آلمان برگزیده درین باب سوگند یاد کردند . از آن پس امپراطوری درخانوادهٔ هوهنزلرن موروثی گشت واز ممالك مختلفهٔ آنسرزمین دولتی واحد تشکیل یافت .

فصل هشتم

مسئلهٔ مشرق

ازاواسط قرن پانزدهم که دولت امپراطوری روم شرقی منقرض شد و ترکان عثمانی بر شبه جزیرهٔ بالکان و سواحل دریای سیاه و بحرالروم دست یافتند . اختلافات و کشمکشهائی چند بین ممالک اروپا و دولت عثمانی روی داد که مورخین آنجمله را **مسئلهٔ مشرق** [۱] عنوان کرده‌اند استقرار ترکان درشبه جزیرهٔ بالکان و حوالی دریای سیاه و بحرالروم بگمان اروپائیان برای آنقطعه خطرناك بود و بهمین سبب ممالك معظمهٔ اروپا پیوسته در صدد بودند که دست سلاطین ترك راازاروپا کوتاه کنند مسئلهٔ مشرق را تا آغاز قرن نوزدهم اهمیت بسیار نیست، چه تاآنزمان دولت عثمانی هنوز توانا بود و با دولتین اطریش و روسیه که دشمنان زورمند او بودند مقابله می توانست کرد. لکن ازآغاز قرن نوزدهم . بواسطهٔ انقلابات متعددی که بتحریك ممالك اروپائی درخاك عثمانی روی داد و منتهی بتجزیهٔ آنمملکت گردید ، مسئلهٔ مشرق اهمیت خاص یافت .

امپراطوری عثمانی درآغاز قرن نوزدهم

در آغاز قرن نوزدهم ممالك عثمانی مرکب بود از شبه جزیرهٔ بالکان در اروپا ، آسیای صغیر و ارمنستان وشام و فلسطین و بین‌النهرین وعربستان در آسیا ومصر وطرابلس غرب در افریقا. ومردم این ممالك‌جملگی سلطان را امیرالمؤمنین خوانده لااقل در امور مذهبی اطاعت اورا بر خود واجب میشمردند .

در سراسر خاك عثمانی استبداد مطلق حکمروائی داشت .

---

۱ - La Question d' Orient .

سلطان در جان و مال رعایا مختار بود وبدستیاری وزیر اعظم وچند وزیر برمملکت حکومت میکرد. ممالك امپراطوری بولایات مختلف تقسیم شده بود و حکمران هر ولایت را والی یا پاشا میخواندند پاشایان عثمانی در قرون هفدهم و هجدهم که سلطان قدرت کامل داشت مطیع فرمان وی بودند، لکن در آغاز قرن نوزدهم که از قدرت سلطان نامی بیش باقی نمانده بود.هریك ازبشان در قلمرو حکومت خویش بخیال استقلال افتادوسرازاطاعت احکام سلطان بپیچید. سپاه عثمانی مرکب از پیاده نظامیانی بود که آنانرا **ینی چری** یعنی سپاه جدید میگفتند ینی چریها در آغاز امر بسیار کارآزموده و جنگاور ورشید بودند چنانکه رشادت ایشان درممالك اروپا مشهور بود، لکن در ابتدای قرن نوزدهم از شجاعت و رشادت در آنان اثری دیده نمیشد وجز تعصب و بیرحمی و جهل و مخالفت با اصلاحات لشکری هنری دیگر نداشتند.

احوال عیسویان ممالك عثمانی

در قرن نوزدهم با آنکه قریب سیصد سال از آغاز تسلط ترکان برسواحل بحر الروم ودریای سیاه گذشته بود، معهذا دراوضاع داخلی متصرفات ایشان هیچگونه تغییری بنظر نمیرسید و سلاطین عثمانی نتوانسته بودند ملل مختلف مملکت را بملتی واحد تبدیل کنند. وحدت زبان و وحدت قوانین در ممالك عثمانی وجود نداشت و پس از سیصد سال هنوز رفتار مسلمانان با عیسویان رفتار غالب بر مغلوب بود.

سلطان بر رعایای عیسوی خویش بدیدهٔ دیگر می نگریست و در بارهٔ ایشان قوانین مخصوصی وضع کرده بود. مالیاتی که از عیسویان گرفته میشد بمراتب بیش از آن بود که ازمسلمانان می گرفتند عیسویان در زندگانی عادی نیز سخت مقید بودند، چنانکه براسب نشستن و حمل اسلحه بر آنان ممنوع بود و اطاعت امر مسلمانان از جملهٔ وظائف ایشان بشمار میرفت.

ملل عیسوی عثمانی عبارت بودند از رومانیها و بلغارها وصربها و یونانیها . رومانیها در شمال رود دانوب ساکن ولایات **بسارابی**[۱] و **ملداوی**[۲] و **والاشی**[۳] بودند و وضع زندگانی ایشان از دیگر اقوام عیسوی بهتر بود، چه فقط خراجگزار سلطان بودند وحکومت ترك درامور داخلی آنان مداخله نمیکرد . **بلغارها** درجنوب دانوب در بلغارستان کنونی و **روملی**[۴] سکنا داشتند و مسکن **صربها** در صربی و ایالات **بسنی**[۵] و **هرزگوین**[۶] و **راسی**[۷] بود . **یونانیان** نیز در شبه جزیرهٔ بالکان و شبه جزیرهٔ **مره**[۸]وجزائر **ایونی**[۹] ومجمع‌الجزائر دریای **اژه**[۱۰] میزیستند .

درقرن نوزدهم ستمکاری سلاطین عثمانی وحکام آنان موجب طغیان ملل مختلفهٔ سابق الذکر گردید . تحریکات روسیه و برخی دیگر از ممالك معظمهٔ اروپا مانند فرانسه و انگلیس و اطریش نیز بر آتش طغیان آنان دامن زد و سرانجام بتجزیهٔ امپراطوری عثمانی و ایجاد ممالك مستقلهٔ یونان ورومانی وصربی وبلغاری منتهی گشت.

انقلاب صربها و علل آن

ازمیان ملل عیسوی مذهب عثمانی نخست اهالی صربستان سربشورس برداشتند . علت شورش آنان در آغاز امر ستمکاری ینی چریها بود که علاوه بر مالیات مبالغ گزافی نیز بعناوین مختلفه از زارعین صربی بزورمیگرفتند. اهالی صربستان چون از ظلم ینی چریها بجان آمدند ، بر آن شدند که شکایت بسلطان برند ، لکن این امر رؤسای ینی چری را بر ایشان خشمگین ساخت ، چنانکه هفتاد و دو نفر از معاریف آنانرا بیگناه بقتل رسانیدند .

۱ - Bessarabie. ۲ - Moldavie. ۳ - Valachie. ۴ - Roumélie.
۵ - Bosnie. ۶ - Herzégovine. ۷ - Rascie. ۸ - Morée.
۹ - Ionie. ۱۰ - Egée.

ارتکاب این جنایت کاسهٔ صبر وطن پرستان و آزادی خواهان صربستان را لبریز ساخت و آنانرا برضد حکومت عثمانی برانگیخت. مقصود انقلابیون درآغاز امر فقط کوتاه کردن دست تسلط ینی چریها بود و خود را کاملاً مطیع اوامر سلطان میشمردند ، پیشوای آنان قره ژرژ نام داشت و در شجاعت و جسارت مشهور بود . قره ژرژ درظرف چهار ماه تمام قلاعی را که درتصرف ینی‌چریها بودبگرفت و دست آنانرا از ولایت بلگراد کوتاه کرد . سلطان عثمانی هم بانقلابیون روی موافقت مینمود . چنانکه چون رؤسای ینی چریها از بلگراد گریختند ، بنابردرخواست قره‌ژرژ جملهٔ آنانرا دستگیر نموده تسلیم انقلابیون کرد و آنان آنجمله را بقتل رسانیدند. پس از آن نمایندگان سلطان از شورشیان خواهش کردند که چون بمقصودخود نائل آمده‌اند دست ازسلاح برداشته بامور عادی‌خویش مشغول شوند . لکن اهالی صربستان بتسلیم اسلحه راضی نشدند و پس از یکسال در صدد تحصیل استقلال برآمدند. سلطان عثمانی نیز برضد ایشان اعلان جهاد کرد ودر سال ١٨٠٦ سپاهیان ترك ازهرسو بصربستان حمله بردند . لکن قره ژرژ با ٧٠٠٠ پیاده و ٢٠٠٠سوار و دو توپ که با تنهٔ درخت ساخته بود بریشان غلبه کرد. و ترکان هزیمت شدند و ٣٠٠ توپ از آنان بدست شورشیان افتاد .

معاهده بارویه — انقلابیون صربستان میدانستند که بالاخره باسپاه قلیل‌خویش برلشکریان ترك غالب نمیتوانند شد و ازینرو در صدد پیدا کردن حامی و متحدی برآمدند و بآلکساندر اول تزار روسیه و پادشاه اطریش و ناپلئون متوسل شدند ، لکن جز پادشاه روسیه کسی درخواست ایشان را اجابت نکرد . تزار روسیه چون خود درآنزمان باسلطان عثمانی درجنك بود سپاهیانی بصربستان فرستاده

قوای ترك را در هم شکست ولی چون در همانحال ناپلئون کبیر در صدد حمله بروسیه بود ناچار در بخارست با سلطان صلح کرد (۱۶ مه ۱۸۱۲) و قرار بر آن نهادند که سلطان شورشیان صربی را عموماً عفو کند و آنانرا تا حدی در حکومت داخلی استقلال دهد، لکن همینکه روسیه با ناپلئون سرگرم جنك گشت پادشاه عثمانی پیمان شکنی کرده سپاه بسیاری بصربستان فرستاد و انقلابیون را شکستی سخت داد . چنانکه قره ژرژ ناچار بخاك هنگری گریخت و دیگران تسلیم شدند (۲ اکتبر ۱۸۱۳).

استقلال داخلی

پس از شکست شورشیان و تصرف صربستان سپاهیان ترك بقتل و غارت پرداختند واز هیچگونه ستمکاری دربارهٔ انقلابیون و بستگان آنان دریغ نکردند وحتی کودکان ایشانرا در آب جونان انداختند. بالنتیجه بازآتش انقلاب زبانه کشید و جمعی ازشورشیان بریاست **میلوش ابرنویچ** [۱] نام در چندین محل قوای ترك را در هم شکستند ، و چون در همین حال ناپلئون در واترلو شکست یافت سلطان از بیم آنکه مبادا تزار نیز برو حمله کند با میلوش از در صلح در آمد و حاضر شد که صربستان را نیمه استقلال داخلی عطا کند. میلوش نیز بدین امر راضی شد و سلطان اجازه داد که مردم صربستان از میان خود رئیسی انتخاب کنند و در امور قضائی و مالی آنسرزمین مداخله نمایند . پس میلوش بریاست انتخاب گردید .

میلوش در دوران ریاست خویش باسلطان مدارا کرد واز بروز انقلابات جدید ممانعت نموده بنیروی تدبیر برحدود صربستان بیفزود و چون در سال ۱۸۲۹ ، چنانکه در صفحات بعد خواهد آمد، بین

۱ - Miloch Obrenovitch.

سلطان و تزار روس مجدداً جنگی روی داد ، بیطرفی اختیار کرد.
بالنتیجه در سال ۱۸۳۰ سلطان فرمانی صادر نموده او را امیر صربستان لقب داد وامارت را در خانوادهٔ وی موروثی شمرده مالیاتی را که از مردم آنسر زمین میگرفت لغو نمود و بأخذ مبلغ سالیانهٔ معینی قناعت کرد . بدینطریق مردم صربستان پس چهار صد سال زیر دستی و تحمل صدمات بی پایان آزاد شدند و خاك ایشان از تصرف عثمانی خارج شده تحت الحمایهٔ آندولت گشت .

انقلابات یونان

انقلابات یونان از فوریهٔ سال ۱۸۲۱ آغاز شد و در سپتامبر ۱۸۲۹ بانجام رسید . انقلاب مزبور را نخست جمعی از یونانیان مقیم شهر ادسا بنیان نهادند و در آنشهر برای تهیهٔ مقدمات آزادی یونان جمعیتی سری تشکیل کردند. دولت روسیه نیز نهانی با ایشان مساعدت مینمود و وسائل بپشرفت مقاصد آنانرا فراهم میساخت، چنانکه جمعیت مزبور در ظرف پنج سال (از ۱۸۱۵ تا ۱۸۲۰) هشتاد هزار نفر عضو یافت .

در سال ۱۸۲۰ پاشای ایالت **اپیر**[1] یا پاشا نشین **ژانینا**[2] که **علی** نامداشت واز راهزنی بدانمقام رسیده بود سر ازاطاعت سلطان عثمانی پیچیده خودرا مستقل شمرد . سلطان محمود ثانی که پادشاهی فعال و در صدد تجدید قدرت از دست رفته عثمانی بود بر آن شد که علی را تنبیه کند ، پس سپاه فراوانی بدفع وی فرستاده اورا در ژانینا محاصره کرد و با آنکه علی از یونانیان استمداد نمودو آنان نیز بیاری وی بر خاستند ، او را مغلوب ومقتول ساخت .لکن این امر خود مقدمهٔ انقلاب یونان گردید .

---

۱ - Epire.   ۲ - Janina.

ظهور انقلاب

تاریخ آزادی یونان را بدو قسمت باید کرد ، یکی جنك یونانیان باترکها که‌دوران‌آن قریب شش‌سال‌بود (فوریه۱۸۲۱تااکتبر۱۸۲۷)، ودیگری جنك‌دول‌روس وفرانسه‌وانگلیس باعثمانی و مداخلهٔ ایشان در امور بالکان که دو سال دوام یافت و بأستقلال یونان منتهی گردید (اکتبر ۱۸۲۷ تا سپتامبر ۱۸۲۹)

انقلابیون یونان در آغاز امر از یکدگر متفرق بودند و هر دهکده‌ای جداگانه باسپاه عثمانی میجنگید.ولی‌مقصود جملگی آزادی یونان بود . از سال ۱۸۲۲ شورشیان باهم متفق شدند ومتحداً در صدد تحصیل استقلال بر آمدند .

جنك عثمانی و آزادی طلبان یونان چنانکه اشاره شد شش سال دوام یافت وطرفین ازهیچگونه خونریزی وقساوت دریغ‌نکردند، چنانکه‌یونانیان چون بر شهر **تریپولیتزا**[1] واقع درشبه جزیرهٔ **موره**[2] غالب شدند ۱۲۰۰۰ مسلمان را سر بریدند و ترکان نیز بانتقام این فعل ناپسند جزیرهٔ **شیو**[3] را آتش زده ۲۳۰۰۰ تن از ساکنین آنرا کشتند و ۵۰۰۰۰ نفر را ببردگی فروختند.

تاسال ۱۸۲۵ آزادی طلبان بواسطهٔ اختلافات داخلی ورقابتها و حسادتهای سرداران سپاه ترك بر دشمن غالب‌بودند ، لکن درسال ۱۸۲۵ سلطان محمود از پاشای مصر **محمد علی پاشا** کمك خواست و محمد علی که لشکریانی کار آزموده ومنظم داشت **ابراهیم‌پاشا** فرزند خویش‌را با (۱۷۰۰۰ سپاه) بیاری سلطان عثمانی فرستاد و کار بر آزادی طلبان سخت شد . ابراهیم پاشا شبه جزیرهٔ مره را بآسانی تسخیر کرد و بر شهر **می‌سولونغی** هم که محکمترین قلعهٔ شورشیان بود پس‌ازیازده ماه‌محاصره دست یافت و آنرا بزهٔ‌تصرف

۱ - Tripolitza ۲ - La Morée ۳ - Chio

شد (ژون ۱۸۲۷) ، چنانکه هرگاه دول سه گانهٔ سابق الذکر بیاری یونانیان بر نمی خاستند استقلال یونان امکان نا پذیر می نمود.

مداخلهٔ دول اروپا

آزادی طلبان یونان از آغاز شورش در ممالك معظم اروپا هواخواهانی یافتند ودرانگلیس وآلمان وفرانسه و سویس و ممالك متحدهٔ امریکا جمعیتهائی برای کمك مالی و تهیهٔ اسلحه و افراد داوطلب تشکیل یافت. مخصوصاً نویسندگان و شعرا و بزرگان ملل که در ادبیات و علوم یونان قدیم بدیدهٔ احترام مینگریستند با ایشان مساعدتهای فراوان کردند. چنانکه **لردبایرن** شاعر معروف انگلیسی شخصاً بیاری آنان شتافت و در محاصرهٔ شهر میسولونقی جان خود را فدای آزادی یونان کرد، و درفرانسه بسیاری از نویسندگان و رؤسای احزاب وسایر معاریف مانند شاتوبریان و لافایت و امثال ایشان در طریق مساعدت با آزادی طلبان کوشش بسیار نمودند.

لکن مساعدتهای مذکور جملگی از جانب افراد ملت بود و دول اروپا رسماً بهیچوجه از شورشیان طرفداری نمیکردند، چه بنا بر عقیدهٔ مترنیخ معتقد بودند که حکومات استبدادی را تقویت باید کرد و فکر آزادی خواهی را ترویج نباید نمود. ولی پس ازآنکه آلکساندر اول تزار روسیه درسال ۱۸۲۵ درگذشت، جانشین وی نیکلای اول که در خیال تجزیهٔ ممالك عثمانی بود از پیروی عقائد مترنیخ چشم پوشیده بیاری یونانیان برخاست وچون دولت انگلیس را دربن امر ذینفع میدید با آندولت نیز مذاکره کرد و بالاخره شارل دهم پادشاه فرانسه را هم با خود متفق ساختند. ودول سه گانه بموجب معاهده ای که در لندن منعقد شد (٦ ژوئیه ۱۸۲۷) سلطان عثمانی اخطار کردند که هرگاه یونان را نیز مانند صربستان استقلال

داخلی عطا نکند بجنك خواهند پرداخت .

جنك ناوارن

سلطان عثمانی بر اخطار دول سه گانه وقعی ننهاد و دول مزبور کشتیهای جنگی خویش‌را بسواحل‌عثمانی فرستادند . دولتین عثمانی و مصر قوای بحری خود را که مرکب از هشتاد کشتی مختلف با ۲٤۰۰ توپ بود درآغاز ماه اکتبر درخلیج کوچك **ناوارن**[1] گرد آورده بودند . کشتیهای جنگی دول سه گانه که جمعاً ۲٦ فروند و دارای ۱۳۰۰ توپ‌بود مدخل خلیج را گرفته راه عبور بر کشتیهای عثمانی و مصر بستند و در روز ۲۰ اکتبر ۱۸۲۷ جنك سختی بین قوای طرفین روی‌داد که پس از چهار ساعت بانهدام ٦۰ کشتی ترك و قتل ٦۰۰۰ تن‌از ترکان منتهی گردید .

سلطان پس این شکست سخت در خشم شد و بدول سه گانه اخطار کرد که بایستی ازو معذرت خواسته غرامت کشتیهای وی را بپردازند و ضمناً مسلمین را برضد دولت روس بجهاد دعوت نمود، لکن دولت فرانسه در جواب او سپاهیانی بشبه جزیرهٔ مره فرستاده ابراهیم پاشا و سپاهیان مصر را از آنجا برون راند (اوت ۱۸۲۸) ونیکلا تزار روسیه نیز باسلطان ازدر جنك درآمد (آوریل۱۸۲۸).

جنك روس و عثمانی

روس وعثمانی یکسال در زدو خورد بودند. لشکریان روس در آغاز امر پیشرفت بسیار کردند و دراندك زمانی بر ملدوای و والاشی‌دست یافته از روددانوب نیز فراتر رفتند . لکن ناگاه مرضی بریشان تاخت و آنانرا ازجنك باز داشت . معهذا در بهار سال ۱۸۲۹ مارشال **دیه‌بیچ**[2] سردارروس بزبردستی از جبال بالکان گذشته **ادرنه** را تسخیر کرد و چون

۱ - Navarin.   ۲ - Diebitch.

قسطنطنیه سخت در خطر افتاد سلطان ناچار درخواست صلح نمود .

معاهده ادرنه

در ٤ ماه سپتامبر ١٨٢٩ دولتین در ادرنه با یکدیگر صلح کردند و دو عهدنامه در آنجا منعقد گردید . بموجب عهدنامه نخستین سلطان راضی شد که هر چه دول روس و انگلیس و فرانسه در بارهٔ یونان حکم کنند اطاعت کند . دول سه گانه نیز شبه جزیرهٔ یونان را با جزائر شرقی اطراف آن از امپراطوری عثمانی مجزا شمرده استقلال کامل عطا کردند .

بموجب معاهدهٔ ثانی دولت عثمانی اراضی مصب رود دانوب را بروسیه داد ومتعهد شد که ١٢٥ میلیون نیز بعنوان غرامت جنگ پردازد و قرار بر آن نهادند که تا مبلغ مزبور پرداخته نشده است قوای روس درملداوی و والاشی بمانند . علاوه برین وضع سیاسی ایالات دوگانهٔ مزبور نیز تغییر کرد وبآنها استقلال داخلی عطا گردید و مقرر شد که ازآنپس مسلمانان در آندو ایالت مقیم نشوند .

اختلافات مصر و عثمانی

دو سال پس از جنگ روس و عثمانی دولت امپراطوری ترک بکشمکش دیگر دچار گشت وآن جنگ دولت مزبور با محمدعلی پاشا حکمران مصر بود که قریب دهسال دوام یافت و سر انجام باستقلال حقیقی مصر منتهی گردید .

محمدعلی پاشا وجنگ سوریه

محمدعلی پاشا اصلاً ازاهالی آلبانی ومردی باکفایت بود زمانیکه ناپلئون بمصر لشکر کشید محمد علی از جانب سلطان مأمور آنسر زمین گشت و با کمال شجاعت با دشمن بجنگید وچون ناپلئون ازمصر بازگشت ومما لیك باز بر آنمملکت دست یافتند محمد علی بامر سلطان بدفع ایشان پرداخت و آنانرا بکلی قتل‌عام کرد ودرسال ١٨٠٥ (١٢١٦ هجری)

بحکومت مصر منصوب گشته حجاز و سودان را نیز تسخیر نمود و شهر خرطوم را در ملتقای نیل ابیض و ازرق بساخت و لقب پاشائی یافت.

محمد علی پاشا از آغاز حکومت اشتیاق فراوانی بترقی مصر و تهیهٔ وسائل آبادی آنسر زمین داشت، وبرای انجام این مقصود از فرانسه مستشاران و فضلائی چند طلبیده بتربیت مصریان همت گماشت. سپس برای اصلاح امر فلاحت بحفر قنوات وترویج زراعت پنبه و گندم



محمد علی پاشا

پرداخت ونیز دراصلاح امور لشکری مصر رنج بسیار برد. چنانکه قوای بری وبحری وی محتاج‌الیه سلطان عثمانی گشت وسپاهیان وی شورشیان یونان را منکوب ساختند.

پس ازآنکه محمدعلی پاشا جمعی ازلشکریان مصر راسرداری ابراهیم پاشا فرزند خود بکمك سلطان عثمانی بیونان فرستاد و در نتیجهٔ جنك، ناوارن متحمل خسارات عظیم شد، ازسلطان درخواست کرد که درعوض پاشائی وحکومت مصر را درخانوادهٔ وی موروثی

کند و حکومت سوریه را نیز بدو بخشد، لکن سلطان هیچیك از درخواستهای او را نپذیرفت . پس محمد علی پاشا بر آن شد که مقاصد خود را بزور سرنیزه انجام دهد و فرزند خود ابراهیم‌پاشا را با ۰۰۰۰۰ سپاه مأمور فتح شام نمود . ابراهیم پاشا نیز در اندك مدتی عکا و دمشق را مسخر کرده از جبال تروس بگذشت‌و در محل قونیه سپاهیان ترك را سخت درهم شکشته رو بجانب دریای مرمره و قسطنطنیه نهاد (۲۱ دسامبر ۱۸۳۲) .

مداخلهٔ دول اروپا

پس از شکست قونیه سلطان محمود خان ثانی ناچار به نیکلای اول متوسل شد . نیکلا نیز موقع رامغتنم شمرده ۱۵۰۰۰ سپاه بسواحل بغاز بوسفر فرستاد .

دول انگلیس و فرانسه و اطریش از مداخلهٔ روسیه سخت مضطرب شدند وبرای اینکه دست روسیه را زودتر از سواحل دریای مرمره کوتاه کنند، سلطان را مجبور کردند که در خواستهای‌محمد علی‌- پاشا را بپذیرد . سلطان نیز ناچار تن برضا داد و بموجب معاهدهٔ **کوتاهیه** (٥ مه ١٨٣٣) حکومت شام و نواحی‌خلیج‌اسکندرون را نیز بمحمدعلی‌پاشابخشید و پاشای مصر از آن تاریخ بر مملکتی حکمران شد که اهمیت‌آن بمراتب از عثمانی بیشتر بود .

معاهدهٔ‌خونکار اسکله‌سی

پس از معاهدهٔ کوتاهیه نیکلای اول ناچار سپاهیان خود را از سواحل بسفر احضار کرد ، لکن ضمناً در محل **خونکار اسکله سی** [١] با سلطان عثمانی‌عهد اتحادی بست (٨ ژوبه ١٨٣٣) . بموجب عهدنامهٔ مزبور دولت روسیه متعهد شد که هر گاه خطری متوجه عثمانی شود سپاهیان خود را بکمك سلطان فرستد وبدینطریق فی‌الحقیقه سلطان تحت‌الحمایهٔ‌روسیه

١ - Unkiar - Skelessi.

گشت . دولت عثمانی نیز ملتزم شد که بغازهای داردانل و بسفر را بر جهازات جنگی عموم دول بجز روسیه ببندد ودریای سیاه‌را مأمن جهازات جنگی روسیه سازد .

معاهدهٔ نخونکار اسکله سی در سیاست دول معظم اروپا سخت مؤثر افتاد و توجه آنانرا نسبت بأمور عثمانی بیشتر ساخت . ازآن پس دول انگلیس و اطریش و فرانسه برای اینکه از مداخلات و نفوذ روسیه در امور عثمانی ممانعت کنند، خود ازآندولت حمایت کردند و چنانکه خواهد آمد بکمك عثمانی باروسیه بجنك پرداختند.

جنك دوم مصرو عثمانی

پنجسال پس از معاهدهٔ کوتاهیه محمد علی پاشا بار دیگر ابراهیم پاشا را بفتح آسیای صغیر مأمور کرد واین بار نیز ابراهیم‌پاشا ۱۰۰۰۰۰ سپاه ترك‌رادرشمال اسکندرون درهم شکسته ۱۲۰۰۰ نفر را اسیر کرد و ۲۵۰۰۰ تفنك و۱۶۰ توپ بغنیمت برد. چون خبر شکست سپاه ترك بقسطنطنیه‌رسید سلطان محمود از غصه بمرد و فرزند شانزده ساله اش عبدالمجید بجای وی نشست . در همانحال کاپیتان پاشا امیر البحر عثمانی نیز بوطن خیانت کرد وجهازات عثمانی را باسکندریه برده تسلیم محمد علی پاشا نمود . بنا برین امپراطوری عثمانی سخت در خطر افتاد و بیم آن بود که محمد علی پاشا قسطنطنیه را تسخیر کند وخلافت آل عثمان را منقرض سازد .

لکن دول معظم اروپا آسوده نشستند و مخصوصاً انگلیس و اطریش از ترس آنکه مبادا دولت روسیه بعنوان حمایت عثمانی و بموجب عهدنامهٔ خونکار اسکله سی قسطنطنیه را تصرف کند ، سایر دول را بمداخله در امر اختلاف مصر و عثمانی دعوت کردند . دولت فرانسه که محمد علی پاشا را تحت الحمایهٔ خود می‌پنداشت واززمان ناپلئون کبیر نیز بمصر نظری داشت، مایل بود که‌اختلاف

دولتین را بصلاح مصر رفع کند، ولی دولت انگلیس تشکیل دولت مقتدر مصر را در راه هندوستان مخـالف مصالح خویش میدید و بدین سبب کوشش داشت که از قدرت محمد علی بکاهد. عاقبت نیز انگلیسان غالب شدند ووزیر خارجهٔ آنمملکت **پالمرستون**[۱] تزار روسیهو دول اطریش وپروس را با خویشتن همداستان‌ساخته درلندن بصلاح سیاست انگلستان معاهده ای منعقد کرد (۱۵ ژویه ۱۸٤۰) . بنابرمعاهدهٔ لندن مقررشد که خدیوی مصردر خانوادهٔ محمدعلی پاشا موروثی باشد، ولی حکـومت شام و ناحیهٔ عـکا فقط تا پایان حیات بـدو تفویض شود. لـکن چون محمد علی بدین امر راضی نشد دول معظمه بر آن شدند کـه جز مصر بدو چیزی نـدهند ، پس دسته ای از جهازات انگلیس و اطریش باسکـندریه رفت و محمدعلی پاشا را بگلوله باران کـردن آن بندر تهدید نمود، محمد علی پاشا نیز ناگزیر تن برضا داده سپاهیان خود را از شام احضار نمود و اختلافات مصر و عثمانی برطرف گشت،

پس از انعقاد معاهدهٔ لندن که بکلی بر خلاف مصالح فرانسه بود دولت مزبور نیز دول معظمه را بامضاء قراردادی که معروف به **قرارداد بغازها**ست دعوت کرد و بموجب قرار داد مزبور عبور کشتیهای جنـگی عموم دول حتی روسیه ازبغاز های بسفر وداردانل ممنوع گشت واز آنپس جهازات روس دربحر اسود محبوس گردید.

جنگ کریمه

پس ازشورشها وانقلابات فراوانی کـه‌درمملکت‌عثمانی پدید آمد برخی ازسلاطین آنمملکت درصدداصلاح‌اوضاع داخلی وتنظیم‌سپاه

---

۱ - Palmerston.

بر آمدند که از آنجمله یکی سلطان محمود ثانی و دیگری پسرش عبدالمجید (۱۸۳۹ تا ۱۸٦۱) است . این دو پادشاه در نابود کردن ینی چریها و اصلاح امور لشکری و ترویج تمدن اروپا سعی بسیار کردند و مخصوصاً صدراعظم عبدالمجید که رشید پاشا نام داشت و قسمتی از عمر خود را در فرانسه گذرانیده و بزندگانی مغرب خو گرفته بود دراصلاح ادارات عثمانی واعطای مساوات برعایای عیسوی سلطان وامثال آن رنج بسیار برد ، لکن باز بواسطهٔ تحریکات روسیه و قدرت کهنه پرستان و مخالفین اصلاحات و مستعد نبودن مردم برای اخذ تمدن زحمات آنان بهدر رفت و دولت عثمانی بازدچار انقلابات داخلی و جنگهای خارجی گردیده راه زوال سپرد.

اقدام سلطان محمود و پسرش باصلاح امور عثمانی نیکلای اول تزار روسیه را مضطرب ساخت، چه نیکلا ضعف عثمانی را، که بگمان وی مریضی محتضر بود ، برای انجام مقاصد خویش لازم میدانست. تزار روسیه در باب عثمانی دو عقیده داشت، یکی آنکه آنمملکت را دول معظمهٔ اروپا دوستانه بین خود تقسیم کنند و یکی آنکه عثمانی را تحت الحمایه روسیه سازد.

تجزیه و تقسیم عثمانی جز باموافقت یکی از دول معظم امکان پذیر مینمود. نیکلا نخست متوجه دولت انگلیس گردید [۱۸۵۳] وبآن دولت پیشنهاد کرد که ممالك عثمانی را بین خود تقسیم نموده مصر وجزیرهٔ کرت را انگلستان تصرف کند واز متصرفات اروپائی عثمانی نیزسه مملکت مستقل تحت الحمایهٔ روسیه بنام صربستان ورومانی و بلغارستان پدید آورند و بندر قسطنطنیه را نیز روسیه متصرف شود، ولی چون دولت انگلیس با وی موافقت ننمود ناچار تنهادست بکارزد وازطریق بهانه جوئی سفیری فوق العاده بدربار عثمانی فرستاد

و بسلطان تکلیف اتحاد کرد ودر مقابل آن اتحاد ازو حق حمایت عموم عیسویان عثمانی را خواستار شد. سلطان عثمانی سفرای انگلیس و فرانسه را از موضوع پیشنهاد روسیه آگاه ساخت و بدستور دول مزبور از قبول آن خود داری کرد. پس سفیر فوق‌العادهٔ روس که **منچیکف**[1] نام داشت بی‌درنك قسطنطنیه را ترك گفت و نیکلا بایالات ملداوی و والاشی لشکر کشید.

اتحاد فرانسه وانگلیس باعثمانی

نیکلا درآغاز امر گمانداشت که فقط باعثمانی مصاف خواهد داد، لکن پس ازآنکه سپاهیان او بولایات ملداوی ووالاشی وارد شدنددانست که فرانسه و انگلیس نیز با عثمانی اتحاد کرده اند. دولتین انگلیس وفرانسه بتوسعهٔ دائرهٔ نفوذ روسیه دربحرالروم مایل نبودند ونمی‌خواستند که دولت مقتدری بجای دولت ضعیف عثمانی بر سواحل شرقی دریای مزبور مسلط شود، بهمین سبب چون روسیه از در جنك در آمد. آنان نیز با سلطان عثمانی متحد شدند و بموجب معاهده‌ای که در قسطنطنیه منعقد شد (۱۲ مارس ۱۸۵٤) بروسیه اعلان جنك فرستادند. پس ازچندی دولت ساردنی نیز بدیشان‌پیوست ومتحدین درازای مساعدت‌خویش سلطان راملزم کردند که باصلاح امور داخلی مملکت خویش همت گمارد و عموم رعایای خودرا بیك نظر نگریسته امتیازات مذهبی را لغو کنند.

جنك کریمه

جنك‌فرانسه‌وعثمانی وانگلیس‌وساردنی باروسیه دوسال‌دوام یافت (مارس ۱۸۵٤ تا مارس ۱۸۵٦). میدان جنك نخست در سرزمین بلغارستان و در سواحل رود دانوب بود، لکن ازماه سپتامبر۱۸۵٤ بشبه‌جزیرهٔ کریمه‌انتقال یافت و چون‌زدوخوردهای

[1] - Menchikof.

اساسی درشبه جزیرۀ مزبور روی داده است آن را **جنگ کریمه** نام داده اند .

سپاهیان روس در آغاز امر از رود دانوب گذشته قلعۀ **سی لیستری**[1] را محاصره کردند . لکن مقاومت شدید قلعۀ مزبور و ورود ۵۰۰۰۰ سپاه فرانسه و انگلیس ببندر **وارنا**[2] (در ساحل بحر اسود) وتهدید دولت اطریش لشکریان روس را مجبور کرد که مولداوی و والاشی را تخلیه کنند. وچون تعقیب ایشان از جانب بسارابی بر متحدین دشوار بود لشکر بشبه جزیرۀ کریمه و قلعۀ محکم **سباستوپل**[3] کشیدند

محاصرۀ قلعۀ سباستوپول یازده ماه دوام یافت (۱۹ اکتبر ۱۸۵٤ تا ۸ سپتامبر ۱۸۵۵) . در آن محاصره قریب ۲۰۰۰۰۰ تن از سپاهیان روس و ۱۰۰۰۰۰ نفر از متحدین بهلاکت رسیدند . از عدۀ اخیر ۹۰۰۰۰ نفر بعلت حصبه و سرمای سخت روسیه تلف شدند.

علت دوام محاصرۀ سباستوپول تا چندماه بواسطۀ زمستان سخت روسیه و تشتت آراء فرماندهان سپاه متحدین بود. در ماه مه ۱۸۵۵ سرداری سپاه فرانسه بژنرال **پلیسیه**[4] که مردی متهور بود واگذار شد و از آنزمان متحدین بر قلعۀ سباستوپول حملات سخت کردند و بالاخره در هشتم سپتامبر همانسال قلعۀ مزبوررا بتصرف آوردند

عهدنامۀ پاریس

زمانیکه سباستوپول در محاصره بود نیکلا تزار روسیه از غصه بمرد . پس از مرگ وی و فتح قلعه مزبور دیگر روسیه را یارای پایداری نماند و آلکساندر دوم تزار جدید روسیه ناچار درخواست صلح کرد.پس نمایندگان دول فرانسه و انگلیس و اطریش و پروس و ساردنی وروسیه و عثمانی در پاریس گرد آمدند و در آنشهر معاهده‌ای بستند که بمعاهدۀ پاریس معروفست

۱ - Silisrie. ۲ - Varna. ۳ - Sébastopol ٤ - Pélissier.

(۳۰ مارس ۱۸۵٦). بموجب معاهدهٔ پاریس اولا بواسطهٔ اصرار دولت اطریش که میخواست روسیه‌را از روددانوب دورسازد ولایت بسارابی را که روسیه سابقاً از عثمانی گرفته بود از آندولت باز گرفته به مولداوی و والاشی ضمیمه کردندو آنسه‌ولایت‌را مانند صربستان استقلال داخلی دادند. ثانیاً دریای سیاه بیطرف شد و دولتین روسیه وعثمانی از داشتن سفائن و قلاع جنگی در دریای مزبور و سواحل آن محروم شدند. ثالثاً دول معظمهٔ اروپا استقلال عثمانی راضمانت کردند. بنابرین امتیازاتی که‌روسیه بموجب معاهدات سابق در شبه‌جزیرهٔ بالکان تحصیل کرده‌بود باطل‌شد وراه نفوذ آندولت ببحرالروم مسدود گشت.

اوضاع ممالك بالکان پس از معاهدهٔ پاریس

تدابیری که دول اروپائی در معاهدهٔ پاریس برای کوتاه کردن دست روسیه از ممالك بالکان اتخاذ کردند آندولت را از انجام مقاصد خویش باز نداشت و از سال ۱۸۷۰ که دولت فرانسه ازپروس شکست‌یافت روسیه باز متوجه‌ممالك‌بالکان وبحرالروم گشته نخست بیطرفی دریای سیاه را در کنفرانس لندن، که در ماه فوریهٔ ۱۸۷۱ از نمایندگان دول معظمهٔاروپا منعقدشد باموافقت دول مزبور نقض کرد. سپس فوراً بتحریك عیسویان بالکان وایجاد شورش در آنسرزمین پرداخت.

علاوه برین اوضاع‌داخلی عثمانی چنان بود که‌هیچ تدبیری‌مانع تجزیهٔآنمملکت نمیتوانست‌شد. چنانکه‌از سال ۱۸۵٦ تا ۱۹۰۰ ولایات مالداوی ووالاشی‌وصربستان و بلغارستان از مملکت مزبور مجزا شده ممالکی مستقل تشکیل کردند و ولایات **بسنی**[1] و **هرزگوین**[2] نیز بدست اطریش افتاد.

۱ - Bosnie, ۲ - Hérzegovine.

تشکیل دولت رومانی

عهدنامهٔ پاریس ولایات ملداوی و والاشی را درحمایت دول معظمهٔ اروپا قرار داده بود مشروط بدانکه آندو ولایت برای خود قانون اساسی وضع کنند. پس از انعقاد معاهدهٔ پاریس مردم ولایات مزبور نخست بر آن شدند که با یکدگر متحد شوند و مملکتی بنام رومانی تشکیل کنند، چه اهالی آن هردو ولایت از نژاد واحد و از اخلاف مهاجرین رومی بودند که در قرن دوم میلادی تراژان امپراطور روم در ساحل چپ رود دانوب متمکن ساخته بود دولت اطریش بواسطهٔ اینکه خود رعایائی از نژاد رومی داشت با اتحاد ولایات دوگانهٔ مزبور مخالف بود، ولی ناپلئون سوم پادشاه فرانسه بنا بر عقیدهٔ شخصی و آلکساندر دوم تزار روس برای تلافی خصومتی که دولت اطریش هنگام عقد معاهدهٔ پاریس نسبت بروسیه نموده بود آندوولایت را باتحاد تشویق کردند وبالاخره از اتحاد ولایات مزبوردر سال ۱۸۵۹ دولت رومانی تشکیل یافت و سلطان عثمانی و دول اروپاهم آندولت را رسمی شمردند. در سال ۱۸۶۶ نیز مردم رومانی یکی از افراد خانوادهٔ هوهنزلرن موسوم به کارل را که پسرعموی ناپلئون سوم و پادشاه پروس بود بپادشاهی برداشتند و سلطنت را در خانوادهٔ وی موروثی کردند از آنپس اختیارات سلطان عثمانی یکباره از رومانی سلب شد ودولت مزبور فقط سالی ۹۰۰۰۰۰ فرانك بعنوان خراج بسلطان می‌پرداخت

اصلاحات صربستان

مردم صربستان نیز پس از آنکه باستقلال داخلی نائل آمدند از پی تحصیل استقلال کامل برخاستند و محرك وپشتیبان ایشان درین امر ناپلئون پادشاه فرانسه بود. در اوضاع صربستان از آغاز استقلال داخلی تغییرات فراوان پدید آمد. درسال ۱۸۳۹ مردم آنسرزمین میلوش ابرنوویچ را بواسطهٔ آنکه باستبداد حکومت

میکرد خلع و تبعید نموده پسرش **پرنس میشل** را بجای وی انتخاب کردند و پس از سه سال اورا نیز از فرمانروائی محروم نموده پسر قره ژرژ نخستین آزاد کنندهٔ صربستان را که **آلکساندر** نام داشت بحکومت برداشتند. لکن حکومت الکساندر نیز دوامی نیافت وچون در امور مملکتی کاملا مطیع اوامر سلطان عثمانی بود مردم برو شوریده بار دیگر حکومت را به میشل سپردند (سپتامبر ۱۸۶۰)

میشل چون بحکومت رسید بر آن شد که دست سلطان عثمانی را بیکباره از صربستان کوتاه کند وآنسرزمین را باستقلال تام رساند سلطان عثمانی درآنزمان علاوه بر خراجی که سالیانه از صربستان میگرفت در ارگهای بلاد آنمملکت نیز سپاهیانی داشت درسال ۱۸۶۲ میان سپاه ترك و مردم بلگراد اختلافی پدید آمد وترکان شهر مزبور را گلوله باران کرده جمعی را بقتل رساندند ناپلئون سوم پادشاه فرانسه که هواخواه استقلال کامل صربستان بود این واقعه را بهانه کرده سلطان عثمانی را مجبور ساخت که سپاهیان خود را از آنمملکت احضار نماید (۱۸۶۷)

مسئلهٔ بوسنی و هرزگوین

در مجاورت صربستان دو ولایت بوسنی و هرزگوین بود که مردم آن اصلا از نژاد صرب بودند وبدینواسطه آرزو داشتند که با هم نژادان خود پیوسته مانند اواخر قرون وسطی دولت صربستان کبیررا تأسیس کنند. لکن تسلط عثمانی و مخالفت اطریش مانع انجام این امر بود.

دولت روسیه که بواسطهٔ معاهدهٔ پاریس در امور ممالك بالکان مداخله نمیتوانست کرد پنهانی بتحریك عیسویان ولایات دوگانهٔ مزبور پرداخته و درینراه از مخارج بسیار نیز دریغ نکرده عاقبت مردم را مستعد شورش ساخت

در ماه ژوئیهٔ ۱۸۷۵ مأمورین عثمانی از مردم هرزگوین مالیاتی

مطالبه کردند که تاحدی دور از انصاف بود. مردم نیز موقع رامناسب دیده سربشورش برداشتند و انقلاب درظرف بست روز سراسر بسنی وهرز گوبن رافرا گرفت وانقلابیون بآسانی مختصر سپاه ترك را برون رانده انضمام ولایات دوگانه را بصربستان اعلام نمودند.

مسئلهٔ بسنی و هرزگوبن قریب دوسال دول اروپا رابمذاکرات سیاسی با دربار عثمانی مشغول داشت. برخی از دول مزبورمانند اطریش باتحاد ولایات دو گانه با صربستان مایل نبودند و کوشش داشتند که مگر سلطان عثمانی را بتغییر طرز حکومت و اصلاح حال عیسویان ممالك بالکان راضی کنند، لکن مذاکرات آنان بواسطهٔ تحریکات پنهانی **دیسرائلی**[۱] رئیس الوزراء انگلستان که بامقاصدروسیه مخالف بود. بی نتیجه ماند در اواخر آوریل ۱۸۷۶ نیزسپاهیان عثمانی مختصر انقلابی را که در بلغارستان پدید آمده بود. تباه کرده سپاهیان بدانسر زمین غرساد و ۷۹ دهکده را سوزانده ۲۰۰۰۰ تن از مردم بلغارستان را هلاك ساخت

جنگ صربستان و عثمانی

ستمکاری سلطان عثمانی در بلغارستان مردم صربستان را خشمگین ساخت وآنانرا برضد دولت عثمانی برانگیخت (ژوئیه ۱۸۷۶) مقصود اصلی اهالی صربستان مساعدت با هم نژادان بسنی و هرزگوبن و تشکیل دولت عظیم صربستان بود. چون جنگ آغاز شد سپاهیان صربستان که بالغ بر ۸۰۰۰۰ نفر بودند، از ۲۰۰۰۰۰ سپاه ترك شکست یافتند و مملکت ایشان سخت درخطر افتاد، لکن تزار روسیه بیاری آنان برخاسته باموافقت سایر دول سلطان عثمانی‌را مجبور کرد که‌دست ازجنك بکشند

۱- Disraeli

انقلاب قسطنطنیه

در همانحال آزادی طلبان ترك در قسطنطنیه شورش کردند و سلطان عبدالعزیز را از سلطنت خلع نموده برادر زادهٔ وی سلطان مراد پنجم پسر عبدالمجید را بپادشاهی بر داشتند . ولی سلطنت وی نیز دوام نیافت و پس از سه ماه برادرش عبدالحمید ثانی بجای وی نشست . انقلاب قسطنطنیه بدستیاری جمعیت **جوانان ترك** و یکی از وزرای متجدد عثمانی موسوم به **مدحت پاشا** که هوا خواه تشکیلات جدیده و مخالف مداخلات اجانب در امور عثمانی بودند . انجام گرفت . مدحت پاشا و رفقای وی برای انجام مقاصد خویش بوضع قانون اساسی پرداختند بموجب قانون مزبور حکومت عثمانی مشروطه شد وعموم مردم در برابر قانون یکسان شدند و مجالس دو گانهٔ مبعوثان و سنا که مسئول وضع قوانین مملکتی بودند مفتوح گشت ، لکن عبدالحمید که مایل بحکومت استبدادی بود بر آنجمله وقعی ننهاد وپس از یك‌سال مدحت‌پاشا را تبعید نموده قانون اساسی را لغو کرد .

جنك روس وعثمانی

در سال ۱۸۷۷ آلکساندر دوم تزار روسیه با مردم‌رومانی و صربستان‌و قره‌طاغ همدست شده بعنوان نجات دادن اسلاوهاازستمکاری دولت‌عثمانی باآن‌دولت بجنك‌پرداخت سپاهیان روس در آغاز جنك بسرعت از رود انوب گذشتند و از راههای کوهستانی بالکان عبور کرده رو بقسطنطنیه نهادند . لکن ناگهان سردار رشید ترك موسوم به **عثمان پاشا** در شهر **پلونا**[1] راه بربشان تنك کرد و در سه جنك بزرك بسیاری از سپاهیان‌روس را هلاك ساخت . ولی عاقبت محصور شد و در محاصره تازمانیکه آذوقه داشت پایداری کرد . چون آذوقه اش باتمام رسید از شهر بیرون تاخت تا صف سپاهیان روس را در هم شکسته خود و

۱ - Plevna.

لشکویان را نجات دهد ، ولی در آنحمله مجروح و دستگیر شد (۱۰ دسامبر ۱۸۷۷) .

پس از تسخیر پلونا سپاه روس با وجود سرمای بسیار بلاد صوفیا و فیلی پوپولی و ادرنه‌را نیز متصرف شده بقریهٔ سان‌استفانو نزدیك قسطنطنیه رسید و سلطان ناچار در خواست صلح کرد (ژانویه ۱۸۷۸) .

آلکساندر دوم بدون آنکه با دول دیگر مشورت کند درمحل سان اسنفانو با عبدالحمید صلح کرد و بموجب معاهده ای که در آنمحل بسته‌شدصربستان وروماني باسنقلال نام و بسنی و هرزگوین باستقلال داخلی نائل آمدند و مملکت جدیدی نیز بنام باغارستان از ولایت بلغارستان و روملی‌شرقی و مقدونیه تأسیس‌شد ومتصرفات عثمانی در اروپا بسواحل اژه و ولایات قسطنطنیه و سالونیك و آلبانی منحصر گشت (۳ مارس ۱۸۷۸).

کنگرهٔ برلن

چون معاهدهٔ سان اسنفانو انتشار یافت دول انگلیس و اطریش بر آن اعتراض کردند ، زیرا دولت انگلیس بتجزیهٔ عثمانی مایل نبود و دولت اطریش از آن‌نمد کلاهی میخواست . پس دول مزبور با موافقت آلمان روسیه را مجبور کردند که بتجدید نظر در معاهدهٔ سان استفانو رضایت دهد وکنگره ای بریاست بیسمارك در برلن تشکیل کرده (ژوئیهٔ۱۸۷۸) مواد معاهدهٔ سان اسنفانو را بطریق ذیل تغییر دادند :

اولا بلغارستان بسه قسمت گشت ، بباغارستان اصلی استقلال داخلی و حق انتخاب فرمانفرمائی از جانب اهالی داده شد . روملی شرقی نیز باستقلال داخلی نائل آمد . لکن مقرر شد که حاکم عیسوی آنرا سلطان انتخاب کند ، مقدونیه نیز بسلطان مسترد گشت،

ثانیاً ولایات بسنی و هرزگوین را مجدداً بعثمانی باز دادند لکن ادارهٔ امور آندو ولایت باطریش واگذار شد .

ثالثاً ممالك سه گانهٔ رومانی و صربستان و قره طاغ باستقلال کامل نائل شدند و بر هر یك از آنسه مملکت نیز اراضی جدیدی اضافه شد .

رابعاً دولت روسیه ولایت سارابی را در اروپا و قلعهٔ قارس و بندر باطوم و قسمتی از اراضی ارمنستان عثمانی را در آسیا متصرف شد .

خامساً دولت انگلیس جزیرهٔ قبرس را تصرف کرد .

عهد نامهٔ برلن که ناشی از خود خواهی دولت انگلیس و حرص دولت اطریش و اغراض بیسمارك بود اوضاع بالکان راسخت تر کرد ، چه با بازدادن مقدونیه بعثمانی باز قسمتی از عیسویان بالکان گرفتار ستمکاری حکومت ترك شدند و همین امر موجب اختلافات بسیار گشت . تجزیهٔ رومانی و بلغارستان هم بر خلاف میل مردم ولایات مزبور بود و پس از چندی موجب اختلاف در بستان و بلغارستان و جنك آندو مملکت گردید . تسلیم بسنی و هرزه گوین باطریش نیز چون دست آنمملکت را بر ممالك بالکان دراز کرد موجب اضطراب فرانسه وسایر ممالکی که مداخلهٔ اطریش در بحرالروم مخالف مصالح سیاسی خویش می پنداشتند گردید و بین دول روس و اطریش نیز در شبه جزیرهٔ بالکان رقابتی شدید ایجاد نمود . لکن معاهدهٔ مزبور برای فرانسه مفید افتاد ، چه دولت روسیه که تا آنزمان بدوستی آلمان معتقد بود دانست که فریب خورده است و بقصد تلافی با فرانسه متحد شد .

تشکیل دولت بلغارستان

در سال ۱۸۸۵ بلغار های ولایت روملی حاکمی را که سلطان عثمانی معین کرده بود از فی‌لی‌پوپولی رانده انضمام روملی را ببلغارستان اعلام نمودند. پادشاه صربستان موسوم به **میلان**[1] که مایل بوسعت بلغارستان نبود سر بمخالفت بر داشته با بلغارستان بجنك پرداخت ، ولی در حملهٔ اول شکست یافت و سپاهیان بلغارستان قسمتی از مملکت وی را تصرف کردند و سر انجام با مداخلهٔ دولت اطریش طرفین با یکدگر صلح نمودند و بالنتیجه ولایت روملی رسماً ضمیمهٔ بلغارستان گشت. سلطان عثمانی و سایر دول اروپا نیز بدین امر رضایت دادند.

استقلال داخلی جزیره کرت

در سال ۱۸۹۷ عیسویان جزیرهٔ کرت هم که ازجور عمال ترك بجان آمده بودند سر بشورش برداشتند و برادران یونانی خویش را نیز بیاری طلبیدند. حکومت یونان هم ازیشان هوا داری کرده سپاهیانی بجزیرهٔ مزبور فرستاد و حتی بر آن شد که مقدونیه را نیز بعنوان اینکه جمعی از ساکنین آن یونانی نژادند تصرف کند. بالنتیجه بین عثمانی ویونان جنگی سخت پدید آمد و یونانیان از هر سو شکست یافتند وعاقبت مداخلهٔ دول اروپا موجب صلح دولتین شد ویونان قسمتی ازولایت **تسالی**[2] را بعثمانی تسلیم کرد. اکنون فرانسه و انگلیس و روسیه و ایطالیا جزیرهٔ کرت را تصرف نموده آنرا استقلال داخلی عطا کردند و پسر کوچك پادشاه یونان را که ژرژ نامداشت بحکومت آنجزیره گماشتند. جزیرهٔ کرت تا سال ۱۹۱۲ بدانحال باقی بود و در سال مزبور رسماً بیونان پیوست.

---

۱ - Milan   ۲ - Thessalie.

انقلاب جوانان ترك

سلطان عبد الحمید سلطانی مستبد و خود خواه بود و مخصوصاً نسبت بعیسویان جور بسیار روا میداشت، چنانکه در ماه اوت ۱۸۹٦ دویست و بقولی سیصد هزار تن از ارامنهٔ آسیای صغیر را سر برید واز خون ایشان جویها جاری ساخت . در مقدونیه نیز از کشتن عیسویان دریغ نمیکرد . در سال ۱۹۰۳ دولتین روس و انگلیس بد رفتاری سلطان را نسبت بعیسویان مقدونیه بهانه کرده بر آن شدند که آنولایت را نیز مانند جزیرهٔ کرت استقلال داخلی دهند. انتشار این خبر درعثمانی موجب هیجان آزادی‌طلبان ترك گشت و با وجود سختگیریهای دولت جوانان ترك در شهر سالونیك جمعینی بنام **اتحادوترقی** تشکیل کرده در صدد تغییر طرز حکومت بر آمدند و بالاخره در ۲۳ ماه ژوئیهٔ ۱۹۰۸ (۱۳۲۵ هجری) بکمك سپاهیان مقدونیه مشروطیت عثمانی را رسماً اعلان کرده رو بجانب قسطنطنیه نهادند . عبد الحمید نیز ناچار با ایشان موافقت کرد و قانون اساسی سال ۱۸۷۸ را رسمی شمرد .

درینحال دولتین اطریش وبلغارستان از انقلابات داخلی عثمانی استفاده کرده یکی بسنی و هرزه گوین را رسماً تصرف کرد و دیگری استقلال داخلی را باستقلال تام مبدل ساخت (آوریل ۱۹۰۹).

انقلابیون عثمانی هم بالاخره چون عبد الحمید را مانع مقاصد خویش دیدند او را در ۲۷ آوریل ۱۹۰۹ از سلطنت خلع کرده برادرش محمد خامس را سلطان خواندند و دولت عثمانی ازآنتاریخ در عداد ممالك مشروطه در آمد .

اتحاد ممالك بالکان و جنگ ۱۹۱۲

پس از غلبهٔ انقلابیون ترك امید آن بود که در احوال عیسویان عثمانی تغییری حاصل شود و حکومت نسبت بدیشان مهربان گردد . لکن این

امید بخطا بود ، چه حکومت سابق با آنکه نسبت بعیسویان ظلم بسیار روا میداشت درزبان آنان مداخله نکرده بود . حکومت جدید چون میخواست در سراسر عثمانی وحدت ملی پدید آورد زبان ترکی را در تمام مدارس اجباری ساخته تدریس السنهٔ مختلفه را ممنوع داشت و این اقدام موجب ناخرسندی اهالی مقدونیه و سایر ممالك بالکان گردید .

پس از تشکیل دولت واحد آلمان ، چنانکه در فصول بعد خواهد آمد ، بسمارك ازممالك آلمان واطریش وایطالیا اتحادیه ای بنام **اتحاد مثلث** تشکیل کرد وچون دول انگلیس و فرانسه و روس را که رقبای اتحاد مزبور بودند در آسیا و افریقا متصرفات بسیار بود ، برآن شدکه از عثمانی حمایت کند و با اصلاح امور لشکری آنمملکت و طرفداری از سلطان عثمانی که خلیفهٔ مسلمین بود بر نفوذ آلمان در ممالك اسلامی افزوده بخلیج فارس و هندوستان نیز راه یابد .

روسیه و انگلستان از زیاد شدن نفوذ آلمان در عثمانی واز دست یافتن اطریش بر قسمتی از شبه جزیرهٔ بالکان واتحاد ایطالیا با آلمان و اطریش خرسند نبودند و بهمین‌سبب برای اینکه‌شکستی بعثمانی واردسازند درسال ۱۹۱۱ دولت ایطالیا را بتصرف طرابلس غرب که متعلق بعثمانی بود تحریض کردند . ایطالیا قریب یکسال با عثمانی بجنگید، ولی بواسطهٔ پایداری مسلمین بتصرف طرابلس نائل نیامد ، پس روسیه وانگلیس ازدول بالکان برضد عثمانی اتحادیه‌ای تشکیل کردند ودول مزبور را بعنوان طرفداری ازعیسویان مقدونیه بجنك با عثمانی بر انگیختند .

دولت عثمانی چون یارای مقاومت باچندین دولت‌را درخود

ندید ناچار طرابلس را بایطالیا تسلیم کرد و در اکتبر ۱۹۱۲ بادول بالکان بجنك پرداخت ، لکن سپاهیان ترك از هر سو شکست یافتند وبسیاری ازمتصرفات‌عثمانی‌در بالکان بتصرف متحدین درآمد. عاقبت وزیر خارجهٔ انگلستان نمایندگان دول متخاصم را بلندن دعوت کرده با حفظ مصالح انگلیس و روسیه باصلاح کار آنان پرداخت .

دولت اطریش که مایل نبود صربستان بدریای آدریاتیك راه یابد درکنفرانس لندن پیشنهاد کرد که کنار دریای مزبور مملکتی بنام آلبانی تأسیس کنند ، تا بدینوسیله دست یونان و صربستان از آندریا کوتاه شود و چون ممالك معظمه را درتصویب این امر مردد دید امر بتجهیزسپاه داده اخطار کرد که هرگاه با مقصود وی موافقت نشود بتنهائی آنرا انجام خواهد داد .

در همانحال بین بلغارستان وصربستان نیز بر سرتقسیم مقدونیه اختلافی پدید آمد . پس دولت اطریش از آن اختلاف استفاده کرده بلغارستان‌را بجنك تحریض نمود و سپاهیان آنمملکت ناگهان بر لشکر صربستان شبخون زدند ، لکن ازین خیانت سودی نبرده مغلوب شدند و سر انجام بموجب معاهده ای که در بخارست منعقد شد ولایت **سی لیستری**[1] را برومانی و **سالونیك** را بیونان و **موناستیر**[2] را بصربستان و **ادرنه** را بعثمانی تسلیم کردند(ژویه ۱۹۱۳) .

معاهدهٔ بخارست ظاهراً آتش جنگهای بالکان را خاموش کرد ولی باز درباطن هیچیك از دول شبه جزیرهٔ مزبور خرسند نبودند . دولت رومانی آرزو داشت بر بسارابی و ترانسیلونی هم که یکی در تصرف روسیه و دیگری در تصرف اطریش بود دست یابد ، چه

۱ - Silistrie.   ۲ - Monastir.

ساکنین آنهردو ولایت با مردم رومانی از یك نژاد بودند . اهالی جنوب هنگری و ولایات بسنی و هرزه‌گوین نیز جملگی ازنژاد اسلاو بشمارمیرفتند و وطن پرستان صربستان را چشم حسرت برآن ولایات بود و حتی آرزو داشتند که روزی بتشکیل صربستان کبیر نائل گشته تمام اسلاو های جنوبی را در مملکتی واحد گرد آورند . تصرف ناحیهٔ **اپیر** و سواحل آسیائی بحرالروم و جزائر بحر اژه نیز از جملهٔ آمال یونانیان بود . دولت بلغارستان بر مقدونیه بچشم طمع می نگریست و ترکان که هنوز بر متصرفات اروپائی از دست رفته دلبستگی داشتند ، انتقام را فرصتی میجستند .

بنابرین حل مسئلهٔ مشرق امری دشوار می نمود و میتوان گفت که درآغاز قرن بیستم مسئلهٔ مشرق بمسائل مشرق مبدل شده بود .

مقاصد دول معظمهٔ اروپا

علاوه بر اختلافاتی که میان ممالك بالکان موجود بود ، دول معظمه‌اروپا نیز هر یك بجهاتی چند برشبه جزیرهٔ مزبور نظر داشتند . ایطالیا و اطریش که دولت‌سست بنیان آلبانی را در کنار دریای آدریاتیك ایجاد کرده بودند ، می خواستند بر بهترین بنادر آنسر زمین موسوم به **والنا** [1] دست یافته بر دریای مزبورحکمروا شوند . علاوه برآن اطریش‌چون مستعمره ای نداشت‌مایل بود که ممالك بالکان را مرکز فروش مال‌التجارهٔ‌خویش سازد و تجارت آنرا بخود اختصاص دهد و دربن مقصود مخالف زورمند او تزار روس بود که خویشتن را حامی اسلاو های جنوبی میشمرد ومیلداشت که از اسلاو های ولایات جنوبی اطریش وبالکان مملکتی واحد تأسیس شود . بعلاوه کوشش تزار در آن بود که بغازهای داردانل وبسفررا آزادکند وازینطریق بدریای آزاد راه یابد .

---

1 - Vollona.

دولت انگلیس برای اینکه بر تسلط خویش در هندوستان ومصر بیفزاید و متصرفات افریقائی و آسیائی خود را بیکدگر نزدیك کند ، میخواست نواحی عرب نشین آسیائی عثمانی را نیز برمستملکات خویش بیفزاید . دولت فرانسه هم برای حفظ منافع مادی ومعنوی خود در مشرق چشم طمع بر سوریه دوخته بود و رقیب این دو دولت آلمان بود که بعنوان حمایت عثمانی باصلاح امور لشکری آنمملکت پرداخته، و با ساختن راه آهن قسطنطنیه ببغداد از لحاظ سیاسی و اقتصادی در عثمانی نفوذ کامل یافته بود .

بنابرین مسئله مشرق از جهت روابط بین المللی اهمیت بسیار داشت و کوچکترین تغییری در اوضاع آن سر زمین ممکن بود باختلافات و جنگهای عظیم منجر شود ، چنانکه سرانجام نیز تجاوز اطریش بصربستان درسال ١٩١٤ موجب ظهور جنك بین المللی گردید .

فصل نهم

اوضاع روسیه در قرن نوزدهم

سلاطین روسیه برای ازدیاد تسلط و نفوذ سیاسی خویش در شبه جزیرهٔ بالکان سه بار در قرن نوزدهم بر خاک عثمانی حمله بردند (۱۸۲۹ ، ۱۸٦٤ تا ۱۸٦٦ و ۱۸۷۷ تا ۱۸۷۸) و عنوان حملات مزبور آزاد ساختن مردم یونان وصربستان و بلغارستان از بند حکومت استبدادی عثمانی بود ، لکن درهمانحال رعایای روسیه خود از آزادی محروم بودند و مملکت مزبور گرفتار مستبدترین حکومتها بود .

حکومت روسیه در آغاز قرن نوزدهم از لحاظ سیاسی و اجتماعی با قرن هفدهم و هجدهم یکسان بود . تزار در سراسر روسیه با استبداد مطلق سلطنت‌میکرد و درجان و مال رعایا اختیار کامل داشت . ادارهٔ امور مملکتی ریاست شخص تزار در دست **شورای دولتی** و **مجلس سنا** و **وزراء** بود . ازمیان وزراء وزیر امور خارجه مقام صدر اعظمی وریاست وزرائی داشت . افراد ملت در اظهار عقیدهٔ سیاسی آزاد نبودند و اجتماع مردم برای مذاکره در امور سیاسی ممنوع بود . سراسر امپراطوری روسیه بحکومت نشینهای چند و هر حکومت نشینی بچندین ایالت تقسیم میشد وحکام در قلمرو حکومت خویش با استبداد مطلق حکومت میکردند .

ملت روسیه مرکب از چهار طبقهٔ مختلف بود ، اول نجبا که عدهٔ آنان در تمام مملکت از صد هزار نمیگذشت و قسمت عمدهٔ اراضی روسیه بدیشان تعلق داشت . دوم روحانیین که عموماً مردمی

نادان و خشن و عاری از آداب اجتماعی بودند . سوم متوسطین مانند تجار و اعضاء ادارات که غالباً در شهر ها میزیستند و عدهٔ ایشان نیز نسبت بجمعیت روسیه کم بود . چهارم روستاهیان که نه عشر جمعیت مملکت ازیشان تشکیل می شد و در سال ۱۸۵۷ که روسیه ۶۱ میلیون جمعیت داشت عدهٔ افراد این طبقه پنجاه میلیون بود. روستائیان روسیه غالباً مانند سرفهای قرون وسطی با زمینی که زراعت میکردند ازمالکی بمالك دیگر منتقل میشدند ورفتار مالکین با آنان چون رفتار مولائی بابندهٔ خویش بود . اینگونه روستائیان از حق تملك و خرید و فروش و انتقال و حق وصیت نیز محروم بودند .

فنلاند و لهستان

درجوار دولت امپراطوری روسیه طرزحکومت‌دولتین فنلاند و لهستان نوع دیگر بود . گراندوشهٔ فنلاند با آنکه بموجب معاهدات کنگرهٔ وین رسماً بروسیه داده شده بود استقلال داخلی داشت و قوانین و محاکم و نقود آن کاملا با روسیه متفاوت بود . حکومت فنلاند را مجلس سنای آنسر زمین که از نمایندگان ملت فنلاند تشکیل میشد اداره میکرد و سر زمین مزبور را با روسیه جز از جهت شخص تزار که بر هر دو مملکت سلطنت داشت هیچگونه اشتراکی در میان نبود .

لهستان نیز مانند فنلاند استقلال داخلی داشت . الکساندراول پس از آنکه بموجب معاهدات کنگرهٔ وین بر گراندوشه ورشودست یافت برای جلب قلوب مردم آنسرزمین ایشان را اجازهٔ وضع قانون اساسی عطا کرد و گراندوشهٔ مزبور را عنوان دولت لهستان داد . بموجب قانون لهستان قوهٔ مجریه وقسمتی از قوهٔ مقننه دراختیارتزار بود وتزار یکی از بستگان خویش یایکتن از افراد ملت لهستان را

بنیابت خود برگزیده بدان مملکت میفرستاد .
وضع مالیات ومذاکره درطرح قوانینی که بنام شاه تقدیم‌میشد بامجلس سنا ومجلس **نونسها**[١] بود ودیت لهستان از آن دو مجلس پدید میآمد . مجلس سنا سی نفر عضو داشت که آنانرا شخص‌تزار انتخاب میکرد و مجلس نونسها را شصت نماینده بود که از جانب نجبا ومردم بلاد مملکت انتخاب میشدند . روستائیان لهستان از سال ۱۸۰۷ از قید بندگی آزاد شده بودند ودر املاك اشراف مملکت چون کارگران روزمزد یامستأجرین جزء زراعت میکردند .

آلکساندر اول نخست یکتن ازمردم لهستان را بنیابت‌خویش در لهستان برگزید ، لکن پس از اندك زمانی برادر خود گراندوك **کنستانتن**[٢] را که‌فرمانده سپاه لهستان بود بدانسمت تعیین کرد.مملکت لهستان تاپنجسال اندکی از آزادی بهره مند بود ، ولی درسال ۱۸۲۰ بین دیت لهستان وتزار در باب یکی از قوانین اختلافی پدید آمد و بالنتیجه تزار دیت را تعطیل کرد وتاپایان سلطنت خویش (۱۸۲۵) نیز از تشکیل آن خودداری نمود .

سلطنت نیکلا وشورس سپاهیان

در زمان آلکساندر اول برخی از صاحب منصبان روسیه که درجنگهای ۱۸۱٤ و ۱۸۱۵ بفرانسه رفته و پس از تبعید ناپلئون نیز چندی در آن مملکت زیسته بودند ، بواسطهٔ افکار انقلابی که دریشان از اقامت درفرانسه پدید آمده بود در صدد تغییر طرز حکومت روسیه بودند . لکن این امر با وجود تأسیس مجامع سری وتبلیغات بسیار درزمان حیات آلکساندر اول بریشان میسر نگشت . پس از مرك الکساندر چون اورا فرزندی نبود سلطنت ببرادر کوچکترش کنستانتن نایب السلطنهٔ لهستان میرسید . ولی کنستانتن نهانی از سلطنت کناره گرفت تا

١ - Les Nonces.   ٢ - Constantin.

برادر دیگرش **نیکلا** [1] پادشاه شود . صاحب منصبان آزادی خواه روسیه این امر را بهانه کرده چنین نمودند که نیکلا میخواهد سلطنت را غصب کند وجمعی از افراد سپاه هم که نسبت بکنستانتین سوگند وفاداری خورده بودند بدین گمان با ایشان همداستان شده در شهر سن پطرزبورغ شورشی برپا کردند وسخن از تغییر طرز حکومت بمیان آوردند . لکن این شورش بجائی نرسید ، زیرا قسمت عمدهٔ سپاه روس سر باطاعت نیکلا نهاده بودند وشاه جدید بآسانی بر انقلابیون غالب شده جمعی ازیشان را معدوم وجمعی دیگر را محبوس ساخت.

انقلاب لهستان

انقلاب سپاهیان سن پطرز بورغ نیکلا را بر آن نداشت که تاپنجسال از تشکیل دیت لهستان خود داری نمود . درین مدت پنج سال سختگیریهای دولت روسیه در لهستان و توقیف جرائد و امثال آن بربدبینی وکینهٔ مردم آنسر زمین نسبت بروسیه بیفزود وآنانرا بتحصیل آزادی کامل وتشکیل حکومت مشروطه یاجمهوری مستقل لهستان برانگیخت .

تاسال ۱۸۳۰ اقدامات آزادی خواهان در انجام مقصود بی نتیجه ماند ، لکن در سال مزبور شورش آزادی طلبان فرانسه و بلژیك وکامروائی آنان درتحصیل آزادی ، موجب امیدواری لهستانیان گردید . در همانحال شهرت یافت که تزار روسیه بیاری شارل دهم پادشاه فرانسه برخاسته است وگروهی از سپاهیان روسیه و لهستان را بفرانسه خواهد فرستاد . پس جمعی از آزادی طلبان لهستان سر بشورش بر داشته در شب ۲۹ نوامبر ۱۸۳۰ از پی دستگیر کردن کنستانتین نائب السلطنه برآمدند واو چون ازینقصد آگاه شد بادسته‌ای از لشکریان روس لهستان را ترك گفته بروسیه گریخت .

۱ .Nicolas

انقلابیون نخست باتزار ازدرمسالمت درآمدند وازودرخواست کردند که سپاه روس را از لهستان احضار کند وچون نیکلادرخواست آنانرا نپذیرفت ۸۵۰۰۰ سپاه گرد آورده بجنك پرداختند ، درآغاز امرسپاه انقلابیون فاتح بود . ولی بالاخره ، چون اسلحه کافی نداشتند وتعداد لشکریان روسیه نیز ازیشان بمراتب بیشتر بود ،شکست یافتند وسپاه روس از رود ویستول گذشته ورشو را بآسانی تسخیر کرد .

پس از تسخیر ورشو وشکست آزادی طلبان نیکلا قانون اساسی لهستان را لغو کرد وآنسرزمین را ضمیمهٔ خاك روسیه ساخته لهستانیان را از ادارات دولتی اخراج نمودوزبان روسی را زبان رسمی شمرد.

روسیه در دوران سلطنت نیکلا

نیکلای اول سی سال برروسیه سلطنت کردو درینمدت کاملاً آنمملکت را از اروپا برکنار داشت ، چنانکه بافرادملت روسیه اجازهٔ مسافرت بسایرممالك اروپا داده نمیشد وورودجرائد ومجلات وکتب اروپائی بخاك روسیه ممنوع بود . پس از انقلابات ۱۸٤۷ نیکلا ، بگمان اینکه افکار انقلابی ناشی از علم ومعرفتست ، تعداد شاگردان مدارس را محدود ساخت واز عدهٔ معلمین نیز کاسته مطالعهٔ کتب اروپائی را ممنوع داشت . در سال ۱۸٤۹ پلیس سن پطرزبورغ انجمنی از جوانان روسی را کشف کرد که گرد هم کتب اروپائی مطالعه می کردند ، پس حکومت روسیه آنانرا بعنوان فتنه جوئی توقیف ومحاکمه کرد و بیست و یکنفر ازیشان را بمرك محکوم ساخت . ولی هنگام اجرای حکم محکمه، تزار مجازات آنانرا تخفیف داده جملگی را بسیبری تبعید کرد وازآن بیست ودو نفر یکی **دستویوسکی**[1] بود که پس از چندی از نویسندگان بزرك اروپا گشت .

1 - Dostoievsky.

سلطنت آلکساندر دوم و آزادی روستائیان

نیکلا در سال ۱۸۵۵ درگذشت وپسرش الکساندر جانشین وی شد. **آلکساندر دوم** چون بسلطنت رسید سی وهفت سال داشت و برخلاف پدرمایل بانتشار تمدن وتغییر وضع اجتماعی روسیه بود. پس نخست مسافرت بممالك اروپائی و خواندن کتب وجرائد خارجی را آزاد کرد و دائرهٔ معارف مملکت راتوسعه داد. سپس بتغییرات اساسی ترپرداخته روستائیان روسیه را که چون سرفهای قرون وسطی میزیستند آزاد نمود واراضی را بین جمع ایشان ومالکین تقسیم کرد. پس ازآن نیز برای اینکه تاحدی مردم را در ادارهٔ امور مماکتی شریك سازد، در ولایات ونواحی مختلفه مجالس **شورای ولایتی** تشکیل کرد واز نمایندگان مجالس مزبور نیزدرمراکز حکومتی هرایالت مجالس دیگری بنام **شورای حکومتی** تأسیس نمود. وظیفهٔ مجالس شورای ولایتی و حکومتی مذاکره در مسائل اقتصادی ووضع مالیاتهائی برای ساختن طرق و مدارس وکلیساها ورسیدگی بامور صحی و امثال آن بود. تشکیل مجالس مذکوره در آغاز امر مردم را خرسند ساخت، لکن چون تزار بحکام ایالات اجازه داد که هرگاه نیات مجالس را برخلاف مصالح دولت می پندارند با آن موافقت نکنند، امید عامه بیأس مبدل گشت.

انقلاب ثانی لهستان

چنانکه سابقاً گذشت نیکلای اول چون بر شورشیان لهستان غالب شد آنسرزمین را از استقلال داخلی محروم نموده ضمیمهٔ خاك روسیه ساخت، لکن این امر در حیات ملی لهستانیان تأثیری نکرد وکینه ای را که از حکومت روسیه دردل داشتند زائل ننمود. پس از آنکه نیکلا درگذشت وآلکساندر دوم بجای وی نشسته دراوضاع اجتماعی روسیه تغییراتی پدیدآورد،

مردم لهستان گمان بردند ، که لا اقل استقلال داخلی آنانرا نیز باز خواهد داد وبدین گمان از تزار جدید درخواست کردند که قانون اساسی سابق را معتبر شمارد و در لهستان حکومتی موافق آداب و رسوم ملی آنسرزمین ایجاد کند . لکن آلکساندر بادرخواست ایشان موافقت نکرد وچون پایداری کردند سختی نموده در ظرف ششماه پانزده هزار نفر از آنانرا محبوس ساخت (۱۸۶۲) . چند ماه بعد نیز برای اینکه آزادی طلبان ومحصلین وطن پرست وجوانان لهستان را که محرك انقلابات بودند منفرق سازد ، بر آن شد که آنانرا بخدمت لشکری گماشته بادسته های سپاه روسیه بنواحی مختلفه مملکت فرستد . لکن این اقدام موجب ظهور انقلاب شد(۱۸۶۳).

انقلاب ۱۸۶۳ نیز بزیان مردم لهستان بپایان رسید ، چه آنان را بیش از هشت هزار مرد مسلح نبود و دول خارجی مانند آلمان وفرانسه وانگلیس و اطریش هم بیاری ایشان بر نخاستند . حکومت روسیه پس از غلبه برانقلابیون بسیاری از آنانرا بکشت وجمع کثیری را تبعید کرد . سپس برای اینکه اساس ملیت لهستان را بر اندازد کلیساهای کاتولیك را بسته تکلم بزبان لهستانی را نیز ممنوع ساخت وآموختن زبان روسی را در مدارس لهستان اجباری نمود .

تأثیر انقلاب لهستان در روسیه

پس از غلبه برشورشیان لهستان آلکساندردوم بحکومت استبدادی متوجه شد وبامقاصدآزادی طلبان وطبقات‌روشن فکر روسیه مخالفت نمود. بالنتیجه در طبقات مزبوره احزاب و دسته های مختلف پیدا شد که از آن جمله یکی **نی هیلیست** [۱]هابودند . نی هیلیست هاتمام‌مقررات وقوانین اجتماعی روسیه را زشت وقابل تغییر می شمردند. ولی‌عدهٔ

۱ - Les nihilistes.

آنان از دو یاسه هزار نفر بیش نبود .

از طرفی مسلك سوسیالیسم نیز از سایر ممالك اروپا بروسیه راه یافت و مبلغ آن مسلك نخست **باکونین**[1] بود که میگفت املاك و اراضی مملکت متعلق بعموم زارعین است .

از سال ۱۸۷۸ آزادی طلبان روسیه بر آن شدند که آلکساندر را با زور بانجام مقاصد خود و تغییر طرز حکومت روسیه مجبور سازند . پس جمعیتی سری تشکیل کرده بکشتن مخالفین آزادی و طرفداران حکومت استبدادی پرداختند و در یکسال سیزده نفر از مستخدمین عالی رتبهٔ دولت را بقتل رسانیدند . دولت روسیه نیز سراسر مملکت را بشش حاکم نظامی سپرده بدیشان اختیار تام داد، تا هر کس را مخالف باحکومت می پندارند در محاکم نظامی محاکمه کرده اعدام نمایند . لکن استقرار حکومت نظامی و سختگیری دولت بر خشم آزادی طلبان بیفزود ، چنانکه قتل شخص تزار را کمر بستند و بالاخره در سیزدهم مارس ۱۸۸۱ اورا هلاك ساختند .

سلطنت آلکساندر سوم

پس ازقتل آلکساندر دوم پسرش بنام آلکساندر سوم بجای وی نشست و چون مانند جد خود نیکلای اول افکار اروپائی را برای مملکت زیان آور می پنداشت ، بر آن شد که اوضاع روسیه را بحالت زمان نیکلا باز گرداند . پس بآزار آزادی طلبان پرداخت و بالاخره اجتماعات سری آنانرا کشف کرده بسیاری ازیشان را بکشت . جرائد و مطبوعات را نیز سخت محدود ساخت و بار دیگر ورود جرائد و کتب خارجی را ممنوع داشت . سپس در صدد بر آمد که در روسیه وحدت ملی پدید آورد و زبان و مذهب روسیه را در میان ملل مختلفهٔ آن مملکت رائج

1 - Bakounine.

سازد ، وچون ملت روس را با آلمانیانی که در روسیه بسر میبردند عداوت بود ، این امر رابهانه کرده برآلمانیان ساکن ایالات **لیونی**[۱] و **استونی**[۲] و **کورلاند**[۳] (واقع درساحل دریای بالتیك) ستمکاری بسیار روا داشت وازآنجمله زبان آلمانی را که در ایالات مزبور زبان ملی ورسمی بود برانداخت وآنانرا آموختن زبان روسی مجبور نمود .

آلکساندر نسبت بقوم یهود هم ، که عدهٔ آنان در خاك روسیه بپنج یاشش ملیون میرسید ظلم بسیار کرد وبیهانه ای چند که شرکت در انقلابات نیز از آنجمله بود . آنانرا مجبور نمود که از اوطان خویش مهاجرت کرده در ایالات پانزده گانهٔ غربی روسیه اقامت گیرند. علاوه برین آنانرا از خرید اراضی واملاك وبرخی مشاغل آزاد نیز محروم ساخت .

سلطنت نیکلای دوم

آلکساندر سوم در ماه نوامبر ۱۸۹٤ بمرد و پسرش نیکلای دوم جانشین وی گشت . تزار جدید نیز دهسال مانند پدر بااستبداد کامل حکومت کرد . لکن شکستهای روسیه از ژاپون در سال ۱۹۰٤ ، آزادی طلبان را بر حکومت چیره کرد وچون نیکلا نیز در قبول مقاصد ایشان مسامحه می نمود ، سراسر روسیه گرفتار انقلابات سخت گردید . انقلابیون که بیشتر از جملهٔ کارگران ومحصلین وطبقات روشن فکر مملکت بودند نخست ببر انداختن وزرای استبداد خواه ومخالفین آزادی کمر بسته جمعی ازیشان را هلاك ساختند ، سپس ، برای اینکه تزار را بتغییر طرز حکومت مجبور کنند ، باعتصابات و دست کشیدن از کار وتعطیل مؤسسات صنعتی و تجارتی توسل جستند و در ماه اکتبر سال ۱۹۰۵ تمام کارگران دولت امپراطوری روسیه اعتصاب کردند .

1 - Livonie. ۲ - Esthonie. ۳ - Courlande.

دولت نیز بسختی پایداری کرد و انقلاب و اعتصاب را با حبس و شکنجه و اعدام جواب گفت . ولی عاقبت پس از شکست قطعی روسیه از ژاپون در ماه مه ۱۹۰۵ نیکلا ناچار بقبول مقاصد آزادی خواهان تن داد و فرمانی صادر کرده اجتماعات و جرائد ومطبوعات را آزاد نمود . سپس امر بتأسیس مجلس ملی **دوما** [۱] داد و نخستین مجلس را در دهم ماه مه ۱۹۰۶ با تشریفات بسیار مفتوح ساخت . وظائف دوما تصویب بودجهٔ مملکتی و شور و بحث در قوانینی که وزراء تقدیم میکردند بود . علاوه بر دوما تزار مجلس دیگری نیز بنام **شورای امپراطوری** تأسیس کرد که نیمی از اعضای آن ازجانب شخص وی ونیم دیگر ازطرف مجامع ایالتی انتخاب میشدند و فی الحقیقه بمنزلهٔ مجلس اعیان بود .

از آنپس بین تزار و دوما اختلافات بسیار روی داد ، چه تزار میخواست حتی الامکان حکومت استبدادی خویش را محفوظ دارد و دوما میکوشید که از اختیارات وی بکاهد . اختلافات مزبور غالباً بانحلال مجلس منتهی میشد ، چنانکه تزار دومای نخستین را ۸۲ روز پس از تأسیس و دومای ثانی را ۱۰۳ روز پس ازتشکیل منحل ساخت .

علاوه بر مشکلات سیاسی دولت روسیه با اشکال دیری نیگز دست وگریبان بود که میتوان آنرا اشکال ارضی و فلاحتی خواند . در زمان الکساندر دوم که روستائیان را آزاد نموده اراضی را بین جمع آنان و مالکین تقسیم کردند ،بهریك از روستائیان قسمت مختصری رسید ، بعلاوه بواسطهٔ نادانی زارعین ،اراضی چنانکه شایسته بود زراعت نمیشد و بدینواسطه محصول سالیانه معاش زارعین را

1 - Douma.

کفاف نمیداد و این طبقه سخت در عسرت میزیست . سختیِ امر معیشت سبب شده بود که جمعی از زارعین دست از زراعت کشیده بشهر ها میرفتند و در کارخانها کارگری اختیار میکردند وجمع دیگر از پی تحصیل اراضی جدید بر آمده برای اینکه مالکین را بقبول مقصود خود راضی کنند قصور آنان را آتش میزدند و اموالشان را بیغما می بردند .

دولت روسیه در آغاز قرن بیستم با اینگونه مشکلات در زد و خورد بود . ازطرفی تزار روسیه نیز از راه تجددی خودآتش انقلاب را دامن میزد و با آنکه ملت را آزادی عطا کرده بود باز گاه بگاه بهانه ای جسته بموجب فرمانهای شخصی آزادی مردم را محدود میساخت. سوسیالیستها نیز روز بروز درروسیه قویتر میشدند و برعدهٔ هم‌مسلکان ایشان میفزود . ظهورجنك بین المللی وخساراتی که از آنجهة بر ملت روسیه وارد آمد نیز بر مشکلات موجوده اضافه گشت و از آنجمله انقلاب سال ۱۹۱۷ پدید آمد که یکباره سلطنت خاندان رمانوفها و حکومت دیرین را بر انداخت .

فصل دهم

تاریخ امپراطوری آلمان ازسال ۱۸۷۱ تا سال ۱۹۱٤

از سال ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۸ سه پادشاه درآلمان سلطنت کردند. اول ویلهلم اول که تاسال ۱۸۸۸ پادشاه بود ودر نود و یك سالگی در گذشت. دوم فردریك سوم پسر ویلهلم که پس از پدر جانشین وی گشت ، ولی سه ماه بیش سلطنت نکرد ودر ماه ژون ۱۸۸۸ بمرض سرطان وفات یافت . سوم ویلهلم دوم فرزند فردریك که تا پایان جنك بین المللی امپراطور آلمان بود .

ویلهلم دوم

ویلهلم دوم از جانب پدر نوه ویلهلم اول و از جانب مادر نوهٔ ویکتوریا ملکه انگلستان بود وچون بامپراطوری رسید بیست ونه سال داشت . ویلهلم از آغاز سلطنت برحکومت ملی بدیده تحقیر نگریست ومانند جد خویش مایل بحکومت استبدادی بود . چنانکه سه روز پس ازجلوس در مجلس آلمان حکومت ملی را تمسخر کرده گفت : « وحدت آلمان را سپاهیان آلمان ایجاد کرده اند نه اکثریت مجلس واعتماد من درسلطنت فقط برسپاهیان مملکت است.» بعلاوه چون مردی خودخواه بودومیخواست در امور مملکتی مختار باشد از ابتدای سلطنت با بیسمارك مخالفت آغاز کرده در یکی از خطابهای خویش گفت : « من معتقدم که در مملکت آلمان فقط یك نفر حکومت کند » . از همانزمان بین او وصدر اعظم پیر کدورتی پدید آمد وبالاخره درسال ۱۸۹۰ چون در یکی از امور سیاسی بین آندو موافقت حاصل نمیشد ، ویلهلم بیسمارك را معزول کرد و بنا

بر گفتهٔ بیسمارك ازآنپس مقام صدر اعظمی را نیز بر امپراطوری اضافه نمود .

ویلهلم مایل بود که ملل ژرمن نژاد مانند مردم هلاند واسکاندیناوی وقسمتی از بلژیك وسویس را بایکدگر متحد سازد ودرینراه کوشش بسیار کرد . همچنین درازدیاد قوای بحری آلمان نیز سعی فراوان نمود وچنانکه درفصول بعد خواهد آمدباازدیاد قوای بحری برمستعمرات مملکت نیز بیفزود .

قانون اساسی ووضع حکومت آلمان

پس از جنك فرانسه و پروس وایجاد وحدت آلمان قانون اساسی آنمملکت تغییر یافت . بموجب قانون اساسی جدید حکومت امپراطوری آلمان که غیر از ایالات آلزاس ولرن از بیست وپنج دولت تشکیل می شد مشروطه گشت . قوهٔ اجرائیه یعنی فرماندهی کل سپاه و اعلان‌جنك وامضای معاهدات صلح منحصر بشخص امپراطور بود ، بعلاوه تشکیل مجلس وانحلال آن نیز ازجملهٔ اختیارات وی بشمار میرفت صدر اعظم آلمان رانیز شخص امپراطور انتخاب میکرد و امور مملکتی را بدستیاری وی انجام میداد . صدر اعظم بمنزلهٔ نائب امپراطور بود وبنام وی سیاست عمومی آلمان را اداره کرده بر شورای اتحادیه ریاست می نمود . شش نفر وزیر نیز زیردست وی بودند که بامورخارجه وداخله وبحریه وعدلیه ومالیه وپست وتلگراف رسیدگی میکردند .

قوه مقننه در اختیار شورای اتحادیه یا **بوندسرات** و مجلس ملی یا **ریشتاگ** بود . شورای اتحادیه از نمایندگان دول مختلفهٔ آلمان پدید میآمد وعدهٔ نمایندگان مزبور پنجاه وهشت نفر بود که جملگی از جانب فرمانروایان دولت خویش انتخاب میشدند . دولت پروس

در آنمجلس هفده نماینده داشت ونمایندگان شورای اتحادیه بی اجازهٔ حکومت خویش در هیچ امری اظهار رأی نمیتوانستند کرد .

ریشتاك نمایندهٔ ملت آلمان بود و مجلس مزبور ۳۹۷ وکیل داشت که بنا بر آراء عامهٔ ملت انتخاب میشدند . تا سال ۱۸۸٤ دورهٔ وکالت نمایندگان ریشتاك سه سال بود ، لکن از آنپس پنجسال شد . بموجب قانون اساسی آلمان هردستهٔ صد هزار نفری از افراد مملکت یك وکیل انتخاب میکرد وتمام مردان آلمانی از بیست و پنجسالگی در انتخابات شرکت میتوانستند کرد ووکیل میتوانستند شد. ریشتاك را از لحاظ مالی اختیارات فراوان نبود چنانکه در تصویب مخارج مملکتی گاه مخارج چندین سال یك وزارتخانه را قبلا بایستی تصویب کند و از آنجمله مخارج وزارت جنك بود که هفت ساله تصویب میشد. در قسمت عوائد مملکت نیز فقط در مالیاتهای جدید اظهار رأی میتوانست کرد. قوانینی که از مجلسین شورای اتحادیه وریشتاك میگذشت قطعاً اجری میشد وامپراطور دررد قوانین اختیاری نداشت.

اختیارات حکومت آلمان از لحاظ عمومی در حدود روابط و مناسبات بین المللی و معاهدات و قوانین مربوط بسپاه و بحریه و تجارت و گمرك و طرق ارتباطیه و نقود و پست و تلگراف و عدلیه بود و دول متحده در سایر امور مستقل و مختار بودند . دولت باویر استثنائاً هنگام صلح استقلال لشکری نیز داشت و ادارهٔ پست و تلگراف آندولت هم مستقلا اداره میشد . مخارج مملکت از عوائد گمرکی و مالیاتهائی که بر نمك و قند و توتون و الکل وامثال آن بسته بودند تأمین میگشت وهرگاه عوائدمزبور مخارج مملکتی را کفایت نمیکرد هریك ازدول نسبت جمعیت خویش مبلغی میپرداخت .

برای اینکه وحدت آلمان بحقیقت نزدیکتر شود بجای نفود

مختلفهٔ ممالك از سال ۱۸۷۵ در سراسر مملکت سکهٔ واحدی موسوم به **مارك** رائج ساختند و بانکی دولتی تأسیس کرده اسکناسهای گوناگون قدیم را نیز باسکناس مخصوص بانك دولتی تبدیل نمودند. تشکیلات قضائی نیز از سال ۱۸۹۶ درتمام دول متحده یکسان گشت.

سیاست داخلی بیسمارك

چنانکه سابقاً گذشت بیسمارك پس از جنك فرانسه و پروس تا سال ۱۸۹۰ در مقام صدر اعظمی باقی ماند. از جملهٔ کار های مهم او درسیاست داخلی مملکت یکی مخالفت با حزب سوسیالیست است. این حزب از سال ۱۸۷۱ بواسطهٔ زیاد شدن کارخانهای آلمان و گرانی معیشت وقلت مزد کارگران ترقی بسیار کرده بود و قسمت اعظم افراد آن بپیروی عقائد **کارل مارکس**[1] میخواستند منابع ثروت مانند معادن و اراضی و امثال آنرا اشتراکی کنند و برای اینکه در اوضاع اجتماعی بشری بصلاح طبقات زیردست تغییراتی پدید آید کارگران تمام ممالك را با یکدگر متحد سازند. بیسمارك اینگونه عقاید را برای حکومت‌مشروطه وحیات اجتماعی بشر زیان آور می پنداشت، پس در سال ۱۸۷۸ سوء قصدی را که از جانب دیوانه ای نسبت بویلهلم اول شد بهانه ساخته قوانینی بمخالفت سوسیالیستها از مجلس گذرانید و بموجب آنقوانین اجتماعات حزب مزبور را بر هم زده جرائد آنرا توقیف کرد و بسیاری از سران حزب را نیز بزندان انداخت. لکن مخالفت وی در بر انداختن حزب سوسیالیست مؤثر نیفتاد، زیرا مرکز حزب مزبور از آلمان بسویس منتقل شد ودر آنجا بترویج عقاید خویش و انتشار جرائد حزبی پرداخت.

بیسمارك در همانحال که با حزب سوسیالیست مخالفت میکرد

۱ Karl Mares.

از ریشتاك قوانینی چند بصلاح طبقات کارگر گذرانید که ازآنجمله یکی قانون تأسیس صندوقی برای مساعدت ببیماران (۱۸۸٤) ویکی قانون مساعدت بکارگران پیر و ناتوان بود (۱۸۸۹) .

سیاست اجتماعی بیسمارك و سعی دولت آلمان در ازدیاد سپاه وتهیهٔ اسلحه سخت بر مخارج مملکت افزوده بود ، چنانکه درسال ۱۸۷۱ تمام مخارج امپراطوری آلمان از چهار صد میلیون فرانك نمیگذشت ، ولی در سال ۱۹۱۳ به ٤۸۱۰۰۰۰۰۰۰ فرانك رسید . بیسمارك برای تأمین مخارج مملکت بر آن شد که بر مالیاتهای غیر-مستقیم بیفزاید وصنایع داخلی را تشویق وحمایت کند ، پس بموجب قوانینی چند بر مالیات تونون و الکل و قهوه و حقوق گمرکی برخی از امتعهٔ خارجی که با امتعهٔ داخلی رقابت میکرد بیفزود ، پس از عزل وی نیز ویلهلم دوم برای ترویج وتشویق صنایع داخلی رود خانهای مملکت را با ترعه های چند بیکدگر متصل ساخت و بدینوسیله ایالات اطراف رود رن را با ایالات حوالی رود الب مربوط نمود (۱۸۹٤) . سپس با ممالك هشتگانهٔ اطریش و ایطالیا و سویس و بلژیك و روسیه و رومانی و صربی و بلغارستان معاهدات تجارتی وگمرکی مخصوص بست .

احوال ملل تابعهٔ آلمان

پس از ایجاد وحدت آلمان در سرحدات شمالی و شرقی و غربی مللی مانند دانمارکیهای دوك نشین شلسویك ولهستانیان قسمتی از پروس و ایالت **پزنانی**[1] و فرانسویان آلزاس ولرن زندگی میکردند که با مردم آلمان از یك نژاد نبودند . دولت آلمان میکوشید که بر نفوذ ملی خویش در نواحی مزبور بیفزاید و آتش احساسات ملی ساکنین آن نواحی

۱ -Posnanie.

را سرد کرده دریشان روح آلمانی دمد .

در سال ۱۸۸٦ بیسمارك برای انجام ایـن مقصود جمعی از اهالی ایالات مرکزی آلمان را بسرحدات شرقی فرستاد و تدریس زبان لهستانی را در مدارس ابتدائی آنسرزمین ممنوع ساخت . در سال ۱۸۸٦ نیز قانونی از مجلس گذرانید که بموجب آن دولت میتوانست اراضی ملاکین لهستان را خریده بین زارعین آلمان تقسیم کند ، لکن از اقدامات مزبور نتیجهٔ مطلوب بدست نیامد .

در آلزاس و لرن نیز بیسمارك برای ازدیاد نفوذ ملی آلمان سعی بسیار کرد ، پس از آنکه ایالات دو گانهٔ مزبور بنا بر مصالحهٔ فرانکفورت ضمیمهٔ آلمان گشت ، دولت آلمان آندو ایالت را متعلق بتمام دول متحده شمرد وحکومت آنرا بشخص صدر اعظم سپرد ، بیسمارك نیز از جانب خود حکامی بدانسرزمین فرستاده تکلم نزبان فرانسه را در محافل عمومی ومدارس ممنوع ساخت وجرائدی را که بفرانسهطبع ونشر میشد توقیف کرد ، بالنتیجه قریب ۱۵۸۰۰۰ تن از اهالی آلزاس ولرن بفرانسه مهاجرت کردند وچون در سال ۱۸۷٤ بمردم ایالات مزبور اجازه داده شد که پانزده وکیل انتخاب کرده بریشتاك بفرستند ، وکلای ایشان درنخستین جلسهٔ مجلس اظهار کردند که « خودرا فرانسوی میدانند وتاجان دارند سلطهٔ حکومت بیگانه را نخواهند پذیرفت » ، سپس از مجلس خارج شدند .

از سال ۱۸۷۷ در آلزاس و لرن حزب جدیدی تأسیس شد که افراد آن هوا خواه استقلال داخلی بودند و میخواستند مـانند سایر دول متحدهٔ آلمان بایشان نیز در امور داخلی اختیاراتی داده شود . این حزب اندك اندك بامساعدت دولت آلمانقوی‌شد، چنانکه در انتخابات ریشتاك پنج تن از نمایندگان آلزاس و لرن از افرادآن

حزب انتخاب شدند . دولت آلمان نیز بپاداش اینکه مردم آن دو ایالت تا حدی از فرانسه روی برتافته اند اندکی از فشار حکومت استبدادی بکاست وایشان را اجازه داد که در برخی از امور داخلی مداخله کنند. لکن در سال ۱۸۸۱ چون حاکم آلزاس و لرن در صدد برآمد که از مردم در باب انضمام آندو ایالت تصدیق رسمی و قانونی تحصیل کنند ، باز بین دولت آلمان واهالی آنسرزمین اختلاف افتاد وبیسمارك حکومت استبدادی را تجدید کرده بار دیگر جرائد فرانسه‌را توقیف نمود واجتماعات ملی را برهم زد وورود فرانسویان را بخاك آلزاس ولرن بقیود سخت مقید ساخت . در همانحال نیز جمعی از مردم آلمان را بایالات مزبور فرستاده در نواحی مختلفه مسکن داد .

از آغاز قرن بیستم در احساسات ملی مردم آلزاس ولرن اندك تغییری پدید آمد ، چنانکه‌از آنپس استقلال داخلی را برمنضم شدن بفرانسه مرجح میشمردند. دولت آلمان نیز برای جلب خواطر مردم آنسرزمین در سال ۱۹۱۱ آنانرا استقلال داخلی عطا کرد و ایالات آلزاس ولرن را چون یکی از ممالك متحدهٔ آلمان شمرده اجازه‌داد که سه نفر نماینده بشورای اتحادیه فرستند .

تجهیزات آلمان آلمان پس از جنك ۱۸۷۱ وغلبه برفرانسه از حیث قوای جنگی برسائر ممالك اروپا برتری یافته بود ، معهذا باز از تجهیز قوای بری و بحری غافل ننشست وتا سال ۱۹۱٤ برای اینکه در جنگهای آتیه نیز بررقیبان خویش غالب گردد روز بروز برقوای مزبور بیفزود . سپاه آلمان که تا جنك ۱۸۷۱ هنگام صلح ٤۰۰۰۰۰ نفر بود تاسال ۱۹۱۳ به ۸۵۰۰۰۰ رسید واز سال ۱۸۷٤ بیسمارك برای اینکه درازدباد قوای لشکری آزاد باشده‌خارج

هفت ساله وزارت جنك را یکجا بتصویب مجلس رسانید ، از آنپس نیز مخارج وزارتخانهٔ مزبور همیشه هفت ساله تصویب میشدوهربار مقدار هنگفتی برمبلغ آن میفزود ، از سال ۱۹۱۱ دولت آلمان در ازدیاد قوای جنگی کوشنده ترگشت . چنانکه ترقیات قوای مزبور در ظرف سالهای ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ باترقیات چهل سالهٔ آن از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۱ برابر بود ، پس از ظهور جنك بین المللی برمنفضین معلوم شد که آلمان در ساختن توپهای سنگین دورزن و طیارهای جنگی و دیریژابل مراتب ازیشان پیش است ، بحریهٔ آلمان نیز در چهل سال اخیرترقی فراوان کرد ، چنانکه درسال ۱۹۱۳ دولت‌مزبور ازحیث قوای بحری در مرتبهٔ دوم بود ،

فصل یازدهم

اوضاع انگلستان از ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۴

دولت انگلستان در نیمهٔدوم قرن نوزدهم نیز از لحاظ تجارت وصنعت وقوای بحری در مرتبهٔ اول بود وچون برخلاف سیاری از ممالک اروپا کمتر دچار اختلافات و کشمکشهای داخلی وخارجی گردید درامورسیاسی وتجاری برسابر دول برتری یافت.



ملکه ویکتوریا

ازسال ۱۸۵۰ تا آغاز جنك بین المللی سه نفر برانگلستان سلطنت کردند ، یکی ملکه **ویکتوریا** که از سال ۱۸۳۷ بسلطنت رسیده بود و در سال ۱۹۰۱ در گذشت . دیگری **ادوارد هفتم** که پس از ویکتوریا از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۰ سلطنت کرد . دیگری ژرژ پنجم که در ۱۹۱۰ بسلطنت رسید وهنوز هم در آنمملکت سلطانست .

سلاطین مزبور هیچگاه از مقام خویش استفادهٔ سیاسی نکردند وهمیشه در برابر احزاب دوگانهٔ محافظه کار وآزادی طلب بیطرفی

اختیار نمودند ، چنانکه چون یکی از احزاب مزبور در انتخابات اکثریت می‌یافت بیدرنك پیشوای آنحزب را بریاست وزرائی دعوت میکردند . بهمین‌سبب ملت‌انگلستان پیوسته ازحکومت مشروطه‌واقعی بهره مند بود وفی الحقیقه همیشه ارادهٔ ملت در آنسرزمین حکومت میکرد .

بواسطهٔ تغییراتی که از سال ۱۸۳۲ ببعد در قانون انتخابات انگلستان داده شد حیات سیاسی آنمملکت صورت دیگر گرفته است . احزاب انگلیس‌ازآنپس روز بروز منظم تر وتواناتر شده اند .هریك از احزاب را انجمنی مرکزی وپیشوائی رسمی است که آنرا اداره میکنند . هنگام انتخابات هرحزبی میکوشد که در مجلس اکثریت‌یابد و چون حزبی اکثریت یافت بی گفتگو پیشوای آن از جانب شاه بریاست وزرائی وتشکیل هیئت‌وزراء دعوت‌میشود . اکثریت‌مجلس را احزاب غالباً بدستیاری نطق و اعلان ونمایش وامثال آن میربایند ومعمولا برای اینکه مردم را باخویش موافق سازند برخی ازآمال ملت را از جملهٔ مقاصد حزبی خود شمرده وعده میدهند که هرگاه حکومت‌مملکت بدست ایشان افتد درانجام آن آمال خواهندکوشید . وکلای مجلس‌عامهٔ انگلستان همیشه برای هفت سال انتخاب میشوند، ولی‌غالباً دولتها از حق قانونی خود استفاده کرده بعلل سیاسی‌مجلس را پیش از هفت سال می بندند وانتخابات را بلافاصله تجدیدمیکنند.

محافظه کاران وآزادی طلبان

چنانکه درفصل سوم نیز گذشت در انگلستان‌دوحزب قوی وجوددارد . یکی حزب آزادی طلبان‌ودیگری حزب محافظه کاران . طرفداران حزب نخستین و کسانیکه در انتخابات بیشتر بوکلای آزادی طلب رأی میدهند غالباً مردم بلاد صنعتی شمال غربی وممالك گال واکس هستند .چه‌حزب

مزبور هواخواه کارگرانست وکارگران نیز درشهرهای صنعتی بیشترند .
اتکاء حزب محافظه کارهم برمردم قراء وقصبات جنوب شرقیست ،
زیرا ملاکین نواحی مزبور غالباً از جملهٔ توانگران و هوا خواه
مبادله کارانند . بین محافظه کاران وآزادی طلبان ظاهراً اختلافاتی
موجود است . لکن هیچگاه در مصالح عمومی بایکدگر مخالفت نمیکنند
وچون یکی ازآندو باربودن اکثریت مجلس بردیگری غالب شد ،
اصلاحات وتغییراتی را که رقیب وی هنگام حکومت خویش درمملکت
پدید آورده است محترم میشمارد .

از سال ۱۸۵۰ تاکنون احزاب محافظه کار و آزادی طلب
بتناوب بر انگلستان حکومت کرده اند . در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم
احزاب دوگانهٔ مزبور را دوپیشوای معروف بود.یکی **دیسرائلی**[۱]
ودیگری **گلادستون**[۲] . دیسرائلی اصلاً ازخانواده ای یهودی بودواز
آغاز جوانی با سیاستمداران و ادبای لندن معاشرت میکرد . یگانه
آرزوی وی آن بود که در نویسندگی وسیاست شهرتی کسب کند
ودر راه این مقصود زحمت بسیار کشید . درآغاز امرنیز از عقاید
آزادی طلبان هوا داری میکرد ، لکن پس از آنکه در سال ۱۸۳۷
بوکالت مجلس عامه نائل شد بمحافظه کاران پیوست ودراندك مدتی
بنیروی تدبیر وسیاست بپیشوائی آنحزب رسید . دیسرائلی در مرام
حزب محافظه کارتغییراتی پدید آوردوآنرا تاحدی ازصورت نخستین
که بااوضاع اجتماعی زمان متناسب نبود خارج ساخت وباآنکه خود
پیشوای محافظه کاران بود بامقاصد کارگران موافقت کرد . ولی در
همانحال میکوشید که براختیارات شاه بیفزاید واورا بملت نزدیکتر
کند . در سیاست خارجی نیز دیسرائلی مایل بود که نفوذ سیاسی

۱ - Disraeli
۲ - Gladstone

انگلستان را درسراسر عالم بسط دهد و بهمین سبب هنگام حکومت خویش درغالب اختلافات سیاسی ممالك دنیا مداخله میکرد. دیسرائلی بواسطهٔ طرفداری ازمقام سلطنت نزد ویکتوریا نیز عزیز شد. چنانکه ملکه اورا «دوست صدیق ومشاور عاقل ومدبر نیکو رفتار» خویش میخواند.

رقیب بزرك دیسرائلی درسیاست گلادستون رئیس حزب آزادی طلبان بود که از ۲٤ سالگی بوکالت مجلس عامه نائل آمد و چون بدستیاری یکی از اشراف انگلستان بدانمقام رسیده بود، نخست بمحافظه کاران پیوست. لکن پس ازچندی درسال ۱۸۵۹. بواسطهٔ اختلافاتی که بین او وسران حزب مزبور پیدا شده بود. ازآنحزب کناره گرفت وبآزادی طلبان ملحق شد. گلادستون درزمان حکومت خویش حکومت ملی راسخت محترم شمرد ودرسیاست خارجی نیز برخلاف دیسرائلی براختلافات سیاسی سائر ممالك بدیدهٔ بی اعتنائی نگریست وآزادی مستعمرات را از جملهٔ آمال خویش شمرد. درانجام مقاصد قانونی خویش برمخالفت محافظه کاران ودربار یاسوء ظن عامه وقعی نمی نهاد. بی اعتنائی او نسبت بمقام سلطنت ویکتوریا را از وی آزرده خاطر ساخته بود. چنانکه میگفت «رفتار گلادستون بامن نه چون رفتار مردان بازنان ونه چون رفتار وزیری باملکه است».

اوضاع انگلستان از ۱۸٤۸ تا ۱۸٦۷

ازسال ۱۸٤۸ تا ۱۸٦۷ چرخ سیاست انگلستان سخت آهسته میگشت. درین مدت تقریباً پیوسته حزب آزادی طلب در مجلس عامه اکثریت داشت وپیشوای معروف آنحزب موسوم به **پالمرستون**[1] چندین بار بریاست وزرائی رسید. دولت انگلیس از لحاظ سیاست خارجی دریندوره برسائر دول تسلط داشت ودر تجارت وصنعت نیز راه ترقی میسپرد.

۱ - Palmerston.

بواسطهٔ پیشرفت صنایع وازدیاد کارخانها کارگران باهمیت وجودخویش پی بردند و با یکدگر متحد شده در صدد تغییر اینگونه قوانینی که مخالف مصالح ایشان بود بر آمدند . لکن تغییر اینگونه قوانین زمانی میسر میشد که وکلای کارگران بمجلس عامه راه یابند و این امر بی تغییر قانون انتخاب امکان ناپذیر مینمود . پس نخست باآزادی طلبان متحد شده درصدد تغییر قانون انتخابات برآمدند .

تغییر قانون انتخابات در سالهای ۱۸٦۷ و ۱۸۸٤

مقصود کارگران و آزادی طلبان بالاخره در سال ۱۸٦۷ هنگام ریاست وزرائی دیسرائلی پیشوای حزب محافظه کار انجام یافت . بموجب قانون جدید انتخابات ۵۸ کرسی از کرسی های وکلای قراء و قصبات کاسته شد و برعده کرسیهای وکلای شهرهای بزرك اضافه گشت . در شرائط انتخاب کنندگان بلاد نیز نسبت بسایر نواحی مملکت تسهیلاتی قائل شدند وبالاخره باقانون جدید قریب یك میلیون برعدهٔ انتخاب کنندگان مملکت بیفزود .

درسال ۱۸۸٤ هم ، که گلادستون پیشوای آزادی‌طلبان رئیس الوزراء بود ، مجدداً در قانون انتخابات تغییراتی بصلاح کارگران ومردم بلاددادهشدو باز چند کرسی از کرسیهای وکلای قراء وقصبات را بوکلای شهرهای بزرك تخصیص داده نمایندگان مجلس را بقسمی درنواحی وبلاد مختلفه تقسیم کردند که تقریباً هردستهٔ ۵۰۰۰۰ نفری از مردم انگلستان دارای یك وکیل گردید . شرائط انتخاب کنندگان هم باز اندکی سهلتر گشت .

قانون انتخابات سال ۱۸۸٤ در اوضاع سیاسی انگلستان تأثیر بسیار کرد ، زیرا پس از تصویب قانون مزبور عدهٔ انتخاب کنندگان مملکت بچهار ملیون رسید واین عده تا سال ۱۹۱٤ بهفت میلیون

بالغ شد . معهذا باز تمام مردم انگلستان از حق انتخاب بهره‌مند نیستند . چه بنابر قانون انتخابات انگلستان در بلاد و قصبات کسانی حق انتخاب دارند که در سال لااقل ده لیره اجاره خانه بپردازند واز سایر نواحی مملکت کسانی رأی میتوانند داد که خانهٔ مسکونی آنان معادل همان مبلغ عایدی داشته باشد . بهمین سبب افراد خانوادها و نوکرها و قسمتی از زارعین از حق انتخاب محرومند . بنابرین تغیراتی که در سال ۱۸۸٤ در قانون انتخابات داده شد باز موافق دلخواه آزادی طلبان نبود وافرادآن طبقه مایل بودند که درقانون مزبور تغییرات جدید دیگری بصلاح ایشان داده شود .

جمعی از آزادی طلبان معتقد بودند که باید زنان رادر انتخابات شریك ساخت و بآنان حق رأی داد و درین باب باقداماتی چند متوسل شدند . لکن اقدامات ایشان مؤثر نیفتاد و زنان انگلیس که عدهٔ آنان در مملکت مزبور قریب یك میلیون ازمردان [illegible] تا سال ۱۹۰۷ فقط در انتخابات بلدی و امثال آن حق رأی [illegible] در سنوات ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ دولت انگلیس چند بار لایحهٔ حق رأی زنان را بمجلس برد . لکن ازجانب مجلس با این مقصود موافقت نشد و بالنتیجه جمعی از زنان در بلاد انگلیس سر بشورش برداشته بشکستن در و پنجره مغازها و پاره کردن پردهای نقاشی نمایشگاهها و آتش زدن خانه ها و اقدامات دیگری ازینگونه پرداختند وچون دولت آنانرا دستگیر و محبوس ساخت در زندان از غذا خوردن امتناع کردند . دولت نیز قانونی از مجلس گذرانید که در انگلستان بقانون **موش وگربه**[1] معروف شد . بموجب قانون مزبور دولت محبوسینی را که بواسطهٔ غذا نخوردن مریض میشدند رها میکرد و

[1] Cat and Mause Bill.

بمحض اینکه باز برخلاف انتظامات رفتار میکردند بار دیگر آنانرا مجبوس می نمود .

مسئلهٔ ارلند

چنانکه در فصل سوم گذشت کاتولیکهای ایرلند پس از تحصیل آزادی و حق انتخاب و وکالت درطریق اعادهٔ استقلال ایرلند و استرداد اراضی و املاکی که درزمان کرمول زور ازیشان گرفته شده بود میکوشیدند .

از زمانیکه کرمول املاك واراضی کاتولیکهای ایرلند را ازیشان گرفته پروتستانهای انگلیس داد ، زارعین ایرلندی سخت گرفتار فقر و مسکنت شدند ، چه املاك ایرلند سرا سر متعلق بسرمایه داران پرتستان انگلیسی بود وایشان اراضی وسیع خویش را بقطعات کوچك تقسیم کرده بمبالغ بسیار گزاف بزارعین ایرلندی اجاره داده بودند و چون محصول اراضی محقر مزبور معیشت زارعین راکافی نبود . جملگی بفقر وفاقه روزگار میگذراندند . خوراك روستائیان ایرلند تقریباً منحصر بسیب زمینی و کلم بود و هر گاه ابندو محصول را آفتی میرسید قحطی گریبانگیر ایشان میگشت ، چنانکه درسال ۱۸٤٦ جمع کثیری از آنقوم بهمین علت تلف شدند .

زارعین ایرلندی در املاکی که زراعت میکردند مستأجری بیش نبودند و تا سال ۱۸۷۰ مالك میتوانست بمیل شخصی خویش آنانرا از ملك خود براند ، بدون آنکه در عوض آباد کردن ملك بایشان چیزی دهد ، و این امر چنان رائج بود که هر سال قریب ۵۰۰۰۰ تن از روستائیان ایرلند بیسر و سامان میشدند .

فقر وفاقه آتش کینهٔ کاتولیکهای ایرلند را تند ترکرد وسرانجام از در انتقام در آمده بسوزاندن عمارات مالکین و کشتن مواشی آنان پرداختند .

در همانحال نیز جمعیتی سری بنام **فو نیکس**[1] تشکیل کردند که نام آن از اسم **فنیوس**[2] پادشاه موهوم ایرلند اخذ شده بود. مرام جمعیت مزبور آن بود که ایرلندرا باستقلال کامل رساند وآنسرزمین را بوسیلهٔ انقلاب از انگلستان مجزا سازد . مرکز جمعیت فونیکس درممالك متحدهٔ آمریکابود ومخصوصاً ایرلندیهائی که بامریکا مهاجرت کرده بودند بجمعیت مزبور مساعدتهای مادی و معنوی بسیار میکردند. چنانکه ازسال ۱۸٤۸ تا ۱۸٦٤ برای ایجاد انقلاب وتحصیل استقلال ایرلند قریب سیصد مایون فرانك بهموطنان ایرلندی خود کمك کردند .

انقلابات ایرلند دولت انگلیس را برآنداشت که باحوال زارعین آنسرزمین توجه کند وملاکین انگلیسی را از ستمکاری بسیاربازدارد. بهمین سبب درسال ۱۸۷۰ گلادستون قانونی ازمجلس گذرانیده . بیرون کردن زارعین را از املاك تازمانی که مال الاجارهٔ خود را پرداخته اند . برمالکین ممنوع ساخت . بعلاوه درقانون مزبورتصریح شده بود که درصورت نرسیدن مال الاجاره نیز مالکین زمانی میتوانند زارع را از ملك خود بیرون کنند که مخارج آباد کردن مالک را بوی بپردازند .

لکن قانون ۱۸۷۰ ناقص بود ودر حال روستائیان ایرلندتأثیر فراوان نکرد ، چه باز ملاکین میتوانستند ببهانهٔ نرسیدن مال الاجاره آنانرا ازملك خویش برانند . درسال ۱۸۷۹ یکی از وکلای ایرلند موسوم به **پارنل**[3] برای حفظ حقوق زارعین ایرلند از آنان جمعیتی تشکیل کرد وجمعیت مزبور باقداماتی متوسل شد که ازآنجمله یکی پایداری دربرابر مالکین وازدست ندادن اراضی ودیگری **بویکوت**[4] کردن دشمنان جمعیت بود . کسانیکه ازطرف جمعیت روستائیان محکوم

---

۱ - Phoenix. ۲ - Fenius. ۳ - Parnell. ۴ - Boycott.

به بویکوت میشدند سخت درزحمت می افتادند ، زیرا هیچیك ازافراد ایرلند باایشان معاشرت ومعامله نمیکرد وحتی ملازمین و خدمه نیز آنان‌را ترك میگفتند، وچون این امر نخست درباره بویکوت نامی‌از صاحب منصبان انگلیس اجرا شده بود بدین اسم موسوم شد .

تشکیل جمعیت روستائیان و اقدامات ایشان دولت انگلیس را مجبور کرد که ازطرفی در اصلاح حال کاتولیکهای ایرلند بکوشد و ازطرف دیگراقدامات زیان آور آنان‌راجلو گیری کند. پس گلادستون نخست درسال ۱۸۸۱ جمعیتی را که‌پارنل تأسیس کرده بود برهم‌زد وخود ویرانیز شش ماه محبوس‌ساخت ، ضمناً قانونی ازمجلس گذرانید که بموجب آن مالکین در موقع اخراج روستائیان ازملك خویش مجبور بودند مبلغی بایشان بپردازند . لکن بازهیچیك ازین دوامر چنانکه‌دولت انگلیس متوقع بود درحل مشکل ایرلند مفید نیفتاد و زارعین آنسرزمین باوجودسختگیریهای‌حکومت‌دست ازمخالفت نکشیدند. درسنوات ۱۸۹٦ و۱۹۰۳ باز مجلس انگلستان قوانینی بصلاح‌زارعین ایرلند وضع کرد که یکی راجع برعایت انصاف درتعیین مال الاجارهٔ املاك بود ودیگری بروستائیان ایرلند اجازه میداد که درآنسرزمین املاکی بخرند . در نتیجهٔ قوانین دوگانهٔ مزبور در وضع زندگانی زارعین اندك بهبودی حاصل شدوجمعی ازآنان بتملك نائل‌آمدند.

پس از آنکه دولت انگلیس در صدد اصلاح حال زارعین ایرلند برآمد ، مردم آنجزیره ازپی انجام مقصود دیگر خویش که اعادهٔ استقلال ایرلند بود برخاستند .

تاسال ۱۸۷۵ وجود وکلای ایرلند درمجلس عامهٔ انگلستان تأثیری نداشت . چه وکلای مزبور غالباً از اشخاص بی اطلاع و نالایق بودند . لکن درسال ۱۸۷۵ شخصی موسوم به‌پارنل‌پسریکی

از ملاکان انگلستان که درایرلند متولد شده و بدانسرزمین دلبستگی تام داشت بوکالت رسید . پارنل برای اینکه مجلس عامه را بقبول مقصود مردم‌ایرلند ، یعنی اعادهٔ استقلال آنسرزمین، مجبور کند بوسائل گونا گون‌متشبث شد که ازآنجمله یکی اتلاف وقت مجلس بایرادات ونطقهای بیجا وطولانی بود . پارنل ودونفر ازرفقایش دریك‌جلسهٔ مجلس هزاروصد مرتبه اجازهٔ نطق خواستند ودر موضوع‌بی اهمیتی سخن گفتند .

درسال ۱۸۸۰ چون مجلس عامه بموجب نظامنامهٔ جدیدی از نطقهای بیجا جلوگیری کرد ، پارنل برای انجام مقصود طریق‌دیگر پیش گرفت و وکلای ایرلند را بقسمی مرتب کرد که اکثریت محافظه کاران وآزادی طلبان در مجلس بسته بموافقت ایشان بود ، چنانکه‌هرگاه وکلای ایرلندازموافقت باحزبی که درمجلس اکثریت داشت خودداری مینمودند آنحزب دراقلیت میماند وعمر دولتی که باتکاء آن برسرکار آمده بودناچار بپایان میرسید . پارنل‌بدین ترتیب هجده سال از ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۳ بادولت‌انگلستان مجادله کرد . لکن درسرزمین ایرلند جمعیت فونیکس باوی‌درطرز اجرای‌مقصود مخالف بود وبرای‌اینکه درراه انجام منظور وکلای ایرلند عائقی ایجاد کنند **لرد فردریك کاوندیش**[1] را بامعاون وی بدست یکی ازافراد جمعیت بقتل رسانید (٦مه ۱۸۸۲) .

پارنل ورفقای‌وی میخواستند که بایرلند استقلال داخلی عطا شود ومجلس آن ازمجلس‌عامهٔ انگلیس مجزاومستقل باشدووزارتخانه‌ای مخصوص بنام‌وزارتخانهٔ‌ایرلندتأسیس گردد .اینطرزحکومت‌را که‌بانگلیسی **هم رول**[2] میگویندنخست درانگلستان مخالفین بسیاربودواحزاب دوگانهٔ محافظه کار وآزادی طلب‌توأماً باآن‌مخالفت میکردند . لکن‌بواسطهٔ

---

۱ - Lord Frederick Cavendish.   ۲ - Home Rule.

زبردستی پارنل وطریقه ای که دربرهم زدن اکثریت مجلس پیش گرفته بود ، بالاخره گلادستون ناچار درسال ۱۸۸٦ قانون همرول را بمجلس برده تصویب آنرا خواستار شد . بموجب قانون مزبور ایرلند دارای استقلال داخلی ومجلس مقنن مخصوص میگشت، ولی مجلس مزبور درامور گمرکی ودرسیاست خارجی واختیارات شخصی شاه حق مداخله و اظهار رأی نداشت . چون گلادستون قانون همرول را بمجلس برد جمعی از وکلای آزادی طلب که طرفدار وی بودند بعنوان اینکه قانون مزبورموجب تجزیهٔ ممالك امپراطوریست ازو کناره گرفته بمحافظه کاران پیوستند وبدینواسطه دست گلادستون، که دیگر طرفدارانش درمجلس اکثریت نداشتند، ازوزارت کوتاه شد وچون محافظه کاران برسرکارآمدند باهمرول موافقت نکردند.

در سال ۱۸۹۲ باز گلادستون بریاست وزرائی رسید و بار دیگر قانون هم رول را بمجلس برد و این بار آنرا از مجلس عامه گذرانید . لکن مجلس لردها مخالفت کرد و باز قانون مزبور بتصویب نرسید . گلادستون نیز چون پیر گشته و از امور سیاسی نیز بیزار شده بود، پس ازین شکست یکباره از کار وزارت کناره گرفت .

پس از کناره گیری گلادستون باز حکومت بمحافظه کاران منتقل شد و هم رول دربوتهٔفراموشی ماند . درسال ۱۹۱۲ **آسکیس**[1] رئیس الوزرای حزب آزادی طلب مجدداً قانون مزبور را بمجلس برد و بالاخره مجلس عامه آنرا تصویب کرد . لکن این بار علاوه برمخالفت لردها اشکال دیگری نیز پدید آمد و آن مخالفت پرتستان- های ایالت **اولستر**[2] (واقع درشمال جزیرهٔ ایرلند) باقانون مزبوربود.

---

۱ - Asquith. ۲ - Ulster.

ایالت اولستر حاصلخیز ترین قسمتهای جزیرهٔ ایرلند است و قسمت اعظم مردم آن اصلاً از نژاد آنگلوساکسون و پیرو مذهب پرتستان هستند ودلبستگی آنان بحکومت انگلستان بیش از حکومت کاتولیک‌های ایرلند است . بهمین سبب چون هم رول از مجلس عامه گذشت سر بمخالفت برداشته برضد دولت مسلح شدند وادارات پست وتلگراف وتلفن را تصرف کرده روابط اولستر و انگلستان را قطع نمودند . آزادی خواهان ایرلند نیز برای دفاع از حق خویش دست بسلاح بردند وزمانیکه جنك بین المللی درشرف ظهور بود اختلافات مزبور بجائی رسید که ممکن بود انگلستان دچار جنگهای داخلی سخت گردد.

پس از ظهور جنك بین المللی پادشاه انگلستان قانون هم رول را امضاء کرد وقانون مزبور ازجملهٔ قوانین رسمی مملکتی گشت ، لکن قانون دیگری اجرای آنرا درزمان جنك متوقف ساخت .

اتحاد کارگران وحزب جدید کارگر

در همانحال که دولت انگلیس دچار اختلافات ایرلند بود در اوضاع اجتماعی وصناعی مملکت نیز تغییرات عظیم روی داد . چون صنعت و تجارت در انگلستان بواسطهٔ فراوانی معادن مملکت وکثرت سرمایه داران رونق کامل یافته بود ، روز بروز بر عدهٔ کارگران میفزود واین طبقه نیز برای حفظ مصالح خویش اتحاد واتفاق را لازم می‌شمردند . تاسال ۱۸۸۰ کارگران مایل نبودند که دولت دراختلافات ایشان باکارفرمایان مداخله کند . لکن ازسال ۱۸۸۹ برخلاف از دولت استمداد نمودند وسرانجام بتحصیل قوانین چندی موافق مصالح خویش نائل شدند .

در آغاز امر طبقات کارگران هرشهری برای مساعدت بیکدیگر گردهم جمع شده اجتماعاتی تشکیل کردند. سپس آن اجتماعات متفرق

مختصر را در سال ۱۸۶۰ در مراکز صنعتی گرد آورده اجتماعاتی عظیم تر تأسیس نمودند و از نمایندگان اجتماعات اخیر نیز انجمنی مرکزی پدید آوردند که فی الحقیقه نمایندهٔ عموم کارگران بود.

بواسطهٔ اتحاد کارگران دولت انگلیس مجبور شد که بامقاصد آنان حتی الامکان موافقت نماید وباتصویب قوانینی چند از اجحافات کارفرمایان جلوگیری کند . دراواخر قرن نوزدهم تشکیلات اجتماعی صورت دیگر گرفت . زیرا بواسطهٔ رقابت ممالك آمریکا قیمت محصولات فلاحتی انگلستان بکاست ودر تجارت وصنعت آنمملکت نیز نقصان بسیار پدید آمد . چه از طرفی ممالك اروپائی که خود بصنایع متوجه شده بودند از قبول مصنوعات انگلیس خودداری کردند واز طرف دیگر انگلستان را در صنایع دو رقیب زورمند مانند آلمان و ممالك متحدهٔ آمریکا پیدا شد . بالنتیجه صنعت وتجارت انگلستان، که پیوسته طریق ترقی میسپرد، ناگهان متوقف شد وبدین سبب دراحوال طبقهٔ کارگر تغییر عظیم روی داد کمی کار و سختی امر معیشت کارگران را بیکدگر نزدیکتر کرد و اجتماعات کارگران کم کم صورت سیاسی گرفت . علاوه بر آن رواج سوسیالیسم نیز دریشان مؤثر افتاد وبالاخره دربرابر احزاب دوگانهٔ انگلستان حزب نیرومنددیگری بنام **حزب کارگر** بوجود آمد (۱۸۹۲).

حزب کارگر که متمایل بمسلك سوسیالیسم بود سخت زود ترقی کرد . چنانکه در سال ۱۹۰۶ عدهٔ وکلای آن درمجلس عامهٔ انگلستان به ٥٤ رسید . بهمین سبب احزاب محافظه کار و آزادی طلب ناچار باسیاری از مقاصد آنحزب موافقت نمودند . چنانکه آسکیس وزیر حزب آزادی طلب دردورهٔ وزارت خویش بصلاح طبقهٔ کارگر قوانینی از مجلس گذرانید که از آنجمله یکی **قانون حمایت اطفال**

کارگران (۱۹۰۸) ودیگری **قانون هشت ساعت کار روزانهٔ** کارگران معادن (۱۹۱۱) است.

تحدید اختیارات مجلس لردها

در آغاز قرن بیستم مخارج دولت انگلستان بواسطهٔ وضع قوانین بصلاح طبقهٔ کارگروسعی در ازدیاد قوای لشکری و بحری بمراتب از قرن نوزدهم زیادتر شده بود. حکومت انگلیس برای جبران مخارج ناگزیر بوضع مالیاتهای جدید پرداخت و **للوید جرج**[1] وزیر مالیه در سال ۱۹۰۹ قانون مالیات برعایدات و حقوق وراثت را بتصویب مجلس عامه رسانید. لکن مجلس لردها چون قانون مزبور را مخالف مصالح افراد خویش میدید باآن موافقت ننمود وبالنتیجه مجلس عامه بموجب قانونی درسال ۱۹۱۱ اختیارات مجلس لردها را درباب قوانین مالی محدود کرد. در همانحال کساد بازار تجارت وصنعت وفلاحت وخطری که بواسطهٔ ترقی امور صنعتی وتجارتی آلمان متوجه انگلستان بود طرز تجارت آزاد را نیز مخالفین بسیار پیداشد و مخالفین را عقیده بر آن بود که دولت کمافی السابق برای مال التجارهای سایر ممالک حقوق گمرکی وضع نموده بدینطریق صنایع داخلی راحمایت کند.

---

۱ - Lloyd George.

فصل دوازدهم

اوضاع فرانسه از سال ۱۸۷۰ تا آغاز جنك بين المللى

مجلس ملى فرانسه كه در ۸ فوريهٔ ۱۸۷۱ براى مصالحه بادولت آلمان تأسيس شده بود[۱] چون مقدمات صلح فراهم شد ، در شهر **بردو**[۲] رسماً تشكيل يافت . مجلس مزبور ۷۵۰ وكيل داشت . ولى ازين عده فقط ۳۵۰ نفر طرفدار حكومت جمهورى وچهارصد نفر ديگرهواخواه سلطنت بودند . در ميان سلطنت طلبان نيزاختلاف بود .چه برخى ازيشان ميخواستند نوادهٔ شارل دهم‌را كه **كنت دشامبر**[۳] نامداشت بسلطنت بردارند وبرخى ديگر سلطنت **كنت دوپارى**[٤] نوادهٔ لوئى فيليپ را طالب بودند . بهمين سبب مجلس ملى در آغازتشكيل موقتاً حكومت جمهورى را كه مردم پاريس در ٤ سپتامبر ۱۸۷۰ اعلان كرده بودند پذيرفت ، ولى رسمىٰ و قانونى گشتن آنرا برأى عموم ملت فرانسه موكول كرد . سپس ناپلئون سوم وخانوادهٔ وى‌رارسماً از سلطنت مخلوع ومحروم نمود (اول مارس ۱۸۷۱) وتى ير كه‌از جانب مجلس مزبور برياست جمهورى موقتى انتخاب شده بود از طبقهٔ جمهورى‌طلبان وزرائى برگزيده درصدد جبران خسارات‌جنك ومصفا ساختن مملكت ازوجود سپاهيان دشمن برآمد .

پس از آنكه مقدمات صلح فراهم شد قرار بر آن نهادند كه تى ير ووزراء بپاريس روندومجلس ملى نيزبقصر ورساى منتقل‌شود.

---

۱ - رجوع بصفحهٔ ۱۳٦ شود .

۲ - Bordeaux.

۳ - Comte de Chambord.

٤ - Comtd de Paris.

احتراز مجلس ملی از ورود بپاریس بواسطهٔ اعتماد نداشتن مجلس مزبور بمردم پاریس بـود . چه مردم آنشهـر دراکتبر ۱۸۷۰ و ژانویهٔ ۱۸۷۱ دوبار در صدد کودتا و ایجاد انقلاب بر آمده بودند .

انتقال مجلس ملی بورسای که توهینی بمردم پاریس و نشان مخالفت آنمجلس باحکومت جمهوری بود ، اهالی پایتخت را خشمگین ساخت و در آنشهر موجب انقلابات خونین گـردید . مردم پاریس که از اوضاع سیاسی و حقیقت جنك اطلاع کامل نداشتند. شکست فرانسه را بخیانات برخی از زعمای قوم منسوب میشمردند ومخصوصاً چون اکثریت وکلای مجلس ملی نیـز با سلطنت طلبان بود بدان مجلس اعتماد کامل نداشتند . علاوه برین عقاید سوسیالیسم ازچندی پیش در مردم پاریس رسوخ یافته بود و مبلغین عقاید مزبور که در طبقات کارگر نفوذ بسیار یافته بودند .چون حکومت فرانسه را ناتوان و طبقهٔ کارگر شهر راکه هنگام محاصرهٔ پاریس برای دفع دشمن مسلح شده بود آمادهٔ کار دیدند ، بر آن شدند که بزور بر حکومت غالب شده وسائل انجام مقاصد مسلکی خویش را فراهم سازند .

در آغاز ماه مارس ۱۸۷۱ جمهوری طلبـان پاریس بعنوان دفاع ازحکومت جمهوری ومخالفت با سلطنت طلبان مجمعی مرکزی تشکیل کردند و مجمع مزبور فی‌الحقیقه درصدد ایجاد انقلاب بود . یکماه پیش ازآن نیز زمانیکه حکومت دفاع ملی با آلمان بمذاکرات صلح مشغول بود سپاهیان داو طلب شهـر پاریس ، یعنی جمهوری طلبان ۲۲۷ توپ و ۴۰۰۰۰ تفنـگی را کـه از جانب حکـومت دفاع ملی بایشان داده شده بود ضبط کرده بودند .

در روز هجـدهم مارس دو دسته از سپاهیان فرانسه مأمور گرفتن توپ هـائی که جمهوری طلبان ضبط کـرده و بمحلهٔ

من مارتر[1] برده بودندشد. لکن جمعی ازمردم شهر وسپاهیان داوطلب جمهوری‌خواه داخل لشکریان دولتی شده آنانرا بمساعدت باجمهوری خواهان و مخالفت با دولت بر انگیختند . بالنتیجه افراد سپاه سر از اطاعت فرماندهان خویش پیچیدند و دو نفر از صاحب منصبان را بیگناه تیر باران کردند و این واقعه موجب جنك داخلی سختی شد که قریب دو ماه دوام یافت .

تی یر بجای آنکه در شهر بدفع انقلابیون و مخالفین دولت پردازد از پاریس خارج شد و حتی برخی از قلاع مهم پایتخت را نیز باختیار یاغیان گذاشت . انقلابیون نیز در پاریس دولتی تشکیل کرده مردان شهر را عموماً مسلح ساختند و سپاهی بجانب ورسای فرستادند تا مجلس ملـی را از آنجا براند . لـکن اینمقصود انجام نیافت و قوای دولت بریشان غالب گشته جمعی از سران سپاه آنانرا دستگیر و تیر باران کرد .

قوای دولت مرکب از اسرای سپاه فرانسه در آلمان بود که بموجب مصالحهٔ ورسای از قیـد اسارت نجات یافته بوطن باز گشته بودند و عدهٔ آنان به ۱۵۰۰۰۰ نفر میرسید . تی یر با قوای مزبور پاریس را محاصره کرده پس از پنج هفته بشهر داخل شد و جنك سپاهیان دولت و انقلابیون درکوچهای پایتخت یکـهفته دوام یافت . شورشیان تمام عمارات بزرك پاریس مانند بلدیـه و قصر سلطنتی و عدلیه و ادارهٔ پلیس و مغازهای بزرك و بسیاری از خانهای شهـر را آتش زدنـد و از طرفین قریب ۶۵۰۰ نفر بهلاکت رسیدنـد . سرانجام قوای دولت بر شورشیان غالب آمـد و تی یر بر پایتخت مسلط شـده ۱۳۰۰۰ نفـر از مردم پاریس را بحبس و اعمال شاقه

۱ - Montmartre.

و تبعید محکوم نمود .

استقراض دولت و پرداخت غرامت بآلمان

تی یر چون ازانقلاب پاریس آسوده خاطر شد در صدد بر آمد که زودتر غرامت جنك را بآلمان پرداخته خاك وطن را از وجود سپاهیان بیگانه پاك سازد . بموجب مصالحه فرانکفورت مقرر شده بود که دولت فرانسه مبلغ پنج میلیارد فرانك درظرف سه سال بدولت آلمان بپردازد و تا زمانیکه تمام اقساط پرداخته نشده است سپاهیان آلمان در ایالات شمال شرقی فرانسه بمانند . تی یر برای اینکه زودتر سپاه دشمن را ازمملکت بیرون کند در پرداخت اقساط غرامت تسریع کرد ، چنانکه یکسال پیش از مهلت مقرر پنج میلیارد غرامت را تماماً پرداخته مملکت را ازوجود بیگانگان مصفا ساخت . برای پرداخت غرامات تی یر باستقراض از ملت فرانسه متوسل شد . فرانسویان نیز درین امر شدت علاقهٔ خویش را باستقلال وطن نشان دادند ، چنانکه در سال ۱۸۷۲ بجای سه میلیاردی که دولت فرانسه خواسته بود چهل و سه میلیارد پرداختند . علاوه برین برای‌جبران خسارات‌جنك و تأدیهٔ قروض دولت ، مجلس ملی مالیاتهای جدیدی بر وسائل حمل و نقل وکبریت و اجتماعات و غیره وضع کرد که جمع آن در سال بالغ بر هشتصد میلیون بود .

پس از انعقاد صلح فرانکفورت مجلس ملی برآن شد که بر قوای لشکری فرانسه بیفزاید و آنرا بپایهٔ قوای آلمان رساند . پس نخست قانونی وضع کرده خدمت لشکری را برای عموم فرانسویان از بیست‌ساله تا چهل‌ساله اجباری ساخت (۱۸۷۲) ، سپس برمخارج وزارت جنك بیفزود وبا آنکه دولت آلمان برین امر اعتراض کرد ، اصلاح امور لشکری را بر سایر امور مقدم داشت .

استعفاء تی یر و ریاست جمهور ماك ماهون

در همانحال که تی یر با موافقت مجلس ملی بجبران شکست فرانسه و اصلاح امور مالی و لشکری مملکت مشغول بود ، درباب تعیین طرز حکومت رسمی وقطعی فرانسه میان او ومجلس اختلافی روی دادکه بالاخره بکناره گیری وی از ریاست جمهور منجر شد .

مجلس ملی ، چنانکه سابقاً گذشت ، نخست فقط برای آن تشکیل شده بودکه از جانب ملت فرانسه با آلمان صلح کند . لکن پس از انعقاد صلح مجلس مزبور خودرا صاحب اختیاراتی در ردیف اختیارات مجلس مؤسسان شمرده بوضع قانون اساسی موقتی وتعیین تی یر بمقام ریاست جمهور پرداخت (اوت ۱۸۷۱) .

تی یر که خود ازسلطنت طلبان بودکم کم بحکومت جمهوری متمایل شد ، لکن معتقد بودکه حکومت جمهوری فرانسه باید محافظه کار و متین باشد . پس از آنکه سپاه آلمان فرانسه را ترك گفت و قانون خدمت لشکری اجباری ازمجلس ملی گذشت ، تی یر موقع را برای تعیین طرز حکومت قطعی فرانسه مناسب دید . پس مجلس ملی را بانجام این امر دعوت کرد وخود بحکومت جمهوری اظهار میل نمود . لکن اکثریت مجلس که مرکب از طرفداران خانوادهٔ ارلئان و بوربن و بناپارت بود با حکومت جمهوری مخالفت کرد و چون تی یر طرح قوانین اساسی را که مبنی بر استقرار حکومت جمهوری بود بمجلس ملی برد ، مجلس قوانین مزبور را ردکرد و بالنتیجه تی یر از ریاست جمهور کناره گرفت .

پس از استعفای تی یر مجلس ملی مارشال **ماك ماهون** را به ریاست جمهوربرگزید (فوریهٔ ۱۸۷۶) و چون او از جملهٔ سلطنت طلبان بود ، طرفداران سلطنت درصدد انجام مقاصد خویش برآمده

دست جمهوری طلبان را از امور دولتی کوتاه کردند . در همان حال بین هوا خواهان خانوادهٔ ارلئان و بوربن نیز موافقتی حاصل شد و کنت دباری نوادهٔ لوئی فیلیپ بقصر **فرسدرف**[1] واقع دراطریش که مقر کنت دشامبر بود رفته او را پادشاه فرانسه خواند و ازحق خودچشم پوشید. پس سلطنت‌طلبان با کنت دشامبر بمذاکره پرداختند و بالاخره او را بپادشاهی برگزیده هانری پنجم‌خواندند ودر صدد تهیهٔ تشریفات وانجام مراسم‌ورود وی بپاریس برآمدند . لکن ناگهان اختلاف کوچکی بین شاه جدید و طرفداران خانوادهٔ ارلئان پدید آمد و بدانواسطه بازگشت سلطنت فرانسه بخانوادهٔ بوربن میسر نگشت . طرفداران خانوادهٔ ارلئان میخواستند که بیرق سه رنك زمان لوئی‌فیلیپ بیرق رسمی فرانسه‌باشد وشاه جدید بیرق سه‌رنك‌را نشانی از انقلاب شمرده بقبول آن تن نداد و بهمین سبب سلطنت وی صورت نگرفت .

قوانین اساسی سال ۱۸۷۵ — چون موضوع سلطنت کنت دشامبر موقوف ماند سلطنت طلبان مجدداً ماك ماهون را که کاملاً مطیع ایشان بود هفت ساله بریاست جمهور برگزیدند (نوامبر ۱۸۷۳) و امیدوار بودند که درینمدت یا کنت دشامبر بسلطنت و قبول بیرق سه رنك راضی شود و یا پس از مرك وی کنت دباری بپادشاهی رسد . درهمان حال دولت فرانسه که از وزرای سلطنت طلب بدبدآمده بود بآزار جمهوری‌خواهان پرداخته جراید ایشان را توقیف کرد وبسیاری از آنان را بعناوین مختلفه بحبس انداخت . معهذا حزب جمهوری خواه در مجلس ملی روز بروز قویتر میشد وترقی‌آن نتیجهٔ زحمات گامبتا بودکه از شهری

---

۱ Frohdorf.

بشهر دیگر سفر کرده باایراد خطابها و تشکیل مجامع بر طرفداران جمهوری میفزود .

در سال ۱۸۷۵ مجلس ملی چون دانست که اکثر مردم فرانسه هوا خواه حکومت جمهوری هستند ناچار بتصویب قوانین اساسی چند مانند قانون تشکیل مجلس سنا وقانون انتخاب وکلای مجلس مبعوثان پرداخت . بموجب قوانین اساسی سال ۱۸۷۵حکومت فرانسه رسماًجمهوری شده قوهٔ مجریه برأیس جمهور وقوهٔ مقننه بمجلسین سنا ومبعوثان تفویض گشته است .

رئیس جمهور هفت‌سال یکبار از جانب مجلسین سنا ومبعوثان که بعنوان مجلس ملی بایکدگر توأم میشوند انتخاب میشود. انتخاب وزراء و اعضاء اداری مملکت و امضای عهد نامها و ترتیب امور لشکری از جملهٔ وظایف واختیارات اوست . قوانینی که از مجلسین میگذرد نیز بایستی بامضاء رئیس جمهور برسد واو میتواند باموافقت مجلس سنا مجلس مبعوثان را منحل کند . رئیس جمهور را در هیچ امری مسئولیت نیست ومسئول مجلسین وزراء هستندکه ازجانب رئیس جمهور انتخاب میشوند وهرگاه یکی از مجلسین باقانونی که وزراء تصویب آنرا خواسته‌اند موافقت نکند وآنرا رد نماید وزراء مجبورند که بی درنك ازکار کناره گیرند .

مجلس سنا ازسیصد نفر نماینده تشکیل‌میشود که بایستی لااقل هنگام انتخاب شدن چهل سال داشته باشند . تاسال ۱۸۸٤ هفتادوپنج تن از اعضاء سنا برای تمام عمر انتخاب میشدند وانتخاب این عده در سال ۱۸۷۵ از جانب مجلس ملی انجام گرفت وبموجب قانون اساسی مقرر شدکه بعد ازآن مجلس سنا خود آنانراانتخاب کند. بقیهٔ وکلای سنا نه سال یکبار انتخاب میشوند و انتخاب یك ثلث

آنان سه سال یکبار تجدید میشود . انتخاب اعضاء سنا از جانب مجمعی انجام می یافت که درحکومت نشین های هرایالت از وکلای مجلس مبعوثان ومستشاران ولایتی ونمایندگان شوراهای بلدی تشکیل میشد . لکن این ترتیب ، چنانکه خواهد آمد ، درسال ۱۸۸٤ تغییر یافت .

وکلای مجلس مبعوثان چهار سال یکبار انتخاب میشوند و تمام مردان فرانسوی ازبیست ویك سالگی درانتخابات شرکت می توانند کرد .

مجالس دوگانه بایستی همه سال درماه ژانویه مفتوح شودو لااقل درسال پنجماه منعقدباشد . اختیارات مجلسین نیزبسیاراست .چنانکه علاوه برتصویب قوانین وعوائد ومخارج مملکتی درباب صلح وجنك و معاهدات نیز حق رأی دارند و در هر موقع وزرای مسئول را استیضاح میتوانندکرد . صورت عوائد ومخارج مملکتی هرسال بایستی نخست بتصویب مجلس مبعوثان رسد و پس ازآن بمجلس سنا رود

پس از وضع قوانین اساسی مجلس ملی منحل شد (دسامبر ۱۸۷۵) و دولت در صدد انتخاب وکلای مجلسین سنا و مبعوثان برآمد و تا بیستم فوریهٔ ۱۸۷٦ انتخابات هر دو مجلس بپایان رسید . درمجلس سنا سلطنت‌طلبان اندك اکثریتی داشتند ، لکن در مجلس مبعوثان اکثریت با جمهوری طلبان بود . بهمین سبب ماك ماهون نیز ناچار وزرای خویش را از جمهوری طلبان برگزید .

در اواخر سال ۱۸۷۷ چون انتخابات شورا های بلدی و ولایتی تجدید میشد ،سلطنت طلبان از ترس آنکه مبادا وزرای جمهوری طلب انتخابات مزبور را بصلاح‌حزب خویش خاتمه دهند . ماك ماهون را بر آن داشتندکه **ژول سیمون**[۱] رئیس الوزرای وقت

۱ Jules Simon.

را که از جملهٔ طرفداران حکومت جمهوری بود از آنمقام برداشته **دوك دوبرگلی** [۱] را که از سلطنت طلبان بود بجای وی گمارد . دوك دوبرگلی نیز چون بریاست وزرائی رسید مجلس مبعوثان را با موافقت سنا منحل کرد و برای اینکه در انتخابات بلدی و غیره اعمال نفوذ نماید، تشکیل مجلس دیگر را نیز پنجماه بتعویق انداخت . لکن باز چون انتخابات بپایان رسید جمهوری طلبان در مجلس اکثریت داشتند و ماك ماهون با آنکه هوا خواهان سلطنت بکودتا تحریکش کردند . بدان امر غیر قانونی تن نداده ناچار مطیع مجلس گشت .

ماك ماهون تاسال ۱۸۷۹ رئیس جمهور فرانسه بود . درآغاز سال مزبور جمهوری طلبان در صدد بر آمدند که دست برخی از سرداران سلطنت خواه را ازامور لشکری کوتاه کنند ، لکن ماك ماهون معتقد بود که امور لشکری را از سیاست دور باید داشت و چون جمهوری طلبان در مقصود خود اصرار کردند از ریاست جمهور استعفا کرد (۳۰ ژانویه ۱۸۷۹) .

پس ازاستعفای ماك ماهون جمهوری طلبان **ژول گروی** [۲] رئیس مجلس را بجای وی انتخاب کردند و گام بتا را که از طرفداران صدیق جمهوری بود بریاست مجلس برگزیدند .

حکومت جمهوری طلبان

پس ازآنکه زمام حکومت فرانسه بدست جمهوری طلبان افتاد بانجام دو امر اساسی پرداختند . یکی تجزیهٔ سیاست و مذهب و کوتاه کردن دست کشیشان و روحانیون ازامور تعلیم وتربیت وغیره . دیگری توسعهٔ مستعمرات فرانسه در سایر قطعات عالم .

امور دوگانهٔ فوق بدست **ژول فری** که شش سال مقام ریاست

۱ - Duc de Broglie   ۲ - Jules Grévy.

وزرائی داشت واز جمهوری طلبان مدبر کارآزموده بود انجام گرفت . مخالفت جمهوری طلبان باروحانیون بیشتر بواسطهٔ طرفداری ایشان از مخالفین جمهوری در زمان مجلس ملی بود وفی‌الحقیقه صورت انتقام سیاسی داشت .

فکر توسعهٔ مستعمرات نیز برای توسعهٔ اموراقتصادی ورقابت با تجارت آلمان وامریکا در جمهوری طلبان رسوخ یافت و مخصوصاً دولت جمهوری فرانسه میخواست با تصرف نواحی جدیده بر دول معظمهٔ اروپا ثابت کند که از شکست ۱۸۷۱ فرسوده وناتوان نشده و کمافی السابق درسیاست عالم بارقیبان خویش برابری میتواند کرد.

ژول فری درظرف چهار سال (۱۸۸۱تا۱۸۸۵) ممالك تونس وآنام وتنکن را برمتصرفات فرانسه بیفزود ومقدمات تسخیر سودان وکنگو وماداکسکار را نیز فراهم ساخت .

تجدید نظر در قانون اساسی

درسال ۱۸۸۵ جمهوری طلبان برای اینکه ازاختیارات مجلس سنا بکاهند و طرز انتخاب وکلای مجلس مزبور را، که غالباً بزیان فرقهٔ ایشان انجام می‌یافت، تغییر دهند . در قانون اساسی سال ۱۸۷۵ تغییراتی دادند وبالنتیجه انتخاب وکلای سنارا ، که برای تمام عمر انتخاب میشدند ، [illegible] کرسی های ایشان را بین ولایات مختلفه تقسیم نمودند وبر عدهٔ وکلای شهر های بزرك . که تاآن زمان مانند بلاد کوچك وقصبات فقط حق انتخاب یك وکیل داشتند . افزوده بدینطریق درمجلس سنا نیز اکثریت یافتند

نمایشگاه بین المللی سال ۱۸۸۹

درسال ۱۸۸۹ که صدسال ازتاریخ آغازانقلاب کبیر فرانسه میگذشت . دولت مزبور بافتخار آن انقلاب در پاریس نمایشگاهی بین المللی

ترتیب داد ودر آن نمایشگاه که بیشتر معرف ترقیات فرانسه درفن معماری و صنایع مختلفه بود قریب ۳۲ میلیون از ملل مختلفه عالم بتماشا رفتند، ولی از سلاطین ممالک خارجی بجز ناصر الدین شاه پادشاه ایران وسلطان تونس ، برای اینکه نمایشگاه مزبور بافتخار انقلاب کبیر فرانسه ترتیب داده شده بود . کسی بتماشای آن نرفت. برج معروف **ایفل** را نیز برای نمایشگاه سال ۱۸۸۹ ساختند . این برج سیصد متر ارتفاع دارد و سراپا از آهنست . برپا کنندهٔ آن یکی از مهندسین فرانسه موسوم به ایفل بود .

از سال ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۹ سه امر مهم در فرانسه روی داد که قابل ذکر است . اول موضوع حفر **تنگهٔ پاناما** ، دوم اقدامات **آنارشیست ها**[1] و قتل رئیس جمهور ، سوم **موضوع دریفوس**[2].

موضوع پاناما

از سال ۱۸۸۱ شرکتی بریاست یکی از فرنسویان موسوم به **فردیناند دولسپس**[3] برای حفر تنگهٔ پاناما در امریکای مرکزی تشکیل یافت . لکن پس از چندی مخارج شرکت بیش از حدی که پیش بینی شده بود گردید و شرکت با آنکه باستقراض پرداخت بانجام مقصود موفق نشد وناچاردرماه فوریهٔ ۱۸۸۹ اعلان انحلال داده درصدد تصفیهٔ حساب برآمد ، در همان حال شهرت یافت که برخی ازوکلای مجلس سنا ومبعوثان ازشرکت رشوه گرفته ودرعوض برخلاف قانون باآن مساعدتهائی کرده‌اند .

در نتیجهٔ این اتهام جمعی ازوکلای سنا ومبعوثان و سیاسیون محاکمه شدند ، ولی محکمه . جز یکی ازوزرای سابق فوائد عامه وشخص فردیناند دولسپس . همگی را تبرئه کرد . انحلال شرکت

---

۱ - Les Anarchistes.   ۲ - DreYfus.

۳ - Ferdinand de Lesseps.

. حفر ترعهٔ پاناماواتهام وکلای مجلسین موجب آن شد که دست رؤسای احزاب جمهوری طلب از امور دولتی کوتاه گشت و اشخاصی تازه برسر کار آمدند .

اقدامات آنارشیستها

در اواخر قرن نوزدهم عدهٔ قلیلی بنام آنارشیست در فرانسه وجود داشتند که مرامشان آزاد کردن افراد از قید اجتماعات بود . آنارشیست ها تشکیلات حزبی نداشتندومعتقدبودند که مقصود خویش را باعمل بایستی انجام‌دهند. پس پیروی این عقیده بکشتن اشخاص وآتش زدن‌عمارات‌و امثال آن پرداختند وازآن جمله در۲٤ ژون ۱۸۹٤ **کارنو** [1] رئیس جمهور فرانسه را، که درسال ۱۸۸۷ بجای ژول گروی‌انتخاب شده بود، در شهرلیون بقتل رسانیدند . بالنتیجه دولت نیزقانونی ازمجلس گذرانید که بموجب آن آنارشیستها ازحقوق عمومی کلیهٔ محروم شدند و جرائد ومطبوعات ایشان توقیف گشت .

موضوع دریفوس

در ۱۵ اکتبر ۱۸۹٤ یکی ازصاحب منصبان توپخانهٔ فرانسه موسوم به آلفرد دریفوس متهم شد که برخی از اسرار لشکری را بوسیلهٔ مکتوب بی امضای بی تاریخی برنمایندهٔ نظامی یکی ازدول بیگانه فاش کرده است . پس وزارت‌جنگ متهم مزبور را توقیف نموده در محکمهٔ نظامی محاکمه کرد و بالنتیجه اورا ازتمام درجات لشکری خلع نموده بتبعید دائمی محکوم‌ساخت در همانحال نایب رئیس مجلس‌سنا موسوم به **شوررکستنر** [2] ویکی ازصاحب منصبان عالی رتبهٔ سپاه که **پیکار** [3] نامداشت .معتقد ببیگناهی دریفوس بودند ، و مکتوبی را که مبنای اتهام او بود . بصاحب

Picquart - ۳ Scheurer - Kestner - ۲ Carnot - ۱

منصب دیگری موسوم به **استرهازی** [۱] منسوب مینمردند . پس
درخواست کردند که درحکم دریفوس تجدید نظر شود ومحاکمه
استرهازی را نیز خواستار شدند . محکمه نظامی استرهازی راجلب
ومحاکمه کرد . لکن اورا تبرئه نمود وتبرئه وی درفرانسه‌موجب
غوغائی عجیب گردید . درآن ضمن یکی ازنویسندگان بزرك‌فرانسه
موسوم به **امیل‌زولا** [۲] که پیش ازآن‌هم ازدریفوس دفاع کرده بود
بازدرباب بیگناهی وی‌درجریده **ارور** [۳] مراسله‌ای بعنوان« مقصر میدانم » [۴]
خطاب برئیس جمهور منتشر ساخت و در آنمراسله محکمه نظامی
را متهم کردکه دریفوس را بیگناه محکوم نموده و استرهازی را با
آنکه فی الحقیقه مقصربوده تبرئه کرده است . مراسلهٔ زولادر مراکز
سیاسی و قضائی و مجلسین تأثیر غریب نمود و رؤسای وزارت
جنك برای «حفظ شرافت خود» آن نویسنده بزرگوار را بمحکمه
جنائی جلب کردندو با آنکه دراظهار خویش محق بود بحد اکثر
مجازات یعنی یکسال حبس و سیصد فرانك جریمه محکوم ساختند
(سوم فوریه ۱۸۹۸) .

درین گیر و دار **بریسون** [۵] رئیس الوزرای فرانسه معتقد
ببیگناهی دریفوس بود ولی کاونیاك وزیرجنك او را مقصر می پنداشت
و برای اثبات عقیدهٔ خویش دو فقره سندی را که یکی از صاحب
منصبان لشکر موسوم به **هانری** [۶] برای وی فرستاده و مؤید تقصیر
دریفوس بود رسماً در مجلس مبعوثان قرائت کرد ، لکن پس از
چند ماه هانری اقرار نمود که اسناد دوگانهٔ مزبور ساختگی بوده است
و چون او را بزندان انداختنــد انتحار کرد . پس هیئت وزراء

۱ - Esterhazy. ۲ - Émile Zola. ۳ - Aurore.
۴ - J,accuse. ۵ - Brisson. ۶ - Henry.

درخواست تجدید نظر درحکم دریفوس رابدیوان‌عالی تمیز فرستاد ومحکمهٔ مزبور حکم محکمهٔ نظامی را نقض نمودوموضوع مجدداً بمحکمهٔ نظامی شهر **رن**[۱] رجوع‌شد. لکن آنمحکمه باز دریفوس را مقصر شمرد و فقط درحکم قیدکردکه مقصر میتواند ازتخفیفات قانونی مجازات استفاده نماید . پس رئیس‌جمهور فرانسه تبعید ابدی دریفوس را بدهسال حبس تخفیف داد . در سال ۱۹۰٤ باز چون معلوم شدکه برخی از اسناد جعلی و اوراق راجع بموضوع دریفوس سابقاً بدیوان تمیز ومحکمهٔ نظامی رن فرستاده نشده است ، دیوان تمیز مجدداً بآن امر رسیدگی کرد وحکم‌محکمه نظامی رن را نقض نمود (۱۲ ژویه ۱۹۰٦) .

موضوع‌دریفوس بسیاری ازمردم فرانسه رانسبت‌برؤسای امور لشکری و صاحب منصبان عالی رتبه وزارت جنك بدبین وخشمگین ساخت و مبدأ اقداماتی بر ضد تشکیلات لشکری گردید . از طرفی در تشکیلات حزبی فرانسه نیز مؤثر افتاد و از آنپس در مجلس فرانسه احزاب تازه ای پیدا شد .

تجزیهٔ مذهب از دولت

از جملهٔ امور مهمه‌ای که در آغاز قرن بیستم در فرانسه روی داد تجزیه مذهب ازدولت وکوتاه‌کردن دست‌تسلط پاپ و نمایندگان وی از امور معارفی و سیاسی بود . پس از مرگ پی نهم درسال ۱۸۷۸ **لئون**[۲] سیزدهم که پاپی آزادیخواه و روشن فکر بود، بجای وی انتخاب شد . ولی پس از وفات وی کاردینال **سارتو**[۳]، که در استبداد رأی و مخالفت با افکار جدیده نظیر گرگوار شانزدهم بود، بنام پی دهم بمقام پاپی رسید و با حکومت جمهوری فرانسه در بسیاری از مسائل مذهبی

۱ - Rennes ۲ - Léon XIII. ۳ - Sarto.

و معارفی مخالفت کرد . بالاخره بر سر تغییر دو نفر از کشیشان فرانسه بین او و دولت فرانسه اختلاف شدید روی داد وچون پاپ درمخالفت پایداری کرد. دولت‌فرانسه سفیر خویش را ازدربار واتیکان احضار نمود و **امیل کونب**[1] رئیس الوزرای فرانسه قانونی ازمجلس گذرانیده مذهب را از دولت مجزا کرد و افراد مملکت را در مذهب خویش آزاد نهاد واز مقامات مذهبی فرانسه جنبهٔ رسمی و اختیارات قانونی سابق را سلب نمود .

تغییرات اساسی فرانسه از سال ۱۸۷۰

از آغاز جمهوری سوم فرانسه قوانین مفیدهٔ بسیاری در فرانسه وضع شد که موجب ترقیات معنوی ومادی آن مملکت گردید . مهمترین قوانین مزبور قوانین مربوط بمعارفست که از سال ۱۸۸۰ تا ۱۹۰٤ مندرجاً بتصویب رسید . بموجب قوانین مذکور برای دختران نیز مدارس‌متوسطه تأسیس شد و تعلیمات ابتدائی مجانی واجباری گشت و بدین واسطه بودجهٔ تعلیمات مقدماتی که در زمان سلطنت ناپلئون سوم قریب دوازده ملیون بود از سال ۱۸۸۸ بصد میلیون رسید .

در قانون نظام اجباری نیز تغییراتی پدید آمد ودر سال ۱۹۰۵ مجلس فرانسه مدت خدمت لشکری را از پنج سال بدو سال تخفیف داد . و در عوض آنرا برای عموم طبقات مردم اجباری ساخته امتیازاتی را که قانون پیش برای برخی از طبقات قائل شده بود لغو کرد . ولی درسال ۱۹۱۳ بواسطهٔ ترقی فوق العادهٔ سپاه آلمان مجلس فرانسه مدت خدمت نظام اجباری را سه‌سال تعیین نمود .

درسال ۱۸۹۲ مجلس فرانسه برای ترویج صنایع داخلی و جلوگیری از رقابت خارجیان قانون تجارت آزاد را که در سال

[1] ...e Combes

۱۸۶۰ بتصویب رسیده بود لغو کرد ومجدداً برای مال التجار های خارجی حقوق گمرکی معین نمود .

از آغاز جمهوری سوم دولت فرانسه دراصلاح حال طبقات کارگر وفقیر میکوشید وبرای انجام این مقصود قوانین چندی بصلاح طبقات مزبور از مجلس گذرانید . از آنجمله یکی قانون ۱۸۸٤ است که بکارگران اجازهٔ اجتماع وتشکیل مجامع صنعتی داد.دیگری قوانین ۱۸۹۲ و۱۹۰۰ که مدت کار زنان واطفال را در کارخانها و معادن محدود ساخت واستخدام اطفالی را که کمتر از سیزده سال دارند بکلی ممنوع داشت . درسال ۱۹۱۹ هم قانون از مجلس گذشت که بموجب آن مدت کار روزانهٔ هر کارگر هشت ساعت تعیین شد واین قانون در احوال روحی کارگران سخت مؤثرافتاد. قوانین مفید دیگری نیز برای کمك بوراث کارگرانی راکه بواسطهٔ احتراق معادن یاحوادثی نظیر آن مقتول میشوند . یا کارگرانی که بعلت پیری ازکار باز میمانند. وضع شده و ازینجهة زندگانی طبقات کارگر رو ببهبودی نهاده است .

فصل سیزدهم

اوضاع اطریش هنگری از ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۴

دولت اطریش ازسال ۱۸۵۹ تا ۱۸۶۷ تغییر بسیار کرد و حکومت مستبد آن مملکت بحکومت مشروطهٔ **اطریش هنگری** مبدل شد که تا زمان جنگ بین المللی پایدار بود .

چنانکه در فصول پیش گذشت فرانسوا ژزف ازسال ۱۸۴۸ بسلطنت رسید وتاسال ۱۹۱۷ شصت و نه سال پادشاهی کرد . در مملکت اطریش فقط شخص سلطان وسیلهٔ ارتباط ملل مختلفهٔ آنسرزمین بود . چه عموم ملل گوناگون اطریش واحزاب وطبقات شخص امپراطور رایگانه حامی وپشتیبان خویش می پنداشتند وگمان میکردند که بی موافقت وی مقاصد ایشان امکان پذیر نیست .

فرانسوا ژزف پادشاهی بلندهمت وجاه طلب ومتکبر بود وچون بر اطرافیان خویش بدیدهٔ بی اعتمادی مینگریست . غالب امور را بارادهٔ شخصی خویش انجام میداد. سعی او درمرتبهٔ اول آن بود که قوای لشکری اطریش را ترقی دهد و بدین طریق بامما لك معظم اروپا همسری کند .

پس ازشکست اطریش درسال ۱۸۵۹ از فرانسه وایطالیا مردم هنگری باز درصدد انقلاب برآمدند وچون خزانهٔ مملکت نیز تهی بود وفرانسوا ژزف منازعات داخلی را زیان آور میدید برآن شد که حکومت استبدادی را بحکومت مشروطه مبدل کند . لکن برای انجام این امر در اتخاذ دوطریقهٔ مختلف مردد بود . یکی تشکیل حکومت مجتمعی [illegible] مجامعهٔ اطریش . بدین طریق که هرملتی

را دراداره امورداخلی خویش استقلال دهدو در شهر وین مجلسی از نمایندگان دیتهای ایالات مختلفه تأسیس کند. و آنمجلس ازجاب عموم ملل متحده در مسائل عمومی. مانند امور لشکری ومالی واقتصادی و روابطاطریش با سایر دول وامثال آن رسیدگی و مشورت نماید. دیگر آنکه از اختیارات دیتهای ایالات مختلفه در امور داخلی کاسته حکومت مرکزی را تقویت کند و دو مجلس اعیان ومبعوثان از بزرگان و نجبا و نمایندگان ملل متنوعهٔ مملکت در شهر وین تأسیس نماید.

امپراطور برای اتخاذ یکی از دو طریق مذکور موضوع رابه **شورای امپراطوری**[1] رجوع کرد و چند تن از معاریف بزرگان مملکت را نیز براعضای شورای مزبور بیفزود. اکثریت شورای امپراطوری طریقهٔ نخستین را تصویب کردوامپراطور نیز در ۲۰ اکتبر ۱۸۶۰ فرمانی صادر نموده به دیتهای ایالتی اجازه وضع قوانین داد و مجلسی بهمان نام شورای امپراطوری از نمایندگان دیتها برای مشاوره در امور عمومی ممالکی تأسیس نمود. لکن اتخاذ این طریقه با دو اشکال مهم مواجه شد. یکی آنکه آزادی طلبان آلمانی نژاداطریش هواخواه حکومت مرکزی توانا و وضع قانون اساسی و تأسیس مجلس مبعوثان واقعی بودند و بدین سبب با طرز جدید حکومت مخالفت میکردند. دیگر آنکه مردم هنگری از فرمان امپراطور استفادهٔ سوء نموده، اقداماتی را که دولت اطریش از سال ۱۸۴۸ بدون تصویب دیت ایشان کرده بود ناصواب میشمردند و از قبول قوانینی که پس ازسال مزبور وضع شده بود خود داری می نمودند. پس امپراطور ناچارطریقهٔ دوم را اتخاذ کرد و در سال ۱۸۶۱ فرمان

۱ - Reichsrath.

دیگری صادر نموده اختیارات دیتهای ایالتی را محدود ساخت وشورای امپراطوری را بمجالس دوگانهٔ اعیان و مبعوثان تبدیل کرد. بموجب فرمان جدید مجالس دوگانه را در وضع قوانین و تصویب عوائد و مخارج کل مملکتی اختیار تام بود و وزراء مملکت که ازجانب شاه انتخاب میشدند مسئول مجلسین بودند . بدینطریق حکومت اطریش مشروطه شد . لکن این‌طرز نیزدوامی نکرد . زیرا مردم هنگری و بهم با آن سخت مخالفت کردند و از فرستادن نمایندگان خویش بمجالس دوگانه خودداری نمودند .

امپراطور چون طریقهٔ دوم را نیز مفید نیافت باز . درصدد چاره جوئی بر آمد وبا زعمای هنگری برای رفع اختلاف بمذاکره پرداخت . لکن درهمانحال جنك اطریش و پروس (۱۸۶۶) پیش آمد و بشکست سادوا منتهی شد . پس از شکست سادوا چون بیم آن بودکه درداخلهٔ مملکت نیز انقلاباتی پدید آید ، فرانسواژزف بی درنك با مجارها معاهده کرد و **بوست**[۱] صدر اعظم اطریش با **فرانسوادآك**[۲] رئیس حزب آزادیخواه اعتدالی دبت هنگری طرز حکومت امپراطوری اطریش را بطریق ذیل معین کردند :

اولا بموجب معاهدهٔ جدید دول اطریش و هنگری درتحت امر سلطان واحد از هر جهت با یکدیگر یکسان شدند و از آنپس دولت اطریش **بدولت اطریش هنگری** موسوم گشت . ثانیاً ایالات هنگری و کرواسی و اسلاوبی[۳] و ترانسیلوانی جزء دولت هنگری شمرده شد و هفده ایالت دیگر مملکت ازمنضمات اطریش محسوب گردید . ثالثاً امور مملکتی بدو قسمت گشت ، یکی امور عمومی مانند روابط مملکت با سایر دول و امور لشکری و مالی و دیگر

۱- Beust ۲- Deák. ۳- Slavonie.

امور مربوط بمصالح و منافع مشترك دولتین. مثل مسائل تجارتی و گمرکی و مسائل مربوط بطرق و شوارع و راه آهنها و امثال آن . امور عمومی دو مملکت بدست وزرای واحد اداره میشد و مملکتین را وزارت مالیه وجنك وخارجهٔ واحد بود . امور مربوط بمصالح و منافع مشترك دولتین نیز در مجاسی از نمایندگان دیت هنگری ومجلس اطریش موسوم بەریشسرات حل و عقد مبشد واین مجلس سالی دو دفعه، یکبار دروین و یکبار در بوداپست، تشکیل می یافت .

پس از اتحاد اطریش و هنگری هریك از آن دو دولت در امور داخلی خویش مستقل گشت، ولی امپراطور بر هردو مملکت سلطنت میکرد وفرمانده کل سپاه محسوب میشد. دیت هنگری مرکب از دومجلس بود، یکی مجاس اشراف که از نجبا وبزرگان مملکت تشکیل می یافت و اعضاء آن راشخص شاه انتخاب میکرد، دیگری مجلس نمایندگان که وکلای آن بنا بر آراء عمومی انتخاب میشدند . عدهٔ نمایندگان مجلس مزبور ۴۵۳ و دورهٔ آن پنجسال بود .

در اطریش نیز ریشسرات مرکب از دو مجاس بود . یکی مجلس اعیان و دیگری مجاس مبعوثان . وکلای مجلس اعیان از طرف شخص شاه و نمایندگان مجاس مبعوثان از جانب ملل ایالات هفدهگانه انتخاب میشدندوعدهٔ وکلای مجاس مبعوثان ۲۰۳ نفر بود .

اختلافات ملی در اطریش

یکی از مسائل مهمهٔ داخلی اطریش مسئلهٔ اختلافات ملی آنسر زمین بود . چنانکه سابقاً گفته شد دراطریش امور مملکتی بدست آلمانها اداره میشد وزبان آلمانی زبان رسمی مملکت بشمارمیرفت . پس ازآنکه اطریش وهنگری درادارهٔ امور داخلی مستقل شدند. ملل مختلفهٔ دیگر نیز. که ضمیمهٔ دولت اطریش شده بودند ، مانند چکها واسلاوها درخواست استقلال اداری وداخلی کردند،

ولی اختلاف اساسی بر سر زبان بود ، زیرا در اطریش زبان نشانهٔ ملیت محسوب میشد . آلمانها میخواستند که زبان آلمانی در سراسر مملکت زبان رسمی شمرده شود. ولی اسلاوها و چکها بدین امر راضی نمیشدند و میگفتند که تمام السنهٔ ملل مختلفهٔ اطریش بایستی آزاد باشد وزبان آلمانی را در ادارات و محاکم و مدارس برسایر السنه امتیازی ننهد .

ملل مختلفهٔ اطریش برای دفاع از حقوق‌ملی خویش هریك حزبی خاص تشکیل کرده بودند واز آن میان حزب لهستانیهاوچکها از دیگران تواناتر بود. لهستانیها میل داشتند که بایشان استقلال مالی عطا گردد وبراختیارات دیت گالیسی [1] (قسمتی ازلهستان اطریش) درامور تجارتی ومعارفی وقضائی وصحی افزوده شود .

چکها نیز، پس از آنکه هنگری استقلال داخلی عطاشد، در سال ۱۸۶۸ درخواست استقلال داخلی کردند واز فرستادن‌نمایندگان خویش‌بمجلس وین خودداری نمودند وچون‌دولت درصددجلوگیری از اقدامات ایشان برآمد سر بشورش برداشتند . پس فرانسواژزف جز تسلیم چاره ای ندید وبرآن‌شد که ایالت بهم را نیزمثل‌هنگری استقلال داخلی عطا کند. لکن آلمانهای اطریش بااین‌امر مخالفت کردند ودرخفا دولت آلمان را نیز برانداشتند که فرانسواژزف را ازقصد خویش باز دارد. بسمارك هم که درخیال اتحاد بادولت‌اطریش بود ، بگمان اینکه استقلال داخلی بهم مانع مقصود وی‌تواند شد . باایشان موافقت کرد . از طرفی‌مجارها نیز، بواسطهٔ اختلافات دیرینه واز بیم آنکه مبادا آزادی اسلاو های اطریش اسلاوهای هنگری را هم بخیال تحصیل آزادی اندازد. بااستقلال داخلی بهم مخالفت نمودند عاقبت فرانسوا ژزف ازقصد خویش چشم پوشید ومقصود

1 - (Galicie)

چکها صورت نگرفت .

چکها تاسال ۱۸۷۹ ازفرستادن نمایندگان خویش بمجلس ملی وین امتناع کردند . درسال‌مزبور بین‌ایشان وحکومت اطریش‌موافقتی حاصل شد ، بدینطربق که چکها از استقلال داخلی چشم پوشیده نمایندگان خودرا بمجلس ملی وین فرستادند و دولت اطریش نیز در عوض زبان چك را در ایالت بهم رسمی شمرد و دارالفنون شهر پراك را بدوقسمت آلمانی و چکی تقسیم نمود و امر داد که احکام رسمی را از آندس بهر دو زبان نوبسند . و لی باز اختلافات ملی رفع نشد وپیوسته در مجلس بین نمایندگان چکی وآلمانی برسر استقلال وزبان نزاع بود واختلافات مزبور تاپایان جنك بین المللی وتقسیم ممالك امپراطوری اطریش ازمیان برنخاست .

اختلافات ملی در هنگری

در سرزمین هنگری نیز اختلافات ملی ، مخصوصاً درباب زبان ، وجود داشت . مجارها میخواستند که زبان خویش را برسایر ملل هنگری مانند کرواتها و صربها و رومانیها تحمیل کنند و بهمین سبب آنرا زبان رسمی و اداری شمرده تمام علوم را در مدارس بدانزبان تدریس می کردند . لکن مقصود ایشان کاملا انجام نگرفت ، چه کرواتها سخت مخالفت نمودند و سر انجام دولت هنگری ناگزیر با آنان ازدر موافقت درآمد وبموجب قراردادی ایالت کرواسی را تاحدی استقلال داخلی عطا کرد و زبان کرواترا زبان رسمی آن ایالات شمرد . بنابر قرارداد مزبور کرواتها درشهر **زاگرب** [۱] دیتی تشکیل کردند که قریب صد نماینده داشت ودر امور داخلی ازقبیل مسائل قضائی ومعارفی ومذهبی مشاوره میکرد . بعلاوه وزارتخانهٔ مخصوصی برای ادارهٔ امور کرواسی درهنگری تأسس شد وقوهٔ مجریهٔ آن

۱ - Zajreb.

ایالت بحاکمی که نمایندهٔ شاه ومسئول دیت کرواسی بودتفویض گشت.
غیر از کراواتها. صربها ورومانیها نیزدرصدد تحصیل استقلال داخلی بودند وبقبول حکومت مجارها وزبان ایشان راضی نمیشدند. آرزوی صربها آن بود که از دولت اطریش هنگری مجزا شده بمملکت مستقل همسایهٔ خویش صربستان بپیوندند ومخصوصاً فتوحات صربستان در جنگهای بالکان (۱۹۱۲ تا ۱۹۱۳) آتش آرزوی آنان را تند کرد.
رومانیهای **ترانسیلوانی**[۱] نیز مایل بودند که از هنگری جدا گشته برومانی منضم شوند ودرینراه باقدامات چند متوسل شدند. لکن دولت هنگری محرکین وسران‌قوم را محکوم‌ومحبوس ساخت وتاپایان جنك بین المللی از مقصود ایشان ممانعت کرد.

اوضاع اطریش هنگری در آغاز قرن بیستم

در آغاز قرن بیستم اوضاع داخلی اطریش هنگری بواسطهٔ اختلافات ملی سخت مغشوش و تیره بود. چنانکه بسیاری از سیاستمداران خارجی تجزیهٔ آن مملکت‌را پس ازمرك فرانسوا ژزف امری مسلم می پنداشتند. در هنگری پسر کسوت مسبب معروف انقلاب ۱۸٤۸ حزبی‌تأسیس کرده بود ومیخواست هنگری را بکلی ازاطریش مجزا نموده باستقلال کامل رساند. لکن احزاب دیگر با این امر مخالف بودند. چه از حمله دولت روسیه، که میخواست بر تنگه های بسفر وداردانل دست یابد،بیم داشتندوخودرابمساعدت وپشتیبانی دولت‌دوست متحدی مانند اطریش محتاج میدیدند.
دراطریش قسمتی ازآلمانها مایل بودند که بامپراطوری آلمان منضم شوند. لکن عدهٔ آنان محدود بود. تشکیل دولت مستقل

۱ – Transylvanie.

صربستان وفتوحات آنمملکت در جنگهای بالکان نیز برای اطریش هنگری خطری عظیم محسوب میشد . زیرا چنانکه گفتیم استقلال وقدرت مملکت مزبور صربهای هنگری را مجذوب نموده بود وآنقوم آرزوداشتند که روزی ازهنگری مجزا شده بصربستان پیوندند. بهمین سبب بود که درسال ۱۹۱٤ دولت اطریش هنگری در صدد اضمحلال صربستان برآمد وآتش جنك عالمسوز بین المللی را برافروخت .

فصل چهاردهم

اوضاع تجاری و صناعی دنیا در قرن نوزدهم و بیستم

در قرن نوزدهم چون اوضاع زندگانی مادی بشر صورت دیگر گرفته بود . در تجارت و صناعت ترقیات فراوان روی داد . ترقیات مزبور اصولاً نتیجهٔ پیشرفت علوم مادی و مخصوصاً علوم طبیعی وشیمی بود که دانشمندان تمام عالم درآن شرکت داشته اند. در قرن نوزدهم با استفاده از قوهٔ بخار برای حرکت دادن ماشینهای کارخانها در امر صناعت ترقیات فوق العاده پدید آمد و چون قوهٔ مزبور درحرکت کشتیها و راه آهنها بکار رفت ، وبواسطهٔ کشف قوهٔ برق تلگراف و تلفن اختراع شد . فی الحقیقه ممالك عالم بیکدیگر نزدیك گشت و بالنتیجه تجارت رونق گرفت .

تغییرات تجاری وصناعی در قرن نوزدهم چنان بسرعت روی داد که هرگاه فی المثل قرن هفدهم میلادی را در صنعت و تجارت از طرفی با قرن نوزدهم و از طرفی با زمان کوروش کبیر پادشاه ایران مقایسه کنیم . خواهیم دید که اختلاف قرن مزبور باقرن نوزدهم بمراتب بیشتر از اختلاف آن با عصر کوروش کبیر است .

در ممالك اروپا تا اواخر قرن هجدهم تمام صنایع با دست انجام میگرفت و از ماشین بهیچوجه اثری نبود . قوای طبیعی فشار آب و باد را نیز فقط در حرکت چرخ آسیا بکار می بردند . چنانکه دستگاه نساجی قرن هفدهم را با دستگاه پارچه بافی مصریان پانزده قرن پیش از میلاد شباهت تام بود . بنابرین کار خانه بمفهوم کنونی وجود نداشت و اگر هم چینی سازی و پارچه بافی وتربیت

کرم ابریشم و امثال آنرا مؤسسات کوچکی بود، کارگران آن سخت معدود بودند و رئیس مؤسسه نیز خود از جملهٔ کارگران بشمار میرفت. علاوه برین همیشه جنس را با احتیاط و مطابق احتیاجات شهر یا ولایت خویش تهیه میکردند و بدین سبب محصولات صنعتی بسیار گران فراهم میشد.

تجارت نیز پیش از قرن نوزدهم بواسطهٔ فقدان وسائل حمل و نقل محلی بود و تجارت بین المللی و عمومی رواجی نداشت. در تجارتخانهای محلی هم چون مشتریان در شهرها و قصبات مملکت پراکنده بودند. فروشنده ناگزیر بود که از پی مشتری بر خیزد و اجناس خودرا بتوسط دوره گردان نواحی مملکت فرستد. لکن فرستادن جنس بنواحی دور دست وسیلهٔ حمل و نقل لازم داشت و چون یگانه وسیله در آنزمان چهار پایان بودند. تسریع در امر تجارت امکان ناپذیر بود.

مسافرت نیز تا دو قرن پیش امری دشوار بود. چه مسافرین در راههای وسیع با دلیجان و گاری سفر میکردند و راهی را که امروز اتوموبیل و راه آهن در یک روز می پیماید در چند روز بزحمت می پیمودند. در راههای باریک نیز مسافرت جز با چهار پایان بارکش امکان ناپذیر می نمود. مسافرتهای بحری از آنچه گذشت بمراتب دشوارتر بود. زیرا کشتیهای آنزمان جز باد خود محرکی نداشت و اگر باد مساعدی نمی وزید کشتی از حرکت باز میماند. چنانکه کشتیها غالباً بانتظار باد مساعد چند ماه در بندر می ماندند.

اختراع ماشین بخار

اختراع ماشین بخار در امر تجارت وصنعت تأثیر بسیار کرد. در اواخر قرن هفدهم یکنفر فرانسوی موسوم به دنی پاپن[1] ثابت نمود که از قوهٔ بخار

1- Denis Papin.

آب در حرکت ماشینها استفاده میتوان کرد (۱۷۰۷) . چندی بعد یکنفر انگلیسی موسوم به **وات**[1] (۱۷۶۹ تا ۱۷۷۹) قوهٔ بخار آب را در ماشین نخ ریسی که تازه اختراع شده بود وهمچنین درماشین نساجی بکار برد . پس از وی یکنفر فرانسوی موسوم به **کوگنو**[2] کالسکهٔ بخاری ساخت که ساعتی چهار کیلو متر (یعنی از مرد پیاده آهسته تر) راه میرفت . پس ازو نیزفرانسوی دیگر بنام **ژوفروا**[3] قایق بخاری اختراع کرد (۱۷۷۶ تا ۱۷۸۳) .

اختراع راه آهن

در اوائل قرن نوزدهم در یکی از معادن زغال‌سنگ انگلستان برای حمل زغال ماشینی شبیه بکالسکهٔ کوگنو ساختند که روی‌خط آهن حرکت‌میکرد . لکن ماشین مزبور بواسطهٔ نقائصی که داشت از پیمودن مسافات دور عاجز بود و بسیار آهسته میرفت . در سال ۱۸۲۹ یکی از مهندسین فرانسوی موسوم به **سگن**[4] قسمتی از نقائص محرك راه آهن را رفع کرد و در انگلستان شخصی بنام **استفنسن**[5] وسائل سرعت سیر آنرا فراهم ساخت ، چنانکه ازسال ۱۸۳۰ برای‌حمل مسافربین بلاد **لیورپول**[6] و **منچستر**[7] راه آهنی احداث کردند .

چون کشیدن راه آهن مستلزم ساختن راههای صاف و پلها و کندن نقبها [8] بود . در اندك مدتی بلاد مختلفهٔ ممالك متمدنه بیکدیگر متصل شد و مسافرت از مملکتی بمملکت دیگر ، که پیش از آن امری دشوار می نمود . آسان گشت . کم کم راه آهن نیز تکمیل شد و بر سرعت سیر آن بیفزود ، چنانکه امروز قطار ها در هر ساعت قریب نوزده فرسنك راه می پیمایند وبجای دلیجانهای

---

۱ - [illegible] . ۲ - Cugnot. ۳ - Jouffroy. ۴ - Seguin.
۵ - Stephenson. ۶ - Liverpool. ۷ - Manchester.

قدیم که بیش از بیست نفر مسافر حمل نمیتوانست کرد ، پانصد مسافر حمل می کنند . علاوه برین بواسطهٔ سرعت سیر و زیادشدن مسافرین در مخارج سفر نیز تفاوت بسیار حاصل شده است وچون مال التجاره را بآسانی حمل و نقل میتوان کرد و در هر نقطهٔ دنیا بمشتریان‌میتوان رسانید ، در امر تجارت نیز ترقی بسیار پدید آمده و از قیمت اجناس بمراتب کاسته است .

چون برای‌ساختن راه آهن سرمایهٔ بسیار لازمست ، انجام این امر بر افراد مردم . هرچند هم که توانگر باشند ، امکان پذیر نیست . بهمین سبب در ممالك متمدنه یا این امر را دولت خود از خزانهٔ مملکتی‌انجام میدهد ویا شرکتهای بزرك‌بدین امر میپردازند. در انگلستان‌وممالك متحدهٔ امریکا غالب راه آهنهابدستیاری شرکتهای بزرك تجار کشیده شده ، ولی در غالب ممالك اروپا این امرمستقیماً از جانب دولت صورت گرفته است .

امروز در سراسر عالم متجاوز از یك میلیون کیلومتر خط آهن کشیده شده است و غیر از افریقا تمام قطعات دنیا دارای راه آهنهائیست که اقیانوسی را باقیانوس دیگر وصل میکند . نخستین خط آهن سراسری درامریکای شمالی‌ساخته شده است که‌شهر **نیویورك**[۱] را بشهر **سانفرانسیسکو**[۲] متصل میسازد و خط مزبور درسال ۱۸۶۹ باتمام رسید . از آنپس چهار خط سراسری دیگر در امریکا ساخته شده است که از آنجمله یکی خط سراسری کاناداست و با این خط از سواحل اقیانوس اطلس چهار روزه بسواحل اقیانوس کبیر میتوان رفت . در امریکای جنوبی نیز یك‌خط آهن سراسری بین اقیانوس

۱ New York, ۲ - San Francisco.

اطلس وکبیر از شهر **بوئنوس آیرس**[۱] بشهر **والپارزو**[۲] کشیده شده است وچون خط مزبور ازجبال **آند**[۳] میگذرد ، آنرا **ترانس آندین**[۴] می نامنـد .

در اروپا خطـوط سراسری بسیار است . از آنجمله یکـی **خط آهن سراسری مشرق**[۵] است که پاریس‌را ازطریق وین بقسطنطنیه متصل میسازد وفاصلهٔ این سه شهر را سه روزه می پیماید . دیگری **راه آهن سراسری شمال اروپا**[۶] ست که از پاریس بمسکو پایتخت روسیه کشیده شده .

در آسیا نیز دولت روسیه یك خط آهن سراسری از مسکو تا سرحد افغانستان کشیده است که هرگاه از شمال وجنوب افغانستان نیز راه‌آهنی ساخته شود و خط مزبور را بخطوط آهن هندوستان. کـه حکومت انگلیس کشیده است . متصل سازد ، ازروسیه‌با راه‌آهن بسواحل خلیج بنگاله سفر میتوان کرد ، دولت روس خط دیگـری نیز از مسکـو به **ولادیوستك**[۷] کـه بندر معظمی در ساحل دریای ژاپون است کشیده . خط مزبور از شهر **چیتا**[۸] دو رشته است ، یکی در امتداد رود آمور از جنوب سیبری می گـذرد و دیگری سراسر منچوری را طی کرده در بندر ولادیوستك بخط نخستین می پیوندد ، خط آهن سیبری را دولت روس در ظرف شش سال از ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۲ اتمام رسانید . با این خط در ظرف چهارده روز از پاریس به پکن میتوان رفت . در صورتیکـه سابقاً برای مسافرت از پاریس بمرسی که بندری درجنوب فرانسه‌است چهارده روز وقت لازم بود .

در آسیای صغیر نیز دولت آلمان راه آهنی ساخته است کـه

۱ - Buenos - Aires.
۲ - Valparaiso.
۳ - Andes.
۴ - Trans - andien.
۵ - Orient - Express.
۶ - Nord - Express.
۷ - Vladivostok.
۸ - Tchita.

بایستی قسطنطنیه را ببغداد اتصال دهد ، لکن این خط بواسطهٔظهور جنك بین المللی نا تمام مانـد و قسمتی از آن در ناحیـهٔ شمالـی بادیة الشام هنوز ساخته نشده است . هر گاه این خط با موافقت دول ترکـیه و انگلیس باتمام رسد از لندن بهندوستان ده روزه مسافرت میتوان کرد، درصورتیکه با کشتی ازطریق تنگهٔ سوئز لا اقل چهارده روز در راه باید بود .

در افریقا دولت انگلیس تقریباً نصف راه آهنی را که بایستی از قاهره به **کاپ**[1] منتهی شود و ممالك ساحلی بحر الرومرا بنواحی جنوبی افریقا پیوندد . ساخته است .

بحر پیمائی واختراع کشتی بخار

بحر پیمائی نیز در قرن نوزدهم و بیستم ترقی فراوان کرد وامر کشتی رانی کهسخت نامرتب بود ، در نتیجـهٔ اختراع کشتیهای بخار مانند راه آهن مرتب گردید . کشتیهای کوچك بخاری را نخستامریکائیان در رودخانها برای حمل ونقل مال التجاره بکار بردند ، ولی عبور کشتیهای بخار ازاقیانوسها دشوار می نمود . درسال ۱۸۳۸ یکیاز کشتیهای انکلیسی موسوم به **سیریوس**[2] از بنـدر **کرك**[3] در ایرلند راه اقیانـوس پیش گرفت وپس ازهجده روز به نیویورك رسید و کشتی مزبور نخستین کشتی بخاری بودکه از اقیانوس اطلس عبور کرد .

پس از آن کم کم کشتی بخار تکمیل شد و انگلیسان از سال ۱۸۳۸ کشتیهای خود را بجای چوب با آهن ساختند وازسال ۱۸۷۷ نیز آهن را بفولاد که محکمتر بود بدل کردند .

در آغاز امر طول کشتیهای بخار فقط هفتاد متر وگـنجایش آن ۱۸۰۰ تن و قوهٔ ماشین آن پانصد اسب بخار بـود و در هر ساعت بیش‌ازسیزده کیلومتر طی نمیتوانست کرد . حد اکثر مسافرین

۱ - Cap.   ۲ - Siruiu,   ۳ - Cork.

هر کشتی نیز هفتاد نفر بود و برای ساختن اینگونه سفائن قریب یك میلیون و نیم فرانك مصرف میشد . لکن امروز برای ساختن کشتیهای بزرك تجارتی متجاوز ازچهل میلیون صرف میکنند . طول کشتیهای کنونی غالباً از سیصد متر متجاوز است و با هر یك ازآنها پنجاه هزارتن مال التجاره و ۳۵۰۰ مسافر حمل میتوان کرد . سرعت سیر کشتیهای جدید نیز در هر ساعت ٤۸ کیلو متر است ، چنانکه امروز فاصلهٔ انگلستان به نیویورك را در چهار روز و نیم می پیمایند .

زمانیکه کشتی با بادبان حرکت میکرد غالباً تجار بزرك هریك چند کشتی داشتندکه مخصوص حمل مال التجارهٔ ایشان بود و حمل مال التجارهٔ دیگران را کمتر می پذیرفتند . ولی اختراع کشتی بخار این وضعرا متروك ساخت وچون تهیهٔ کشتیهای بزرك از یکنفر ساخته نبود ، طبعاً شرکتهای بزرك کشتی رانی پدید آمد . بزرگترین شرکتهای کشتی رانی عالم شرکت **هامبورك آمریکا**[۱] استکه از سال ۱۸٤۷ تأسیس شده و ۱۰٤ ملیون سرمایهٔ آنست . این شرکت را در سال ۱۹۱۳ ، یعنی یکسال پیش از جنك بین الملل ۱۷۰ کشتی عظیم بود . در فرانسه و انگلیس نیز شرکتهای کشتی رانی بزرك هستکه ازآنجمله شرکتهای فرانسوی **مسازری ماری تیم**[۲] (۱۸۵۱) و **ترانس آتلانتیك**[۳] (۱۸٦۲) مشهور عالمست .

مهمترین خطوط کشتی رانی عالم در اقیانوس اطلس استکه بنادر معروف اروپا را به نیویورك وسائر بنادر بزرك امریکا مربوط میسازد . در اقیانوس کبیر نیز بین سان فرانسیسکو و بنادر استرالیا و ژاپون و چین خطوط کشتی رانی مهم وجود دارد . اکنون در اروپا بنادر مارسی (درجنوب فرانسه) و **ژن**[٤] و **برندیزی**[٥] (در

---

۱ - Hamburg - America.　۲ - Messageries Maritimes.

۳ - Transatlantique.　٤ - Gênes.　٥ - Brindisi.

ایطالیا) را **ابواب‌مشرق** میخوانند ، چه غالباً سفائن اروپا بعزم ممالك آسیا ازین بنادر حرکت میکند . در قرون اخیر بحر الروم بواسطهٔ حفر تنگه سوئز بزرگترین راه اروپا بآسیا شده است .

حفر تنگهٔ سوئز

حفر تنگهٔ سوئز بدستیاری فرانسویان انجام یافت . مسبب اینکار قونسول‌فرانسه درمصرموسوم به **فردیناند دولسپس**[۱] بود که دویست میلیون مخارج آنرا نیز از سرمایه داران فرانسوی تحصیل کرد . حفر تنگهٔ مزبور از لحاظ سیاسی سخت دشوار می نمود ، چه دولت انگلیس بدین امر تن نمی داد و نمی خواست که دول اروپائی بهندوستان نزدیك شوند . لکن ناپلئون سوم پادشاه فرانسه بنیروی کوشش مقصود فردیناند دولسبس را انجام داد وبا اجازهٔ دولت عثمانی بر خلاف میل دولت انگلیس بحفر تنگهٔ مزبور پرداخت وبر دسائس انگلستان وقعی ننهاد . حفرتنگهٔ مزبور از سال ۱۸۵۹ تا نوامبر ۱۸۶۹ یعنی در ظرف ده سال انجام یافت . طول این تنگه ۱۵۷ کیلومتر (قریب ۲۳ فرسنك) است . در نتیجهٔ حفر آن راه دریائی اروپا بآسیا که پیش از آن از جنوب افریقا بود ، نصف شده است و اکنون از بندر مارسی تا هندوستان را در پانزده روز می توان پیمود .

حفرتنگهٔ پاناما

در سال ۱۸۸۱ فردیناند دولسپس برآن شد که اقیانوس اطلس وکبیر را نیز با حفر تنگهٔ پاناما بیکدیگر اتصال دهد . لکن بانجام این‌مقصود توفیق نیافت و سرانجام دول‌متحدهٔ امریکای شمالی بدین امر پرداختند و حفر تنگهٔ مزبور در سال ۱۹۱٤ بپایان رسید . طول تنگهٔ پاناما ۷٤ کیلومتر (قریب ۱۱ فرسنك) است و بواسطهٔ حفر آن راه اقیانوس اطلس باقیانوس کبیر، که سابقاً ازجنوب امریکای جنوبی بود، بسیار نزدیك شده است .

۱ - Ferdinand de Lesseps

۲ - رجوع بصفحهٔ ۲۱۰ شود .

هواپیمائی واختراع بالون و طیاره

پس از کشف قوهٔ برق وبکار بردن آن دروسائل حمل و نقل بحری و بری فکر ایجاد وسائل حمل و نقل جوی نیز در بشر پدید آمد . در سال ۱۷۸۳ دو برادر فرانسوی موسوم به **مون گولفیه**[۱] در شهر **آنونه**[۲] بالونی اختراع کردند که از ئیدرژن پر میشد و چون گاز مزبور سبکتر از هوا بود بر آسمان صعود میکرد و سبدیرا که بدان بسته بودند با خود بآسمان می برد . اختراع بالون با آنکه بسیار اهمیت داشت در قرن نوزدهم چنانکه شایسته بود ترقی نکرد و از آن جز در تحقیقات علمی وبرخی مواقع سخت . مانند محاصرهٔ سال ۱۸۷۰ پاریس . استفاده نکردند . بالونهای نخستین را یك عیب بزرك بود که در هوا بمیل خود حرکت نمیتوانست کرد و از هر جهت مطیع باد بود . لکن پس از کشف قوهٔ برق این عیب ازمیان برخاست و اکنون در **دیریژابل**[۳] ها ماشینی بکار برده اند که باقوهٔ باد مقاومت میکند . کاملترین دیریژابلها را درآغاز قرن بیستم یکنفر آلمانی موسوم بکنت **ژپلین**[۴] در آلمان ساخت وبهمین واسطه قوای هوائی آلمان در آغاز جنك بین المللی بر دشمنان آندولت برتری یافت . اکنون نیز بزرگترین سفینهٔ هوائی متعلق بآلمانست که گراف زپلین نام دارد ودرسال ۱۹۲۹ چندین سفر از اروپا بامریکا وبك سفر بزرك دور دنیارا بدون هیچگونه‌خطری انجام داده است .

در آغاز قرن بیستم علما در صدد بر آمدند که مسافرت هوائی بوسیلهٔ ماشینی که از هوا سنگین‌تر باشد امکان پذیر سازند و نتیجه باختراع طیاره نائل آمدند پرواز با طیاره نخست در

---

۱ - [illegible]　　۲ - Annonay.　　۳ - Dirigeable.

۴ - [illegible]

امریکا بوسیلهٔ دوبرادرموسوم به **رایت** [1] انجام گرفت (۱۹۰۳) ، لکن ماشین مزبور روز بروز کامل شد ومخصوصاً جنك بین المللی در تکمیل آن سخت مؤثر افتاد ، چنانکه امروز در اروپا وممالك متحدهٔ امریکا تقریباً بین عموم بلادبرای مسافرت خطوط هوائی منظم موجود است. مهمترین خطوط هوائی آسیا خط قاهره ببغداد است که مصررا از طریق آسمان بخط هوائی مغرب ایران متصل میسازد و باینطریق میتوان درظرف چند ساعت از طهران بسرزمین فرانسه سفر کرد . خطوط هوائی ایران نیزدر دو سال اخیرترقی بسیار کرده است ، چنانکه اکنون بین پایتخت وغالب بلاد مملکت ، مانندرشت وپهلوی وهمدان وکرمانشاهان واصفهان وشیراز وبوشهر ومشهد خطوط هوائی منظم موجود است .

درماه مه ۱۹۲۷ دونفرفرانسوی موسوم به **شارل نونژسر** [2] **وکلی** [3] بعزم عبور از اقیانوس اطلس باطیاره ای که **مرغ سفید** [4] نامداشت ، ازپاریس حرکت کردند . لکن طبیعت باآندو مساعدت نکرد و در امواج اقیانوس مدفون شدند . درهمان ماه یکنفر امریکائی موسوم به شارل **لیندبرك** [5] از اتازونی بعزم پاریس حرکت کرد و زمانیکه مردم فرانسه ازمرك هواپیمایان شجاع خویش اندوهناك بودند پایتخت آن مملکت فرود آمد . پس از وی نیز چند نفر دیگر از هواپیمایان امریکا مانند **بیرد** [6] **وچمبرلن** [7] پرواز از رجدید بسر قدیم نائل آمدند .

اختراع تلگراف و تامن

اختراع تلگراف و تلفن هم که نتیجهٔ کشف قوهٔ برقست . در قرن نوزدهم انجام یافت . در سال ۱۸۳۳ یکنفر آلمانی موسوم به **گس** [8] باختراع تلگراف

۱ - Wright. ۲ - Nungesser. ۳ - Coli.
٤ - L'oiseau Balnc. ٥ - Charles Lindberg.
٦ - Byrd. ۷ - Tchemberlin. ۸ - Gauss.

نائل شد و در سال بعد اختراع ویرا یکنفر نقاش امریکائی موسوم به **مرس**[۱] تکمیل کرد و برای تلگراف الفبائی ترتیب داد که هنوز هم در دنیا رایجست .

درسال ۱۸۳٦ دول انگلیس و امریکا بکشیدن سیم تلگراف پرداختند وپس از اندك مدتی مخابرات تلگرافی درتمام ممالك عالم متداول گشت . تلفون را نیز نخست یکنفر فرانسوی موسوم به **بورسل**[۲] در سال ۱۸۵۵ اختراع کرد و یکی از امریکائیان بنام **گراهام بل**[۳] آنرا درسال ۱۸۷۷ تکمیل نمود . امروزدرامرتلگراف ترقیات بسیار پدید آمده است . چنانکه بایك سیم درهرساعت قریب هجده تابیست هزار کلمه مخابره میکنند .

دراواخرقرن نوزدهم بواسطهٔاختراع تلگراف بی سیم ازاشکالات ومخارج فوق العادهٔ تلگراف بمراتب کاسته شد.اختراع تلگراف بی سیم نتیجهٔ زحمات یکی از دانشمندان فرانسه موسوم به **برانلی**[٤] است که یکنفراز مهندسین ایطالیا بنام **مارکونی**[۵] آنرا تکمیل کرد. درسنوات اخیر نیز اختراع تلفن بی سیم سطری بر صحائف افتخارات و معجزات بشری افزوده است . اکنون ازمیان دریاها ودرون فضا باهریك ازنقاط دنیا رابطهٔ تلفونی و تلگرافی میتوان داشت وحتی در صحاری بی آب و گیاه افریقا نیز بوسیلهٔ تلگراف یاتلفون بی سیم ازاخبار سراسر عالم آگاه میتوان شد وخطابهٔ ناطقین باصدای آواز وساز خوانندگان ونوازندگان ممالك بعیده را میتوان شنید .

پس ازاستقرار تلگراف در سراسر عالم ، ممالك متمدنه با یکدیگر معاهدهٔ تلگرافی بین المللی منعقد ساختند (۱۸٦۹) وبرای قیمت مخابرات نسبت بعد هرمملکت نرخی واحد تعیین کردند.معاهدهٔ

Graham Bell - ۳ .Bourseul - ۲ .Morse - ۱
Marconi - ۵ .Branly - ٤

بین المللی تلگراف بی‌سیم هم درسال ۱۹۰۶ منعقد شد .

اتصال خطوط تلگرافی ممالکی که دریا میان آنها فاصله بود ، تا اواسط قرن نوزدهم دشوار می نمود . در سال ۱۸۵۱ دولتین فرانسه و انگلیس خطوط تلگرافی خود را بوسیلهٔ سیم **تحت‌البحری**[1] بیکدگر اتصال دادند . در سال ۱۸۵۷ نیز فکر ایجاد سیم تحت البحری بین اروپا و امریکا پدید آمد و پس از زحمات بسیار دولتین انگلیس و اتازونی باستقرار سیم تحت البحری اقیانوس اطلس .که خطوط تلگرافی مماکتین را بیکدگر متصل می سازد و طول آن ۴۰۰۰ کیلومتر است ، نائل شدند (۱۸۶۶) . پس از آن بتدریج افریقا و هندوستان و چین و استرالیا و امریکای جنوبی نیز با سیمهای تحت البحری باروپا اتصال یافت . امروزطول سیمهای تحت البحری دنیا بالغ بر ۴۵۰۰۰۰ کیلو متر است که ازین مقدار ۲۸۰۰۰۰ کیلومتر آن در سال ۱۹۱۴ (آغاز جنك بین‌المللی) متعلق بدولت انگلیس بود واین‌خود یکی ازاصول قدرت‌آندولتست که تقریباً وسائل ارتباط سراسر عالم را در دست دارد .

ترقیات امور پستی

درهمانحال که سیمهای تلگراف ممالك دنیارا بیکدگر نزدیك کرد ، امور پستی نیز بواسطهٔ وجود راه‌آهن وسائروسائل جدیدهٔ حمل و نقل ترقیات بسیار نمود .

در سال ۱۸۳۷ یکنفر انگلیسی موسوم به **رولاندهیل**[2] تمبر پست‌را ایجادکرد و استعمال تمبر از سال ۱۸۴۰ مرسوم گشت و بدین وسیله ارسال مراسلات آسان شد . از سال ۱۸۷۴ بسیاری از ممالك عالم اتحاد پستی بین‌المللی تشکیل کردند وهمگی تعرفهٔ بین المللی مشترکی را پذیرفتند . مرکز اتحادیهٔ پستی بین المللی در شهر **برن**[3] است .

۱ - Cable, ۲ - Rovland Hill. ۳ - Berne.

ولی هر چهار سال یکبار باز نمایندگان دول عضو اتحادیه در یکی از پایتختهای ممالك اروپا گرد آمده راجع بامور پستی وتغییر نرخها و غیره شور میکنند .

ترقی صنایع و حرف

درنتیجهٔ توسعهٔ وسائل حمل و نقل وارتباط ، صنایع وحرف نیز درقرن نوزدهم رواج بسیار یافت ، چه ازطرفی بواسطهٔ استفاده از قوهٔ بخار آب و برق در صنایع و حرف قدیمه . مانند نساجی و استخراج و تصفیهٔ فلزات و امر طبع ، دراینگونه صنایع و حرف ترقیات فراوان حاصل شد . و از طرف دیگر صنایع و حرف تازه نیز بر آنجمله اضافه گشت . امروز در تمام ممالك متمدنهٔ دنیا صنعت با علم آمیخته است و مخصوصاً در صنایع جدیده ، مانند صنایع شمیائی و برقی[1] تفکیك آندو از یکدگر امکان پذیر نیست . امروز کارگر واقعی ماشینست و انسان را جز ادارهٔ ماشینها کاری نیست . بهمین سبب در تمام صنایع و حرف سرعت و ترقی فوق العاده پدید آمده وکارخانهای کوچك قدیم بکارخانهای بزرك تبدیل یافته است ، و چون بواسطهٔ سهولت حمل و نقل ارسال مال التجاره بمراکز فروش آسان شده است . غالباً کارخانها را در مراکز تولید مواد اولیه و نزدیك معادن و بنادر تأسیس می کنند و چون کارگران کارخانها را منزل و آسایشگاه لازمست . در اندك مدتی مراکز صنعتی شهری جدید مبدل میشود . چنانکه شهر **سنت ای ین**[2] در فرانسه و **اسن**[3] در آلمان بدین طریق ایجاد شده است .

درکارخانهای کوچك قدیم همیشه جنس را باندازهٔ مشتری تهیه می کردند . اکنون امروز تأسیس کار خانهای کوچك مقرون بصرفه

---

۱ - Industries chimiques et électriques.

۲ - Saint-Étienne. ۳ - Essen.

نیست ، زیرا مصرف ذغال یك ماشین بزرك بمراتب از مصرف ده ماشین کوچك ، که روی هم باندازهٔ آن کار نمیکنند ، کمتر است و بهمین واسطه سرمایه داران مجبورند که کارخانهای بزرك تأسیس کنند وکارگران زیاد استخدام نمایند . پس درینصورت مقدار مشتری را مأخذتولیدجنس نمیتوانندشمرد وچون تعطیل کارخانه‌موجب ضرراست ، ناگزیرند که‌جنس‌را بیش‌ازاحتیاج تهیه کنندو باتبلیغ‌ورقابت ووسائل‌دیگر آنرا دربازار های عالم بفروش‌رسانند . سیاست تجارتی عالم ازین تبلیغات و رقابتهای تجاری وصناعی پدید آمده است ، زیرادربرخی از ممالك بواسطهٔ کثرت معادن و موافقت اوضاع طبیعی و غیره ، تولید اجناس ارزانتر تمام میشود وتجار اینگونه ممالك طبعاً اجناس خودرا ارزانتر از دیگران بفروش میرسانند . خاصه که محدودبودن مشتریان وکثرت جنس نیز خود مسبب رقابت های تجارتیست . پس در غالب ممالك محصول کارخاهای بیگانه ، بواسطهٔ آنکه ازمحصول کارخانهای داخلی ارزانتر است ، رائج میشود وصنعتگران داخلی ورشکست میشوند . بهمین‌سبب است که دول معظم دنیابرای ترویج اجناس داخلی و جلوگیری از رقابتهای خارجی ، برحقوق گمرکی اجناس بیگانه . که تولید وایجاد آن درداخلهٔ مملکت نیز میسراست . افزوده اند وبدینطریق صنعتگران وتجار خویش را از خطر بیکاری وورشکست‌شدن نجات داده اند . علاوه برین رقابتهای تجارتی‌موجب شده است که غالباً صنعتگران هرمملکت بتهیهٔ اجناسی که با مقتضیات طبیعی مملکت ایشان مناسب بوده و از ممالك دیگر ارزان تر تهیه میشده است پرداخته اند و بدین وسیله اندکی از رقابتهای خارجی جلوگیری کرده اند ،

چون ایجاد کارخانهای عظیم وپرداخت حقوق چندین هزار

کارگر و تهیهٔ مواد اولیه از یکنفر ساخته نیست ، و سرمایه داران بزرك عالم نیز کمتر بچنین امری اقدام میتوانند کرد ، غالباً اینگونه امور باتشکیل شرکتهای سهامی انجام‌میگیرد . بدین معنی که فی‌المثل برای تأسیس کارخانه ای که صد میلیون سرمایه لازم دارد ، دویست هزار سهم پانصد تومانی طبع می کنند . سپس هریك از سرمایه داران باقتضای دارائی خویش ازآن اسهام میخرد و بهمان نسبت در منافع شرکت سهیم میشود .

تغییر وضع صنایع وحرف و ایجاد کارخانهای بزرك در اروپا موجب ازدیاد جمعیت شده است . چنانکه جمعیت آنسرزمین که‌در سال ۱۸۰۰ بصدوهشتاد میلیون بالغ بود . اکنون به ٤٥٠ میلیون رسیده است . لکن باید دانست که این جمعیت بیشتر در شهرها و مراکز صنعتی متراکمست واز جمعیت قراء وقصبات بمراتب کاسته شده . زیرا بیشتر روستائیان و زارعین بامید دریافت مزد کافی رو بکارخانها نهاده وکارگری پیشه کرده‌اند. ازطرفی ازدیاد کارگران و اجتماع ایشان در بلاد ومراکز صنعتی موجب تشکیل احزاب وفرق تازه ای شده است وکارگران برای حفظ منافع خود اتحادیه ها و مجامع خاصی تأسیس کرده اند وچون تعداد ایشان درهرمملکت از سرمایه داران و اشراف و روحانیون بیشتر است ،حکومتهای ممالك امریکا واروپا و بسیاری از ممالك آسیا و افریقا نیز بجانب حکومت عامه[1] وحکومت اجتماعی[2] متوجه شده وحتی حکومت‌برخی ازممالك بدست کارگران افتاده است .

۱- Démocratie ۲- Socialisme

فصل پانزدهم

ادبیات و علوم اروپا در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم

۱ - ادبیات و علوم در فرانسه

ادبیات و علوم فرانسه درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم نیز طراوت و شادابی نیمهٔ اول را از دست نداد . درنیمهٔ دوم قرن مزبور در مقابل تند رویهای رمانتیسم و اغراق و مبالغهٔ بسیاری که برخی از نویسندگان درآثار خویش روا میداشتند . جمعی ازشعرا ونویسندگان سبك جدیدی اتخاذ کردند که آنرا **رئالیسم**[۱] میگویند . طرفداران سبك رئالیسم معتقد بودند که در شاعری و نویسندگی از حدود حقیقت تجاوز نباید کرد و آثار خویش را محکوم تصورات مبالغه آمیز و احساسات شخصی نباید ساخت . این طبقه فی الحقیقه مانند موجدین رمانتیسم می گفتند که آثار ادبی باید آئینهٔحیاتواقعیبشر وموجودات جهان باشد ، احساسات و عواطف شخصی را از آثار ادبی دور باید داشت و فقط حقیقت محض را باید نگاشت .

در آغاز ایجاد رئالیسم . یعنی در اواسط قرن نوزدهم ، ترقی رمانتیسم بحدکمال رسیده و سبك کلاسیك یکباره نابود شده بود ، لکن ازنویسندگان رمانتیك ، جز ویکتورهوگو ، آثارفراوانی انتشار نمی یافت ، زیرا اساتید معروف این سبك یا مرده و یا از نویسندگی کناره گرفته بودند . فقط ویکتورهوگو بنیروی قریحه و استعداد نقصان ناپذیر خویش. تا سال ۱۸۷۵ سبك رمانتیك‌را در رونق و مقام بلند خویش نگاهداشت و با انتشار شاهکار های منظوم

---

۱ - Réalisme.

و منثور خود . مانند افسانهٔ قرون و تیره بختان ثابت کرد که سبک جدید رئالیسم را با رمانتیسم یارای برابری نیست .

شعرای فرانسه درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم

شعر و شاعری درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم رونق و رواجی نداشت وشعرائی که در طریقهٔخویش مبدع باشند معدودبودند. شاعری سبک رمانتیك، راه زوال می پیمود و از شعرای معروفی که بدان سبك شعر می سرودند یکی **شارل بودلر**[1] است . (۱۸۱۱ تا ۱۸۶۷) که پیوسته در عزلت و انزوا سر میبرد و آثار وی حاکی از افکار اندوهگین و احساسات رقیق اوست .

از شعرائی که هوا خواه رئالیسم بودنـد و بدانسبك اشعاری سروده اند ، یکی **لکنت دولیل**[2] است که در سال ۱۸۲۰ تولد یافت و در ۱۸۹۴ درگذشت . لکنت دولیل پسر یکی از جراحان سپاه فرانسه در جزیرهٔ **رئونیون**[3] بود که از آنجا بهندوستان و اقیانوسیه سفر کرد وچون بفرانسه آمد طریق شاعری پیش گرفت و پس ازمرگ ویکتور هوگو درآکادمی فرانسه جانشین وی گردید . ازآثار معروف وی یکی **اشعاروحشی**[4] و دیگری **اشعارعتیق**[5] اوست که سبك جدید رئالیسم سروده . دولیل بر عالم وجود بدیدهٔ بد بینی مینگریست و آسایش واقعی را در مرك و فراموشی میدانست واین معنی ازاشعار وی بخوبی آشکار است .

دیگرازشعرای رئالیست فرانسه **سولی پرودم**[6] است که نخست بمطالعات علمی پرداخت وچندی در کارخانجات شهر **کروزو**[7] مهندس بود، لکن عاقبت شاعری پیشه کرد و اکنون آثار گرانبهائی مانند **عزلتها**[8]

Leconte de Lisle - ۲ ۱ Charles Baudelaire
Poèmes barbares - ۴ ۳ Réunion
Sully-Prudhomme - ۶ ۵ Poèmes antiques
Les Solitudes - ۸ ۷ Creusot

و **عدالت**[1] و **سعادت**[2] ازو باقیست که در آنها پرودم مسائل مهمهٔ مقدرات بشری را در ضمن آلام و احساسات درونی خویش بیان کرده است .

شعرای فرانسه درنیمهٔدوم قرن نوزدهم بسیارند ، ولی برای رعایت اختصار بدانچه گذشت قناعت میکنیم . شعرای این دوره را با اساتید نیمهٔ اول مقایسه نمیتوان کرد ، زیرا در اشعار ایشان از آن لطف و تأثیری که در آثار هوگو ولا مارتین و امثال آنان دیده میشود اثری نیست. برخی از ین شعرا دراشعار خویش بسیار اظهار فضل کرده و برخی دیگر در وصف و تجزیهٔ اوضاع طبیعی و تشریح دنیای مجاور خود افراط نموده اند وبدینواسطه آثار آنان خواننده را بواسطهٔ ارائه مناظر طبیعی و نمایش وقایع کوچکی که در عالم روی میدهد ، تاحدی متأثر و خرسند میسازد ، ولی هیچگاه آن هیجان و تأثری را که از مطالعهٔ اشعار اساتید رمانتیسم در خواننده پدید می‌آید ایجاد نمیتواند کرد .

داستان سرایان فرانسه

درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم داستان نویسی نیز صورت دیگر یافت و نویسندگان این دوره که پیروسبك رئالیست بودند مطالب قصص و داستانهای خویشرا باسناد و مدارك تاریخی دقیق‌متکی ساختند. از جملهٔ داستان سرایان معروف نیمهٔ دوم قرن نوزدهم ، یکی **گوستاو فلوبر**[3] است .

فلوبر در سال ۱۸۲۱ تولد یافته بود و در ۱۸۸۰ درگذشت. در جوانی نخست بتحصیل حقوق پرداخت و چندی بایطالیا و ممالك شرقی اروپا مسافرت کرد وچون بفرانسه بازگشت نویسندگی پیش گرفت . فلوبر سعی داشت که آنچه می نویسد مقرون بحقیقت

۱ - La Justice ۲ - Le Bonheur ۳ - Gustave Flaubert

وصحت کامل باشد . سبك نگارش او از لحاظ طرز نویسندگی و توجه باحوال طبقات پست نزدیك بسبك رمانتیك بود و از جهت اینکه در نویسندگی احساسات وتصورات شخصی را مداخله نمیدادو صحت و حقیقت آثار خویش را بر هر چیز مرجح میشمرد . باید اورا از جملهٔ نویسندگان رئالیست بشمار آورد . از کتب معروف فلوبر یکی داستان **سالامبو**[1] است که در سال ۱۸۶۲ نوشته و در آن قسمتی از زندگانی قدیم مردم قرطاجنه را تشریح کرده‌است . دیگری کتاب **مادام بواری**[2] که تصویر صحیحی از اخلاق واوضاع اجتماعی عصر خود اوست .

دیگر از داستان سرایان نیمهٔ دوم قرن نوزدهم برادران **گنکور**[3] ، یکی **ادموند**[4] که در ۱۸۲۲ متولد شد و در ۱۸۹۶ وفات یافت و دیگری **ژول**[5] که از ۱۸۳۰ تا ۱۸۷۰ درینجهان زیست . این دو برادر نیز از جملهٔ پیروان سبك رئالیست محسوب میشوند و در آثار خویش ازقصه پردازی وجعل وقایع چشم پوشیده از پی ذکر حقایق رفته اند . از کتب معروف ایشان یکی داستان **ژرمی نی لاسرتو**[6] و دیگری **رنه مو پرن**[7] است . برادران گنکور هر دو از فضلای عصر خود بودند و هر دو را آن لیاقت بود که بآکادمی فرانسه داخل شوند . ولی هیچیك بعضویت آکادمی نائل نشدند . بهمین سبب ادموند که دیرتر رحلت کرد دروصیت نامهٔ خود که وصیت نامه ای ادبیست دارائی خویشتن را وقف نمود تا بعد ازو از آکادمی فرانسه انتقام بگیرند و نویسندگانی را که بواسطهٔ تجدد و ابداع سبکهای ادبی تازه، مورد خشم آکادمی واقع

---

۱ - Salammbô. ۲ - Madame Bovary. ۳ - Goncourt.
۴ - Edmond. ۵ - Jules. ۶ - Germinie Lacerteux.
۷ - Renée Mauperin

میشوند بدین وسیله دلجوئی کنند، یعنی از دارائی وی آکادمی آزادی تأسیس نمایند و ده نفر نویسندهٔ بزرك زمان را که حق عضویت آکادمی فرانسه را دارند وآکادمی آنان را نمی‌پذیرد در آن آکادمی بپذیرند. آکادمی گنکور از سال ۱۸۹٦ تأسیس شده است و پیوسته ده نفر عضو ازنویسندگان درجهٔ اول فرانسه درآن جمعند. نویسندگان مزبور همه سال مستمری گزافی دریافت میکنند تا بدینوسیله در زندگانی مستقل باشند و بتوانند درادبیات فرانسه اصلاحات اساسی کنند. آکادمی گنکور پس از آکادمی فراسه بزرگترین مجمع ادبی فرانسه است.

دیگر ازداستان سرایان بزرك‌فرانسه دراین‌دوره **امیل‌زولا**[1]ست. زولا اصلا ایطالیائی بود و در سال ۱۸٤۰ در پاریس تولد یافت. ایام جوانی‌او بفقر وبیچارگی گذشت ولی عاقبت ازطریق‌نویسندگی توانگر شد. زولا درآثار خویش حیات بشر را بیشتر از جهة شهوات و منافع مادی وی وصف کرده و پست ترین و ناپسند ترین وجوه طبیعت آدمی را آشکار نموده است. از کتب معروف او یکی سلسلهٔ داستان **روگن‌ماکار**[2] است که دربیست مجلد نگاشته و درآن احوال اجتماعی و طبیعی خانواده ای را در دورهٔ امپراطوری دوم‌فرانسه‌تشریح کرده‌است، دیگری کتاب**ترزراکن**[3] که از جملهٔ شاهکار های او محسوب میشود. زولا در سال ۱۹۰۲ وفات یافت

دیگر از داستان سرایان و نویسندگان معروف نیمه دوم قرن نوزدهم **آلفونس‌دوده**[4] (۱۸٤۰ تا ۱۸۹۷) است. دوده نخست‌شاعر بود ولی کم کم بنویسندگی پرداخت و از شاعری چشم پوشید.

۱ - Emile Zola. ۲ - Rougon-Macquart.
۳ - Thérèse Raquin. ٤ - Alphonse Daudet.

آثار معروف او عبارتست‌از کتاب **چیز کوچك**[۱] و **سافو**[۲] و **مکاتیب آسیای‌من**[۳] و **حکایات‌دوشنبه**[۴] . درهر یك از کتب مزبور آلفونس دوده ببیان اخلاق و روحیات طبقهٔ خاصی پرداخته و چون نقاش ماهری معایب آنانرا مجسم ساخته است .

نویسندهٔ معروف دیگر **گی‌دوموپاسان**[۵] است (۱۸۵۰ تا ۱۸۹۸) که آثار وی تصویر روشنی از زندگانی اجتماعی مردم فرانسه و جزئیات اخلاق طبقات مختلفهٔ آنمملکت است . از جملهٔ کتب‌معروف وی یکی داستان **بل‌آمی**[۶] ودیگری سرگذشت **یك‌زندگانی**[۷] است. علاوه برین حکایات شیرین کوچك بسیار نگاشته که از لحاظ سادگی و روانی و مهارتی که نویسنده در تعریف روحیات و اخلاق مردم ظاهر ساخته بی نظیر است .

بزرگترین نویسندگان و متفکرین اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم **آناتول‌فرانس**[۸] میباشد . این نویسندهٔ بزرگوار در ماه آوریل سال ۱۸۴۴ میلادی در شهر پاریس تولد یافت . پدرش درین شهرکتابفروشی داشت و چون مردی هنر مند و ادب دوست بود در دکان خویش اهل علم و ادب را گرد آورده با ایشان بمباحثه می پرداخت . آناتول‌فرانس از همان زمان . چون غالباً در محفل ادبی پدر حاضر بود دل بر ادبیات نهاد وچون درکتابخانه تربیت شد از آغازکودکی عشق فراوانی بمطالعه و خرید وانتخاب کتب در وی پدید آمد . سرانجام بواسطهٔ مطالعهٔ بسیار وممارست در خواندن آثار نویسندگان بزرك یونان و روم و اساتید ادبا و شعرای فرانسه در نویسندگی مهارت کامل یافت و بافکار فلسفی قدیم

---

۱ - Le petit chose. ۲ - Sapho. ۳ - Lettres de mon moulin.
۴ - Contes du Lundi. ۵ - Guy de Maupassant. ۶ - Bel-Ami.
۷ - Une Vie. ۸ - Anatole France.

و جدید آشنا شد .

آناتول فرانس چندی درکتابخانهٔ سنای فرانسه کار میکرد ، چندی نیز درجرائد فرانسه در تقریظ وانتقاد آثار ادبی نویسندگان مقالاتی می نوشت . مجموعهٔ این مقالات اکنون بنام **حیات ادبی**[۱] درچهار مجلدجدا گانه بطبع رسیده است . درسال ۱۸۸۱ بزرگترین تصنیفات وی موسوم به **جنایت سیلوستربنار**[۲] انتشار یافت و از آن تاریخ ببعد تقریباً همه سال یکجلد کتاب تازه نگاشت و صفحه ای بر صحائف افتخارات ادبی فرانسه افزود .

کتب معروف او غیر از آنچه گذشت عبارتست ازکتاب **تائیس**[۳] و **باغ ابیقور**[٤] و **پی یرنزیر**[۵] و **جزیرهٔ پنگونها**[۶] و **خدایان تشنه اند**[۷] و **عصیان فرشتگان**[۸] و بسیاری کتب دیگر که ذکر اسامی آنها موجب اطنابست .

آناتول فرانس در ۲٤ دسامبر ۱۸۹۶ بعضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد و چون درنثر نویسی در مرتبهٔ اول نویسندگان فرانسه بود اورا « پادشاه نثر » لقب دادند . بالاخره درشب ۱۲ اکتبر ۱۹۲٤ در سن هشتاد سالگی وفات یافت و جسد او را با احترام فراوان از قریهٔ **بشلری**[۹] که مسکن او در سنوات اخیر عمر بود بپاریس آورده بخاك سپردند .

از نویسندگان بزرگ معاصر نیز درفرانسه **پول بورژه**[۱۰] است که در آثار خویش بیشتر بتشریح مسائل مربوط بعلم النفس واخلاق میپردازد وکتب **شاگرد**[۱۱] و **اکاذیب**[۱۲] و**ارض میعاد**[۱۳] از جملهٔ

۱ - La vie littéraire . ۲ - Le Crime de Sylvestre Bonnard .
۳ - Taïs ٤ - Le Jardin d' Epicure . ۵ - Pierre Nozière .
۶ - L' île des Pinguins . ۷ - Les Dieux ont soif .
۸ - La révolte des anges . ۹ - La Bechellerie .
۱۰ - Paul Bourget . ۱۱ - Diciple ۱۲ - Mensonges .
۱۳ - La Terre promise .

آثار معروف اوست .

تآتر نویسی در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم خاصه از سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ تآتر نویسی در فرانسه ترقی بسیار کرد. تآتر نویسان معروف ایندوره که بیشتر بنمایش حقایق و مطالعهٔ جزئیات اخلاق قوم پرداخته اند دو نفرند، یکی **آلکساندر دومای کوچك**[1] و دیگری **امیل اوژیه**[2] .

آلکساندردوما فرزند دومای بزرك داستان سرای معروف بود که در سال ۱۸۲٤ متولد شد و در ۱۸۹۵ در گذشت . دومای کوچك از بزرگترین نویسندگان اخیر فرانسه است و برخی مقام ادبی اورا از پدرش برتر میشمرند. آثار معروف او عبارتست از تآتر های **دام اوکاملیا**[3] و **دمی موند**[4] و چند کتاب دیگر مانند **افکار مادام اوبره**[5] و غیره که در آنها از برخی مسائل اجتماعی و وجدانی مانند ازدواج و طلاق و امثال آن بحث کرده است .

امیل اوژیه (۱۸۲۰ تا ۱۸۸۹) نیز از نویسندگان بزرك اخیر فرانسه است که در تآتر نویسی رقیب آلکساندر دومای کوچك بود و آثار او حاوی نکات اخلاقی و اجتماعی است . ازتآتر های او قطعات **داماد مسیو پواریه**[6] و **ماده شیران فقیر**[7] معروفست .

ازتآتر نویسان معروف فرانسه پس ازسال ۱۸۸۰ **ادموند روستان**[8] (۱۸٦۸ تا ۱۹۱۸) ست که قطعات **سیرانو دو برژراك**[9] و **اگلن**[10] او از جملهٔ شاهکار های تآتری قرن اخیر بشمار میرود .

---

۱ - Alexandre Dumas fils .		۲ - Emile Augier .

۳ - La Dame aux [illegible] .		٤ - Le Demi - Monde .

٥ - Les Idees de Madame [illegible] .		٦ - Le Gendre de M. Poirier .

۷ - Les Lionnes pa[illegible] .		۸ - Edmond Rostand .

۹ - Cyrano de [illegible] .		۱۰ - L' Aiglon .

مورخین فرانسه در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم

در نیمه دوم قرن نوزدهم باز در تاریخ نویسی تغییراتی روی داد. در آغاز رواج رمانتیسم مورخین غالباً نویسندگانی بودند که مطالعات تاریخی فی الحقیقه وسیلهٔ برانگیختن قوهٔ ابداع و ابتکار ایشان بود و مشکلات تاریخ را بیشتر بدستیاری ذوق وحدس شخصی حل میکردند. لکن در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم مورخین از پی حقایق مسلمه برهانی برخاستند ودر طریق حل مسائل تاریخی تنها مطالعهٔ کتب ومدارك قدیم و مشاهده آثار وابنیه کهن را رهنمای خود ساختند وبهمین سبب مورخین این عصر را **محققین**[1] نام نهاده اند.

درینزمان تاریخ نویسی جنبه علمی یافته بود و مورخین از تحصیل علوم آثار قدیمه وخواندن کتیبهها وامثال آن ناگزیر بودند.

مورخین معروف ایندوره سه نفرند: **تن و رنان وفوستل دوکولانژ**

هی پولیت تن[2] در سال ۱۸۲۸ تولد یافته بود و پیش از آنکه بتاریخ نویسی بپردازد درانتقادات ادبی ازجملهٔ مشاهیر محسوب میشد. مهمترین آثار تن یکی تاریخ ادبیات انگلستانست که در سال ۱۸۶۳ بانجام رسید و دیگری **اصول فرانسه قدیم**[3] که از سال ۱۸۷۶ تا ۱۸۹۴ بتالیف آن مشغول بود. تن درسال ۱۸۹۳ در گذشت.

ارنست رنان[4] یکی از بزرگان علمای لغت و تاریخ بود. اینمرد بزرگ در سال ۱۸۲۳ متولد شد وچندی بمطالعهٔ السنهٔ شرقی پرداخت و از آنجمله زبان عربی را بخوبی فرا گرفت و بهمین سبب اورا از مستشرقین نیز میتوان شمرد. رنان در توصیف احوال روحی و اجتماعی پیشینیان وتصویر تمدنهای قدیم بسیار زبر دست بود وازو آثار متعدد باقی مانده که از آنجمله **تاریخ اصول دین مسیح**[5] و **تاریخ بنی اسرائیل**[6] سخت معروفست. رنان درسال ۱۸۹۲ وفات یافت.

---

۱ - Réalistes.
۲ - Hippolyte Taine.
۳ - Les Origines de l'ancienne France.
۴ - Ernest Renan.
۵ - Histoire des origines du Christianisme.
۶ - Histoire du peuple d'Israël.



فوستول دوکولانژ

فوستل دوکولانژ [1] در سال ۱۸۳۰ در پاریس متولد شد
مدتی معلم دارالعلم ادبیات استراسبورگ ومعاونت معلمی دارالمعلمین
عالی پاریس مشغول بود ودر ۱۸۷۸ معلم دارالعلم ادبیات پاریس گشت

Fus el [illegible]

زندگانی او سراسر بتحصیل و تألیف و تحقیقات تاریخی و تدریس گذشته‌است. نخستین کتاب وی که شاهکار اوست کتاب **تمدن قدیم**[1] است فوستل دوکولانژ در نگارش این کتاب دهسال رنج‌برد و اینمدترا تماماً بقرائت آثار نویسندگان قدیم یونان‌وروم گذرانید. چندی نیز برای تکمیل اطلاعات خود بیونان سیر کرد. مکرر بشاگردان خود میگفت که «برای یکروز تألیف سالها مطالعه باید کرد.» چنانکه خود نیز کتاب تمدن قدیم را پس از ده سال مطالعه در ششماه بانجام رسانید. بگمان او آشکار ساختن حقایق تاریخی بدون مطالعه و دقت دروقایع امکان ناپدیر می‌نمود. درکتاب تمدن قدیم فوستل-دوکولانژ تاریخ اجتماعی ممالك ساحل شمالی بحرالروم را از آغاز تأسیس اجتماعات بشری تا زمان استیلای روم بیان کرده و ثابت نموده‌است که در قرون قدیمه بنیان حکومت بشر بر معتقدات دینی بوده و انسان در تمام اعمال و واجبات و قوانین زندگانی خود، مانند ازدواج و تملك و وراثت و تشکیل اجتماعات و تأسیس مدائن. از معتقدات دینی پیروی میکرده‌است. سایر آثار معروف فوستل‌دوکولانژ عبارتست از **تاریخ مؤسسات سیاسی فرانسهٔ قدیم**[2] که مشتمل برشش مجلد است وکتاب **کاوش در برخی مسائل تاریخی**[3] وغیره.

فلسفه درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم

فلاسفه‌فرانسه‌دراواخرقرن نوزدهم بسیارند وبسیاری از علماء و نویسندگان آنمملکت از جملهٔ فلاسفه محسوب میشده‌اند. چنانکه تن و رنان را نیز از فلاسفهٔ قرن‌نوزدهم میشمرند. فلاسفهٔ فرانسه دریندوره میکوشیدند که‌افکار بلند ودقیق خویش‌را بزبان سادهٔ زمان ادا کنند وحتی‌الامکان

۱- La Cité antique.

۲- Histoire des institutions politiques de l'ancienne France.

۳- Recherches sur quelques problèmes d'histoire.

فلسفه و علم را بیکدیگر نزدیك سازند . از جملهٔ فلاسفهٔ فرانسه در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم یکی **کلود برنار** [۱] است (۱۸۱۳ تا ۱۸۷۸) که خود یکی از موجدین فیزیولژی (معرفت ترکیب حیوان و نبات) بود و در کتاب معروف خویش موسوم به **مقدمه ای بر طب امتحانی** [۲] فلسفه را از طریقهٔ علمی که متکی بر مطالعه و تجربه است طرح کرده. دیگری **هانری پوانکاره** [۳] (۱۸۵٤ تا ۱۹۱۲) که از علمای بزرگ ریاضی بود .

ادبیات آلمان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم

ادبیات آلمان در اواسط قرن نوزدهم اندکی رو بضعف و زوال نهاده بود . لکن چون رئالیسم در فرانسه ظهور کرد در ادبیات آلمان نیز تغییراتی پدید آمد وشعراء ونویسندگان آنمملکت در صدد ایجاد سبکی جدید بر آمدند و بزودی رئالیسم جانشین تصورات شاعرانهٔ دورهٔ رمانتیسم گردید . شعرای آلمان در نیمهٔ قرن نوزدهم معدودند وازمعاریف ایشان یکی **لی لیانکرن** [٤] ودیگری **دهمل** [٥] است . ولی در عوض داستان نویسی و تآتر ترقی بسیار کرد و دراین دو رشته نویسندگان بزرگی پیدا شدند

داستان نویسان آلمان

داستان نویسان آلمان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم نگارش داستانهای تاریخی را ترك گفته بتشریح و توصیف احوال اجتماعی و وقایع زمان خویش پرداختند . معروفترین داستان نویسان اندوره **گوستاوفرایتاگ** [٦] (۱۸۱٦ تا ۱۸۹۰) است که در آثار خویش بیشتر بتجلیل و تعظیم خاندان هوهنزلرن پرداخته و قبول رسوم و آداب ملی پروس را

۱- [illegible] Ber[illegible].

۲- [illegible] L’ Introduction à la médec[illegible].

۳- Hen[illegible] Po[illegible]. ٤- Lilieneron. ٥- Dehmel.

٦- Gustave Freyt[illegible].

توصیه کرده است . فرنیاك دریکی از کتب خویش موسوم به **اسلاف**[۱] که تاریخ زندگانی یکـی از خانواد های آلمانی در اعصار مختلفه میباشد . ثابت کرده است که اخلاق وسجایای ملی کمتر تغییر می پذیرد وآلمانی امروز را با افراد طوائف قدیمی ژرمن ازینجهة فی الحقیقه تفاوتی نیست .

دیگر از داستان نویسان آلمان **گتفرید کلر**[۲] است (۱۸۱۱ تا ۱۸۹۸) که درآثار خویش بیشتر بتعریف مناظر زیبای طبیعی آلمان و زندگانی روستائیان آنمملکت پرداخته . از آثار او داستانهای **مردم سلدویلا**[۳] و **هانری اوور**[۴] معروفست .

تآتر نویسان آلمان

تآتر نویسی در قرن نوزدهم درآلمان ترقی بسیار کرد . چنانکه زمانی تآتر آلمان از حیث مقدار بر تآتر های فرانسه و سایر ممالك اروپا برتری یافت . از میان نویسندگان تآتر در آلمان دو نفر بسیار معروفند ، یکی **هبل**[۵] و دیگری **هاوپتمن**[۶] .

هبل (۱۸۱۳ تا ۱۸٦۳) فرزند بنای فقیری در هلستاین بود و عمر او سراسر بانزوا و اندوه گذشت . در تآتر نویسی پیروی قواعد معمولهٔ قدیم را رعایت نمیکرد ولی از خویشتن نیزسبکی نتوانست ایجاد کند . ازآثار معروف اویکی قطعهٔ **ماری مادلن**[۷] و دیگری **نی بلونگن**[۸] است .

هاوپتمن (متولد در سال ۱۸٦۲) از نویسندگان بزرك آلمان کنونی است . این نویسندهٔ بزرك نخست پیرو رئالیسم بود و درامهائی مانند درام **نساجان**[۹] درتوصیف احوال اجتماعی مردم زمان

۱ - Les Aieux . ۲ - Gottfried Keller .
۳ - Gens de Seldwyla . ۴ - Henri le Vert . ۵ - Hebbel .
۶ - Hauptmann . ۷ - Marie-madeleine . ۸ - Nibelungen .
۹ - Les Tisserands .

خویش نگاشت ، لکن پس از چندی تغییر سبك داد و بنگارش درامهائی که بر خلاف اصول رئالیسم ،وضوع آن از افسانها و تواریخ و اشعار شعرای قدیم اخذ شده بود پرداخت . هاوپتمن در درامهای خویش برای اینکه بیننده را مبهوت سازد موضوع حزن‌انگیز را ناگهان بموضوعی خنده آور تبدیل کرده است و منتقدین این امر را از نقائص آثار او شمرده اند .

مورخین آلمان

تاریخ ادبیات آلمان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بوجود مورخین و محققین بزرگی مفتخر است که امثال ایشان را در سایر ممالك نمیتوان یافت . مورخین آلمان دراینده ره عموماً در آثار خویش از پی یك مقصود رفته اند وآن توصیف و بیان عظمت ملی پروس ومشخص ساختن ملت آلمان از سایر ملل عالم بوده است . معروفترین مورخین نیمهٔ دوم قرن نوزدهم در آلمان سه نفرند : **ممسن**[1] و **تریچکه**[2] و **لامپرخت**[3] .

تئودر ممسن (۱۸۱۷ تا ۱۹۰۳) ازجملهٔ آزادی خواهان و وطن پرستان معروف آلمان بود ودر انقلاب سال ۱۸٤۸ مداخلهٔ تام داشت . درسال ۱۸۷۰ بوکالت ربشتاك رسید ودر صف مخالفین بیسمارك قرارگرفت . لکن مشاغل سیاسی او را از تحقیق و تتبع تاریخی باز نداشت و در همانحال کتاب معروف خود موسوم به **تاریخ روم** را تألیف نمود . کتاب ممسن یکی از بهترین تواریخی است که با تتبع و تحقیق در بارهٔ روم قدیم نگاشته شده است .

هانری تریچکه (۱۸۳٤ تا ۱۸۹٦) بواسطهٔ تاریخ ملی گرانبهائی که برای آلمان نگاشته سخت معروفست .کتاب او بعنوان **تاریخ آلمان در قرن نوزدهم** بهترین معرف اوضاع اجتماعی و احوال رجال و

---

۱ - Mommsen . ۲ - Treitschke . ۳ - Lamprecht .

قوانین و مقررات آلمان در قرون معاصر است . تریچکه برخلاف سایر مورخین آلمان از تاریخ نویسی علمی چشم پوشیده و در تاریخ خود بیشتر باثبات عظمت ملت آلمان کوشیده است .

کارل لامپرخت (۱۸۵٦ تا ۱۹۱٦) نیز از مـورخین زرك آلمانست که چندی در دار الفنون بلاد لیپزیك و فریبورك و کی یل و برلن سمت معلمی داشت کتاب **تاریخ آلمان** ازمهمترین آثار اوست .

و ۱۰ ۀ آز ل

عقاید و آراء فلسفی آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم بر خلاف عقاید و آراء هگل و سایر فلاسفهٔ نیمهٔ اول قرن مزبور که مبتنی بر عمل و اراده و زور بود ، بیشتر مقرون بید بینی و نومیدیست . بهترین نمونهٔ فلسفهٔ جدید آلمان آثار **آرتور شوپن هاور**[1] (۱۷۸۸ تا ۱۸٦۰) است . شوپن هاور در کتاب معروف خویش بعنوان **جهان از جنبهٔ خواهش و از جنبه نمایش**[2] میگوید که زندگانی مرکب از یك سلسله مجاهداتست و چون مجاهدت مستلزم رنج و الم است پس زندگانی جز رنج و الم دائمی چیز دیگر نیست، وبشر ازین رنج والم دائمی نمیتواند رست مگر زمانیکه میل وجود و زندگانی را در خویشتن بکسد و دل از آرزو ها و هوسهای خود برگیرد وبدینطریق خودرا شایسته رسیدن بمقامی سازد که **بودا** درفلسفهٔ خود آنرا **نیروانا** نامیده است .

دیگر ازفلاسفهٔ آلمان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم **فردریك نیچه**[3] ست (۱۸٤٤ تا ۱۹۰۰) . نیچه نخست در دار الفنون شهر **بال**[4] تدریس علم السنه اشتغال داشت . سپس در صدد بر آمد که بشر را باخلاقی تازه رهبری کند که آنـرا اخلاق دنیای آتیه نام نهاده

---

۱ - Arthur Schopenhauer .

۲ - Le monde comme volonté et comme représentation .

۳ - Frédéric Nietzsche .   ٤ - Bâle .

بود . اساس فلسفهٔ نیچه بر میل بغلبه است ، قدرت را می پرستند . زندگانی حقیقی را در غلبه و مرگ را در مغلوب شدن میداند . در کتاب شاعرانهٔ خود عنوان **زردشت چنین میگفت**[1] میگوید : « اخلاق امروزه را که اخلاق بندگان و غلامانست باید بر انداخت وبجای آن اخلاق حقیقی را که اخلاق فرمانروایان بندگانست رواج باید داد ، زیرا هر چه فرمانروایان میکنند طبعی و مطابق اصول ترقی و « میل بغلبه » است و ترویج آن موجب اتلاف ضعفا و تقویت اقویا خواهد گشت . ملتی که این اصول را پیروی کند بتدریج از ضعیف و فقیر و مردم سست عنصر پاك خواهد شد و افرادش همگی قوی اراده و معتمد بنفس و خشن و جنگجو خواهند گشت و این درست آن راهی است که طبیعت بشر در آن سیر میکند . »[2]

ادبیات انگلستان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم

شعرای انگلستان

شعرای انگلستان را از سال ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰ بدو قسمت باید کرد . یك قسمت آنانکه باز روش شعرای قدیم را پیروی کردند و قسمت دیگر آنانکه سبك جدیدی پدید آوردند .

از میان شعرای طبقهٔ اول **آلفرد تنی‌سن**[3] (۱۸۰۷ تا ۱۸۹۲) از همه معروفتر است . تنی‌سن بزرگترین شاعر دوران سلطنت ویکتوریه بود ، آثار گوناگون او معرف روح نژاد انگلو ساکسون و کاملا ملی و انگلیسی است . از جملهٔ اشعار او آن چه بعنوان **قصائد شاه**[4] و**انوك آردن**[5] سروده سخت معروفست .

دیگر از شعرای این طبقه **ربرت برونینك**[6] است (۱۸۱۲

---

۱ - Ainsi parlait Zarathoustra .

۲ — [illegible] نیچه در کتاب خود نام زردست را از طریق بوالهوسی اختیار کرده و عقیدهٔ [illegible] میکند بهیچوجه مربوط بزردشت ایران نیست .

۳ - [illegible] Idylles du Roi .

٤ — [illegible]

Robert Browning — [illegible] .

تا ۱۸۸۹) که اشعار او در کمال و استحکام بپایهٔ اشعار تنی سن نمیرسید . آثار معروف او عبارتست از **مردان وزنان**[۱] و **انگشتری وکتاب**[۲] که موجب شهرت وی گردید . ولی چون سبك شاعری و نویسندگی او بسیار دقیق و لطیف بود در نظر عامهٔ خوانندگان مبهم وتاریك می نموت .

از شعرای طبقهٔ دوم که در اشعار خود بیشتر بزیبائی ظاهری و رنك آمیزی عبارت و آهنك لغات توجه داشتند و غالباً درنقاشی نیز استاد بودند یکی **روستی**[۳] است (۱۸۲۸ تا ۱۸۸۲) که آثار وی از قبیل **اشعار**[۴] و غیره علاوه بر زیبائی وخوش آهنگی کلمات از لحاظ توصیف ونمایش مناظر نیز معروفست . دیگری **آلژرنون سوین بورن**[۵] (۱۸۳۷ تا ۱۹۰۹) که او را در قدرت کلام و استحکام اشعار واحساسات رقیقه باشعرای بزرك انگلستان برابر می توان شمرد . دیگر **ویلیام موریس**[۶] (۱۸۳۸ تا ۱۸۹۶) که علاوه بر نقاشی و شاعری در داستان نویسی نیز استاد بود وآثار منظوم و منثور وی بیشتر مبتنی بر احوال اجتماعی شتر است .

داستان نویسان انگلیس

داستان نویسی در تاریخ ادبیات معاصر انگلستان اهمیت خاصی یافته است . چه نویسندگان معاصر بیشتر در داستانهای خود بانتشار و تبلیغ افکار و عقاید خویش میپردازند و در احوال اجتماعی و اخلاقی قوم بحث میکنند . در جمع داستان نویسان معاصر انگلیس سه نفر در مرتبهٔ اولند ، یکی **ژورژ مردیت**[۷] ، دیگری **رودیارد کیپلینگ**[۸] ،

۱ — Hommes et Femmes . ۲ — La Bague et le Livre
۳ — Rossetti . ۴ — Les Poemes .
۵ — Algernon Swinburne . ۶ — William Morris .
۷ — Georges Meredith . ۸ — Rudyard Kipling .

دیگری **هربرت‌ژرژ ولز**[1] .

ژورژمردیت [۱۸۲۸تا۱۹۰۹] بیشتر بنگارش داستانهای فلسفی پرداخته‌و شهرت‌وی ازسال ۱۸۷۹ که کتاب‌معروف‌خویش بعنوان**خود پرست**[2] را انتشارداد ، عالمگیر شد . طرز تحقیق و تعریف‌وی تاحدی نزدیك بسبك نویسندگان کلاسیك است .

کیپلینك (متولد در بمبئی در سال ۱۸٦٤) در آثارخود تجلیل و تعریف قوت و نفوذ ملی را بر هرچیز مقدم میداردودر قصص افسانه مانند گوناگون خویش از قبیل **کتب جنگل**[3] و **کیم**[4] **دوستداران بنای پلها**[5] بیشتر سعی کرده است که برای دولت امپراطوری انگلیس افتخارات و مقام فوق‌العاده ای قائل شود .

ولز (متولد در ۱۸٦٦) بیشتر در اوضاع سیاسی و اجتماعی بحث میکند ودر آثار خویش مستقیماً بروضع اجتماعی کنونی حمله کرده و آنرا سخت انتقاد نموده است . ولز معتقد است که‌وضع اجتماعی کنونی بایستی ازطرق علوم‌تغییر یابد وبصورتی که‌مقرون بصلاح‌عامه باشد درآید . مهمترین آثارولز کتاب**طرح تاریخ‌عمومی**[6] اوست .

در انگلستان نگارش تآتر در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم رونقی نداشته است . فقط از میان نویسندگان تآتر انگلستان درین دورهٔ دو نفر نویسندهٔ بزرك را نام میتوان برد . یکی **اسکاروایلد**[7] و دیگری **برناردشاو**[8] که هر دو از نویسندگان اواخر قرن نوزدهم و آغاز

۱ — H. G. Wells ۲ — L' Egoïste

۳ — Les Livres de la Jungle. ٤ — Kim.

٥ — Les Bâtisseurs de Ponts.

٦ — Esquisse de l' histoire universelle.

۷ — Oscar Wilde ۸ — Bernard Shaw.

قرن بیستم بشمار میروند .

آثار اسکاروایلد (۱۸۵۶ تا ۱۹۰۰) از لحاظ صراحت وروشن فکری و احساسات نویسنده بسیار قابل توجه و شایان تمجید است . لکن صراحت نویسنده در انگلستان بوقاحت تعبیر شد وقسمتی از مردم انگلیس آنرا نپسندیدند .

برناردشاواصلا ایرلندیست و اکنون زنده است . این نویسنده بزرگ در فن تآتر نویسی سبك تازه‌ای بدید آورده که آنرا تآتر خنده آور فلسفی یا تآتر افکارباید خواند . شاو در تآترهای خود برطبقات و اشخاصی که مستوجب مذمت و ملامتند حمله کرده وسعی نموده است که بدینوسیله اصول عقاید خود را که بصلاح عامه‌است تبلیغ کند .

فلاسفهٔ انگلیس

انگلستان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بوجود دو فیلسوف بزرك مفتخر است . یکی **شارل داروین**[1] و دیگری **هربرت اسپنسر**[2]

داروین (۱۸۰۹تا۱۸۸۲) فی‌الحقیقه عالمی بود که درمطالعات عالمانهٔ خویش اصل یکی از عقاید فلسفی یعنی تحول را که پیش ازونیز **لامارك**[3] طبیعی‌دان‌معروف‌فرانسوی (۱۷۴٤تا۱۸۲۹) بصورت دیگر بیان کرده بود ، پیدا کرد . داروین اصول عقاید و نتایج زحمات وتفحصات دقیقهٔ خویش‌را دردوکتاب بعنوان **اصل‌الانواع**[3] (۱۸۵۹) و **نسل بشر**[4] (۱۸۷۱) بیان کرده است . داروین معتقد است که تمام موجودات زنده ، از حیوان ونبات، ازمخلوقات معدود اولیه و بلکه از مخلوق واحدی منشق شده اند و بین انواع مختلفهٔ حیوانی و نباتی پیوسته در امر حیات منازعه است و

۱ - Charles Darwin. ۲ - Herbert Spencer.

۳ - Origine des Espèces. ٤ - La Descendance de l'Homme.

ازین منازعه همیشه آن دسته‌ای که استعدادشان بیشتر است ودر عالم وجود از جهاتی بر دیران برتری دارند غالب بیرون می آیند . پس بدینطریق همیشه در انواع حیوانات و نباتات یکنوع انتخاب طبیعی انجام می یابد . بنابرهمین اصل داروین انسان را نتیجهٔ تکامل تدریجی حیوانی از نژاد میمون میداند .

هربرت اسپنسر (۱۸۲۰ تا ۱۹۰٤) در علوم مختلفه مانند علم النفس و علم الحیات و علم الاخلاق و غیره دست داشت و از لحاظ فلسفی معتقد بود که جمیع مخلوقات عالم مطیع قانون تکاملند و هیئت اجتماعیه رانیز مراحل ارتقاء طبیعی است که طرز تکامل آن با طرز تکامل افراد فرقی ندارد، یعنی تکامل هیئت اجتماعیه نیز مطیع همان سلسله قواعدی است که تکامل فردی مطیع آنست .

ادبیات روسیه در قرن نوزدهم

ادبیات روسیه در قرن نوزدهم بواسطهٔ وجود شعراء و نویسندگان بزرگی که شرح حال و آثار هر یك را مختصراً ذکر خواهیم کرد ترقی بسیار نمود و در اهمیت با ادبیات فرانسه و انگلیس و آلمان لیاقت همسری یافت .

شعرای روسیه

از میان شعرای روسیه درقرن نوزدهم ببیان احوال و آثار سه نفر از معاریف آنان **گری بویدف** و **پوشکین** و **لرمونتف** قناعت میکنیم .

گری بویدوف

آلکساندر سرژیویچ گری بویدف [۱] درسال ۱۷۹۵ درشهر مسکو تولد یافت و تا سال ۱۸۱۲ بتحصیل اشتغال داشت . پس از آن سفری بگرجستان و ایران کرد و درین سفر تآتر خنده آور معروف

۱ - Alexandre Sergueyevitch Griboyedov.

خویش **بدبختی باهوشی** [۱] را بسرشتهٔ نظم کشید و انتشار آن در سن پطرزبورغ موجب شهرت وی گردید ، در جنگ دوم ایران وروس که بمعاهده ترکمان چای منتهی شد (۱۷۲۸ میلادی، ۱۲۴۳ هجری) گری بویدف با پاسکی یویچ سردار روسی درآنجنگ همراه بود وپس از عقد معاهدهٔ سابق‌الذکر از جانب آنسردارمأمور دربار روسیه شد ودر همانحال تآتر حزن انگیزی را هم که بعنوان **شب گرجستان** [۲] نگاشته بود با خود بروسیه ارمغان برد، پس از آن باز ازروسیه بسمت سفارت برای اجرای معاهدهٔ ترکمان چای وباز گرفتن اسرای ارمنی وگرجی مأمور ایران گشت. ولی در طهران بدرفتاری پرداخت و دو نفر زن گرجی مسلمان را از خانه الله یار خان آصف‌الدوله بابرام گرفته بسفارتخانه برد . بالاخره رفتار او موجب شورش اهالی طهران شد، چنانکه در سی ام ژانویه ۱۸۲۹ (۱۲۴۴ هجری) بخانهٔ وی ریخته او را باهمراهانش کشتند .

پوشکین

آلکساندرسرژیویچ پوشکین [۳] بزرگترین شعرا و نویسندگان روسیه است که در سال ۱۷۹۹ متولد شده بود . همانطور که لردبایرن در انگلستان و ویکتورهوگودر فرانسه‌رمانتیسم را ترویج کردند ،پوشکین نیز باآثار خویش سبك مزبور را در روسیه رائج ساخت . برخی از منتقدین بزرگ اروپا او را با هوگو و بایرن و موسه وولتر برابر شمرده اند . پوشکین چون دراظهار عقایدسیاسی سخت بی‌پروا بود در بیست سالگی به **بسارابی** [۴] تبعید شد و از

۱ - Le Malheur d'avoir de l'esprit. ۲ - La Nuit géorgienne.
۳ - Alexandre Sergievitch Pouchkine. ۴ - Bessarabie.

آنجا بشبه جزیرهٔ کریمه و قفقازیه سفر کرد و مشهودات این سفر را در آثار نخستین خود مانند **زندانی قفقاز**[۱] **وچشمه باغچه‌سرای**[۲] بنظم آورد . پس از آن بروسیه بازگشت ووقایع نگار نیکلای اول شد و بالآخره در سال ۱۸۳۷ در جنك تن بتنی که بایکنفرهلندی موسوم به **هی کرن**[۳] کرد بقتل رسید، مجموعهٔ آثار او قریب ده مجلد است وازینجمله منظومهای **راهزنان**[۴] و **کولیها**[۵] و تاتر حزن انگیز **بوریس گودونف**[۶] و حکایات کوچك **طوفان**[۷] و**تابوت‌ساز**[۸] از شاهکارهای اوست .

لرمونتف

دیگر از شعرای روسیه درقرن نوزدهم میشل یوری یویچ **لرمونتوف**[۹] است . این شاعر درسال ۱۸۱۴ متولد شده بودودر سال ۱۸٤۱ مانند پوشکین در جنك تن بتنی بقتل رسید . هرگاه پوشکین بوجود نمی آمد لرمونتوف سرسلسلهٔ شعرای رمانتیك روسیه بشمار میرفت و هرگاه عمرش زود بپایان نمیرسید در شاعری نیز بر پوشکین سبقت میگرفت . لرمونتوف در شاعری پیرو بایرون شاعر معروف انگلیسی بود . در نثر نویسی نیز مهارت داشت . از آثار معروف‌اویکی اشعاریست بعنوان **منظومهٔ تزار ایوان واسی لی‌یویچ**[۱۰] واشعار دیگری بعنوان **اعتراف**[۱۱] **واهریمن**[۱۲] که ازجملهٔ شاهکارهای اوست . کتابی نیز بنام **یکی از پهلوانان عصرما**[۱۳] بنثر نگاشته که‌شاید مانند کتاب اعتراف یکی از کودکان این زمان آلفرد دوموسه شرح حال از خود اوست .

پس از پوشکین ولرمونتوف بزرگترین شعرای روسیه

۱ - Le Prisonnier du Caucase. ۲ - La Fontaine de Bagtchi Saraï.
۳ - Heeckeren ٤ - Les Brigands ٥ - Les Bohémiens.
۶ - Boris Godounoff. ۷ - L'Ouragan. ۸ - Le Fabricant de cercueils
۹ - Lermontov ۱۰ - Chant sur Ivan Vassiliévitch.
۱۱ - Confession. ۱۲ - Le Demon ۱۳ - Un Héros de notre temps.

نیکلا آلکسی‌یویچ نکراسف[1] (۱۸۲۱ تا ۱۸۷۶) است . نکراسف در آغاز عمر با نهایت بدبختی و حسرت بسر برد و فقر و مسکنت ایام جوانی اورا سخت متاثر کرد . چنانکه نشان آن تأثر درغالب اشعاروی مشهود است و بیشتر اشعار خویش را در احوال بیچارگان و طبقات پست سروده .

نویسندگان روسیه

تا آغاز قرن نوزدهم داستان نویسی تقریباً در روسیه معمول نبود . درینقرن نویسندگان بزرگی در روسیه پیدا شدند که آثار ایشان با آثار بزرگترین نویسندگان سایر ممالك برابر است و امروز ادبیات روسیه بواسطهٔ وجود آنان با ادبیات ملل معظمهٔ دیگر همسری میتواند کرد .

یکی از نویسندگان بزرك روسیه **نیکلا واسی لیویچ گگل**[2] است که در سال ۱۸۰۹ متولد شد و در ۱۸۵۲ در گذشت. گگل فی‌الحقیقه موجد داستان نویسی در روسیه است . در وصف مناظر طبیعی و شرح زندگانی قزاقهای روسیه کمتر کسی از نویسندگان آن مملکت بپایه وی رسیده . مهمترین آثار او **ارواح مرده**[3] و **مفتش**[4] و حکایات کوچکی مانند **یادداشتهای یك دیوانه**[5] و **تاراس بولبا**[6] و غیره است . گگل را در اواخر عمر یك نوع جنونی عارض شد که درو ترس و تقوای خاصی پدیدآورد. از آنپس برآثار خویش که در آنها عموم طبقات را تمسخر کرده بود، بچشم نفرت مینگریست و نگارش آن آثار را بر خود گناهی می شمرد .

---

۱ - Nicolas Alexievitch Nekrasov.　۲ - Nicolas Vasilievitch Gogol.
۳ - Les Ames mortes.　۴ - Le Revisor.　۵ - Les Mémoires d'un fou.
۶ - Tarass Boulba

دیگر از نویسندگان معروف روسیه در قرن نوزدهم **ایوان تورگنف**[1] (۱۸۱۸ تا ۱۸۸۳) است . تورگنف چندی در جوانی بخدمات اداری پرداخت . پس از آن دل بر ادبیات نهاد و حسن قریحهٔ او نخست از کتابی که بعنوان **یادگار های زندگانی یك شکارچی**[2] نگاشت آشکار شد .

تورگنف وطن خود را سخت دوست میداشت ولی چون آنجا در نویسندگی آزاد نبود قسمت اعظم عمررا در ممالك بیگانه مانند فرانسه و آلمان بسر برد .

حیات زارعین روسیه که غالباً مانند سرفهای قرون وسطی زندگی میکردند ، تورگنف را بسیار متاثر کرده بود و آثار جوانی وی شاهد این تأثر است . از کتب معروف او یکی کتاب **پدران و فرزندان**[3] است که در آن حیات اجتماعی روسیه را انتقاد کرده و یکی کتاب **اراضی بکر**[4] که در آن از رغبت طبقهٔ جوان روسیه بآزادی و انقلاب جوئی طبقهٔ مزبور و ذکر عللی که موجب تاخیر انقلاب است سخن رانده . تور گنف در توصیف مناظر و پرداختن مطالب حکایات خویش مهارت تام داشت و هیچیك از نویسندگان روسیه ازینجهة بپایه او نرسیده است.

یکی دیگر از نویسندگان بزرك روسیه **فدور میخائیلویچ دستویوسکی**[5] است که در جوانی بواسطهٔ اتهامی سیاسی با جمعی دیگر محکوم بمرك شد[6] و حتی او را بمقتل نیز بردند . ولی پیش از آنکه حکم اعدام مجری شود امپراطور آن حکم را تخفیف داد و دستویوسکی با رفقای خویش بسیبری تبعید شد و چهارسال در آنسر زمین عمری

۱ - Ivan Tourguenev [illegible] ۲ - Les Souvenirs d'un chasseur
۳ - [illegible] ٤ - Les Terres vierges.
۵ - [illegible] Fedor M[illegible]. ٦ - بصفحه ۱۷۱ رجوع شود

بسختی گذرانید . چون ایام حیات وی غالباً با فقر و پریشانی و مدبختی آمیخته بود بفقیران و مظلومان وسیه روزگاران بیشتر توجه داشت و در آثار گرانبهای خویش غالباً از احوال این طبقه سخن رانده است. شاهکار دستوبوسکی کتاب **جنایت و مکافات**[۱] اوست که آنرا با بهترین آثار نویسندگان بزرگ اروپا برابر میتوان شمرد . دیگر از آثار معروف وی کتاب **سرای مردگان**[۲] است که درآن زندگانی سیبری واحوال تبعیدشدگان را تشریح نموده دستوبوسکی در سال ۱۸۲۱ بوجود آمده بود و در سال ۱۸۸۱ وفات یافت .

معروفترین نویسندگان روسیه که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم شهرت فراوان یافتند ، **لئون تولستوی**[۳] است . تولستوی درسال ۱۸۱۸ تولد یافت و در جوانی بخدمت لشکری پرداخت ، چنانکه درجنك کریمه از مدافعین قلعهٔ سباستوپول بود و پس از اتمام جنك مزبور کتابی بعنوان **یادگارهای جنك کریمه**[٤] نگاشت و در کتاب استادی خویش را در نویسندگی ظاهر ساخت . پس از آن داستان بزرگی بعنوان **جنك و صلح**[٥] انتشار داد که درآن از حملهٔ ناپلئون بروسیه و جنگهای ۱۸۱۲ یادکرده است تولستوی پس از آنکه از خدمت لشکری کناره گرفت بدهکدهٔ **ای یاسنایا پولیانا**[٦] که محل تولد وی و متعلق بمادرش بود رفت و در آنجا زندگانی روستائی اختیار کرد و غالب آثار گرانبهای خویش را در این دهکده نوشته است پس از انتشار داستانهای چند تولستوی بحث در مسائل دینی و اجتماعی و سیاسی پرداخت و کتب متعددی دراینگونه مسائل نگاشت وچون در مباحث مذهبی بی پروا اظهارعقیده کرد کنیستان اورا تکفیر کردند.

۱ - Crime et châtiment. ۲ - La Maison de Morts
۳ - Léon Tolstoi ٤ - Souvenirs de la campagne de Crimee
٥ - La Guerre et la Paix. ٦ - Yasnaia Poliana

از جملهٔ آثار معروف او جز آنچه گذشت کتب اخلاقی واجتماعی **آناکا نین**[۱] و **رستاخیز**[۲] و **قزاقان**[۳] و درام **قدرت‌تاریکی**[٤] هر یك درمقام خود شاهکاریست. علاوه برین حکایات اخلاقی ومذهبی کوچك نیز بسیار نوشته است. تولستوی درسال ۱۹۱۰ وفات یافت.

پس از تولستوی معروفترین نویسندگان روسیه در این عصر **ماکسیم‌گورکی**[٥] است که در سال ۱۸٦۹ تولد یافته و هنوز هم زنده است . این نویسنده فی‌الحقیقه **الکسیس ماکسیمویچ پی‌یچکف**[٦] نام دارد و ماکسیم‌گورکی نام جعلی اوست. دوران نویسندگی وی ازسال ۱۸۹۷ آغاز شده وغالب ایام‌عمر را درممالك بیگانه بسربرده‌است. ازآثاراو داستانهای **کونووالو**[۷] و **تماس‌گردیف**[۸] و **پیر زن**[۹] معروفست.

ترقی علوم در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم وآغاز قرن بیستم

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم دائرهٔ علوم از هر جهت توسعه یافت و اختراعات بشر درین دوره بجائی رسید که تصور آن در قرون پیش محال می نمود. علمای این‌دوره هریك در رشتهٔ خاصی مهارت وتخصص یافته بودند . چه دائرهٔ علوم چنان وسیع شده بود که تخصص در تمام آنها میسر نمیشد. سعی علمای این‌دوره بیشتر آن بود که اختراعات واصول علمی خویش را با حیات مادی بشر تطبیق کنند وهمین امر سبب شدکه زندگانی مادی بشر در اندك مدتی صورت دیگر یافت و صنعت وتجارت ترقی بسیار کرد.

علمای ریاضی

علوم ریاضی در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن‌بیستم فوق‌العاده ترقی کرد و درین رشته علما و دانشمندان

۱ - A[illegible] Karénine. ۲ - La Resurrection. ۳ - Les Cosaque.
٤ - La Puissance des Ténèbres ٥ - Maxime Gorki.
٦ - Alexis Maximovitch Pechkov. ۷ - Konovalov.
۸ - [illegible] Gordeiev ۹ - La Vieille

بزرگی پیدا شدند که زحمات ایشان دائرهٔ علوم مزبور را بمنتهای وسعت رسانید . بزرگترین خدمت علمای ریاضی این عصر تطبیق ریاضیات با علوم عملی بود که در پیشرفت صنایع و تسریع امور مادی تأثیر فراوان کرد .

معروفترین علمای ریاضی در اواخر قرن نوزدهم **هانری پوانکاره** فرانسویست که نام اورا در ضمن فلاسفهٔ فرانسه نیز ذکر کرده ایم . پوانکاره در سال ۱۸۵٤ در شهر **نانسی** [1] از بلاد فرانسه تولد یافته بود و در سال ۱۹۱۲ در پاریس در گذشت . این دانشمند بزرگ درعلوم ریاضی زحمات بسیار کشید وبا کتشافات عدیده نائل شد. مخصوصاً در مبحث حرکات سماوی و فیزیك ریاضی و هیئت تحقیقات مفیده کرد . چندی نیز دارالفنون **سربون** [2] بتدریس علوم ریاضی و هیئت اشتغال داشت و امروزهم مجموعهٔ دروس او که جداگانه بطبع رسیده است درمدارس عالیهٔ فرانسه تدریس میشود . معروفترین آثار پوانکاره کتب **علم و قیاس** [3] و **ارزش علم** [4] اوست .

چون بیان اصول علمی ریاضیون این دوره از موضوع بحث ماخارجست ، ازذکر اسامی جملگی آنان نیزخودداری می کنیم .

علوم طبیعی

اختراعات فراوان نیمهٔ دوم قرن نوزدهم مرهون ترقیات علوم طبیعی است . در علوم طبیعی بیشتر علما و دانشمندان انگلیسی و آلمانی رنج برده اند و پیشرفت علوم مزبور فی الحقیقه نتیجهٔ مطالعات و تحقیقات ایشانست .

اکتشافات و اختراعات مهمی که در علوم طبیعی شده غالباً در مباحث نور و برق بوده است . نخستین کسی که در باب حفظ

---

۱ - Nancy.

۲ - Sorbonne.

۳ - La Science et l'Hypothèse.

٤ - La Valeur de la Science.

قوهٔ برق و ایجاد حرارت بوسیلهٔ ماشین مطالعاتی کرد **کلوزیوس**[۱] آلمانی بود. اختراع محرکهای (موتور) بنزینی و نفتی هم که موجب اختراع اتوموبیل وطیاره گردید در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم انجام گرفت .

در مبحث برق دائرهٔ اختراعات وسیعتر بوده است . علاوه بر تلگراف مرس که شرح آن در فصل پیش گذشت ، یکی از علمای انگلیس موسوم به **ویلیام‌تومسون**[۲] (١٨٢٤ تا ١٩٠٧) تلگراف تحت البحری‌را اختراع کرد ، و یکی از دانشمندان آلمان بنام **هرتز**[۳] (١٨٥٧ تا١٨٩٤) نیزبوجوداشعهٔقوهٔ برق (الکتربسته) پی برد و ثابت نمود که اشعهٔ مزبور در انعکاس و انکسار نظیر نور است و بسرعت نور در فضا منتشر می شود . اختراع تلفن و تلگراف بیسیم فی الحقیقه نیجهٔ تحقیقات و زحمات این عالم بزرگواراست .

اختراع**دینامو**[٤] یا **ماشین دینامو الکتریك**[٥] نتیجهٔ زحمات یکی از مهندسین بلژیکی موسوم به **گرام**[٦] (١٨٢٦ تا ١٩٠١) است . بوسیلهٔ دینامو میتوان قوهٔ محرکه راباتولید جریانهای دائمی بامتناوب برق بنقاط دور انتقال داد. اختراع این ماشین موجب ایجاد وسائل حمل و نقل برقی و چراغ برق گردید و امروز تقریباً در عموم کارخانهای عالم قوهٔ محرکه را از دینامو تحصیل میکنند .

دیگر ازاکتشافات مهمهٔ اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم کشف **اشعهٔ مجهول**[۷]است که‌درسال ١٨٩٥توسط**کنراد رونتگن**[۸] (متولد در١٨٤٥) دانشمندآلمانی انجام گرفت. خاصیت‌اشعهٔ مجهول

---

۱ - Clausius. ۲ - William Chomson. ۳ - Hertz.
٤ - Dynamo. ٥ - Machine dynamo-éléctrique. ٦ - Gramme.
۷ - Rayons x. ۸ Gonrad Roentgen.

آنست که اجسام تیره وحاجب ماوراء در پرتو آن شفاف میشود ، و آنچه در پشت اجسام مزبور قرار دارد مرئی میگردد .

کشف فلزتابناك **رادیوم**[1] (۱۹۰۰) هم که نتیجهٔ زحمات عالم بزرگوار فرانسوی **پی یر کوری**[2] (۱۸۵۹ تا ۱۹۰٦) وزنش مادام کوری است ، از جملهٔ اکتشافات مهمهٔ علمی این عصر بشمارمیرود . امروز ازاشعهٔ مجهول ورادیوم بیشتر درامور طبی استفاده می کنند.

یکی از مخترعین بزرك این قرن **توماس آلوا ادیسن**[3] امریکائیست. ادیسن درسال ۱۸٤۷ متولد شد و از یازده سالگی در یکی از راه آهنهای امریکا بفروختن روزنامه وسیگار پرداخت ودر سال ۱۸٦۰ خود روزنامه ای تأسیس کرد . دوسال بعد درادارهٔ تلگراف **پورت هون**[4] مستخدم شد ودر سال ۱۸٦٤ **تلگراف دوپلکس**[5] را اختراع کرد که بوسیلهٔ آن بایك سیم هم خبر میتوان فرستاد وهم میتوان گرفت. درسالهای ۱۸۷۷ و۱۸۷۸ نیز فونوگراف وچراغ برق را اختراع نمود . تاکنون عدهٔ اختراعات این مرد بزرك ازهفتصد تجاوز کرده است واین کتاب را گنجایش ذکر تمام آنها نیست .

گذشته از اختراعات سابق الذکر در آغاز قرن بیستم و خاصه از سال ۱۹۱۰ ببعد نیز علمای مغرب باختراعات مهم فراوان دیگری مانند تلفن بی سیم و بر داشتن عکس از دور بوسیلهٔ اشعهٔ برق و امثال آن نائل آمده اند که ذکر یکایك آنها از موضوع بحث ماخارجست .

شیمی

بزرگترین علمای شیمی درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم دو نفرند ، یکی مارسلن برتلو[6] ودیگری لوئی **پاستور**[7] .

۱ - Radium. ۲ - Pierre Curie ۳ - Thomas Alva Edison.
٤ - Port Huon. ٥ - Duplex. ٦ - Marcellin Berthelot.
۷ - Louis Pasteur.

مارسلن برتلو (۱۸۲۷ تا ۱۹۰۷) در شیمی آلی [۱] مطالعات بسیار کرد و در تطبیق آن باشیمی معدنی[۲] رنج بسیار برد و فی الحقیقه شیمی علمی جدید را او بنیان نهاد . برتلو در آکادمی فرانسه و آکادمی علوم عضویت‌داشت . مقالات و یادداشتهای او در باب علوم و فلسفه از ششصد متجاوز است . بعلاوه درامور سیاسی نیز مداخله میکرد و پس از انقراض امپراطوری ناپلئون سوم از جملهٔ سران جمهوری طلبان فرانسه بشمار میرفت و دو بار نیز بمقام وزارت معارف و وزارت‌خارجه نائل شد .

بزرگترین علمای فرانسه در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم لوئی **پاستور** است . این مرد بزرگوار در سال ۱۸۲۲ تولد یافت . پدرش یکی از صاحبمنصبان قدیمی ناپلئون بزرك بود . تحصیلات پاستور درشهر **بزانسون**[۳] انجام یافت ، پس‌ازآن درمدرسهٔ متوسطهٔ شهر **دیژن**[۴] بمعلمی پرداخت و از آنجا بدار العلم استراسبورك منتقل شد و بالاخره در سال ۱۸۶۰ اورا بپاریس دعوت کردند و لابراتوار دارالمعلمین آنشهر را باختیار وی نهادند . مطالعات و اکتشافات علمی پاستور بیشتر درین لابراتوار صورت گرفته‌است. نخستین کشف علمی وی پی بردن بوجود میکروبهای مختلف بود و این امر در ضمن مطالعه در تخمر شیر و الکل و امثال آن برو آشکار شد. پس از آن در نتیجهٔ مشاجره ای علمی که بین او و سایر علمای زمان در باب پیدایش میکروبها پدید آمد ، ثابت کرد که حیوانات ذره بینی مزبور خود بخود بوجود نمی آیند و وجود آنها زادهٔ وجود حیوانات متشابه دیگریست که غالباً از هوا باجسام

---

۱ - La chimie organique. ۲ - La chimie minérale.

۳ - Besançon. ۴ - Dijon.

مایع داخل می شوند . در سال ۱۸۶۵ دولت فرانسه پاستور را مأمور کرد که در علل مرض کرمهای ابریشم و راه علاج آن مطالعه کند . این مرض را نیز پاستور باپیدا کردن میکروب آن و طریقهٔ دفع میکروب مزبور معالجه کرد . پس از آن بهمین وسیله وبای مرغان را نیز علاج نمود و بالاخره درسال ۱۸۷۹ برو معلوم شد که ممکنست با پرورش میکروبهای هر مرض از تاثیر مادهٔ سمی آنها کاست و بدینوسیله مایه ای برای دفع مرض بدست آورد . پاستور ازینراه برای بسیاری از امراض حیوانات وداء الکلب مایهائی (سرم) ترتیب داد . پس از وی نیز علمای فرانسه و سایر ملل مانند دکتر **بهرنیگ**[1] آلمانی (متولد در ۱۸۵٤) و دکتر **رو**[2] ی فراسوی (متولد در ۱۸۵۳) بتهیه وتکمیل مایهٔ دفع امراض دیگر مانند خناق (دیفتری) و غیره نائل آمدند . پاستور درآکادمی علوم و آکادمی فرانسه و تمام مجامع علمی بزرك دنیا عضویت داشت. امروز بافتخار او در تمام شهر های بزرك عالم مؤسیساتی بنام **انستیتو پاستور**[3] تأسیس شده است که جمعی از علما در آنجا بتهیهٔ مواد دفع امراض سابق الذکر و مطالعه در پیدا کردن موادی برای امراض دیگر مشغولند . پاستور فی الحقیقه موجد علم جدیدیست که آن را میکروب شناسی نام نهاده اند واین علم موجب معالجهٔ بسیاری از امراض مسری علاج ناپذیر قدیم گشته است . پاستور در سال ۱۸۹٦ در گذشت و جسد اورا با تجلیل و احترام بسیار در انستیتو پاستور پاریس بخاك سپردند .

---

۱ - Behring، ۲ - Roux، ۳ - Institut Pasteur

فصل شانزدهم

دست اندازی اروپائیان برسائر قطعات عالم

۱ - تشکیل مستعمرات اروپائی در افریقا

تصرف الجزیره ازجانب فرانسه

الجزیره تاسال ۱۸۳۰ ازجملهٔ متصرفات دولت عثمانی بشمارمی‌آمد . ولی‌حاکم آنسرزمین فی‌الحقیقه استقلال‌تام‌داشت . جمعیت الجزیره قریب دو میلیون بود و از طوائف عرب و قبائل بربر تشکیل می یافت . اعراب از زمانیکه مسلمین برممالك شمالی افریقا دست یافتند در الجزیره متمکن شده بودند . ولی بربر فی‌الحقیقه بر بومیهای آنسرزمین اطلاق میشد و عدهٔ ایشان از اعراب بیشتر بود .

حاکم الجزیره در سال ۱۷۹۷ مقداری گندم برای دولت فرانسه فراهم کرده و مبلغ پنج میلیارد نیز به **هیئت مدیره**[۱] که‌آن زمان برفرانسه حکومت میکرد قرض داده بود . دولت فرانسه ببهانهای گوناگون دین‌خودرا تاسال ۱۸۲۷ نپرداخت . در سال‌مزبور حاکم الجزیره که حسین نامداشت بحکومت فرانسه اطلاع داد که مبلغ مزبور بایستی‌فوراًتأدیه شود ودر ضمن‌مصاحبه باقنسول‌آندولت نیز بروی خشمگین شد و مگس پرانی را که دردست داشت‌برسر او نواخت . دولت فرانسه‌که از دیر زمانی برالجزیره چشم طمع دوخته بود این امررا بهانه کرد و صد کشتی جنگی با سی و شش هزار سپاه بآنسرزمین فرستاد و شهر الجزیره را که‌پایتخت مملکت

---

۱ - Directoire.

بود هدف گلوله ساخت . بالاخره حسین ناچار شهر مزبور را تسلیم دشمن کرد و باهشت میلیون وجه نقد ودارائی شخصی خود بآسیای‌صغیررفت. سپاهیان فرانسه نیزپایتخت‌را تصرف کردند وخزائن حکومتی‌را که بالغ بر پنجاه‌میلیون بود بغنیمت بردند (۵ژوئیه۱۸۳۰).

دراینحال شارل دهم پادشاه فرانسه ازسلطنت خلع‌شد ولوئی فلیپ بجای وی نشست . شاه جدید بالجزیره توجهی نکرد ، و وکلای مجلس و برخی ازوزراء و سرداران نیزتصرف آنسرزمین را بزیان فرانسه می پنداشتند. بهمین جهة دولت سپاهیان خودرا احضار نمود وفقط هشتهزار تن‌را در بنادر مهم الجزیره باقی گذاشت .

پس از آن اعراب برای بازگرفتن وطن خویش‌مکرر بر سپاهیان فرانسه حمله بردند و ازبشان هرچه توانستند کشتند در سال ۱۸۳۶ دولت فرانسه مصمم شدکه الجزیره را کاملاتصرف کند . سرنخست درصدد تسخیر شهر **کنستانتین**[1] برآمد . چه شهر مزبور مقرحکومت یکی ازحکام جزء الجزیره بودکه بافرانسه دشمنی فراوان داشت . تسخیر کنستانتین آسان انجام نگرفت . قریب ۳۵۰۰ نفر از فرانسویان دراینراه تلف شدند ، ولی عاقبت پس از تحمل یکسال مشقت آن شهر را در ۱۳ اکتبر ۱۸۳۷ تصرف آوردند .

دولت فرانسه گمان داشت که سراسر الجزیره را در اندك زمانی‌میتواند گرفت ، ولی این‌گمان بخطابود ، چه ناگهان سردار رشید وطن پرستی بنام **عبد القادر** بدفع دشمن کمربست و مدت چهارده سال بادولت مقتدری مانند فرانسه مصاف داد .

---

۱ - Constantine.

عبد القادر بن محی الدین در سال ۱۸۰۷ متولد شده بود و زمانیکه در سال ۱۸۳۲ بدفع سپاهیان فرانسه همت گماشت بیست و پنج سال داشت. دشمنان او خود شجاعت و فضائل اخلاقی و دانش او را تصدیق کرده‌اند . ظهور او در مردم الجزیره تأثیر فراوان کرد ، چنانکه قبائل مختلفه دشمنیهای دیرین را ترك گفتند و جملگی برای استخلاص وطن برو گرد آمدند .



عبد القادر

عبد القادر را در سال ۱۸۳۲ پدرش بسران قبائل معرفی کرده گفت که او را خداوند برای نجات وطن و اسلام فرستاده است. شجاعت شخصی او نیز در اندك مدتی مردم را بدو متوجه ساخت . چنانکه در همان سال او را سلطان خویش خواندند ولی عبدالقادر بعنوان امیر قناعت کرد .

عبد القادر در سال ۱۸۳٤ چندین بار سپاه فرانسه را در هم شکست ، چنانکه دولت فرانسه ناچار با او از در صلح درآمد و حاضر شد که قسمت اعظم الجزیره را تسلیم او کنند، ولی عبدالقادر دست از جنك نکشید و ازمشرق الجزیره لشکر بمغرب برد و تا سال ۱۸۳۷ بقدری برلشکریان فرانسه صدمه زد که دولت مزبور باز از و درخواست صلح کرد و جز پنج بندر و برخی از نواحی ساحلی بقیهٔ الجزیره

را بدو تسلیم نمود (۲۷ مه ۱۸۳۷) .

پس از صلح مزبور عبد القادر در صدد تنظیم سپاه و تهیهٔ اسلحه کامل بر آمد و تاسال ۱۸۳۹ سپاه بسیار منظمی مانند لشکریان اروپا فراهم کرد و بسیاری از قبائل را هم که عدهٔ سواران ایشان به ۵۰۰۰۰ نفر میرسید باخود موافق ساخت . سپس باسلطان مراکش نیز برضد فرانسه معاهده کرد و در ۱۸ نوامبر ۱۸۳۹ رسماً بدولت فرانسه اعلان جنك نمود .

این بار دولت فرانسه مصمم شد که کار الجزیره را یکسره کند و یکی از سرداران نامی خود موسوم به **بوژو**[1] را با ۱۱۵۰۰۰ سپاهی مأمور فتح الجزیره و دفع عبد القادر نمود . لکن آنسردار رشید هفت سال دیگر در برابر سپاه عظیم فرانسه مقاومت کرد ، ولی از سال ۱۸٤۱ قوای لشکری او ضعیف شد و بسیاری از قلاع او بدست دشمن افتاد . در سال ۱۸٤٤ سلطان مراکش را بکمك طلبید و سلطان ۴۵۰۰۰ هزار سپاه بسر داری پسر خود بکمك او فرستاد ولی بوژو آنانرا درمحل **ایسلی**[2] درهم شکست وسفائن جنگی فرانسه نیز بندر طنجه وبرخی دیگر ازبنادر مراکش را گلوله باران کرد و سلطان ناچار سپاه خودرا احضار کرده متعهدشد که عبد القادر را بمراکش راه ندهد ، معهذا عبد القادر دست از جنك نکشید و تاسال ۱۸٤۵ با کمال رشادت جنگید و چون در آنسال قوای او از هرجهت ضعیف گشت بخاك مراکش پناهنده شد . ولی سلطان مراکش بنابرمعاهدهٔ سابق الذکر اورابمملکت خودراه نداد وعبدالقادر ناچار بالجزیره باز گشته دوسال دیگر بافرانسویان زدوخورد کرد . لکن عاقبت جزتسلیم شدن چاره ای ندید [۱۸٤۷] .

---

۱ - Bugeaud.　　۲ - Isly.

عبد القادر در مدت پنجسال در فرانسه محبوس بود. پس از آن ناپلئون سوم اورا بخشیده اجازه داد که بدمشق رود ودولیست هزار فرانك برای او وظیفهٔ سالیانه معین کرد، عبد القادر نیز تعهد نمود که از آنپس برضرر فرانسه اقدامی نکند وبهمین سبب چون در سال ۱۸۷۰ مردم الجزیره شورش کردند و اورا بیاری خود طلبیدند نپذیرفت . در سال ۱۸۶۰ هم که ترکان عثمانی درشهر دمشق عیسویان را قتل عام میکردند عبدالقادر قریب دوازده هزار عیسوی را در پناه خویش گرفت و ازمرك نجات داد وجان بسیاری ازیشان رابوجه نقدخرید . دولت فرانسه نیزدر ازای این بزرگواری اورانشان لژیون دنور عطا کرد و تا پایان عمر (۱۸۸۳) محترم داشت .

پس از تسلیم شدن عبدالقادر فرانسویان در اندك زمانی بر قبائل صحرا گرد وسایر مخالفین خویش نیز غالب آمده سراسر الجزیره را تصرف کردند . در سال ۱۸۷۰ ، چنانکه در فوق اشاره کردیم ، بواسطهٔ اینکه مأمورین فرانسوی خواستند افراد غیر مسلمان الجزیره را امتیازاتی دهند، مسلمین شورش کردند و یکی از رؤسای قبائل موسوم به **محمد مکرانی** که مردی بسیار رشید بود باصد هزار نفر از افراد قبائل مختلفه باسپاه فرانسه بجنك پرداخت . در آغاز امر چون فرانسه بادولت پروس سرگرم جنك بود شورشیان غالب بودند . لکن چون جنك فرانسه وپروس بانجام رسید و سپاهیان تازه ای مأمور الجزیره شدند ، شکست دریشان افتاد و دولت فرانسه بازعموم قبائل رامطیع خویش ساخت (۱۸۷۲)

پس از تصرف الجزیره دولت فرانسه بآباد کردن آنسرزمین پرداخت وبسیاری از مردم فرانسه را بدانجا کوچ داد ، چنانکه

امروز متجاوز از ۵۶۲۰۰۰ فرانسوی در آنمملکت بسر میبرند. علاوه برین دولت فرانسه در استخراج معادن و کشیدن خطوط آهن و ساختن طرق و بنادر و ترویج تمدن اروپائی در الجزیره کوشش بسیار نموده است، طول خطوط آهن الجزیره امروز به ۳۳۰۰ کیلو متر میرسد و جمع صادرات و واردات آن در سال ۱۹۱۳ قریب ۱۲۰۰ ملیون فرانك بود. الجزیره امروزجزئی از فرانسه بشمارمیرود ولی اراضی آنرا بسه ناحیهٔ لشکری و کشوری و جنوبی تقسیم نموده اند. ناحیهٔ کشوری مشتمل بر قسمت اعظم اراضی مملکتست و اهالی آن مانند مردم ایالات داخلی فرانسه نمایندگانی بمجلس مبعوثان آنمملکت میفرستند. نواحی سه گانه را یکنفر حکمران کل بکمك شورای حکومتی که از رؤسای ادارات مهمهٔ مملکت تشکیل میشود اداره میکنند.

تسلط یافتن فرانسه بر تونس و مراکش

تسلط یافتن فرانسه بر تونس

زمانیکه فرانسویان برالجزیره دست یافتند حکومت تونس با بیگی بود که در ظاهر ازسلطان عثمانی اطاعت میکرد حکومت فرانسه پس از تصرف الجزیره چشم طمع بر تونس دوخت و برای اینکه در آنسر زمین نفوذ کامل یابد مبالغ هنگفتی به بیك قرض داد و در عوض ازو امتیازاتی گرفت، از سال ۱۸۷۰ دولت ایطالیا هم که بایجاد وحدت خویش نائل آمده بود بحکم مجاورت با تونس و بعنوان اینکه آنمملکت از متصرفات روم قدیم بوده است برضد فرانسه بتحریکاتی پرداخت، لکن مداخلهٔ ایطالیا دولت فرانسه را بر آنداشت که در تصرف تونس تسریع کنند. چه تونس فی الحقیقه کلید الجزیره محسوب میشد و هرگاه بدست یکی ازدول اروپا میفتاد بزیان فرانسه بود. پس در آوریل سال ۱۸۸۱ حملهٔ دسته‌ای از قبائل غربی تونس رابالجزیره

بهانه کرده بدانسرزمین لشکر کشید و از ماه مه آنسال بموجب قرار دادی که بین فرانسه و بیك بسته شد تونس تحت الحمایهٔ آن دولت گشت .

امروزهم تونس تحت‌الحمایهٔ فرانسه است . یعنی هنوزحکومت داخلی آن در دست بیگی است ، و نمایندهٔ فرانسه در آنجاسمت وزیر خارجه دارد . لکن در معنی ادارهٔ امور داخلی آنمملکت نیز در دست فرانسویانست و بیك را از خود هیچگونه اختیاری نیست . دولت‌فرانسه پس‌ازینکه برتونس دست یافت برای‌استفاده‌ازمنابع ثروت آن بکشیدن خط آهن و ساختن بنادر و طرق و شوارع جدید پرداخت و در اندك زمانی تجارت سالیانهٔ آنمملکت‌را از ۳۸ میلیون به ۲۷۰ ملیون‌رسانید.زراعت گندم وزیتون نیزبدستیاری‌مهاجرین فرانسوی که قریب ۴۶۰۰۰ نفرند درتونس ترقی بسیار کرده‌است .

تسلط فرانسه برمراکش

مراکش درآغازقرن بیستم مستقل بود و سلطانی داشت که علاوه بر سلطنت از لحاظ مذهبی نیز بر مردم حکومت‌میکرد . اهالی مراکش عموماً مسلمان‌وبیشتر ادیه‌نشین بودند. قدرت سلطان در سراسرمملکت یکسان نبود . چه از میان قبائل مختلفهٔ عرب و بومی بسیاری ازو اطاعت نمیکردند و حکومت مراکش بحکومتهای ملوك الطوایفی اروپا در قرون وسطی شباهت داشت .

دولت فرانسه پس از تصرف الجزیره بعنوان حفظ سرحدات آنسرزمین بر مراکش نیز مانند تونس بدیدهٔ طمع مینگریست . ولی در تصرف مراکش او را مدعیان زورمندی مانند آلمان وانگلیس و اسپانی بود . بهمین سبب انجام این مقصود تا آغاز قرن بیستم بتأخیر افتاد . در سال ۱۹۰۴ دولت فرانسه بموجب قراردادی که

با انگلستان بست از حقوق سیاسی خویش در مصر چشم پوشید و بدینوسیله یکی از مدعیان را راضی کرد . دولت اسپانی را هم که از قرن شانزدهم چهار بندر از بنادر مراکش را در تصرف داشت و خود را بعنوان مجاورت و سوابق تاریخی در امور مراکش ذی نفع میشمرد ، با تسلیم دو قطعه از شمال و جنوب مراکش خرسند ساخت . لکن دولت آلمان دست از مخالفت نمیکشید و برای اینکه از نفوذ فرانسه در مراکش بکاهد بوسائل گوناگون متشبث میشد . چنانکه در ماه مارس ۱۹۰۵ ویلهلم دوم امپراطور آلمان ناگهان در بندر طنجه پیاده شد و در آنجا بر ضد فرانسه نطقی کرد و سلطان را بر آن داشت که پیشنهادات فرانسه را درباب اصلاح امور اداری مراکش رد کند . بالاخره برای رفع اختلاف انجمنی از نمایندگان دول معظم اروپا در بندر **آلژزیراس**[1] واقع در جنوب اسپانی تشکیل شد (۱۹۰۶) و انجمن مزبور بر خلاف منظور آلمان بدول فرانسه واسپانی اجازه داد که در بنادر مراکش بعنوان حراست اتباع خویش سپاهی نگاهدارند . لکن باز اختلاف دولتین باقی ماند و در سال ۱۹۱۱ بجائی رسید که نزدیک بود بین آندو جنگی روی دهد ، چه در سال مزبور دولت فرانسه دسته سپاهی بتصرف شهر **فاس** پایتخت مراکش فرستاد . حکومت آلمان نیز کشتی جنگی بزرگی ببندر **اقادیر** روانه کرد تا آندولت را از قصد خویش باز دارد . بالاخره پس از چهار ماه مذاکره بنابر عهدنامه ای که در ٤ نوامبر ۱۹۱۱ منعقد شد دولت فرانسه قسمت مهمی از متصرفات خود را در افریقای مرکزی بآلمان بخشید و دولت مزبور در عوض بامداخلهٔ فرانسه در امور مراکش موافقت کرد .

---

۱ - Algésiras.

مراکش از ماه مارس ۱۹۱۲ رسماً تحت الحمایهٔ فرانسه شد و آن دولت در اندك زمانی عموم قبائل را مطیع ساخت و برای حفظ منافع خود در آن مملکت بایجاد خطوط تلگراف و تلفن و خطوط آهن و ساختمان طرق پرداخت و سپاه مراکش را بدستیاری صاحب منصبان فرانسوی منظم کرد.

مراکش فرانسه از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۵ با وجود تحریکاتی که درمدت جنك بین‌المللی از جانب دولت آلمان میشد. آرام بود و فقط گاهگاهی برخی از رؤسای قبایل سربشورش بر میداشتند. در سال ۱۹۲۱ یکی از رؤسای قبایل موسوم به **عبدالکریم** که مردی شجاع و مدبر و رزم آزموده بود در کوهستان **ریف** بر ضد اسپانیول بر خاست و در اندك مدتی سپاهیان آن دولت را در هم شکسته بر قسمت مهمی از مراکش اسپانی دست یافت و خود را سلطان ریف خواند . در سال ۱۹۲۵ نیز بر سر حدود جنوبی متصرفات خود با دولت فرانسه بجنك پرداخت و قریب یکسال و نیم با ۱۴۰۰۰۰ سپاه آندولت که بفرماندهی سرداران معروفی مانند مارشال **لیوته**[۱] ومارشال **پتن**[۲] اداره میشد زدو خورد کرد و تا چندی بر آندولت غالب بود ، چنانکه قسمت وسیعی از نواحی شمال مراکش فرانسه بتصرف وی در آمد . لکن در سال ۱۹۲۶ سپاهین فرانسه و اسپانیول از دو طرف او را احاطه کردند وچندتن ازرؤسای قبائل نیز بدوخیانت کرده بدشمن پیوستند . بالنتیجه عبدالکریم شکست یافت و در ۲۷ مه ۱۹۲۶ تسلیم شد . دولت فرانسه اورا با کسانش بجزیرهٔ **رئونیون**[۳] واقع درجنوب شرقی افریقا تبعید کرد .

۱ - Lyautey. ۲ - Pétain. ۳ - Réunion.

اوضاع مصر

حدمات محمدعلی پاشاوجانشینان او

محمد علی پاشا چنانکه در فصل هشتم نیز اشاره کردیم در راه آبادی و عظمت مصر رنج بسیار برد. قصد وی این بود که در جنوب بحرالروم دولت اسلامی توانائی نظیر دول معظم اروپا ایجاد کند. با آنکه در مصر باستبداد حکومت میکرد. استبداد او بحالت آن مملکت مفید بود چه ازینراه آداب و علوم اروپائی‌را درسرزمین فراعنه رائج ساخت و ملت خویش را خواه ناخواه بطریق تمدن رهبری کرد. محمد علی پاشا قوای لشکری مصر را بدستیاری مستشاران و صاحب منصبان فرانسوی منظم کرد و در مملکت مدارس بسیار تأسیس نمود و با حفر تنگه های مصنوعی وتشویق تجارت و انحصار زراعت اراضی بدولت وترویج کشت پنبه بر ثروت مملکت بیفزود

در سال ۱۸٤۸ چون محمد علی پاشا باختلال دماغ دچار شده بود پسرش **ابراهیم پاشا** بجای وی نشست. ولی حکومت او دوامی نیافت و پس از سه هفته در گذشت. پس از وی برادر زاده‌اش **عباس پاشا** بحکومت رسید تا(۱۸۵٤). در زمان این پاشا ترقیات مصر متوقف شد. چه او نسبت باروپائیان نیك بین نبود و تمدن اروپائی را بحال مملکت مفید نمیشمرد. لکن چون پس از مرك او **سعیدپاشا** چهارمین پسر محمد علی پاشا بحکومت مصر رسید (۱۸۵٤ تا ۱۸٦۳) باز مقاصد پدر را در اصلاح امور سیاسی واقتصادی‌مملکت تعقیب کرد و مخصوصاً جانشین وی **اسمعیل پاشا** (۱۸٦۳ تا ۱۸۷۹) درین امر کوشش بسیار نمود. مهمترین امری که درزمان حکومت اسمعیل پاشا انجام حفر تنگه سوئز بود[1]

---

۱ - بصفحه ۲۳۱ مراجعه شود

علاوه برآن تنگهٔ دیگری نیز بنام تنگهٔ اسمعیلیه حفر شد که رود نیل را بقاهره متصل ساخت. بزرگترین خدمات اسمعیل پاشا بمصر از لحاظ سیاسی الغاء حق قضاوت قنسولان خارجی (کاپیتولاسیون) بود که در سال ۱۸۷۶ صورت گرفت.

اسمعیل پاشا در آغاز حکومت خود مبلغی برخراج سالیانه‌ای که بسلطان عثمانی می‌پرداخت افزوده‌ازو لقب خدیوی گرفت و تقریباً درامور مصر استقلال تام یافت، ولی چون در مخارج بیهوده افراط میکرد تا سال ۱۸۷۳ قریب ۱۳۵۰ میلیون فرانك بدول فرانسه و انگلیس مقروض شد و بالاخره بواسطهٔ اینکه عوائد مملکتی برای مخارج و ادای منافع قروض کافی نبود در سال ۱۸۷۵ یکصد و هفتاد وشش هزارسهم ازاسهام تنگهٔ سوئزرا که بدولت‌مصر تعلق داشت ازقرار سهمی ۵۶۸ فرانك بدولت انگلیس فروخت[1]. ولی بازاشکالات‌مالی رفع نشد و طلبکاران برو سخت گرفتند. پس ناچار ادارهٔ امور مالی مصر را بدونفر ممیز کل فرانسوی و انگلیسی سپرد ومتعهد شد که ادای منافع قروض را بر سایر مخارج مملکت مقدم دارد. مداخلهٔ دول فرانسه و انگلیس در امور داخلی مصر بروطن‌پرستان و هواخواهان استقلال گران آمد و دیری نگذشت که جمعی‌از ایشان سر بشورش برداشتند و بالاخره ممیزین بیگانه مصر را ترك گفتند و خدیو ناچار از حکومت کناره گرفت. پس از آن با آنکه **توفیق پاشا** پسر اسمعیل پاشا بجای پدر نشسته بود سه‌سال حکومت مصر دراختیار سرداران ملی ماند ونسبت باروپائیان ومخصوصاً اتباع‌فرانسه و انگلیس سختگیری بسیار شد. در ماه ژون ۱۸۸۲ حکومت‌ملی جمعی از اروپائیان اسکندریه را بقتل رسانید و این امر بهانه ای برای مداخلهٔ مستقیم انگلستان در امور مصر گردید.

---

۱ - امروز قیمت هریك از اسهام مزبور متجاوز از ۶۰۰۰ فرانك است.

پس از قتل اروپائیان در اسکندریه دولت انگلیس بی درنك کشتی جنگی چندبندر مزبور فرستاده آنرا گلوله باران کرد و سپاهیان آندولت بخاك مصر پیاده شده سرداران ملی را شکست دادند و در ۱۰ سپتامبر ۱۸۸۳ قاهره را تصرف کردند . دولت فرانسه که بواسطهٔ مخالفت مجلس نتوانسته بود سپاهی بمصر فرستد بمداخلهٔ لشکری انگلستان اعتراض کرد و چون از اعتراضات خود نتیجه ای نگرفت از مستملکات خویش در افریقای مرکزی دسته سپاهی را مأمور تصرف نواحی نیل علیا نمود (۱۹۰۰) . درهمانحال سپاهیان انگلیس نیز بسرداری ژنرال لرد کیچنر[۱] شهر خرطوم پایتخت سودان شرقی را متصرف شده بودند . لشکر کشی فرانسه بنیل علیا بین دولت مزبور وانگلستان اختلافی ایجاد کرد که نزدیك بود بجنك منتهی شود . ولی عاقبت بموجب قرار دادی که در سال ۱۹۰٤ بین دولتین منعقد شد . فرانسه از حقوق سیاسی خویش در مصر چشم پوشید و در عوض دولت انگلیس هم از مداخله در امر مراکش صرف نظر کرد .

پس ازمرك توفیق پاشا (۱۸۹۲) پسرش **عباس حلمی پاشا** جانشین او شد وباآنکه مأمورین انگلستان درامور لشکری و کشوری مداخله تام داشتند دولت مصر بازتابع دولت عثمانی بشمار می آمد . درسال ۱۹۱٤ چون دولت عثمانی بیاری آلمان بامتفقین بجنك پرداخت. دولت انگلیس عباس حلمی را ازخدیوی خلع کرد و **حسین کامل** رابسر دوم اسمعیل پاشا و عم عباس حلمی بجای وی نشاند ومصر رسماً تحت الحمایه انگلستان گردید. پس ازمرك حسین کامل نیز پسرش **احمد فؤاد** جانشین او شد (۱۹۱۷) ولی درسال ۱۹۲۲ بازملت مصر برضد مداخلات انگلستان شورش کرد و

۱ - Lord Kitchener.

بالنتیجه دولت مزبور مصررا استقلال کامل داد وعنوان خدیوی بسلطنت مبدل شد .

تصرف سودان

زمانیکه دولت مصر گرفتار اشکالات مالی و انقلابات داخلی بود در سودان نیز شورشی پدید آمد و دست تصرف حکومت ازمملکت وسیعی که محمدعلی پاشا ازاراضی نیل ابیض وازرق وناحیهٔ **کردفان** [۱] وسواحل دریای احمر تشکیل کرده بود کوتاه شد . علت شورش سودان ظهور شخصی بود که خودرا **مهدی** و فرستادهٔ خدا میخواند و مدعی بود که بایستی دین مقدس اسلام بوسیلهٔ او عالمگیر شود . این شخص جمعی ازاهالی نیل علیارا گردخود جمع کرد وآنانرا بجهاد برضد عیسویان برانگیخت. دسته‌ای ازتجار برده هم که ازممنوع شدن برده فروشی ناخرسند بودند با او کمك کردند و عقبت شورشیان ازسپاهیان انگلیس را کشته شهرخرطوم را تصرف کردند وبر سراسرسودان شرقی تسلط یافتند . دولت انگلیس تادهسال بحفظ سرحدات شمال مصر قناعت نمود . سپس لرد کیچنررا مأمور کرد که باسپاهیان مصری سودان را تسخیر کند . لرد کیچنر درسال ۱۸۹۸ شهر خرطوم را ازطرفداران مهدی باز گرفت ودر اندك مدتی تمام شورشیان را مطیع ساخت و مقرر شد که دولتین انگلیس و مصر متفقاً سودان را اداره کنند .

اوضاع سایر نواحی افریقا

کاشفین معروف افریقا

تاآغاز قرن نوزدهم ازقطعهٔ افریقا جز حبشه ومصر وممالك شمالی تونس والجزیره و مراکش و برخی اراضی ساحلی ناحیهٔ دیگری مکشوف نشده بود . در سال ۱۷۸۸ در لندن مجمعی برای اکتشافات داخلهٔ افریقا بنام **مجمع افریقائی** تأسیس شد و مجمع مزبور علما وسیاحانی چند را مأمورانجام این امر نمود . ازطرفی درقرن هیجدهم ممالك متحده

۱ - Kordofan.

امریکای شمالی که تا آنزمان در تصرف انگلستان بود استقلال یافت ودولت انگلیس که ازچنان مستعمرهٔ گرانبهائی محروم شده‌بود ناچار برای تحصیل مستعمرات تازه بافریقا متوجه گشت. علاوه برین جمله درآغاز قرن‌نوزدهم ناپلئون کبیر نیز بمصر لشکرکشید وچون جمعی ازعلمای فرانسه درآن سفرهمراه وی بودند ودرمصر کشفیاتی کردند توجه‌اروپائیان بکشف افریقا بیشتر شد. بنابرین علل عمدهٔ اکتشافات داخلهٔ افریقا درقرن نوزدهم سه امر بوده است: اول تشکیل‌مجمع افریقائی لندن. دوم توجه دولت انگلیس درنیمهٔ اول قرن نوزدهم وسایر دول اروپا درنیمهٔ دوم آنقرن بتصرف اراضی داخلهٔ افریقا. سوم لشکرکشی ناپلئون بمصر.

اکتشافات مهم‌افریقا بیشتر از سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ صورت گرفته است. نخستین کسی که نواحی‌رود **نیجر** ودریاچهٔ**چادوسودان** را سیاحت کرد **بارت** [۱] آلمانیست. این سیاح قریب پنجسال (از ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۵) مشغول سیاحت بود و اطلاعات علمی گرانبهائی گرد آورد که موجب تسهیل مسافرت سیاحان دیگر گشت. پس از وی یکنفر انگلیسی موسوم به **اسپک** [۲] دریاچه **ویکتوریا نیانزا** [۳] را کشف کرد ودرکنار رودخانه‌ای که ازشمال آن دریاچه‌خارج میشد تا شهر **گندوکورا** [۴] واقع در کنار رود نیل پیش رفت ودرآنجا با **ساموئل‌باکر** [۵] انگلیسی که بقصد کشف سرچشمه های نیل ازخرطوم حرکت کرده بود مصادف گشت و معلوم شد که رودنیل ازدریاچهٔ ویکتوریا سرچشمه میگیرد.

کاشفین معروف نواحی استوائی افریقا و حوالی دریاچه‌های بزرك مرکزی دو نفرند، یکی **لی‌وینگستن** [۶] اسکاتلندی و دیگر

۱ - Barth. ۲ - Speke. ۳ - Victoria Nyanza.
۴ - Gondokora. ۵ - Samuel Baker. ۶ - Livingstone.

استانلی [1] امریکائی .

داویدلیوینگستن نخست دریکی ازکارخانهای نساجی شاگرد بود . ولی در همانحال بنیروی همت السنهٔ یونانی ولاتینی و علوم گیاه شناسی ومعرفت الارض را نیزفرا گرفت . روزی درضمن تحصیل نظرش بنقشهٔ افریقا افتاد که قسمت مرکزی آنرا چون هنوز مجهول بود سفید گذاشته بودند. پس مصمم شد که بافریقا سفر کند ومجهولات نواحی مرکزی آنقطعه را معلوم سازد . علاوه براین قصد داشت که حتی الامکان وحشیین افریقا را نیز بشناسد و منصب رهبری یابد .
لیوینگستن ازکاپ روبه افریقا نهاد و راه صحرای **کالاهاری**[2] را پیش گرفت وتا سال ۱۸۵۱ دریاچهٔ **نگامی**[3] ورود **زامبز**[4] را کشف کرد . پس از آن از کنار رود مزبور تا شهر **سن‌پول‌دولواندا**[5] واقع در **آنگلا**[6] پیش رفت واز طرق آبشارهای ویکتوریا که دررود زامبز است خودرا به **موزامبیك**[7] رسانید . سپس تاسال ۱۸٦٤ برخی از دریاچهای بزرگ مرکزی را نیز کشف کرد در سال ۱۸۷۱ استانلی راکه ازاروپا بجستجوی وی آمده بود درشهر **اوجی‌جی**[8] واقع در ساحل شرقی دریاچهٔ **تانگانیکا**[9] ملاقات نمود. لیوینگستن متجاوزاز سی سال (۱۸٤۰ تا ۱۸۷۳) بانهایت کوشش در افریقا بکشف نواحی مجهوله و تبلیغ دین مسیح اشتغال داشت. بالاخره در ماه مه ۱۸۷۳ در شهر **چیتامبو**[10] [درجنوب دریاچهٔ **بانگووه ئلو**][11] وفات یافت و جسدش را بانگلستان برده درکلیسای معروف **وستمینستر**[12] که مدفن شاهان وبزرگان انگلستانست ، بخاك سپردند .

پس از لیوینگستن بزرگترین سیاحان افریقای مرکزی **استانلی**

---

۱ - Stanley. ۲ - Kalahari. ۳ - Ngami. ٤ - Zambèze. ۵ - Saint-Paul de Loanda. ٦ - Augola. ۷ - Mozambique. ۸ - Oujiji. ۹ - Tanganika. ۱۰ - Tchitambo. ۱۱ - Bangouéolo. ۱۲ - Westminster.

است که نخست برای کسب اطلاع از احوال لیوینگستن عازم افریقا
شد وسیاح مزبور را چنانکه گفتیم درشهر اوجی‌جی پیدا کرد (۱۸۷۱) .
پس‌ازآن درافریقا تحقیقات عادی وجغرافیائی پرداخت ودر سواحل
غربی و مخصوصا نواحی مصب رود کنگو تحقیقات مفیده نمود
(۱۸۷۴ تا ۱۸۷۹)

[illegible] معظم اروپا بافریقا [illegible] [illegible] نواحی مختلفه آسیا وامریکا که [illegible] وسیاحان [illegible] مشغول بودند . [illegible] سال ۱۸۸۰ [illegible] دول مزبور [illegible] که یکی از آنجمله زیادشدن [illegible] ومحصولات صنعتی درممالک اروپا ونبودن [illegible] کافی و[illegible] ممالک مزبور [illegible] بود . در سال ۱۸۷۶ در شهر **بروسل**[1] پایتخت [illegible] مجمعی بنام **مجمع بین‌المللی افریقا** تأسیس شد و **لئوپلد دوم** [illegible] که درآن مجمع سمت ریاست داشت درصدد برآمد [illegible] افریقا را تصرف آورد [illegible] فرستاد و[illegible] سواحل رود کنگو [illegible] **استانلی پول**[2] [illegible] .

[illegible] سواحل [illegible] معظم [illegible] نیز [illegible] فرستند از آن [illegible] بدست آورد . [illegible] دول مزبور اختلافاتی پدید آمد . [illegible] طرف توجه چند دولت میشد وهریک ازبشان میخواست آنرا [illegible] .
بالاخره برای رفع اینگونه اختلافات دول [illegible] اروپا [illegible] درشهر برلن انجمنی تأسیس کردند (از ۱۵ نوامبر ۱۸۸۴ تا ۲۶ فوریهٔ ۱۸۸۵) وبالنتیجه مقرر شد که تجارت دراطراف رود کنگو برای

1 - Bruxelles. 2 - Stanley - Pool.

عموم دول آزاد باشد ودررودهای نیجر و کنگو نیز بتمام ممالك عضو انجمن اجازهٔ کشتی رانی داده شود. علاوه برین انجمن برلن از اراضی اطراف رود کنگو مملکت بیطرفی تشکیل کرده آنرا بپادشاه بلژیك سپرد و آنمملکت به **کنگومستقل** موسوم گشت. ولی دولت بلژیك ازهمانسال بر کنگو دست تصرف دراز کرد وتا سال ۱۹۰۸ بیطرفی واستقلال ظاهری آن ناحیه بکلی ازمیان‌رفت ورسماً مستعمرهٔ بلژیك شد.

متصرفات فرانسه

دولت‌فرانسه اززمان سلطنت ناپلئون سوم تاسال ۱۹۱۰ بتدریج قسمت‌مهمی ازافریقای غربی‌مانند **موریتانی**[۱] **وسنگال** و **گینهٔ فرانسه** و **ساحل عاج**[۲] و **داهومه**[۳] را با **صحرا** و **سودان** ذیل تصرف کرد و امروز از نواحی مزبور استفادهٔفراوان میکند. محصول عمدهٔ افریقای غربی فرانسه کائوچوی گینه وسودان وچوبهای قیمتی ساحل عاج وپنبهٔ سودانست.

درنواحی‌استوائی افریقا نیز فرانسه دارای مستعمراتیست. مهم ترین مستعمرات مزبور **کنگوی فرانسه** است که درنتیجهٔ زحمات و حسن تدبیر صاحب‌منصب بحری معروف فرانسه **ساورنیان دوبرازا**[۴] بتصرف آندولت درآمد وشهر **برازاویل**[۵] پایتخت آن بنام وی مفتخر است. **جزیرهٔ ماداگاسکار**[۶] واقع درجنوب شرقی افریقارا نیزدولت فرانسه درسال ۱۸۹۶ بتوسط ژنرال **گالی‌ینی**[۷] تصرف کرد. مساحت این جزیره ۵۸۵۳۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن ۲۹۸۱۰۰۰ نفر است.

---

۱ - Mauritanie. ۲ - Côte d'Ivoire. ۳ - Dahomey.
۴ - Savorgnan de Brazza. ۵ - Brazzaville.
۶ - Madagascar. ۷ - Gallieni.

متصرفات انگلستان

دولت انگلیس از سال ۱۸۰۶ بر ناحیهٔ کاپ واقع در ساحل جنوبی افریقا دست یافته بود . اهالی سفید پوست این ناحیه را **بوئر**[۱] یعنی دهقان میگفتند و نسب اینقوم بمهاجرین هلندی وفرانسویان پروتستان مذهبی که پس از نسخ فرمان نانت ازجانب لوئی چهاردهم بجنوب افریقا مهاجرت کرده‌بودند میرسید . غیراز قوم بوئر عدهٔ زیادی ازمهاجرین انگلیسی نیزدرکاپ مسکن داشتند که مرکز ایشان نخست در **بندرالیزابت**[۲] بود . درسال ۱۸۳۳ دولت انگلیس بردگی‌را درتمام مستعمرات خویش لغو کرد وبهمین سبب قوم بوئر، که‌بردگان فراوان داشتند، سرزمین کاپ‌را ترك گفته بازن و فرزند و مواشی و اثاثهٔ خویش باراضی شمالی رفتند ودر فاصله جبال **دراکنبرگ**[۳] و اقیانوس هند دول مستقلی بنام **ناتال**[۴]و **ارانژ**[۵] تاسیس نمودند . پس‌ازچندسال دولت انگلیس مملکت ناتال راضمیمهٔ کاپ نمودوچون حکام انگلیسی نیز ببهانهٔ حمایت ومیان نسبت به‌بوئران‌ساکن‌ناتال‌سختگیری میکردندقوم‌بوئر از ناتال‌هم‌چشم‌پوشیده در شمال ارانژ بین رودخانهای **لمپوپو**[۶] **ووال**[۷] دولت جدیدی بنام **ترانسوال**[۸] بنانهادند (۱۸۴۹) ودولت انگلیس نیز استقلال آنرا تصدیق کرد . دولت‌ترانسوال تاسال ۱۸۸۵ هیچگونه اهمیتی نداشت. ولی درین سال معادن طلای فراوانی در آنمملکت کشف شد و مهاجرین بسیاری از ممالك اروپا مخصوصاً از انگلستان بدانجا رفتند ودر اندك مدتی آنسر زمین دارای خطوط آهن شد ومهاجرین در مرکز معادن شهری بنام **ژهانسبورك**[۹] بنا نهادند که جمعیت آن پس از چندسال بصد هزار نفر رسید .

---

۱ - Boers. ۲ - Port - Elisabeth. ۳ - Drakenberg.
۴ - Natal. ۵ - Orange. ۶ - Limpopo. ۷ - Vaal.
۸ - Transvaal. ۹ - Johannesburg.

دولت انگلیس تاسال ۱۸۹۷ تمام اراضی ساحل شرقی افریقای جنوبی را تا مستعمرهٔ پرتقال درموزامبیك تصرف كرد و راه ممالك بوآر نشین را باوقیانوس هند مسدود نمود . در همانحال نیز وزیر مستعمرات انگلستان موسوم به سسیل رد[1] درصدد برآمد كه باتصرف نواحی مركزی افریقا مستعمرات جنوبی وشمالی انگلستان یعنی كاپ و مصر را بیكدیگر متصل سازد . بهمین نیت دولت انگلیس نواحی پرجمعیت و آباد زوت زامبز را تصرف كرد و آنرا بمناسبت نام سسیل رد رودزیا[2] نامید و بر اعتراض دولت پرتقال كه نواحی مزبور را حق خود میدانست وقعی ننهاد .

پس از تصرف نواحی زامبز چون دولت انگلیس نواحی غربی ترانسوال و اورانژ را تصاحب كرده بود . ایندو مملكت از هر سو بین متصرفات انگلستان محصور شده واستقلال آن سخت در خطر افتاد . دراین زمان رئیس جمهور ترانسوال كروگر[3] امانت و چون مردی وطن پرست بود ونزدیك شدن مهاجرین بیگانه را برای استقلال مملكت خطرناك میدید ، كشیدن خطوط آهن واستخراج معادن تازه مخالفت میكرد . انگلیس هانیزچون جمعیت بیگانگان بكاهد ازطرفی مهاجرین خارجی در ترانسوال واورانژ ازحقوق سیاسی محروم بودند ودر امور دولتی حق مداخله نداشتند . دولت انگلیس در سال ۱۸۹۹ ببهانهٔ حفظ حقوق مهاجرین خواست در امور داخلی ممالك دوگانه مداخله كند . ولی كروگر كه چنین امری را پیش بینی كرده وبا خریدن اسلحه و تنظیم سپاه واتحاد بادولت اورانژ خود را برای دفاع مهیا ساخته بود باانگلستان از در جنگ در آمد . سپاهیان بوئر قریب هشتاد هزار تن بودند وچون در سواری و تیراندازی مهارت بسیار داشتند در آغاز جنگ بر لشكریان انگلیس غلبه كردند وآنانرا در

.Kruger - ۳ .Rhodesia - ۲ Cecil Rhodes - ۱

چند محل شکست سخت دادند . بالاخره دولت انگلیس لرد کیچنر را باقریب دویست هزار سپاه بافریقای جنوبی فرستاد . کیچنر با آن سپاه فراوان بمدافعین استقلال اورانژ وترانسوال حمله برد وبا آنکه سردارمتمدن‌ترین ملل بود درسرزمین دشمن ازهیچگونه وحشیگری وخونریزی دریغ نکرد . شهرها وعمارات را آتش زد ، گله‌های گاو و گوسفند را نابود ساخت . زنان واطفال بوئر را هزارهزار بزندان انداخته از گرسنگی بهلاکت رساند . مردان وجوانان را عموماً بقتل آورد وزمانیکه فی الحقیقه درسرزمین خصم مردمی باقی نمانده بود آنرا تسخیر کرد . معهذا وطن‌پرستان ترانسوال واورانژ سه سال (۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲) مقاومت کردند . دراین جنگ هفتاد هزار تن ازسپاهیان انگلیس نیز مجروح ومقتول شدند ودولت مزبور قریب پنج میلیارد فرانک متضرر شد .

دولت انگلیس پس ازتصرف اورانژ وترانسوال آندو مملکت را استقلال داخلی داده باکاپ و ناتال متحد ساخت وازآنجمله ممالک متحدهٔ افریقای جنوبی را تشکیل کرد . امروز ممالک متحدهٔ افریقای جنوبی یکی ازپرفایده‌ترین مستعمرات انگلیس است وفقط محصول معادن طلا والماس آن درسال تقریباً به ۱۲۰۰ میلیون فرانک بالغ میشود .

سایر متصرفات مهم انگلیس در افریقا ازقرار ذیل است : اول در مشرق جزیرهٔ زنگبار و اراضی حاصلخیز و سودان فرانسه که بواسطهٔ ترقی انگلیس که واسطهٔ قسمت مهمی ازتجارت هند است .
دوم در مغرب . کنار اقیانوس اطلس اراضی گامبی وسیرالئون و ساحل ذهب و نیجریه که تماماً در اواخر قرن نوزدهم بتصرف دولت انگلیس درآمده ودارای محصولات فراوانی هست

متصرفات آلمان درافریقا

دولت آلمان تا اواخر قرن نوزدهم هیچگونه مستعمره‌ای درافریقانداشت . پس ازجنك ۱۸۷۰ وایجاد وحدت آلمان چون جمعیت آنمملکت فزونی یافت وصنعتگری وتجارت رونق گرفت دولت مزبور درصدد تحصیل مستعمراتی برآمد تاهم قسمتی ازمردم آلمان را بدان مستعمرات کوچ دهد وهم مواد خامی را که برای کارخانجات داخلی لازمست آسان فراهم آورده درسایر قطعات عالم نیزبرای مصنوعات خود مشتریانی تهیه کند. لکن چون تاسال ۱۸۸٤ سایر دول معظم اروپا مانند انگلیس وفرانسه قسمت مهمی از نواحی حاصلخیز افریقا تصرف آورده بودند ، بیسمارك درآنسال . چنانکه درصفحات پیش گذشت . برای تفسیم افریقا نمایندگان دول معظم را ببرلن دعوت کرد وبالنتیجه قسمت بزرگی ازاراضی آنقطعه‌راکه هنوز بتصرف هیچیك ازدول مزبور در نیامده بود بآلمان تخصیص داد . وسعت متصرفات افریقائی آلمان درسال ۱۹۱٤ بالغ بر دو میلیون ونیم کیلومتر مربع بود و قریب دوازده میلیون‌ونیم‌جمعیت داشت ، متصرفات مزبوربچهار ناحیه تقسیم میشد که از آنجمله‌نواحی توگو[1] وکامرون[2] درساحل غربی افریقا ویك ناحیه درجنوب غربی وناحیه دیگر درمشرق بود. پس ازجنك بین‌المللی مستعمرات آلمان چه در افریقا وچه درسایر قطعات عالم بین متفقین تقسیم شدوامروز آندولت را در هیچیك‌از قطعات دنیا مستعمره‌ای نیست. متصرفات افریقائی دولت مزبوررا دول انگلیس وفرانسه و بلژیك تصرف کرده‌اند .

گذشته‌ازدول سابق‌الذکر ایطالیا وپرتقال‌رانیز درافریقامستعمراتیست. دولت ایطالیا در فاصلهٔ سالهای ۱۸۸۵و۱۸۹٦قسمتی از شمال شرقی افریقا وسواحل بحر احمر را تصرف کرد . لکن مقاومت سخت دولت حبشه مانع توسعهٔ متصرفات مزبور گشت. در سال ۱۹۱۱ نیز بتحریك

۱ - Togo. ۲ - Cameroun.

دولتین روسیه و انگلیس لشکر بطرابلس غرب کشید وبا عثمانی بجنك پرداخت وچنانکه درضمن فصل هشتم اشاره کرده‌ایم ، پس از یکسال آنسرزمین را بتصرف آورد

۲ - تشکیل مستعمرات اروپائی در آسیا

۱ - آسیای روس

تصرف سیبری — دولت روسیه‌از‌اواخر قرن شانزدهم بر اراضی سیبری دست تصرف دراز کرد . درسال ۱۵۸۱ نخست دسته‌ای ازقزاقان روسی برشهر سیبیر[۱] که امروز دهکده‌ایست در نزدیکی تبلسك[۲] مسلط شدندوظاهراً نام سیبری مشتق از اسم این دهکده است . قزاقان که هم‌سپاهی وهم مهاجرنشین بودند.بدون اینکه از جانب تزاران روسیه بایشان‌مساعدتی شود ، تاسال ۱۶۳۳ خود را بسواحل اقیانوس کبیر رسانیدندودر سال ۱۶٤۵ شهر **اختسك**[۳] را در کنار دریائی که‌امروز بدین نام موسومست بنا نهادند .

دولت روسیه تااواسط قرن نوزدهم بسیبری توجهی نداشت و فقط مجرمین و محکومین را بدانسر زمین میفرستاد . پس از آنکه روسیه درجنك کریمه مغلوب شد وامید او از تجزیهٔ عثمانی ودست یافتن ببحرالروم منقطع گشت . در صدد برآمد که از مشرق سیبری بدریای آزاد راه یابد ولی چون سواحل شرقی آنسرزمین درمدت سال چندین ماه یخ می‌بست‌و برای کشتی‌رانی مساعد نبود.دولت‌روسیه بنواحی‌جنوبی‌تر متوجه شدوازجنك فرانسه‌وانگلیس باچین(۱۸٦۰تا ۱۸۵۸) استفاده کرده اراضی مصب‌رود آمور را با ناحیه‌ای که‌بین رود **اوسوری**[٤] و دریای ژاپون واقعست ازمملکت آسمانی گرفت‌و بندر نظامی **ولادیوستک**[۵] را در جنوب اراضی مزبور بنا نهاد

---

۱ - Sibir. ۲ - Tobolsk. ۳ - Okhotsk. ٤ - Oussouri
۵ - Vladivostok.

در اواخر قرن نوزدهم دولت روسیه برای اینکه بر قدرت و نفوذ خویش در شرق اقصی بیفزاید بکشیدن خط آهن سراسری سیبری پرداخت و خط مزبور را که ۶۰۰ کیلومتر طول آنست پس از دهسال (از ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۱) بپایان رسانید. در آغاز امر چون کشیدن خط آهن در اراضی اطراف رودهای آمور و اوسوری بواسطهٔ طغیان آب دشوار می نمود. حکومت روسیه از دولت چین اجازه گرفت (۱۸۹۸ که راه آهن سراسری را از طریق منچوری بولادیوستك رساند. ولی چون جنك روس و ژاپون پیش آمد. دولت روسیه دانست که براه آهن منچوری اعتماد نمیتواند داشت. چه ممکنست هنگام جنك دشمن آنرا قطع کند. پس خط دیگری از شهر چیتا[۱] و ساحل چپ رود آمور بشهر **خاباروسك**[۲]. که در ملتقای رودهای اوسوری و آمور واقعست. کشید و شهر مزبور را نیز با خط آهن جدیدی بولادیوستك متصل ساخت.

مساحت سیبری قریب دوازده میلیون و نیم کیلو متر مربعست. جمعیت این سرزمین تا سال ۱۸۶۰ تقریباً دو میلیون و نیم بود ولی دولت روسیه از سال ۱۸۹۶ روستائیان روسی را بسیبری کوچ داد و مهاجرت بنواحی قابل استفاده آنسرزمین را تشویق نمود. چنانکه تا سال ۱۹۱۱ قریب پنج میلیون از مردم روسیه و سایر ممالك اروپائی بسیبری رفته در نواحی جنوبی و غربی و اراضی حاصلخیزی که در دامنهٔ جبال آلتائی واقعست مسکن گرفتند. در همانحال معادن گرانبهائی از آهن و زغال سنك و مس و طلا نیز در جبال اورال و آلتائی کشف شد و سیبری از لحاظ اقتصادی نیز اهمیت بسیار یافت.

عرف قفقازیه — دولت روسیه از اواخر قرن هجدهم بر قفقازیه چشم طمع دوخته بود. ولی تصرف آنمملکت آسان انجام نگرفت و دولت

۱ - Tchita. ۲ - Khabarovsk.

مزبور تا سال ۱۸۶۰ با دولت ایران وجنگاوران رشید داغستان‌وسایر نواحی قفقازیه‌مشغول زدوخوردبود.

دوسال پس‌ازجلوس فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ هجری - ۱۷۹۷ میلادی) گرگین‌خان با ژرژ سیزدهم والی گرجستان گردن باطاعت تزار روسیه نهاد.ولی چون اشراف‌ونجبای آنمملکت ازین امرخرسند نبودند ، ازشاه ایران طلب حمایت کردند.فتحعلیشاه نیزدعوت ایشانرا پذیرفته بتجهیز سپاه پرداخت . در همانحال سپاهیان روسی بسرداری **لازارف** [۱] نام شورشی را که در قراباغ پدیدآمده بود بهانه کرده شهر گنجه « الیزابت پول » را قتل عام نمودند و گرجستان را تصرف کردند. تصرف گرجستان موجب جنك دولتین ایران وروس گردید (۱۲۱۹ هجری ۱۸۰٤ میلادی) وچنانکه تفصیل‌آن درتواریخ ایران‌نگاشته شده‌است این‌جنك درمرتبهٔ اول تاسال۱۲۲۸ هجری(۱۸۱۳ میلادی) دوام یافت وبالاخره بشکست ایران ومعاهده گلستان منتهی گردیدوبموجب عهدنامهٔ مزبور گرجستان ودربندوباکو وشیروان وشکی وگنجه وقراباغ وقسمتی ازطالش بتصرف روسیه درآمد.

درسال ۱۲٤۰ هجری (۱۸۲٤ میلادی) دولت‌روس ببهانهٔ اینکه‌نواحی سه‌گانهٔ واقع‌بین ایروان ودریاچهٔ کوکچه بنابرمعاهدهٔ گلستان متعلق بروسیه است ، برنواحی مزبور دست تصرف درازکردواین امرموجب خشم مسلمین ایران وقفقاز و روزجنك دیگری بین‌ایران‌وروس گردید. درآغازامرسپاهیان ایران بسرداری عباس‌میرزای ولیعهد شیروان‌وشکی وطالش وگنجه را باز گرفته برقلعهٔ شوشی حمله زدند وجمع کثیری ازلشکریان روس را اسیر کردند . ولی دولت روسیه سپاهیین فراوانی بسرداری سردارمعروف‌خویش **پاسکیویچ** [۲] بقفقازیه فرستادوعباس میرزا

Lazaroff - ۱ Paskiewitch - ۲

بواسطهٔ اشتباهاتی که در جنك مرتکب شد ، شکست یافته ناچار بجانب ایران عقب نشست وپاسکویچ شهرایروان‌را نیزتسخیرنمود(۱۲٤۲هجری). سال بعد عباس‌میرزا باردیگر سپاه روس را درحوالی اچمیازین درهم شکست ، ولی باز بواسطهٔ اینکه ازپایتخت باوو مساعدت مالی نشد وشاه هم که در آذربایجان بود بطهران باز گشت . از عهدهٔ دفع دشمن برنیامد وپاسکویچ بدعوت مردم‌تبریز بدانشهر واردشده عزیمت طهران کرد وبالاخره دولت ایران‌ناچاربقبول شرائط عهدنامه شوم‌ترکمانچای تن‌داد(۱۲٤۳ هجری،۱۸۲۸ میلادی.)

بنا برمعاهدهٔ ترکمانچای ایروان ونخجوان نیز بدولت روسیه تسلیم‌شد و سرحد کنونی بین ایران وروس برقرار گشت وبالاخره دولت روسیه برسراسر قفقازیه تسلط یافت . پس از آن دولت‌مزبور بدفع دلاوران چرکس ولزکی که اطاعت اورا گردن نمی نهادند پرداخت . قوم چرکس درنواحی کوهستانی مغرب قفقازیه ولزگیان در جبال داغستان میزیستند وعدهٔ ایشان‌جمعاً از ۱۲۰۰۰۰۰ نفرمتجاوز نبود . دولت روسیه تا سال ۱۸٦۲ با ایندو قوم رشید در زد وخورد بود. عاقبت پس از تحمل خسارات بسیار بمطیع‌ساختن ایشان نائل‌آمد ودر بارهٔ مغلوبین از هیچگونه ستمکاری دریغ نکرد .

در سال ۱۸۷۸ نیز ، چنانکه در فصل هشتم گذشت ،دولت روس بنا بر معاهدهٔ برلن قلعهٔ قارص وبندر باطوم‌وقسمتی از اراضی ارمنستان عثمانی را تصرف کرده برمتصرفات خود در قفقازیه اضافه نمود . سپس برای ازدیاد نفوذ سیاسی خود در آنسرزمین واستفاده از منابع ثروت آن بکشیدن خط آهنی پرداخت کـه یکرشتهٔ آن امروز بتبریز متصل است . مهمترین منابع ثروت قفقازیه معادن نفط بادکوبه وقوبان است که امروز از لحاظ اهمیت دردرجه سوم (پس

از معادن ممالك متحده امریکا و مکزیك) بشمار میآید . علاوه بر آن محصولات فلاحتی قفقازیه ، مانند پنبه وانگور ومیوجات نیز اهمیت بسیار دارد .

تصرف ترکستان

مساحت ترکستان روس که درجنوب سیبری وشمال شرقی ایران بین دریای خزر وجبال مرکزی آسیا واقع شده قریب چهار ملیون کیلومتر مربعست . درین سرزمین وسیع قبائل مسلمانی ازنژاد ایرانی و ترك ومغول نام تاجیك وقزاق وقرقیز وازبك وترکمان درشهرها یابحالت چادر نشینی در صحاری و کوهستانهای حاصلخیز بسر میبرند وعدهٔ ایشان جمعاً قریب ده ملیونست روزگار طوائف قرقیز که درمشرق دریاچهٔ آرال وحوالی جبال تیانشان ساکنند وزندگی طوائف ترکمان که بین بحرخزر وآمودریا سکنا دارند در آغاز قرن نوزدهم بیغماگری وراهزنی میگذشت . چنانکه گاه هجوم طوائف نخستین روابط روسیه وسیبری را مقطوع میساخت

دولت روسیه از سال ۱۸۴۵ برای نزدیك شدن بهندوستان و سرکوبی طوایف قرقیز که غالباً بخاك روسیه تجاوز میکردند درصدد تصرف ترکستان برآمد لیکن این امر بواسطهٔ مقاومت شدید طوائف واختلاف آب وهوای ترکستان وصعب العبور بودن صحاری آن مملکت آسان انجام نگرفت باسال ۱۸۶۸ سپاه روس بلاد تاشکند وسمرقند وبخارا را تصرف کردند . ولی خان خیوه سخت مقاومت کرد وقریب یك ثلث از سپاهیان روس در تسخیر آن شهر بهلاکت رسیدند . عاقبت شهر مزبور نیز درسال ۱۸۷۳ تسخیر شد وقوای روس صحاری ترکمان را هم بتصرف آوردند وآن دولت ازجانب خراسان واسترآباد نیز با مملکت ماهمسایه شد (۱۸۸۰ میلادی ، ۱۲۹۷ هجری) درسال ۱۸۸۴ نیز شهر مرو بتصرف سپاه روس درآمد و بسال ۱۸۹۲ دولت روسیه قسمتی ازفلات پامیر را نیز درشمال شرقی افغانستان تصاحب کرد و

دائره متصرفات آن دولت ببیست کیلومتری سرحد هندوستان رسید و بیم آن بود که بین روسیه وانگلیس جنگی روی دهد.

پس از تصرف ترکستان دولت روسیه برای اینکه بنیان قدرت خویش‌را در آنسرزمین استوار سازد بکشیدن خط آهنی که بحرخزر را بشهر مرو وسرحد افغانستان متصل میسازد پرداخت وشعب آنرا ازطرفی تا شهر اورنبورغ[1] در روسیه وازطرفی تا شهر اندیجان ممتد نمود. از لحاظ اقتصادی دولت روسیه کشت پنبه را در ترکستان بسیار ترویج کرده است. چنانکه امروز تقریباً نصف پنبه ای که برای کارخانجات نساجی روسیه لازمست از ترکستان تحصیل میشود.

متصرفات انگلیس در آسیا

تصرف هندوستان

فتح هندوستان ازکارهای حکومت انگلیس نیست و این امر بدستیاری شرکت تجارتی انگلیس که ازسال ۱۵۹۹ (اواخرسلطنت الیزابت) در هندوستان تشکیل‌شده بود انجام یافت. شرکت تجارتی انگلیس در هندوستان ازسال ۱۷۵۸ درصدد برآمد که قسمتی از هندوستان را بتصرف آورد. بهمین سبب هرچند شرکت تجارتی فرانسه که قسمت وسیعی از هندوچین وشبه جزیرهٔ دکن را متصرف شده بود تجربهٔ کت پرداخت وبالاخره در سال ۱۷٦۱ شهر **پندیشری**[2] را که مرکز شرکت فرانسه بود تصرف آورده دست تسلط آن شرکت را ازهندوستان کوتاه کرد.

در آغاز قرن نوزدهم دولت انگلستان ولایت بنگاله و قسمتی از سواحل شرقی و جنوبی شبه جزیرهٔ دکن را در تصرف داشت ودر ۱۸۱۵ نیز بموجب معاهدات وین جزیرهٔ سیلان‌را تصاحب کرد.

---

۱ - Orenburg

۳ - Pondichéry.

در سال ۱۸٤۳ شرکت تجارتی انگلیس از بیم تجاوز روسیه وحکومت افغانستان بشمال هند، بر آن شد که ممالك اطراف رود سند را نیز بتصرف آورد. پس ازصحرای تار [۱] که تا آنزمان سرحد مستملکات شرکت بود فراتر رفته دست تصرف برنواحی سفلای سند دراز کرد. ولی در ناحیهٔ پنجاب که در تصرف قوم جنگجوی سیخ [۲] بود با مقاومت سخت مواجه شد وتسخیر آن ناحیه پس از شش سال زد و خورد در سال ۱۸٤۹ انجام گرفت.

در سال ۱۸۵۷ سپاهیان هندی شرکت انگلیس سر بشورش برداشتند وبیم آن بود که دوران تسلط شرکت در نواحی شمالی هندوستان بپایان رسد. علت اساسی شورش ناخرسند بودن هندیان از تسلط بیگانه بود، ولی انقلابیون استعمال فشنگهائی را که بپیه گاو اندوده بود ودر آن سال از طرف شرکت بین افراد سپاه تقسیم شد بهانه کردند، چه گاو در نظر برهمنان حیوانی مقدسست. شورشیان در اندك مدتی شهرهای دهلی ولکنهو و گاونپور و برخی از قلاع مستحکم شمالی را بتصرف آوردند وجمع کثیری از اروپائیان را بقتل رسانیدندوقریب یکسال ونیم با دولت انگلیس زد وخورد کردند. ولی عاقبت حکومت انگلستان بیاری برخی از امرای محلی بنگاله ودکن بریشان غالب شد وآنشورش فرو نشست.

پس از شورش سال ۱۸۵۷ پارلمنت انگلیس رسماً شرکت تجارتی هندوستان را منحل کرد وآنسر زمین را از جملهٔ مستعمرات انگلستان شمرد (۱۸۵۸). از سال ۱۸۷٦ نیز بر هندوستان عنوان دولت امپراطوری نهادند و ملکه ویکتوریا لقب «ملکهٔ انگلستان و امپراطوریس هندوستان» ملقب گشت.

---

۱ - Tharr.   ۲ - Sikh.

امروزادارهٔ امور هند در لندن با وزارتخانه ای مخصوص ودر هندوستان باحاکمیست که او را نایب‌السلطنه میخوانند. محل اقامت نایب‌السلطنه‌شهر دهلی است وامور مملکتی رابدستیاری هیئت مجریه و مجلس مقننین اداره میکند. هیئت مجریه ازرؤسای انگلیسی ادارات هندوستان تشکیل میشود واعضاء آن عنوان وزارت دارند. مجلس مقنن نیز مرکب ازهمان رؤساء واعضاء دیگری است که ازطرف مجاس مزبور انتخاب میشوند.

دولت انگلستان میکوشد که هندوستان را بساده ترین صورتی اداره کند. امروز عدهٔ تمام مستخدمین کشوری هند، که مساحت آن قریب چهار میلیون کیلومتر مربع وجمعیت آن تقریباً سیصدونوزده میلیونست، از چهار هزار نفر متجاوز نیست. جمع سپاهیان مملکت نیز قریب ۲۲۰۰۰۰ نفر است و ازین عده فقط ۷۳۰۰۰ تن اروپائی هستند.

هندوستان بزرگترین وپرجمعیت ترین ومفید ترین مستعمرات انگلستانست، بهمین سبب دولت انگلیس در تهیهٔ وسائل استفاده ازمنابع ثروت آن کوشش بسیار کرده است. طول مجموع خطوط آهنی که تا کنون در هندوستان کشیده شده بالغ بر ۵۰۰۰۰ کیلو متر است. امروز غیر از ژاپون هیچیك ازدول آسیائی در تجارت بپایهٔ هندوستان نمیرسد. صادرات عمدهٔ این مملکت کنف وبرنج وگندم و پنبه وتریاك و چای است و قسمت اعظم محصولات مزبور را بانگلستان میبرند.

هندوستان بواسطهٔ آب‌وهوای گرم وکثرت جمعیت برای مهاجرت اروپائیان مناسب نیست وبهمین‌سبب عدهٔ مهاجران انگلیسی در آنمملکت غیرازمأمورین کشوری ولشکری، فقط قریب ۸۵۰۰۰ نفر است. دولت انگلستان بیشتراز مواد خام هندوستان مانند پنبه و گندم و کنف

و برنج وامثال آن استفاده‌میکند. علاوه‌برین مصنوعات کارخانهای‌خود را در آنجا بفروش میرساند، چنانکه همه‌سال قریب ششصدمیلیون‌فرانك ازپارچهای پنبه ای کارخانهای منچسترر‌ا بهندوستان میفرستند.

دولت‌انگلیس برای اینکه هندوستان رااز‌هر گونه خطرخارجی محفوظ دارد ازآغازقرن نوزدهم‌بتصرف معابرمختلف آنسرزمین‌همت گماشت. نخست درسال ۱۸۱۵ بمملکت **نپال**[۱]، که دردامنهٔجنوبی‌جبال هیمالیاوشمال هندوستان واقعست، لشکرکشید وناحیهٔ **سی‌کیم**[۲] را که درطرف شرقی آن مملکت واقع شده است‌بتصرف آورد وبدینوسیله دولت نپال راازدولت‌مجاورآن **بوتان**[۳] جدا کرد. درمغرب نیز درهٔ علیای رود ستلیج وشهر **سیملا**[٤] را که اکنون اقامتگاه تابستانی نائب‌السلطنه هند است بتصرف آورد وعاقبت دول دوگانهٔ نپال و بوتان را تحت‌الحمایهٔخویش ساخت. پس از آن‌چون جمعی از علمای‌روسیه‌بقصد اکتشافات جغرافیائی‌وعلمی‌ازجانب آندولت‌بتبت‌آمدند(۱۸۷۱-۱۹۰۲) ونفوذ دولت روسیه‌درکاشغرستان و تبت‌زیاده گشت، حکومت‌هندوستان اختلافات سرحدی رابهانه کرده سپاهی بدانسرزمین فرستاد ولهاسارا که شهرمقدس بودائیانست وتا آنزمان‌پای بیگانه بدان نرسیده بود فتح کرد و **دالائی لاما**[٥] پیشوای دینی بودائیان را که با دولت روسیه روابط دوستانه داشت ازآنمقام خلع نموده دالائی‌لامای دیگری بجای اوبرگزیدو بادست نشاندهٔ‌خویش معاهده‌ای بصلاح انگلستان‌منعقدساخت(۱۹۰٤).

درمشرق دولت انگلیس دست تصرف براراضی هندوچین‌دراز کرده نخست‌درسال ۱۸۱۹ بندر سنگاپور را، که واسطهٔ ارتباط چین وژاپون باهندوستانست، گرفت وتاسال ۱۸۲٦ نیزقسمتی از شبه جزیرهٔ

---

۱ - Népal. ۲ - Sikkim. ۳ - Bhoutan. ٤ - Simla.
٥ - Dalai-lama.

مالاکا را متصرف شد . سپس چشم طمع برسرزمین بیرمانی دوخت وباز ببهانهٔ اختلافات سرحدی دسته سپاهی بدانمملکت فرستاده قسمتی ازسواحل غربی آنرا باناحیهٔ آسام ضمیمهٔ هندوستان ساخت (۱۸۲۶) و چون فرانسویان نواحی کشنشین و آنام وغیره را تصرف کردند بقیهٔ اراضی بیرمانی را نیز تسخیر کرده سرحد متصرفات خویش را از جانب مشرق بشط **مکنك**[۱] رسانید .

متصرفات فرانسه درآسیا

هنگامیکه دولت انگلیس بتصرف بیرمانی وقسمت غربی شبه‌جزیرهٔ هندوچین مشغول بود . دولت فرانسه نیز درقسمت شرقی آن شبه‌جزیره برنواحی **کشنشین وتنکن**[۲] دست یافته ممالك **آنام وکامبدژ**[۳] راتحت‌الحمایهٔ خویش ساخت .

مملکت آنام مرکب بود ازناحیهٔ تنکن یعنی قسمت سفلای نهرسرخ یا **سنك کوئی**[۴] درشمال وآنام خاص درمرکز وناحیهٔ کشنشین درجنوب. این ممالکت دارای تمدنی قدیمی نظیرتمدن چین بود وجمعیت آن بسیزده میلیون میرسید . در شمال ناحیهٔ کشنشین وحوالی شط مکنك نیزدولتی دیگر بنام کامبدژ بود که تمدن هندی داشت واستقلال آن همیشه بواسطهٔ تجاوزات دول مجاور یعنی سیام وآنام درخطر بود .

دولت فرانسه ازاواخرقرن هجدهم با دولت آنام روابط سیاسی داشت ولوئی شانزدهم بنابر خواهش پادشاه آن مملکت صاحب منصبان و مهندسینی برای تنظیم سپاه وساختن قلاع جدید بدانجافرستاده بود. درسال ۱۸۵۸ **تودوك**[۵] پادشاه آنام بقتل جمعی ازمبلغین فرانسوی فرمان‌داد ودولت فرانسه که ازدیربرزمانی برممالکت مزبوربدیده طمع می‌نگریست . این

۱- M[illegible]
۲- Tonkin
۳- Cambodge.
۴- [illegible]
۵- Tu Du[illegible].

امر را بهانه کرده با تودوك از در جنك درآمد و پس از شش سال زد و خورد ناحیهٔ کشنشین را تسخیر نمود (۱۸۶۳). درهمانحال پادشاه کامبدژ هم که ازدولت مجاور خود سیام هراسان بود بافرانسه دوستی گزید و حمایت آن دولت را قبول کرد.

دهسال بعد فرانسویان درصدد برآمدند که از طریق رود خانهٔ سرخ باایالات حاصلخیز جنوبی چین ومخصوصاً **یونان**[۱] بتجارت پردازند، ولی چون رود مزبور از ناحیهٔ تنکن میگذشت دولت آنام تجار فرانسوی رااجازهٔ عبور نداد. دولت فرانسه نیز یکی ازصاحب‌منصبان بحری خود موسوم به **فرانسی گارنیه**[۲] را که چندی درنواحی مختلفهٔ هندوچین ومخصوصاً اطراف شط مکنك بتحقیقات جغرافیائی گذرانده بود مأمور تسخیر تنکن نمود و فرانسی گارنیه با ۱۷۵ تن ازسپاهیان فرانسه شهر **هانوئی**[۳] ونواحی مصب رودسرخ را بتصرف آورد (نوامبر۱۸۷۳)، ولی پس ازچندروز درجنگی بقتل رسید ودولت فرانسه که بسبب شکستهای جنك ۱۸۷۰[٤] ناتوان شده بود ونمیخواست خودرا درهندوچین بجنك سختی گرفتار کند با پادشاه آنام ازدرصلح درآمد وبموجب معاهده‌ای که درشهر **سایگون**[٥] منعقدشد ناحیهٔ تنکن را بدوبازداد. پادشاه هم درعوض عبور ازرودسرخ را برتجارفرانسوی آزاد کرد ومتعهدشد که در سیاست خارجی مصالح فرانسه را رعایت کند.

درسال ۱۸۸۱ دولت فرانسه که تاحدی خسارت جنك ۱۸۷۰ را جبران کرده وقدرتی یافته بود بازازپی تصرف آنام برخاست وبهانهٔ اینکه دولت مزبورازمقررات معاهدهٔ سایگون منحرف شده است بار دیگر به تنکن لشکر کشید وآن ناحیه را بتصرف آورد لکن این بارپادشاه

۱ - Yonnan   ۲ - François Garnier   ۳ - Hanoi

٤ - بصفحهٔ ۱۳۱ مراجعه شود

٥ - Saigon.

آنام بامپراطورچین متوسل شده ازویاری خواست وسپاهیان چینی به تنکن آمده فرانسویان رادرشهرهانوئی محاصره کردند وسردار فرانسوی درآن محاصره بقتل رسید .

دولت‌فرانسه پس ازمداخلهٔ چین نخست از طریق دریا بشهر **هوه**[1] که پایتخت پادشاه آنام بود حمله برد واو رابتسلیم تنکن و قبول‌حمایت فرانسه مجبورساخت (اوت۱۸۸۳). پس ازآن در نواحی شمالی تنکن با دولت‌چین‌جنك پرداخت واین جنك قریب دو سال دوام‌یافت . عاقبت فرانسویان‌غالب شدند وبموجب عهدنامه‌ای که‌درشهر تین‌تسن[2] منعقد شددولت‌چین سپاهیان‌خوددراازتنکن طلبیده‌تحت‌الحمایه بودن آنام را نیز تصدیق کرد .

پس‌ازآنکه قسمت شرقی شبه‌جزیرهٔ هندوچین بتصرف فرانسه و قسمت غربی و جنوبی بتصرف انگلیس درآمد ، دولتین استقلال سیام را کـه فاصله‌ای بین‌متصرفات ایشان بود ضمانت کردند ومتعهد شدندکه چشم طمع ازآنسرزمین برگـیرند .

---

۱ - [illegible].

۲ - Tien-Tsin.

فصل هفدهم

اوضاع ژاپن درقرون نوزدهم وبیستم

اوضاع ژاپن پیش‌از قرن نوزدهم

ژاپن دراواسط قرن نوزدهم حکومت ملوك‌الطوائفی داشت وامپراطوررا که میکادو میگفتند قدرتی نمانده بود . اختیار امور مملکت فی‌الحقیقه دردست **شگون**[1] یا سپهسالار کل بود که درشهر **یدو**[2] میزیست . پس ازوی سایرسرداران سپاه نیزقدرت فوق‌العاده داشتند .

نخستین قوم اروپائی که بژاپون راه یافت تجار پرتغالی بودند که در اواسط قرن شانزدهم (۱۵۴۳) بدانسر زمین رفتند . پس ازیشان جمعی ازمبلغین مذهب کاتولیك نیزبژاپن رفته درآنجا بتبلیغ دین مسیح پرداختند ولی چون در آغاز قرن هفدهم در امور سیاسی مملکت مداخله کردند دولت ژاپون آنان را از خاك خود برون رانده ورود بیگانگان را ژاپن ومسافرت مردم ژاپن را بممالك بیگانه ممنوع ساخت ومجازات متخلفین رااعدام قرار داد . ازآنپس فقط تجار هلندی وچینی حق داشتند که بجزیرهٔ کوچکی در مقابل بندر **ناگازاکی**[3] آمده امتعه ومحصولات ژاپنی مانندظروف چینی وپارچهای ابریشمین وچای وبرنج راخریداری کنند .

در سال ۱۸۵۴ دسته‌ای از سفائن ممالك متحدهٔ امریکا بژاپن آمدند وازجانب رئیس جمهورآندولت اجازهٔ تجارت‌خواستند . شگون یا سپهسالار کل نخست در صدد رد تقاضای ایشان بود ، ولی چون

۱ - Shogoun. ۲ - Yedo. ۳ - Nagasaki.

دانست که با آنان بزون بر نمی تواند آمد ناچار تن برضا داد و دو بندر از بنادر ژاپن را بروی تجار امریکائی باز کرد . پس از امریکائیان دول فرانسه وانگلستان وروسیه وبرخی دیگر از ممالك اروپائی هم درآنسر زمین حق تجارت یافتند وسفرائی بدربارشگون که صاحب اختیار مملکت بود فرستادند.

انقلاب اجازهٔ ورود بیگانگان بژاپن بین سرداران سپاه آنمملکت اختلافات جدید ایجاد کرد وبالاخره بجنك داخلی کشید

١٨٦٨ شگون و طرفدارانش برای اینکه مخالفین خود را از پای در آورند از دول اروپائی کمك خواستند واروپائیان هم بیاری ایشان برخاسته شهر **سی‌مونوزکی** [١] را . که درتصرف یکی ازسران مخالفین ورود بیگانگان بژاپن بود . با گاوله ویران کردند (١٨٦٤) بالنتیجه امپراطور هم که نخست با ورود بیگانگان مخالف بود با ایشان از در موافقت در آمد و چند بندر دیگر را بروی آنان باز کرد .

پس ازآندك مدتی شگون و امپراطور هر دو درگذشتند و امپراطور تازه که **موتسوهیتو** [٢] نامداشت باسپهسالارجدید آغاز مخالفت کرده عاقبت اورا از آنمقام خلع نمود و خودزمام امور مملکت را در دست گرفت واز شهر **کیوتو** [٣] اقامتگاه قدیم امپراطوران بشهر یدو محل اقامت سپهسالار کل منتقل شده آنرا **تکیو** [٤] یعنی پایتخت شرقی نام نهاد (١٨٦٨).

دورهٔ ترقیات ژاپن ازسال ١٦٨٨ آغاز شد. میکادوی جدید برای اینکه اوضاع اداری و لشکری و سیاسی مملکت را تغییر دهد از ممالك انگلستان وفرانسه وآلمان مستشاران و صاحب منصبان ومعلمینی خواست وجمعی ازمحصلین ژاپونی را باروپا فرستاد ودرسراسر مملکت

١ - Simonoseki. ٢ - Mutsn-Hito. ٣ - Kioto. ٤ - Tokio

مدارس مقدماتی وعالی تأسیس کرد. ازسال ۱۸۷۰ نیز بکشیدن خطوط آهن و خطوط تلگراف وساختن کشتیهای جنگی پرداخت وخدمت لشکری را اجباری ساخته در اندک زمانی ۰۰۰۰۰ ٤ سپاه آماده فراهم کرد، وبوسیلهٔ آنسپاه آتش انقلابات سختی را که از جانب مخالفان اصلاحات جدید روشن شده بود فرو نشاند.

درسال ۱۸۸۹ میکادو قانون اساسی جدیدی وضع کرد و بموجب آن قوهٔ مقننه مملکت را بدو مجلس اعیان ومبعوثان سپرد وقوهٔ مجریه را بخویشتن اختصاص داد مجلس اعیان از افراد خاندان سلطنتی ونجباواشخاصی که بمیل شاه انتخاب میشدند تشکیل می یافت ومجلس مبعوثان ازوکلای ملت که انتخاب ایشان مشروط بشرائط دشواری بود پدید می آمد. مجلس دوگانه فی الحقیقه هیچگونه اختیاری نداشتند وبی اجازه وصوابدید شخص امپراطور درهیچ امری مداخله واظهار رای نمیتوانستند کرد وزرای مملکت نیز خودرا مسئول شخص میکادو میدانستند وجز فرمان اورا اطاعت نمیکردند.

حملهٔ کره دول ژاپن وچین ازدیرزمانی برسر شبه جزیرهٔ کره، که جمعیت کنونی آن قریب شش میلیون است، زدوخورد کرده وعاقبت قرار برآن نهاده بودند که آنسرزمین را باشتراک اداره کنند و هردو درشهر **سئول**[۱] پایتخت شبه جزیره مزبور سپاهی داشته باشند. دولت چین درسال ۱۸۹٤ بی موافقت ژاپن برعدهٔ سپاهیان خود درآنشهر افزود. دولت ژاپن هم که بقوای لشکری جدید خویش اطمینان کامل داشت وراًی تصرف کره ازپی بهانه میگشت، بی درنگ بدانسمت جزیره لشکر کشیده سپاهیان چین را متواری ساخت ودسته ای ازناوگان چینی را غرق کرده **پرتارتور**[۲] وخلیج **پچیلی**[۳] را بتصرف آورد وسپاهیان آندولت روبشهر پکن نهادند. پس دولت چین ناچار درصلح درآمد وبموجب

---

۱ - Séoul. ۲ - Port-Arthur. ۳ - Petchili.

عهدنامه‌ای که درشهر **سی‌مونوزکی**[۱] منعقدشد بنادرمهم پرت‌آرتورو **وی‌های‌وی**[۲] واقع درشمال وجنوب خلیج پچیلی وجزیرهٔ بزرك **فرمز**[۳] و برخی جزائر دیگر را بژاپن تسلیم کرد ودر تجارت باشهر های داخلی چین نیزبآندولت امتیازاتی دادومبلغ کثیری هم بعنوان غرامت جنك پرداخت. (۱۷ آوریل ۱۸۹۵).

دولت روسیه که‌ازچندی پیش برپرت آرتور بچشم طمع مینگریست ازتسلیم بندرمزبور بژاپن خشمگین شد وباموافقت دول فرانسه وآلمان بعنوان حفظ حدودچین برمعاهده سی‌مونوزکی‌اعتراض کرد وبالاخره دولت ژاپن را مجبورساخت که بجزیرهٔ فرمز وغرامت جنك قناعت کند بنادردوگانهٔ سابق‌الذکر وسائرجزائررا بچین بازدهد.

حمله روس وژاپن

پس ازشکست چین دول معظم اروپا درصدد برآمدند که سرزمین چین را مانند افریقا بین خود قسمت کنند. بهمین‌سبب نخست دولت آلمان کشته شدن دونفرازمبلغین آلمانی را در چین، بهانه ساخته بندر **کیائوچئو**[۴] ونواحی اطراف آنرا که درجنوب شبه‌جزیره **شانتونك**[۵] واقع‌شده ودارای معادن‌زغال سنك فراوانست، بتصرف آورد. پس ازآن دولت روسیه نیز اجازه گرفت که‌خط آهن سراسری سیبری رااز ایالت منچوری گذرانده مستقیماً ببندر ولادیوسنك‌متصل سازد وبرای‌حراست‌خط مزبور سپاهیانی بشهرهای آن ایالت فرستد. علاوه برین پرت‌آتور راهم نودو نه‌ساله اجاره کرد وبآرزوی دیرین خویش نائل آمد. دول انگلستان و فرانسه‌هم هریك بندری‌دیگر ازچین‌را بعنوان‌اجاره تصرف کردندودر تجارت واستخراج معادن و کشیدن خطوط آهن وغیره نیز برای‌اتباع خود امتیازات مخصوصی گرفتند.

---

۱ - Simonoseki ۲ - Wei-Hai-Wei. ۳ - Formose.
۴ - Kiao-Tcheou ۵ - Chan-Toung.

تصرف بنادر مزبور ومداخلهٔ دول بیگانه درامور داخلی چین جمعی از وطن پرستان مملکت را بشورش برانگیخت ودرسال ۱۹۰۰ جمعیت های سری وطن خواهان که معروفترین آنها جمعیت **مشت زنان**[1] بود انقلاب عظیمی درشهر پکن وچین شمالی برپا کردند وقریب دویست تن از اتباع بیگانه را بقتل رساندند بالنتیجه دول معظم اروپا باموافقت ژاپن وممالک متحدهٔ امریکا سپاهیانی بچین فرستاده قوای شورشیان را نزدیك پکن درهم شکستند وآتش انقلابرا فرو نشاندند واز دولت چین دوملیارد ونیم فرانك (قریب پانصد میلیون تومان) بعنوان غرامت جنك گرفتند. ولی درهمانحال فکر تقسیم وتجزیهٔ چین رانیز ازسربدر کردند ودر حفظ حدود مملکت آسمانی همداستان شدند (اکتبر ۱۹۰۰).

معهذا دولت روسیه طمع از منچوری نمی برید وبهانهٔ حراست خط آهن خود قوای مهمی در آن ناحیه گرد آورده بود. ضمناً پرت آرتور را نیز ببندری نظامی مبدل ساخته سفائن جنگی متعددبدریای ژاپون فرستاده بود.

دولت ژاپن که از زمان نسخ معاهدهٔ سیمونوزکی بر روسیه بدیدهٔ خصومت مینگریست ودست یافتن روسیه را بر شمال چین و اقیانوس کبیر نیز مخالف مصالح خویش می پنداشت. نخست با دولت انگلیس و چین در باب حفظ حدود این مملکت معاهده کرد و در همانحال بتجهیز سپاه پرداخت وچون قوای انگلیس خودرا مهیای جنك دید. بدولت روسیه اخطار کرد که چون دیگر در منچوری هیچگونه خطری برای راه آهن روسیه متصور نیست وجود قوای روس در آن ایالت لزومی ندارد وضمناً استفسار کرد که دولت روسیه تاکی قوای خویش را در آن سر زمین نگاه خواهد داشت. حکومت روسیه

---

1 - Les Boxeurs.

برای اینکه بتواند خود را برای جنك مهیا سازد درجواب ژاپون راه مماطله پیش گرفت .ولی حکومت ژاپن بدومهلت ندادو بی اعلان جنك دسته ای از سفائن جنگی روس را نزدیك پرت آرتور غرق کرده سپاهیان فراوانی بشبه جزیرهٔ کره فرستاد (فوریه ۱۹۰٤)..

جنك روس وژاپن قریب یکسال و نیم دوام یافت ومیدان این جنك سرزمین منچوری بود . سپاهیان ژاپن پرت آرتور را پس ازده ماه محاصره بتصرف آوردند ودر تسخیر این بندر قریب شصت هزارتن از سپاهیان آندولت مقتول ومجروح شدند (۲ ژانویهٔ ۱۹۰۵) .سپس لشکریان روس را درخاك منچوری تعاقب کردند وبین سپاهیان طرفین جنگهای سخت خونین روی داد که از آنجمله یکی جنك **موکدن**[۱] بود . دراین جنك قریب ۱۲۰۰۰۰ تن از دو سپاه کشته وخسته شدند و **کوروپاتکین**[۲] سردار روسی شکست یافت وچهل هزارتن از لشکریان روس بدست دشمن اسیرافتادند. درهمانحال **توگو**[۳] امیرالبحر ژاپونی بیست و شش کشتی جنگی روس را نیز درحوالی مجمع الجزائر **تسوشیما**[٤] غرق کرد ودولت روس ناچار درخواست صلح نمود .

مصالحهٔ روس وژاپن دریکی از شهرهای ممالك متحدهٔ امریکای شمالی موسوم به **پرتسموت**[۵] صورت گرفت (۵ سپتامبر ۱۹۰۵) . بموجب مصالحهٔ مزبور شبه جزیرهٔ کره تحت الحمایهٔ ژاپن گشت و شبه جزیرهٔ **لیائوتونك**[٦] وپرت آرتور ونصف جنوبی جزیرهٔ **ساخالین**[۷] نیز بآندولت تسلیم شد . منچوری را هم ظاهراً بدولت چین باز دادند ولی دولت روس راه آهن جنوبی آنسرزمین را با تمام متعلقات آن بژاپن سپرد واکنون دولتین بعنوان حراست خطوط آهن خویش

۱ - [illegible] ۲ - Kourouatkine. ۳ - Togo.
٤ - [illegible] ۵ - Port-month. ٦ - Liau-tung.
۷ - [illegible]

در منچوری سپاهیانی دارند وفی‌الحقیقه نواحی شمال منچوری در اختیار دولت روس ونواحی جنوبی در اختیار ژاپن است.

اوضاع کنونی ژاپن

دولت ژاپن درسال ۱۹۱۰ شبه‌جزیرهٔ کره‌را رسماً ضبط کردوتاسال ۱۹۰۷ هم‌بادول انگلیس و فرانسه وروس معاهداتی دوستانه بست‌وبدینوسیله بنیان اقتدارات‌سیاسی خویش را درمشرق اقصی استوارساخت. درمعاهده ای که با دولت انگلیس منعقد شد دولت ژاپن تعهد کرد که هرگاه بین انگلستان و سایر دول معظم جنگی روی دهد هندوستان را محافظت کند و دولت انگلیس درعوض دریاهای شرق اقصی رادراختیار ژاپن نهاد.

امروز ژاپن دارای سپاه منظمی است که عدهٔ افرادآن‌هنگام صلح بهفتصد هزارمیرسد. قوای بحری آن هم پس از انگلستان و ممالک متحدهٔ امریکا درمرتبهٔ اولست[1]. شرکتهای تجارتی این‌مملکت نیز با امریکای شمالی واسترالیا و ممالک آسیائی وبنادر بزرگ اروپا مانند مارسی ولندن وهامبورگ روابط مستقیم دارند وقسمت اعظم تجارت اقیانوس کبیر توسط سفائن شرکتهای مزبور انجام میگیرد طول مجموع خطوط‌آهن ژاپن قریب ۱۵۷۶۵ کیلومتر است صنایع آن نیز خاصه در پارچه بافی وساختن آلات وادوات فلزی و استخراج معادن و کشتی سازی ترقی بسیار کرده است. قیمت مجموع‌صادرات و واردات ژاپن که در سال ۱۸۸۶ قریب شصت میلیون تومان بود در سال ۱۹۲۷ تقریباً به دوملیاردتومان رسید

مختصراً هیچ ملتی تاکنون نتوانسته است درصرف مدت پنجاه سال بچنین ترقیات فوق‌العاده‌ای نائل آید.

---

۱ - گنجایش کشتیهای جنگی ژاپن درسنهٔ ۱۹۲۸ دو میلیون و پنجصد وچهل هزار تن بوده است

فصل هجدهم

اوضاع ممالك متحدهٔ امریکای شمالی در قرن نوزدهم و بیستم

قانون اساسی سال ۱۷۸۷

ممالك متحدهٔ امریکا پس از آنکه در سال ۱۷۸۳ از بند تسلط انگلستـان آزاد شدند در صدد وضع قانون اساسی قطعی مشترکی برآمدند. ولی این امر بواسطهٔ اختلافات داخلی آسان صورت نـگرفت و قانون مزبور بالاخره در سال ۱۷۸۷ وضع شد.

هریك از دول ممالك متحدهٔ امریکا استقلال داخلی دارد و با قوانین مخصوص خود اداره میشود. در هر مملـکت حاکم خاصی که مقام او انتخابیست حکومت میکند وقوهٔ مقننه تقریباً در تمام ممالك با دو مجلس سنا و مبعوثانست. قانون اساسی سـال ۱۷۸۷ موجب پیوستـگی واتحاد ممالك مختلفه گردید. قانون مزبور قوای مجریه ومقننه وقضائیه ممالك متحده را از یکدیگر تفکیك کرده است. قوهٔ مجریه در دست رئیس جمهوریست که چهارسال یکبار ازجانب نمایندگان عموم دول متحده انتخاب میشود واورا پس ازاتمام یکدوره ریاست جمهور بار دیگر نیز انتخاب میتوانند کرد رئیس جمهور یگانه مسئول امور مملـکتی است ودر عزل و نصب وزراء اختیار تام دارد فرماندهی قوای بری وبحری، ادارهٔ امور سیاست خارجی وانتخاب سفرا ومستخدمین دولت نیز از جملهٔ وظائف و اختیارات اوست. نمایندگان ممـالك متحده هنگام انتخاب رئیس جمهور کسی را نیز بسمت معاونت او انتخاب میکنند و هرگاه رئیس جمهور پیش از اتمام دوران ریاست در گذرد معاون وی که ریاست مجلس سنا نیز با اوست تا انقضای چهار سال بجای وی خواهد نشست.

قوهٔمقننه با کنگره ایست که ازدومجلس پدیدمیآید یکی مجلس سنا و دیگری مجلس مبعوثان. نمایندگان مجلس سنارا مجالس دول متحده انتخاب می کنند وهرمملکت را درآن مجلس دونماینده است وهر دوسال یکبار انتخاب یك ثلث از اعضاء مجلس سنا تجدید میشود. وکلای مجلس مبعوثان بموجب آراء عامهٔ مردم امریکا انتخاب میشوند و دوران وکالت ایشان دو سالست . عدهٔ وکلای هر مملکت را نیز بنسبت جمعیت آن تعیین کرده اند . کنگره در تاریخ معین مفتوح میشود ورئیس جمهور را در تشکیل وانحلال آن هیچگونه اختیاری نیست ، ولیمیتواند ازاجرای قوانینی که بتصویب کنگره رسیده است موقتاً خودداری نموده تقاضا کند کهمجلسین بار دیگر درآن غور کنند.

قوهٔ قضائیه بادیوانی عالیست که اعضاء نهگانه آنرا رئیس جمهور انتخاب میکند وتا پایان عمر بدانسمت باقی میمانند و هرگاه بین دول متحده یابین رئیس جمهور وکنگره اختلافی پدید آید دیوان عالی درآن اختلاف حکم میشود ورأی او قاطعست .

قانون اساسی سال ۱۱۸۷ از ماه مارس ۱۷۸۹ اجرا شد ونخستین رئیس جمهور ممالك متحده **واشنگتن** [1] بود که چون دوران ریاستش بپایان رسید بار دیگر نیز ورا بدین سمت برگزیدند ولی دفعهٔ سوم بقبول آن تن نداد واز آنزمان مرسوم شد که چون کسی دوبار متوالی بریاست جمهور رسد دیگر اورا بلافاصله بدانمقام انتخاب نکنند .

توسعهٔ ممالك متحده

ممالك متحدهٔ امریکا در آغاز امر مرکب ازسیزده دولت بود وحدود آن ازجانب مغرب بجبال **آلقانی** [2] وقسمتی از رود **اهیو** [3] منتهی میشد. فراتر ازین حدود تا رود میسیسیپی ناحیه وسیعی بود که جز قبائل سرخ پوست ساکنی نداشت واز طرف دولت انگلیس بممالك متحده تسلیم شده بود . دول متحده

1 - Washington. 2 - Alleghanys. 3 - Ohio.

از سال ۱۷۸۷ ناحیه مزبور را بقطعات چند تقسیم کردند وقرار بر آن نهادند که چون جمعیت هرقطعه ای بشصت هزار نفر رسید از آن دولت مستقل تازه ای تشکیل کرده بر دول متحده بیفزایند. بدینطریق تا سال ۱۷۹۶ سه دولت بر دول متحدهٔ امریکا اضافه شد واز آن پس ترتیب مذکور دربارهٔ سایر نواحی امریکاهم که بتصرف ممالك متحده درآمد مجری گشت.

در سال ۱۸۰۳ ناپلئون کبیر پادشاه فرانسه چون درخود قدرت نگاهداری ناحیهٔ **لویزیان**[۱] را که از متصرفات فرانسه درقسمت مرکزی امریکای شمالی بود. نمیدید آن ناحیه رابدول متحدهٔ امریکافروخت ووسعت ممالك مزبور ازمغرب بجبال **رشوز**[۲] رسید. پس از آن تاسال ۱۸٤۸ نیزامریکائیان اراضی **فلرید**[۳] را ازاسپانیائی خریده نواحی **تکزاس**[٤] ومکزیك جدید و**کالیفرنیا**[٥] را از دولت مکزیك گرفتند و سرزمین **ارگن**[٦] را هم بموجب عهد نامه ای که درباب تقسیم اراضی امریکا بین دول مزبور وانگستان منعقد شد (۱۸٤٦) تصرف کردند ومساحت متصرفات ایشان در سال ۱۸۵۰ تقریباً بهشت میلیون کیلومتر مربع رسید وعدهٔ دول متحده از شانزده بسی بالغ شد.

جمعیت ممالك متحدهٔ امریکا در سال ۱۷۹۰ فقط قریب چهار میلیون بود. ولی این عده تانیمهٔ قرن نوزدهم ببیست وسه میلیون رسیدواز آنجمله قریب سه میلیون مهاجران اروپائی بودند. تا سال ۱۸۲۰ عده کسانی که بامریکا مهاجرت میکردند بواسطهٔ نبودن وسائل حمل ونقل وبی اطلاعی مردم اروپا از اوضاع آنسر زمین کم بود. ولی از نیمهٔ قرن نوزدهم بعلت بروز قحطی سخت در ایرلند (۱۸٤٦-۱۸٤۷) وکشف معدن طلا در کالیفرنیا وتأسیس خطوط منظم کشتی رانی

۱ - [illegible] ۲ - Rocheuses. ۳ - Floride.
٤ - [illegible] ٥ - Californie. ٦ - Orégon.

بین اروپا وامریکا وازدیاد جمعیت ممالك انکلیس وآلمان برعدهٔ مهاجرین افزوده شد وازسال ۱۸۵۰ تاه ۱۹۰۵ قریب بیست وسه میلیون ازمردم اروپا بدانسرزمین رفتند که از آنجمله شش میلیون ایرلندی وپنج میلیون آلمانی و دومیلیون انگلیسی بودند . درسال ۱۹۱۳ جمعیت ممالك متحده بنود وسه میلیون رسید وعدهٔ دول متحده ازسی بچهل وهشت بالغ شد .

موضوع بردگی — ترقیات ممالك متحدهٔ امریکا دراواسط قرن نوزدهم بواسطه ظهور جنگی داخلی که به **جنك انفصال** معروفست یکچند متوقف ماند . علت ایجاد جنك انفصال اختلاف شدیدی بود که در باب بردگان امریکا میان دول شمالی و جنوبی وجود داشت . زمانیکه دول سیزده گانهٔ امریکا برای تحصیل استقلال با دولت انگلستان بجنك پرداختند بردگی در تمام دول مزبور متداول بود و بموجب احصائیهٔ سال ۱۷۹۰ در آنسال قریب ۷۰۰۰۰۰ تن از سیاهان افریقائی درممالك سیزده گانه ببردگی بسرمیبردند. لکن ازین عده فقط ۴۰۰۰۰ تن در هشت مملکت شمالی و ۶۶۰۰۰۰ تن در پنج مملکت جنوبی یعنی **ماریلاند**[2] و **ویرژینی** [3] و **ژئورژی**[4] و ممالك دو گانهٔ **کارولین** [5] ساکن بودند و علت این اختلاف مساعد بودن آب‌وهوا ومحصولات ممالك جنوبی بطبیعت سیاهان بود .

چون درممالك شمالی عدهٔ سیاهان کم بود وبیشترامور فلاحتی بدستیاری سفید پوستان اروپائی انجام می یافت ، طبعاً مردم بتربیت ونگاهداری بردگان توجهی نداشتند وبدین سبب جمع کثیری ازیشان طرفدار الغاء بردگی و آزاد کردن سیاهان بودند و پس از تحصیل استقلال تدریجاً سیاهان را آزادی عطا کردند . ولی درممالك جنوبی برخلاف عدهٔ مهاجرین اروپائی وسفید پوستان محدود بود وآب و هوای گرم نواحی استوائی نیز با مزاج ایشان نمیساخت . بنابرین

۱ - Guerre de Sécession. ۲ - Maryland. ۳ - Virginie.
۴ - Géorgie. ۵ - Carolines.

برای کشت وزرع محصولات گرمسیری مانند نیشکر و پنبه وامثال آن بوجود سیاهان احتیاج فراوان داشنند وبدین سبب با آزاد کردن ایشان والغاء بردگی مخالف بودند

درقانون اساسی سال ۱۷۸۷ مخصوصاً قیدشده بود که آوردن برده از افریقا یاسایر نواحی بممالك متحده بایستی از سال ۱۸۰۸ بکلی متروك شود واز سال مزبور نیزدولت رسماً از ورود بردگان جدید ممانعت کرد . ولی چون درآنزمان کشت پنبه در ممالك جنوبی سخت رواج یافته بودومالکین اراضی ببرده احتیاج تام داشنند، برخلاف قانون از افریقا بوسائل مختلف بردگان تازه ای آوردند ودول دوگانهٔ ویرژینی ومـاریلاندنیز عملاً بپرورش وتکثیر سیاهان . چنانکه در بارهٔ حیوانات متداولست ، پرداختند . ولی بر خلاف طرفداران آزادی سیاهان درممالك شمالی روز بروز بواسطهٔ ورود مهاجرین جدید اروپائی فزونی می یافت ،

موضوع آزاد کردن بردگان دیرزمانی موجب اختلاف نمایندگان دول شمال وجنوب در کنگرهٔ امریکا بود وهرزمانکه دولت جدیدی بممالك متحده می پیوست این اختلاف شدید تر میشد ، چه نمایندگان شمال میخواستند که در دولت جدید بسیاهان آزادی عطا شود ونمایندگان جنوب با این امر مخالف بودند . تااواسط قرن نوزدهم برای اینکه بین طرفداران ومخالفان الغاء بردگی تعادل حاصل شود از دولی که تدریجاً بممالك متحده می پیوستند کنگره دریکی بردگی را آزاد میکرد ودر یکی ممنوع میشمرد ولی طرفداران آزادی سیاهان برای پیش بردن عقیدهٔ خود ازسال ۱۸٤۸ بتبلیغ پرداختند ودرآن باب جرائد ومجلات وکتب متعدد منتشر کردند که معروفترین

آنها کتاب **کلبهٔ عمو توم** [۱] است .

جنك انفصال

در نتیجهٔ تبلیغات طرفداران الغاء بردگی در سال ۱۸۶۰ (۶ نوامبر) **آبراهام لینکلن** [۲] که یکی از موافقان جدی آزادی سیاهان بود بریاست جمهور انتخاب شد و این امر دول پانزده گانهٔ جنوبی راسخت خشمگین ساخت. پس جملهٔ نمایندگان خود را از کنگره احضار نموده رسماً از ممالك متحده کناره گرفتند واتحادیهٔ جدیدی تشکیل کرده شخصی موسوم به **ژفرسون داویس** [۳] را بریاست جمهور برگزیدند وشهر **ریشموند** [۴] مرکز دولت ویرژینی را پایتخت ممالك متحدهٔ جدید قرار دادند .

کناره گیری دول جنوبی از ممالك متحده موجب جنك عظیمی شد که مدت چهارسال دوام یافت (از آوریل ۱۸۶۱ تا مه ۱۸۶۵) . جمعیت ممالك شمالی بمراتب بیش از ممالك جنوبی بود ، ولی دول جنوب سپاهیان منظم کارآزموده داشتند و بهمین سبب در آغاز امر نیز بفتوحاتی نائل آمدند . عدهٔ لشکریان طرفین هنگام صلح از ۱۵۰۰۰ متجاوز نبود ، ولی چون آتش جنك برافروخته شد هردوطرف بتجهیز سپاه و مسلح ساختن داوطلبان پرداختند و در اندك زمانی سپاه فراوان گرد آوردند، چنانکه عدهٔ مجموع لشکریان ممالك شمالی در مدت جنك به ۲۷۶۰۰۰۰ تن رسید و در این مدت بین لشکریان طرفین قریب دوهزار جنك روی داد که از آن میان ۱۱۲ جنك از جملهٔ محاربات عظیم بود. از سرداران معروف دول شمالی یکی ژنرال **گران** [۵] و دیگری ژنرال **شرمان** [۶] است و معروفترین سرداران دول جنوبی ژنرال **لی** [۷] است که در آغاز جنك در ممالك شمالی فتوحات چند نائل شد و در ماه ژوئیهٔ ۱۸۶۳ نیز بر شهر واشنگتن که مرکز ممالك متحده بود حمله برد ولی در محل

۱ - Case de l'Oncle Tom	۲ - Abraham Lincoln
۳ - Jefferson Davis.	۴ - Richmond	۵ - Grant.
۶ - Sherman	۷ - Lee.

ژتیسبورك[1] پس ازمحاربهٔ سختی شکست یافت پس از آن لشکریان شمالی **بلادارلئان جدید**[2] و **ویکسبورك**[3] رانیز بتصرف آوردند و ژنرال لی درمحل **پطرزبورك**[4] نیز شکستی سخت خورده پس ازده روز پایداری تسلیم ژنوال گران گردید (آوریل ١٨٦٥) ودول جنوبی یکباره مغلوب شدند . عدهٔ تلفات ساهیان طرفین درجنك انفصال به ٧٠٠٠٠٠ بالغ شد و تنها بدول شمالی دربراه قریب شش میلیارد دلار خسارت رسیده بود .

فتح وپیروزی دول شمالی بیشتر نتیجهٔ سعی ولیاقت لینکلن بود که دقیقه‌ای ازتجهیز سپاه وتهیهٔ وسائل پیشرفت سپاهیان غافل نمی نشست . بهمین سبب نیزچون دورهٔ ریاست جمهوروی سرآمد ، دول شمال از ازطریق سپاسگزاری او را باردیگر بدانمقام بر گزیدند (١٨٦٤) ولی پنج روزپس ازتسلیم شدن ژنرال لی وشکست قطعی ممالك جنوب یکتن از مخالفان الغاء بردگی اورادریکی ازنمایشگاههای شهر واشنگتن هدف گلوله ساخت وآنمرد بزرك رابانتقام شکست ممالك جنوبی هلاك کرد.

الغاء بردگی

درضمن جنك انفصال . کنگرهٔ دول متحدهٔ شمالی نخست بردگی را رسماً درممالك عضو اتحادیه لغو کرد (ژون ١٨٦٢) پس ازآن تمام بردگان دول جنوبی را نیز آزاد شمرد (ژانویه ١٨٦٣) وچون آتش جنك فرونشست موادی دراصلاح قانون اساسی ممالك متحده تصویب کرد که بموجب آن بردگی درسراسر ممالك متحدهٔ امریکای شمالی منسوخ گشت وبعموم افراد مملکت از سفید وسیاه درانتخابات حق رأی عطا شد . ولی باز احتلاف سیاه وسفید ازمیان برنخاست وهنوزهم درامریکا این دو نژاد بر یکدیگر بدیدهٔ خصومت مینگرند .

1 - Gettysbourg

2 - Nouvelle-Orléans

3 - Vicksbourg

4 - Petersbourg

ترقیات اقتصادی صنعتی ممالك متحده

پس از ختم جنك انفصال باردیگر ممالك متحدهٔ امریكا راه ترقی پیش گرفت وباز در اندك مدتی جمعی كثیر از مردم اروپا بدانسرزمین مهاجرت كردند. چون مهاجرین بیشتر دربنادر و شهرهای ساحلی وشرقی امریكا مانند **نیویورك**[1] و **فیلادلفیا**[2] و**بستن**[3] وسن‌لوئی اقامت میگزیدند درمدت كمی شهرهای مزبور ترقی كرد ومركز تجارت وصنعت گردید. مهاجرین اروپا در آغاز امر بیشتر ایرلندی بودند كه بعلت ستمكاریهای حكومت انكلستان بدانسرزمین میرفتند وعدهٔ مهاجرین ایرلندی درسال ۱۸۴۷ كه قحطی سختی درایرلند بروز كرد تقریباً بیك میلیون رسید. مردم آلمان نیز ازسال ۱۸۷۰ بجانب امریكا متوجه شدند ومهاجرین این مملكت بیشتر در ایالات نیویورك وجنوب دریاچهای پنجگانه در شهرهای **سن‌سیناتی**[4] و**شیكاگو**[5] وسن‌لوئی و غیره گرد آمده‌اند. پس ازآن جمع كثیری از اهالی اسكاندیناوی وایطالیا ونژاد اسلاو ویهودیان روسیه واطریش نیز بامریكا مهاجرت كردند وچون دیرتر از دیگران رسیده بودند ناچار درایالات داخلی وممالك شمال غربی بزراعت وكارگری معادن و امثال آن مشغول شدند.

بواسطهٔ مهاجرت اروپائیان. كه غالباً مردمی كار آزموده ورنجبر بودند. بممالك متحدهٔ امریكای شمالی. در اوضاع صنعتی و اقتصادی ممالك مزبور ترقیات فوق‌العاده پدید آمد وبازار تجارت آن بادول اروپائی رونق گرفت. امریكائیان درسال ۱۸۶۰ باهمیت خطوط آهن درپیشرفت صنعت وتجارت پی برده وحتی درضمن جنك انفصال بانجام این امر همت گماشته بودند. نخستین خط آهن سراسری امریكا كه بندرنیویورك را ببندر **سانفرانسیسكو**[6] متصل میسازد، درسال ۱۸۶۹ باتمام رسید و

1- New York. 2- Philadelphia. 3- Boston.
4- Cincinnati. 5- Chicago. 6- San Francisco.

پس ازآن چهارخط سراسری دیگر نیزساخته‌شد . طول‌مجموع‌خطوط آهن کنونی ممالك متحدهٔ امریکا بالغ بر ۴۱۵۰۰۰ کیلومتر یعنی قریب دوخمس خطوط‌آهن دنیاست .

ایجاد خطوط‌آهن متعدد موجب‌آبادانی مملکت وازدیادمحصول اراضی آن گشت . چنانکه مساحت اراضی حاصلخیزازسال ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰ چهار برابرشد و غالب زمینهای لم‌یزرع مغرب بوسائل علمی قابل کشت وزرع گشت . بالنتیجه ممالك متحدهٔ امریکا درزراعت بر عموم دول عالم‌برتری‌یافت ومخصوصاً در کشت غلات خاصه گندم وذرت وهمچنین درتربیت حیوانات اهلی مفید مانند گاو و گوسفند وخوك‌واسب ترقی فوق‌العاده کرد . محصول پنبهٔ امریکا نیز امروز ازنصف محصول تمام‌عالم‌متجاوزاست‌وعلاوه براینکه مصرف کارخانجات پارچه‌بافی متعدد مملکت را کفایت میکند ، مقدار فراوانی‌هم بممالك صنعتی اروپا مانند انگلیس وفرانسه‌وآلمان فروخته میشود

صنایع ممالك متحدهٔ امریکا هم‌بواسطهٔ وجود معادن‌زغال سنك وآهن ومس‌ونفت‌وسرب‌وروی فراوان درآنمملکت ازسال ۱۸۸۰ رو بترقی نهاد واکنون ازین جهت برتمام دول معظم دنیا برتری یافته است امروز مقدارزغالی که ازمعادن ممالك متحده استخراج میشود تقریباً ثلث محصول معادن تمام عالمست . مقدار محصول معادن‌آهن آن نیز قریب چهل در صد و مقدار محصول معادن مس متجاوز ازپنجاه‌درصد محصول معادن دنیاست. مقدار نفتی که‌ازمعادن ممالك متحده درسال ۱۹۲۷استخراج کرده‌اند قریب ۱۳۳ میلیون‌تن یعنی ۷۰ درصدازمحصول نفت معادن عالم بوده‌است . در ساختن ماشینهای مختلف‌ولوازم خطوط آهن وادوات فلزی دیگر نیز هیچیك از دول‌معظم را باممالك متحدهٔامریکایارای همسری نیست .کارخانهای

پارچه بافی امریکا امروز در تهیهٔ پارچهای پنبهٔ ای با کارخانهای انگلیس ودر بافتن پارچهای ابریشمی با کارخانهای فرانسه رقابت میکند .

تا سال ۱۸۷۵ واردات سالیانهٔ ممالک متحدهٔ امریکا بیش از صادرات آن بود ولی از آن سال بواسطهٔ ترقی فوق‌العاده زراعت وصنعت برمقدار صادرات افزوده شد وامروز واردات ممالک مزبور کمتر از صادرات آنهاست و بدینطریق همه سال مقدار کثیری وجه نقد وارد امریکا میشود. بنا بر احصائیه سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۶ جمع قیمت صادرات وواردات ممالک متحده امریکا به ۹۲۱۰ میلیون رسیده و ازین مبلغ ۴۹۶۸ میلیون قیمت صادرات و ۴۲۴۲ میلیون قیمت واردات بوده است .

مختصراً امروز ممالک متحدهٔ امریکادرزراعت وصنعت وتجارت برتمام دول عالم برتری یافته وموجب این برتری گذشته از وجود معادن مفید فراوان اشتیاق مردم آنسرزمین بکار و توجه مخصوص ایشان بامور مادی و سعی در تهیهٔ وسائل پیشرفت امور فلاحتی و صنعتی وتجارتی بوده است .

اخطاریهٔ مونرو
سیاست استعماری
امریکا

در سال ۱۸۲۳ چون در مستعمرات امریکائی اسپانیول انقلاباتی پدید آمده بود سلاطینی که عضو اتحادمقدس بودنددر صدد برآمدند که برای استقرار تسلط اسپانیول در مستعمرات مزبور سپاهیانی بامریکا فرستند لکن چون قصد ایشان مکشوف شد رئیس جمهور ممالک متحدهٔ امریکا موسوم **مونرو**[1] رسما بدول اروپائی اخطار کرد که باید از آنپس چشم طمع از ممالک امریکائی برگیرند. زیرا دول متحدهٔ امریکای شمالی مداخلات سیاسی اروپائیان را در امور هر یك از ممالك قطعهٔ امریکا مخالف آرامی وآسایش خویش میدانند. درسال ۱۸۶۵ هم که ناپلئون

۱ - Monroe.

سوم سپاهیانی بمکزیک فرستاد دولت ممالک متحدهٔ امریکا اخطاریهٔ مونرو را بحکومت فرانسه یادآور شده درخواست کرد که سپاهیان خود را از آنمملکت احضار کنند[1] . در سال ۱۸۶۷ نیز برای اینکه دست روسیه را از ارض آلاسکا کوتاه کند آنسر زمین را بمبلغ ۷۲۰۰۰۰۰ دلار از آندولت خرید بیست ونه سال بعد از آن هم که مردم جزیرهٔ کوبا برضد دولت اسپانیول سربشورش برداشتند بایشان یاری کرد وسفائن جنگی اسپانیول را نابود ساخت و بالاخره بموجب معاهده ای که در پاریس منعقد شد (۱۰ دسامبر ۱۸۹۸) جزائر **پرتوریکو**[2] و **فی‌لی‌پین**[3] را بمبلغ پنج میلیون دلار از اسپانیول خرید وجزیرهٔ کوبا را با استقلال ظاهری بتصرف خویش آورد .

از اواخر قرن نوزدهم دولت ممالک متحده در صدد برآمد که اقیانوس کبیر را در اختیار خوش آرد . پس در سال ۱۸۸۹ قسمتی از جزائر **ساموئا**[4] و در ۱۸۹۳ جزائر **هاوائی**[5] را که از لحاظ نظامی مهمترین نقاط قیاوس کبیر است تصرف کرد . سپس از سال ۱۹۰۳ بحفر تنگهٔ پاناما . که فرانسویان از عهدهٔ انجام آن بر نیامده بودند پرداخت و در همسال برای اینکه در نواحی آن تنگه مدعی روز مندی نداشته باشد. جباله نواحی مزبور را ازدولت **کلمبی**[6] جدا ساخته از آن جمهوری کوچک پاناما را تشکیل کرد. حفر تنگهٔ پاناما از لحاظ سیاسی واقتصادی برای دول متحدهٔ امریکا منافع بسیار دارد . چه اولا بواسطهٔ حفر تنگه مزبور دول متحده میتوانند در موقع لزوم بآسانی قوای بحری خود را از اقیانوس اطلس باقیانوس کبیر فرستند ثانیا راه تجارت بنادر بزرگ غربی ممالک مانند نیویورک و بستن[7] بممالک شرق اقصی مثل ژاپون وچین سخت نزدیک شده است

---

۱ - [illegible] ۳ [illegible] تمرد .
۲ - [illegible]   ۳ - Philippines   ۴ - Samoa.
۵ - [illegible]   ۶ - Colombie.   ۷ - Boston.

فصل نوزدهم

تغییر حیات اجتماعی ملل درقرن نوزدهم

درقرن نوزدهم حیات اجتماعی بشر تغییر فراوان کرد ، چنانکه هنوزهم درحال تغییراست . علت اساسی این تغییر افکاروعقاید فلاسفهٔ قرن هجدهم بود که مردم را بمساوات وآزادی رهبری نمود ووجود آدمی را قدر ومنزلتی قائل شد وبالنتیجه در میان ملل موجد حس خیرخواهی بشر ونوع‌دوستی گشت و ازین حس شریف نتائج مفیدهٔ اخلاقی واجتماعی چند مانندمنع برده‌فروشی وتخفیف مجازاتهای قانونی وآزادی مذهب وتغییر طرزحکومات حاصل شد که ذیلاً یکایك آنها را شرح میدهیم .

منع برده‌فروشی

نخستین قومی که بابرده فروشی و بردگی مخالفت کرد مردم ایالت **پن‌سیلوانی** [1] (واقع درساحل‌شرقی امریکای شمالی) بودند که آنانرا بمناسبت اصول مذهبی مخصوص ایشان **کواکر** [2] یعنی لرزنده میگفتند . پس ازین‌قوم جمعی ازخیر- خواهان‌ودوستداران نوع بشرنیزدرانگلستان برضدبرده‌فروشی برخاستند که‌مشهورترین‌ایشان **ویلبرفرس** [3] (۱۷۵۹ - ۱۸۳۳) نام داشت و در نتیجهٔ اقدامات آنان پارلمنت انگلیس ، باوجود مخالفت تجار **لیورپول** [4] برده فروشی را درانگلستان ممنوع ساخت (۱۸۰۷) . پس ازآن نیزدرسال ۱۸۱۵ نمایندگان دول اروپائی در کنگرهٔ وین متعهد شدند که متفقاً درمنع تجارت برده بکوشند .

ازین پس برده فروشی بصورت «قاچاق» انجام میگرفت . معهذا

---

۱ - Pennsylvanie.　۲ - Quaker.　۳ - Wilberforce.　۴ - Liverpool.

بکار گماشتن بردگان در متصرفات ملل متمدنهٔ اروپا مانند فرانسه وانگلیس ودرممالك امریکا عموماً متداول بود . درسال ۱۸۳۴ دولت انگلستان و در سال ۱۸۴۸ دولت‌فرانسه فرمان آزادی عموم بردگان مستعمرات خود را صادر کردند . درامریکا نیزچنانکه در فصل پیش گذشت ، برده‌فروشی و بردگی درنتیجهٔ جنك‌انفصال منسوخ گشت . ولی دربرخی ازممالك امریکای جنوبی مانند برزیل این‌امر تاحدود سال ۱۸۸۸ هم مرسوم ومتداول بود

تخفیف‌مجازاتهای قانونی

پیش ازقرن نوزدهم‌مقصرین‌را بمجازاتهای گوناگون سخت محکوم میکردند که مثله کردن و گوش‌وبینی بریدن و شکم دریدن و زنده در آتش سوختن و بدارآویختن و گردن زدن‌ازآنجمله محسوب میشد.در فرانسه تا سال ۱۷۸۹ یعنی تا ظهورانقلاب کبیر مجازات‌صد و پانزده گونه‌جرم‌اعدام‌بود .

درنتیجهٔ انقلاب کبیرفرانسه‌بسیاری ازمجازاتهای وحشیانهٔ‌مذکور درآنمملکت منسوخ شد ونوع مجازات هرجرمی را صریحاًدرقانون ذکر کرده تعیین‌آنرا از اختیار قضات خارج‌ساختند.ولی هنوز اعدام برخی از مجرمین در فرانسه متداولست واز زمان انقلاب تا کنون محکومین باعدام را توسط **گیوتین**[1] معدوم میکنند .

ازاواخرقرن هجدهم در برخی ازممالك اروپا عقیده‌ای پیدا شده که مبتنی برمنسوخ‌نمودن‌مجازات اعدامست.پیروان‌این عقیده‌میگویند که اعدام مقصرین مقرون‌بعدالت وصواب نیست ، چه ممکنست مقصری بخطا محکوم باعدام شود وپس ازاجرای حکم بی‌تقصیری وی‌بثبوت رسد . درین صورت شخصی بیگناه بقتل رسیده‌است ، ونیزمعتقدند که اعدام مجرمین درکمیت جنایات مؤثرنیست و درممالکی که اعدام جنایتکاران متداولست بهیچوجه ازمقدارجنایات کاسته نمیشود . علاوه

---

۱ -Guillotine.

برین درصورتیکه وجود مقصر را میتوان بوسائل دیگری از ایذاء هیئت اجتماعیه بازداشت ، معدوم کردن او بیفائده است . طرفداران این عقیده موفق شده‌اند که در برخی ازممالك اروپا مانند یونان و رومانی وهلند و پرتغال و ایطالیا وقسمتی ازسویس وبرخی از ممالك متحدهٔ امریکای شمالی اعدام مجرمین را منسوخ کنند . دربرخی ممالك دیگر مانند فنلاند وبلژیك‌هم با آنکه اعدام ازجملهٔ مجازاتهای قانونی بشمار میرود هیچگاه دربارهٔ مقصرین معمول نمیشود واصولا درسایرممالك اروپا مانند فرانسه وانگلستان وآلمان وغیره نیزدرسنوات اخیره بیشترمقصرین مستوجب اعدام را باعمال شاقه وحبس ابدمحکوم میکنند وحتی‌الامکان ازاعدام ایشان چشم میپوشند .

آزادی مذهب

زمانیکه درممالك اروپائی حکومت مطلقه رائج بود عموم رعایا ناگزیر بودند که درمسائل اساسی وخاصه دراصول دینی عقاید مشترك داشته باشند وغالباً پیروی عقاید دینی شخص پادشاه بریشان واجب بود . بنابرین هرمملکتی مذهبی معین و اجباری داشت و هر دولتی نسبت بپیروان مذاهب بیگانه سختگیری می کرد چنانکه در انگلستان چون مذهب‌پروتستان مذهب رسمی بود پیروان آئین کاتولیك را ازقوانین مملکتی محروم میداشتند ودرفرانسه چون بمذهب کاتولیك مذهب عمومی ورسمی بشمارمیرفت برپروتستان مذهبان بدیدهٔ خصومت مینگریستند .

فلاسفهٔ قرن هجدهم با این امرمخالفت شدید نمودند ومخصوصاً **ولتر**[۱](۱۶۹۴تا۱۷۷۸)در بخصوص راه افراط رفت . بالنتیجه برخی از سلاطین روشن فکر مانند فردریك دوم پادشاه پروس و ژزف دوم امپراطور آلمان رعایای خود را آزادی مذهب عطا کردند.

---

۱ - Voltaire.

در انگلستان هم ، که از انقلاب سال ۱۶۸۸ پیروی شعب مختلفهٔ مذهب پروتستان آزاد شده بود ، در قرن هجدهم بمذهب کاتولیك نیز آزادی داده شد در فرانسه از سال ۱۷۹۱ تمام مذاهب آزاد گشت و از سال ۱۹۰۵ مذهب بکلی از دولت مجزا گردید[1] سایر دول اروپائی نیز بتدریج مذاهب مختلفه را آزادی دادند وامروز درغالب ممالك متمدنه مردم درقبول وپیروی هرمذهبی آزادند .

تغییر طرز حکومات

تا قرن نوزدهم حکومت تمام ممالك مستقلهٔ عالم جز انگلستان حکومت استبدادی بود . یعنی مردم هر مملکت مطیع اوامر پادشاهی بودند که بمیل وارادهٔ شخصی خویش بریشان حکومت میکرد وتمام امور دولتی را بصوابدید خود بدون رعایت آراء وعقاید ملت انجام میداد . این طرز حکومت که یادگار قدیمترین حکومتهای بشری بود تا اواسط قرن نوزدهم نیز درغالب ممالك اروپا وجود داشت . ولی از آنپس بواسطهٔ ظهور انقلابات ملی کم کم حکومتهای استبدادی منقرض شد ودر آغاز قرن بیستم علاوه بر دول اروپائی غالب ممالك معظم آسیا ، مانند ایران وژاپون وچین نیز بحکومت ملی نائل آمدند

حکومت ملی بر حکومتی اطلاق میشود که مبتنی بر قانون اساسی باشد وقانون مزبور امتیازات سلطان یا رئیس جمهور را محدود کند. نخستین ملتی که از قانون اساسی بهره مند شده ملت انگلیس است . ولی قانون اساسی این مملکت از یك سلسله قواعد وآداب وعاداتی پدید آمده که بمرور ایام صورت قانون یافته است . اولین قانون اساسی مکتوب مدون قانون اساسی ممالك متحدهٔ امریکای شمالی بود که در سال ۱۷۸۷ وضع شد . پس از آن سایر دول نیز هریك برای خود قانونی اساسی

[1] - بصفحهٔ ۲۱۳ مراجعه شود

وضع کردند و آنرا تدریجاً بنسبت تغییر احوال اجتماعی خویش اصلاح نمودند .

درحکومتهای ملی امور مملکت باصوابدید ملت انجام میپذیرد. ولی چون ملت که صاحب اختیار حقیقی مملکت است، خودنمیتواند مستقیماً در امور مملکتی مداخله کند نمایندگانی برگزیده بایشان اختیار میدهد که از جانب وی بوضع قوانین لازمه و ادارهٔ امور مملکت بپردازند . وکلای ملت باآنکه هریك از ولایت یاشهرمعینی انتخاب شده اند نمایندهٔ عموم افراد مملکت محسوب میشوند وحق دارند که بصلاح عموم ملت یا جزئی از آن قوانینی وضع کنند . هر کس که بنمایندگی ملت انتخاب شود در طرز اعمال قدرتی که باینمقام بدو تعلق میگیرد مختار است وهیچکس حتی انتخاب کنندگان وی نیز قدرت قانونی اورا محدود نمیتوانند کرد .

در غالب ممالکی که حکومت ملی را اختیار کرده اند قوهٔ مقننه مرکب از دو مجلس است . یکی مجلس مبعوثان یا عامه که نمایندگان آن مستقیماً از جانب ملت انتخاب میشوند ودیگری مجلس اعیان یا سنا که انتخاب اعضاء آن بسته بشرائط مخصوص ومحدودیست مقصود از تقسیم قوهٔ مقننه بمجالس دوگانهٔ مذکور آنست که بوسیلهٔ مجلس اعیان یا مجلس سنا آراء مجلس مبعوثان را که گاه مبتنی بر احساسات واغراض وعواطفست تعدیل کنندوازاجرای احکام وقوانینی که برخلاف مصالح مملکتی بتصویب آنمجلس رسیده است تا حدی ممانعت نمایند امروز جز در برخی ممالك کوچك مانند یونان و لوکزامبورك و سویس قوهٔمقننه غالب ممالك مرکب ازمجالس دوگانهٔسابق الذکراست .

مهمترین وظائف مجالس دوگانه تصویب عوائد و مخارج مملکتی است دولت مجبور است که همه سال صورت دخل وخرج مملکت را بتصویب مجالس مبعوثان وسنا برساند وضع هرگونه مالیات

واجازهٔ هرگونه خرجی بی‌اجازه مجلسین بر خلاف قانون وموجب مسئولیت قوهٔ مجریه است .

در برخی ازممالك‌مشروطه‌یاجمهوری‌قوای مقننه‌ومجریه‌بکلی‌ازیکدگر مجزاست، یعنی عزل ونصب وزراء با شخص پادشاه یارئیس جمهور است‌وجزاوکسی مسئول مجلسین نیست . درینصورت پادشاه یارئیس جمهور فی‌الحقیقه شخصاً برمملکت حاکمست‌منتهی‌دراعمال‌قدرت خویش بایستی‌قانون اساسی ممکت را محترم شمارد . امروز طرز حکومت ممالك متحدهٔ امریکا وآلمان ازینگونه است .

در برخی ممالك‌دیگر مانندفرانسه وانگلستان وایطالیاقوهٔ‌مجریه‌نیز فی‌الحقیقه در دست قوهٔ مقننه است ، چه دربن ممالك رئیس‌جمهور یا شاه وزراء را صوابدید ومیل اکثریت مجالسین انتخاب میکنند و وزراء همیشه از میان پیشوایان حزبی که در مجلس مبعوثان اکثریت دارد انتخاب میشوند ورئس جمهور یا شاه اگر هم چنانکه درقانون اساسی فرانسه تصریح شده است حق معزول نمودن وزراء را داشته باشد ازبن حق قانونی استفاده نمکنند ولی هرگاه‌مجلس مبعوثان یکی از قوانینی را که وزراء بمجلس پیشنهاد کرده اند رد کنند وبدینوسیله عدم اعتماد خود را بدیشان اظهار نماید وزراء ناگزیرند که بی تامل ازمقام خود کناره گیرند. درینگونه ممالك وزراء هیئتی تشکیل میدهند واز میان ایشان یکی بمقام ریاست‌وزرائی منصوب میشود وآنچه را که باید بمجلسین پیشنهاد شود قبلاً در هیئت خویش طرح وتصویب میکنند . بنا برین هرگاه مجلس پیشنهاد یکی از وزراء را رد کندفی‌الحقیقه بارأی تمام وزراء مخالفت کرده است و بدین‌سبب‌جملگی‌بایداز کار کناره گیرند. در ممالکی که وزراء بصوابدید مجلسین انتخاب میشوند رئیس جمهور یا شاه را هیچگونه مسئولیتی نیست ووزراء منفرداً مسئول مجلسین هستند .

فصل بیستم

ظهور سوسیالیسم یا مسلك اجتماعی

تا پیش از قرن نوزدهم بزرگی واشراف منشی بسته باصالت ونجابت خانوادگی بود، لکن امروز بسته بسرمایه داری وتوانگریست.

از اوائل قرن نوزدهم که در کارخانجات ماشین جای انسان را گرفت ودائرهٔ صنایع وسعت یافت، چون تهیهٔ آلات وادوات وماشینهای جدید مستلزم مخارج گزاف بود ایجاد کارخانجات منحصر بدستهٔ معدودی از سرمایه داران گشت که جمع کثیری از مردم تهی دست راbامزد کم در مؤسسات صنعتی خود بکار میگماشتند.

در کارخانجات کوچك قدیم چون کارگر و کار فرما متفقاً کارمیکردند بین ایشان رشتهٔ یگانگی مستحکم بودواز احوال یکدگر آگاه بودند، لکن برخلاف کارخانجات بزرك جدید بین طبقهٔ کارفرمای سرمایه دار وطبقات کارگر مزدور فاصله ای عظیم ایجاد کرده و آندو را بکلی از یکدگر دور ومتمایز ساخته است. در شرکتهای سهامی اصلاً میتوان گفت که کارفرمای حقیقی معلوم نیست وکارگران فرمانبردار مدیری هستند که از خود اختیاری ندارد وعامل شورای اداری شرکتست.

تا زمانیکه دولتها باحوال کارگران و طرز رفتار کار فرمایان با آنطبقه توجهی نداشتند، سرمایه داران هرچه میخواستند میکردند و زندگانی کارگران مزدور بزشت ترین وضعی میگذشت، چنانکه در سال ۱۸۳۰ مزد متوسط کارگران کارخانجات منچستر در هفته قریب پانزده یاشانزده قران بود ومتجاوز از یکعشر یشان در سردابها

بسر میبردند. مزد روزانه کارگران فرانسه نیز درحدود سال ۱۸٤۰ با آنکه غالباً روزی هفده ساعت کارمیکردند ازسه قران تجاوز نمیکرد. از طرفی صاحبان کارخانجات زنان واطفال خرد سال را نیز با مزد بسیار کم بکار میگماشتند و چون ساعات کار ایشان زیاد بود غالباً گرفتار امراض گونا گون گشته‌درجوانی میمردند.

زندگانی سخت کارگران بالاخره جمعی از متفکرین ملل را بطرفداری ایشان بر انگیخت و موجد عقاید تازه ای شد که از حدود سال ۱۸۳۰ به سوسیالیسم یامسلك اجتماعی معروف شده است.

پیشوایان سوسیالیسم را آراء مختلفست، لکن اصولا همگی با حکومت سرمایه داران وتخصیص منافع ومحصول کارطبقات تهی دست بتوانگران مخالفند ومعتقدندکه اصول اقتصادی و اجتماعی عالم را تغییر باید داد وحکومت را بجای «سرمایه» به «کار» باید سپرد.

پیشوایان‌سوسیالیسمرا درطرز تغییر اصول اقتصادی واجتماعی عقاید مختلفست،ازآنجمله برخی معتقدندکه این تغییر بایستی بدست دولت انجام گیرد و وسائل مولد ثروت در اختیار دولت باشد و جمعی دیگر را عقیده برآنست که اصول اجتماعی کنونی باید بی مداخله دولت تغییر پذیرد.

گروهی دیگر که آنانرا **آنارشیست**[1] یامفسده‌جومیخوانند اساساً وجود دولت را زائد میشمرند ومردم را بعصیان و سرپیچی ازقوانین‌مملکتی تحریض می کنند.

پیشوایان سوسیالیستم درقرن نوزدهم متعدد بوده اند. ازمیان ایشان‌جمعی مانند**سن‌سیمون**[2]و**فوریه**[3]فرانسوی‌و**اون**[4] انگلیسی‌راه خیال رفتندودرصدد تشکیل تمدنی‌خیالی که صورت یافتن‌آن امکان ناپذیر

---

۱ - Anarchiste. ۲ - Saint-Simon. ۳ - Fourier.
٤ - Owen.

می نمود برآمدند وآثار آنان که بیشتر مبتنی براحساسات وعقاید دینی وافکار شاعرانه بود در آغاز امر مورد سخریهٔ مردم گشت . معهذا بنای سوسیالیسم بر آثار وافکار ایشانست وامروز غالب عقاید آنان ازجملهٔ مواد اساسی مرام ومقصود پیروان مسلك سوسیالیسم شمار میرود .

سن سیمون درسال ۱۷۶۰ درپاریس تولد یافت وچون ازتحصیل فارغ شد بخدمت لشکری پرداخت و درسال ۱۷۷۹ بیاری آزادی طلبان امریکا رفت و سه سال بفرماندهی واشنگتن با قوای انگلیس جنك کرد ویکچند دردست سپاهیان دشمن اسیر بود . پس ازآن فرانسه باز گشت و در سال ۱۷۸۹ از خدمات لشکری کناره گرفته بمطالعه درعلوم فلسفی واقتصادی همت گماشت و مدت ده سال بمطالعه ومسافرت بسر برد وازسال ۱۸۰۷ بنوشتن یك سلسله کتب درعقاید علمی واقتصادی خویش پرداخت که معروفترین آنها کتابهای **تعلیم صنعتگران**[1] و **مسیحیت جدید**[2] و **بحث درطریقهٔ صنعتی**[3] و **بحث در تغییر هیئت اجتماعیهٔ اروپائی**[4] است . عقیدهٔ اساسی سن سیمون این بود که اگر هیئت اجتماعیهٔ بشری در استفاده ازمنابع ثروت زمین طریق عقل وصواب پیش گیرد سعادتمند خواهد گشت وطریق عقل وصواب بگمان وی آن بود که تن آسایان وبیکاران را ازهیئت اجتماعیه دور کنند و ادارهٔ امور اجتماعی را بدانشمندان وعقلا و**کار گران** قوم سپارند . ولی مشروط بدانکه درضمن اصلاح اوضاع اقتصادی اخلاق هیئت اجتماعیه را نیز بطریق صواب رهبری کنند واصلاح احوال طبقات تهی دست را از جملهٔ اصول دینی واخلاقی شمارند .

---

۱ - Catechisme des industriels
۲ - Le Nouveau Christianisme
۳ - Du Système industriel.
۴ - De la réorganisation de la société européenne.

فوریه (۱۷۷۲ - ۱۸۳۷) پسر تاجری ماهوت فروش بود و قسمت اعظم عمرش بشاگرد تاجری گذشت. خود او حکایت میکند که روزی دید شخصی یکدانه سیب را بچهارده شاهی میخرد. در صورتیکه آن میوه را از مملکتی آورده بودند که در آنجا صد عدد سیب بچهارده شاهی فروخته میشد. از آنروز اختلال اوضاع اقتصادی دنیا در و تأثیر کرد و بر آن شد که آن اختلال را چاره‌ای اندیشد. در سال ۱۸۰٤ کتابی بعنوان **اتفاق بین‌المللی**[1] در بیان عقاید اجتماعی خود نگاشت و پس از آن نیز در همین باب کتب مفصل دیگری بنام **دنیای صنعتی جدید**[2] و **شرح فوائد حرکات چهارگانه**[3] وغیره انتشار داد. فوریه میخواست که امیال و آرزوهای بشر را بطریقی متوجه سازد که از آن فائدهٔ عمومی حاصل شود و معتقد بود که یگانه وسیلهٔ سعادت کار است و چون گمان داشت که کار تا باجتماع صورت نگیرد مفید نمیتواند بود میگفت که باید عموم اجتماعات کوچك کارگران را بایکدگر متحد ساخت و از یشان اجتماعی عظیم پدید آورد و باتعمیم کار بشر را سعادتمند نمود.

ربرت اون انگلیسی (۱۷۷۱ تا ۱۸۵۸) صاحب یکی از کارخانهای نخ‌تابی منچستر بود و چون در کار خویش بصیرت کامل داشت بزودی کارش بالا گرفت و ثروتی گردآورد ولی احوال غم انگیز و زندگانی سخت کارگران در قلب مهربان او مؤثر افتاد و بر آن شد که حتی الامکان وسائل آسایش ایشان را فراهم سازد، پس در کارخانهای خود از ساعات کار کارگران کاست و اطفال خردسال را از خدمت معاف کرد و طرز بنای کارخانها را که مخالف حفظ‌الصحه بود تغییر داد و صندوق مخصوصی برای دستگیری از کارگران در مواقع بیکاری تعیین نمود و در مرکز کارخانهای خود

۱ - Harmonie universelle.

۲ - Le Nouveau monde industriel.

۳ - La Théorie des quatre mouvements.

برای اطفال کارگران مدارسی تأسیس کرد وازطبقهٔ رنجبر در مقابل کسانی که کسادی بازارصنایع واختلال اموراقتصادی زمان رابی احتیاطی وافراط وزیاده روی آن طبقه منسوب میشمردند دفاع نمود. سپس اراضی چندی درممالك متحدهٔ امریکا خرید ودرصدد برآمد که در آنجا نمونه ای اززندگانی اجتماعی چنانکه فوریه آرزو داشت تأسیس کند. ولی بدین امرتوفیق نیافت ومقداری کثیرازسرمایهٔ او دراینراه تلف شد. مختصراً اون نخستین کسیست که اصول سوسیالیسم را تا اندازه ای ازحدود فکرخارج ساخته بعمل نزدیك نموده است.



چندی بعد سوسیالیسم در پرتو آثار وعقاید پیشوایان جدیدی مانند **لوئی بلان و پرودن**[1] فرانسوی و**کارل مارکس**[2] آلمانی ازحدود آرزو وخیال خارج شد وبطریق عمل متوجه گشت.

لوئی بلان (۱۸۱۲ تا ۱۸۸۲) که ازجملهٔ پیروان عقیدهٔ سن سیمون بود کتابی بعنوان **ترتیب کار** نگاشت ودرآن کتاب چنین اظهار عقیده کرد که «هریك ازافراد هیئت اجتماعیه بایدازکار بهره مندشود وهیئت اجتماعیه موظفست که یکایك افراد خویش را بکار گمارد. وچون دولت نمایندهٔ هیئت اجتماعیه است بکار گماشتن افراد ازوظائف اوست.» پس دولت بایستی کارگران را سرمایه دهد تا درهرصنعتی کارخانجات اجتماعی تأسیس کنند وآنانرا در ادارهٔ کارخانجات آزاد گذارد وعلاوه برمزد روزانه یکربع ازمنافع خالص را نیز بدیشان تسلیم کنند.

عقاید لوئی بلان درطبقهٔ کارگر تأثیر نیکو بخشید و چنانکه درشرح جمهوری دوم فرانسه گذشته است. درسال ۱۸٤۸ اورا بعضویت حکومت موقتی برگزیدند. لیکن لوئی بلان باجرای نیات خود نائل نگشت.

1- Proudhon. 2- Karl Marx.

پرودن (۱۸۰۹ تا ۱۸٦٥) صاحب فکر برین و مبتحرترین پیشوایان سوسیالیسم است و دربن باب آثار فراوان دارد که کتب **تملک چیست**[1] و **طرز اختلافات اقتصادی یا فلسفه فقر**[2] و **در قابلیت سیاسی طبقات کارگر**[3] از معروفترین آنهاست بیان خلاصهٔ عقاید پرودن بواسطهٔ تعدد آثار او دشوار است ، معهذا چنانکه یکی از نویسندگان اروپا نوشته[4] پرودن فی الحقیقه معتقد است که «استقرار ثبات حوائج طرق تعاون و تبادل عادلانه امکان پذیر نیست کارگر و کارفرما باید با رعایت تساوی مقدار محصول و مزد و فروشنده و خریدار با ملاحظهٔ تساوی قیمت محصولاتی که بین ایشان مبادله میشود یکدیگر را معاونت کنند»

کارل مارکس آلمانی (۱۸۱۸ تا ۱۸۸۳) مؤسس مسلکی است که امروز در عالم پیروان بسیار دارد و خلاصهٔ عقاید وی را از عبارت معروف او که گفته است «کارگران ممالک عالم با یکدیگر متحد شوید» میتوان دریافت مهمترین آثار مارکس کتاب **سرمایه**[5] اوست که جلد اول آن درسال ۱۸٦۱ منتشر شد . مارکس معتقد است که کارگران همه عالم بایستی در برابر سرمایه‌داران با یکدیگر متحد شوند و در پی بین‌المللی تشکیل کرده حکومت سرمایه‌داران را منقرض کنند و زمام امور و همچنین دست‌افزار و وسائل تولید و مبادله یعنی اراضی و معادن و کارخانه‌ها و خطوط آهن و صرافخانه‌ها و غیره را بتصرف آورند و جود استقلال از آنها استفاده کنند و هر کس را بنسبت کارش از آنچه حاصل میشود سهمی دهند

۱- Qu est-ce que la propriété
۲- Système des Contradictions économiques ou Philosophie de la misère
۳- De la Capacité politique des classes Ouvrières
٤- [illegible] Weigel - Wou [illegible] ارخ عقاید جمعی فرانسه صفحهٔ ۲۹
٥- Le Capital

کارل‌مارکس اصلاً یهودی بود و بهمین سبب امور لیبرالی علاقه
بسیار داشت در جوانی یکچند در دارالفنون برلن بتحصیل علوم فلسفه و
حقوق مشغول بود، پس از آن اداره یکی از جراید آلمانی بدو محول
شد و کم کم بمدیری آن روزنامه رسید ولی جریده مزبور را در
سال ۱۸۴۳ بواسطهٔ آنکه مقالاتی برضد حکومت مینوشت توقیف کردند
ومارکس ناچار بفرانسه رفته در مسائل اجتماعی و اقتصادی بمطالعه پرداخت
و بار دیگر در جراید مقالاتی برضد طرز حکومت [illegible] پس
بدرخواست دولت پروس اورا از فرانسه بیرون کردند و چندی در بلژیک
اقامت گزید و در سال ۱۸۴۷ بلندن رفته در انجمنی که از جانب کار گران در آن شهر تشکیل [illegible] و [illegible] تدوین مرام حزب اشتراکی اشتراک جست [illegible] چون انقلاب سال ۱۸۴۸ ظهور کرد بفرانسه بازگشت و از آنجا بشهر کلنی[۲] مولد خویش رفت و بار



کارل مارکس

دیگر بروزنامه‌نویسی و انتقاد طرز حکومت آلمان پرداخت و چون مجدداً
از آن سرزمین تبعیدش کردند بفرانسه و از آنجا بلندن سفر کرد و پس

Le Manifeste communiste - ۱   ۲ - [illegible]

ازآن تاپایان عمردرانگلستان بسر برد .



عقاید اجتماعی جدید کم کم درطبقات مختلفهٔ کار گران انتشار یافت وجمع کثیری بطرفداری وترویج آن برخاستند. بالنتیجه‌احزاب اجتماعی متعددی درفرانسه‌وآلمان وروسیه پدیدآمد وبدینواسطه‌اوضاع سیاسی ممالك مزبورصورت دیگر گرفت .

درنیمهٔ دوم قرن نوردهم‌عقاید اجتماعی کارل‌مارکس درسراسر اروپا رواج یافت وبتحریك وی کار گران ممالك مختلفه در سال ۱۸٦٤ مجلسی بنام **انجمن‌بین المللی کارگران** درشهرلندن تشکیل کردند. پس ازآن‌انجمن مزبور درعموم ممالك اروپا شعبی تأسیس نمودواجرای عقاید مارکس را منظورومقصود خود قرارداد .

درهمانحال‌درآلمان‌حزب‌توانای‌جدیدی بنام**حزب‌سوسیالیست کارگر**[۱] تشکیل یافت که پیروعقاید مارکس بود واین حزب فی‌الحقیقه‌سر‌مشق‌پیروان‌سوسیالیسم درسائر‌ممالك گشت . چه ازآن‌پس‌سوسیالیستهای ممالك دیگر نیز احزابی تشکیل کردند و در امور سیاسی رسماً مداخله نمودند .

تاکنون درهیچیك ازممالك عالم بجزروسیه، که‌شرح حوادث اخیرآن درضمن وقایع جنك بین‌المللی خواهد آمد پیروان مسلك سوسیالیسم نتوانسته‌اند حکومت سرمایه‌داری رابراندازند . ولی بواسطهٔ قدرت ونفوذ فوق‌العادهٔ ایشان درطرز حکومت مزبور تغییرات‌فراوان روی‌داده‌است . کار گران برای‌اینکه‌بتوانندازاستبداد کارفرمایان‌جلوگیری کنند جزاتحاد چاره ای نداشتند. پس چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم نخست‌اتحادیه‌های صنفی‌تشکیل کردند که درفرانسه‌به**سندیکا**[۲]معروفست،

۱- Parti ouvrier socialiste
۲- Syndicat.

اتحادیه‌های مزبور درآغاز امر تا حدی سری بودو غالب دول مانع تشکیل آن‌میشدند، ولی پس ازآنکه کارگران احزابی تأسیس کردند. ودست ایشان درامورسیاسی قوی شد تشکیل‌اتحادیه‌های صنفی نیزقانونی گشت وامروز آنرا در حیات‌اقتصادی و اجتماعی‌ملل تأثیرفراوانست. مهمترین کارهای اتحادیه‌های صنفی مداخله در استخدام کار گران وتعیین مزد ایشان وتأسیس‌صندوق مساعده‌وتهیهٔ‌کاربرای بیکاران وسعی. دراصلاح احوال طبقهٔ‌کارگروایجاد اعتصابانست. درجنك کارگروکار-فرما اعتصاب مؤثرترین حربهٔ کارگرانست واکنون این‌امردرممالك صنعتی اروپا رواج کامل دارد. چنانکه هرروز کارگران بعنوانی دست از کار میکشند وبدینوسیله کارفرمایان را بقبول مقاصد خود مجبور می کنند.

پس ازآنکهٔ کارگران بایکدگرمتحدشدند وچنانکه گفتیم بایجاد احزاب سیاسی پرداختند وعدهٔ‌نمایندگان ایشان درغالب مجالس‌ملی بر نمایندگان سایر طبقات اکثریت یافت. طبعاً قوانینی بصلاح آنان‌وضع شد که قانون تعیین ساعات کارروزانه کارگران‌وقانون تشکیل‌اتحادیه ها وقانون حق اعتصاب و قانون تقاعد کارگران پیر و قانون حمایت اطفال کارگران وغیره ازآنجمله است.

امروزبواسطهٔ وضع قوانین مذکوراحوال طبقات کارگرتاحدی روببهودی نهاده وتوسعهٔ تشکیلات سیاسی ایشان سبب شده است که‌در برخی ممالك مانند انگلستان برحکومت نیزدست یافته‌اند. معهذا هنوز اختلاف طبقات سرمایه‌دار وکارگر کمافی‌السابق باقیست و رفع این اختلاف ازمهمترین مسائل اجتماعی قرن معاصر محسوب میشود.

فصل بیست و یکم

صلح مسلح و مقدمات جنگ بین المللی

صلح مسلح

از سال ۱۸۷۱، یعنی پس از شکست فرانسه از دولت پروس، تا سال ۱۹۱۴ که آغاز جنگ بین المللی است در اروپا ظاهراً جنگی روی نمود و بین ممالک معظم صلح و دوستی برقرار بود، ولی در باطن دول مزبور عموماً بتجهیز سپاه وازدیاد قوای بری و بحری مشغول بودند وهریك ازیشان میکوشید که ازین جهة بر دیگران برتری یابد و بهمین سبب این اندوره را دورهٔ **صلح مسلح**[1] نامیده اند.

صلح مسلح نتیجهٔ مستقیم معاهدهٔ فرانکفورت یعنی شکست دولت فرانسه از پروس در سال ۱۸۷۱ بود. چه پس ازشکست مزبور بین دولتین فرانسه وآلمان خصومت سختی پدید آمد و طرفین از ترس یکدیگر بازدیاد قوای جنگی وتجهیز سپاهیان تازه پرداختند و سایر دول معظم نیز ناچار از طریق احتیاط ورقابت بر قوای خود افزودند. بالاخره کار بدانجا رسید که عدهٔ لشکریان ممالك اروپا در زمان صلح مرتب از آنچه سابقاً هنگام جنگ مهیا میکردند تجاوز ومخارج عمود جنگی صلح مسلح بدرجات از مخارج جنك واقعی بیشتر شد. از طرفی بواسطهٔ ترقی علوم وصنایع هر یك از دول ناگزیر بود که لاینقطع آلات وادوات جنگی خود راتجدید کنند وآلات وادوات جدیدالاختراع را معمول دارد. بدینطریق در غالب ممالك قسمت اعظم عوائد مملکتی صرف مخارج قوای بری و بحری

---

۱ - [illegible]

میشد ، چنانکه مخارج قوای بری دولت آلمان در سال ۱۹۱۳ به ۲۰۰۰ میلیون ومخارج قوای بحری آن به ۶۰۰ میلیون فرانك رسید. دولت فرانسه نیز آنسال در صورت مخارج مملکتی یك میلیارد فرانك برای مخارج عادی وزارت جنك و ۴۲۵ میلیون برای مخارج بحریه تعیین کرده بود. انگلستان هم فقط برای ازدیاد قوای بحری خود در سال مزبور متجاوز از یك میلیارد فرانك خرج کرد ومختصرا جمع مبالغی که دول ششگانه بزرك اروپا یعنی آلمان وانگلیس وفرانسه واطریش وایطالیا وروسیه ، در سال ۱۹۱۳ برای نگاهداری وتکمیل قوای بری و بحری خویش بکار بردند تقریباً به ۹۰۰۰ میلیون فرانك رسید .

صلح مسلح در روابط ملل اروپا تأثیرات فراوان کرد . چه درین دوره بنای اعتبار هر ملتی بر میزان قوای لشکری آن ملت قرار گرفت وتهدید بجنك نیکو ترین وسیلهٔ حل مشکلات سیاسی گشت . در انجمنهای بین‌المللی فقط دولتهای توانا یا دولی که مانند ژاپون قدرت نمائی کرده بودند باثبات حقوق خود نائل میتوانستند شد وممالك ضعیفتر ناگزیر بودند که برای احقاق حق خویش دست توسل بدامان یکی از دول قوی برند ودر ظل حمایت او دست تجاوز دیگران رااز حقوق خود کوتاه کنند . علاوه برین مخارج فوق‌العاده صلح مسلح مستلزم افزایش مالیاتها بود وچون مخارج مزبور دائماً ترقی میکرد بارمالیات نیز پیوسته سنگین تر میشد وبرفقر وپریشانی مردم میفزود .

سیاستی که دول معظم اروپادردوران صلح مسلح اتخاذ کردند در اخلاق وآداب ملی واوضاع اجتماعی و اقتصادی تاثیر بسیار کرد. چه تقریباً عموم دول برای حفظ مملکت خویش از تجاوز همسایگان

زورمند شرکت درخدمات لشکری را برای افراد ذکور اجباری ساختند وانجام این وظیفهٔ مقدس تاحدی اخلاق شخصی وجبلی اشخاص را ازیشان سلب میکردوعموم جوانانرا بیك صورت تربیت می نمود. علاوه برین زارعین که درضمن انجام خدمات لشکری بشهرهای مختلف مأمور میشدند کم کم بزندگانی شهری خو میگرفتند و پس ازآنکه دورهٔ خدمت ایشان بپایان میرسید ازمراجعت باراضی خویش و ادامهٔ کارهای روستائی خودداری کرده درشهرها میماندند وبصنعتگری و کسب وامثال آن می پرداختند. بهمین سبب بتدریج ازجمعیت نواحی زراعتی کاسته میشد وبرجمعیت شهرها میفزود.

علاوه برین جمله چون قسمت عمدهٔ عوائدمملکت صرف تجهیز وتکمیل قوای لشکری میشد هیچیك ازدول نمیتوانست چنانکه باید باوضاع اجتماعی مملکت متوجه شود ودراصلاح حال طبقات زیردست فقیراقدام مؤثری کندوبدین سبب همیشه نمایندگان حزب سوسیالیست درمجالس مبعوثان با اعتباراتی که ازجانب دولتها برای ازدیاد قوای لشکری درخواست میشد مخالفت میکردند.

ازلحاظ اقتصادی نیزصلح مسلح بحال غالب ممالك معظم اروپا زیان آوربود. چه درممالکی مانند فرانسه وآلمان وغیره که شرکت درخدمات لشکری را اجباری ساخته وهمه سال برعدهٔ سپاهیان مملکت میفزودندوروزبروز کارگران کارآزموده بخدمات سپاهی طبعاً موجب اختلال امور صنعتی وزراعتی وتنزل میزان محصولات مملکت میشد، ولی برخلاف درممالکی مثل انگلستان که سپاهیگری اجباری نبود کارگران بواسطهٔ ادامهٔ شغل خویش ماهرتر وکار آموزده‌تر میشدند و محصول کارایشان بمراتب بیشتر از محصول کار کارگران ممالك نخستین بود.

اتفاق امپراطوران سه گانه آلمان و اطریش و روسیه

دولت امپراطوری آلمان پس از غلبه بر دول اطریش و فرانسه[1] تواناترین دول اروپائی گشت وقوای لشکری آن برعموم ممالك معظم دنیا برتری گرفت . لکن درهمانحال از دولت فرانسه که بزرگترین دشمن انتقامجوی او بود بیم داشت و مخصوصاً چون سخت توانا شده بود از آن میترسید که مبادا دول بزرك اروپا چنانکه پیش از آن برای مقابله با سلاطین مملکت گیرمقتدری مانند شارلکن[2] و لوئی چهاردهم و ناپلئون کبیر بایکدگر متحد شده بودند ، برضد وی نیزدست یکی کنند . بهمین سبب بیسمارك میکوشید که حتی الامکان امپراطوری آلمان را ازین دوخطر محفوظ دارد . چنانکه پس از مصالحهٔ فرانکفورت بی درنك با دولت اطریش طرح دوستی ریخت وچون مقدمات اتحاد دولتین را از زمان مصالحهٔ پراك فراهم کرده بود آسان بمقصود خویش نائل آمد و بنیان دوستی آلمان و اطریش پس از دیداری که ویلهلم اول وفرانسواژزف درسال ۱۸۷۱ ازیکدگر کردند استوار گشت . یکسال بعد الکساندر دوم تزارروسیه هم که شخصاً بامپراطور آلمان دلبستگی داشت باآندو دولت دوستی گزید وهرسه امپراطور برای دیدار یکدگردرشهر برلن گردآمدند وبین ایشان اتحادی منعقد شد که به **اتفاق امپراطوران سه گانه**[3] معروفست.

اتحاد آلمان واطریش

اتفاق امپراطوران سه گانه دوامی نیافت. زیرا چنانکه درفصل هشتم اشاره کردیم[4]، پس ازمعاهدهٔ سان استفانو دول انگلیس واطریش برمواد آن اعتراض کردند و باموافقت بیسمارك روسیه را مجبورساختند که بتجدید نظر درمعاهدهٔ مزبور رضایت دهد

۱ ـ صفحات ۱۲۲ و ۳۲۶ مراجعه شود.

۲ - Charles-Quint.

۳ - l'entente des trois empereurs

٤ ـ صفحهٔ ۱۵۹ مراجعه شود.

وموادآن معاهده را در کنگرهٔ برلن که بریاست صدراعظم آلمان تشکیل شد تغییردادند وچون بیسمارك بارقیبان سیاسی روسیه موافقت کرده بود رشتهٔ اتحاد آلمان وروسیه گسیخته شد .

یکسال بعد رقابت روسیه‌واطریش درممالك بالکان بجائی رسید که دولت آلمان ناچاردرآن امرمداخله کرد وچون نژاد ژرمن را بر نژاد اسلاو ترجیح میدادبهواخواهی اطریش برخاست و اتفاق امپراطوران سه گانه باتحاداطریش وآلمان مبدل شد(۱۸۷۹) واین اتحادچندی در پرده بود.

بموجب این معاهده دولتین آلمان واطریش متعهد شدند که درموقع لزوم بیکدیگر کمك لشکری دهندو هیچگاه بادشمن صلح انفرادی نکنند . حکومت انگلستان‌هم که آنزمان مایل بوددولت اطریش رادرمسئلهٔ مشرق برضدروسیه تقویت کنداز ین معاهده اظهارخرسندی نمود.

اتحاد مثلث

چنانکه درفصل شانزدهم اشاره کردیم[۱] پس از آنکه دولت فرانسه برتونس دست یافت (۱۸۸۱) بین آندولت وحکومت ایطالیا که بحکم مجاورت وسوابق تاریخی بر آنسرزمین چشم طمع داشت اختلاف سخت پدید آمد. بیسمارك ازین اختلافات استفاده کرده ایطالیا را بدام کشید وبموجب معاهده‌ای که درماه اکبر ۱۸۸۱ درشهروین بین دول سه گانهٔ آلمان واطریش و ایطالیا منعقد شد اتحاد اطریش وآلمان به **اتحاد مثلث**[۲] تبدیل یافت .

اتحاد مثلث درآغازامرپنجساله بسته شد ولی درسنوات ۱۸۸۷ و۱۸۹۱ و۱۹۰۲ و۱۹۱۲ آنرا تجدید کردند ودرین ضمن قرار دادهای مخصوصی نیزدرباب طرابلس وآلبانی ومقدونیه وممالك بالکان بین دول سه گانه منعقد شدکه موجب‌تکمیل واستحکام اتحاد مزبور گشت. دراتحاد مثلث دولت آلمان فی‌الحقیقه بردودولت دیکر تسلط رای

---

۱ - صفحهٔ ۲۷۵ مراجعه شود.

۲ - La Triple Alliance

داشت ودول مزبورغالباً درسیاست مشترك خویش بدستور وی رفتار میکردند . دراختلافاتی هم که برسر مسائل بالکان یا بحرالروم بین اطریش وایطالیا پدید می‌آمد آلمان همیشه بین دولتین حکم میشد وبیشترازاطریش هواداری میکرد .

اختلافات سیاسی اطریش وایطالیا غالباً بر سرشبه‌جزیرهٔ بالکان وقسمت شرقی بحرالروم بود واین دودولت متحد پیوسته درسرزمین آلبانی وجزائر شرقی بحرالروم وآسیای صغیربایکدگررقابت داشتند . دولت ایطالیا درباطن باتحاد با اطریش مایل نبود ولی چون اتحاد با آلمان را برای جلوگیری از تجاوزات اطریش لازم می‌پنداشت ناچار باین امر تن داده بود . درسال ۱۹۱۱ زمانیکه دولت ایطالیا با عثمانی برسر طرابلس می‌جنگید ، بیم آن بود که‌رشتهٔ‌دوستی آندولت با آلمان‌نیز گسسته شود . چه حکومت آلمان که ازدربار قسطنطنیه امتیازات مفیدی تحصیل کرده بود بر ضد متحد خویش بهواخواهی عثمانی برخاسته وآندولت رااسلحه و مهمات جنگی میرسناد . بنابرین در اتحاد مثلث رشتهٔ وحدت و یگانگی واقعی فقط بین دو مملکت ژرمنی نژاد آلمان و اطریش استوار بود و ایطالیا درآن میان بچیزی شمرده نمیشد . دول آلمان و اطریش بواسطهٔ همین یگانگی درشبه جزیرهٔ بالکان نفوذ وتسلط فراوان یافتند و بالاخره ممالك رومانی و بلغارستان و عثمانی را نیز بفرمان سیاست خویش آوردند . ایطالیا با آنکه ظاهراً در اتحاد مثلث بود ازسال ۱۹۰۱ باطناً متحدین خود را ترك گفت و از آنپس طریق سیاست را باستقلال پیمود . بهمین سبب نیز درآغاز جنك بین‌المللی پیش بینی کردن سیاست آندولت دشوار می‌نمود .

اتحاد فرانسه و روسیه

از آغاز تشکیل اتحاد مثلث تا سال ۱۸۹۱ دول فرانسه و روسیه درمغرب ومشرق‌اروپا تنها ماندند ، زیرادرینمدت فرانسه‌سرگرم تهیهٔ مستعمراتی مانند تونس وتنکن وسودان وغیره بود . روسیه هم چون درباب ممالك مرکزی آسیا بادولت انگلیس اختلافاتی داشت از قطع روابط دوستانهٔ خود با آلمان احتراز میکرد .

دولت فرانسه چندین بار برآن شد که در مقابل اتحادمثلث روسیه را باخود متحد سازد. ولی بیسمارك تا زمانی که بر سرکار بودازین امر جلوگیری کرد ودر سالهای ۱۸۸٤ و۱۸۸۷ علی‌رغم فرانسه با آلکساندر سوم تزار روس معاهدات سری منعقد ساخت و در معاهدات مزبوربرار متعهدشده‌بودکه اگریکی از دول‌اروپائی برآلمان حمله برد بی طرفی اختیار نماید .

پس از آنکه دست بیسمارك از کار صدارت کوتاه شد دولت فرانسه موقع را مغتنم شمرد وباتزار روسیه از در دوستی درآمد و باو وعدهٔ مساعدتهای مالی داد . تزارهم که برای انجام مقاصد سیاسی خود در مشرق بسرمایهٔ خارجی احتیاج داشت با این امر موافقت کرد و بالاخره در ماه اوت ۱۸۹۱ عهد نامهٔ اتحادی بین دولتین منعقد شدودولت فرانسه که پس ازشکست سال ۱۸۷۱ ازبیم آلمان درمسائل بین‌المللی کمترمداخله میکرد باتکاء روسیه ازنوقوتی گرفت.

اتحاد فرانسه و روسیه برای فرانسویان چنانکه منتظر بودند مفید نیفتاد وبا آنکه قریب دهسال در استحکام بنیان دوستی خود با نژاد اسلاوکوشیدند ازآن نتیجه ای نگرفتند .پس ازآنکه‌تزارروسیه بتحریك امپراطور آلمان باژاپن بجنك پرداخت واز آندولت شکست یافت (۱۹۰۵) اساس اتحاد فرانسه وروس بکلی متزلزل گشت ، چه

بر فرانسویان معلوم شد که متحد ایشان ازمقابله بایك دولت نورسیدهٔ شرقی نیز عاجز است . ولی در هما نحال دولت آلمان از شکست روسیه استفاده کرد و چنانکه سابقاً گذشته است[1] ویلهلم دوم برای اینکه از نفوذ فرانسه در مراکش بکاهد ناگهان ببندرطنجه رفت

معهذا دولت فرانسه چون در برابر اتحاد مثلث بمتحدینی احتیاج داشت دوستی خود را با روسیه حفظ کرد . خاصه که بین آندو دولت علاوه بر علائق سیاسی ولشکری علائق مالی نیز وجود داشت، زیرافرانسه قریب سیزده میلیارد فرانك بمتحد خویش قرض داده بود و دولت روسیه فی‌الحقیقه با این وجه بجبران خسارات جنك منچوری واتمام خط آهن سراسری سیبری و احداث طرق تجارتی ونظامی جدید درسرحدات غربی مملکت نائل آمد .

اتفاق مثلث

دولت فرانسه در همانحال که در حفظ مناسبات دوستانهٔ خویش با روسیه میکوشید ، سعی داشت که بتدابیرسیاسی انگلستان را نیز با خود متحد سازد و با رفع اختلافات روس وانگلیس اتحاد جدیدی که با اتحاد مثلث برابری تواند کرد تشکیل کند .

دولت انگلستان درسایهٔ قوای بحری بیمانند خویش ازدیرزمانی در سیاست بین‌المللی انفراد گزیده وا زممالك اروپائی کناره گرفته بود . علاوه‌براین بواسطهٔ اختلافات سیاسی ورقابتهائی که باروسیه در آسیا و بافرانسه درافریقا داشت چون اتحاد مثلث تشکیل یافت بدان اظهارتمایل نمود . اختلافات سیاسی انگلستان وفرانسه بیشتربرسرمصر بود ودولتین تاپایان قرن نوزدهم درخصوص وادی فراعنه بایکدیگر در کشمکش بودندو درسنوات آخرقرن مزبور کار اختلاف آندو

---

۱ - صفحهٔ ۲۷۷ مراجعه شود .

بجائی رسید که نزدیك بود بجنك منتهی شود[۱] . بیسمارك هم که از اتحاد فرانسه وانگلیس بیم داشت سعی میکرد که حتی‌الامکان آتش اختلاف آندودولت را تند کند .

پس از آنکه ویلهلم دوم از پی توسعهٔ قوای بحری آلمان برخاست ودرسیادت بحری باانگلستان آغاز رقابت نمود ، دولت انگلیس امنیت ومنافع اقتصادی خویش رادرخطر دید وناچار بافرانسه‌ازدر دوستی وموافقت درآمد

قوای بحری آلمان که در سال ۱۸۹۸ از نه کشتی زره پوش کوچك متجاوز نبود. بواسطهٔ کوشش وتوجه مخصوص ویلهلم دوم در سال ۱۹۱۲ به ۸۰ کشتی زره پوش قوی بالغ شد و ویلهلم ازسال ۱۹۰۰ که رسماً بتوسعهٔ قوای بحری آلمان پرداخت آشکارا اظهار نمود که دولت آلمان از تنها بقدرت بری قناعت نمیتواند کرد و مایلست که درقوای بحری نیز برتمام ممالك عالم برتری یابد. بهمین سبب نیز برای انجام مقصود خویش جمعیتی بنام اتحاد بحری آلمان تشکیل کرد که عدهٔ اعضاء آن‌قریب یك‌میلیون بود وبدستیاری جمعیت مزبور بتهیهٔ وجوه لازم وساختن کشتیهای جنگی بزرك ورقابت علنی با دولت انگلستان پرداخت . از طرفی ترقیات تجارتی وصنعتی آلمان نیزموجب شکست بازار تجارت وصنعت بریتانی کبیر شده بود . پس دولت مزبور چون رقیب آلمان را ازلحاظ سیاسی واقتصادی مخالف‌مصالح خویش دید چنین افرانسه که بزرگترین دشمنان آندولت بود دوستی گزید

ازسال ۱۹۰۱ دول انگلیس وفرانسه بیکدیگر نزدیك شدند و درسال ۱۹۰۳ ادوارد هفتم پادشاه انگلستان رسماً سفری بپاریس کرد وبموجب قراردادی که در ۸ آوریل ۱۹۰۴ بین دولتین منعقد شد تمام اختلافات

۱ ـ صفحه ۳۹ رجوع شود

سیاسی پیشین ازمیان برخاست . سپس **دلکاسه**[۱] وزیرامورخارجهٔ فرانسه که مردی مدبر بود بتدابیر سیاسی با دول اسپانیول وایطالیا نیزمعاهداتی دوستانه منعقد ساخت و دررفع اختلافات روس وانگلیس هم . کادوارد هفتم شخصاً بدان میل فراوان داشت . کمك کرد و بالاخره بموجب قراردادی که در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ درشهر سن پطرزبورغ منعقد شد دول دوگانهٔ روس وانگلیس اختلافات سیاسی خودرا درباب ایران وافغانستان و تبت حل کردند و بموجب این قرار داد مقرر شد که خاك ایران را بدو منطقهٔ نفوذ شمالی وجنوبی تقسیم نمودند .

پس از آنکه اختلافات سیاسی انگلستان وفرانسه وروس ازمیان برخاست ودشمنی ایشان بدوستی مبدل گشت . هرسه دولت بایکدیگر متحد شده علی رغم اتحاد مثلث اتفاق مثلثی[۲] تشکیل کردند ومتفقاً در صدد جلوگیری از ترقیات سیاسی واقتصادی آلمان برآمدند

رقابتهای اقتصادی — در قرون معاصر چنانکه در ضمن فصول گذشته نیز اشاره کرده ایم روز بروز براهمیت مسائل اقتصادی مفزود و نفوذ وتأثیر آن در روابط بین المللی تدریجاً زیاد میشد . امروز دائرهٔ این نفوذ چنان وسعت گرفته است که تمام سیاست عمومی عالم بر مسائل اقتصادی قرار دارد

از تغییراتی که در قرن نوزدهم در امور اقتصادی روی داد دو نتیجهٔ مخالف بدست آمد . از طرفی بواسطهٔ ترقی امر تجارت بین ممالك مختلفهٔ عالم . وحتی ممالکی که بسیار از یکدیگر دور بودند . روابط دوستانه و تجارتی ایجاد شد و رشتهٔ یگانگی عمومی و بین المللی استحکام یافت از طرف دیگر بین دول معظمی که در امور اقتصادی و تجارتی ترقی فراوان کرده بودند رقابتهای سخت

پیدا شد، چه هر یك ازین دول میخواست برای مصنوعات ومحصولات خویش مشتریان تازه ای پیدا کند وبازار تجارت خود راحتی الامکان وسعت داده مشتریان رقیب را بوسائل گونا گون ازوروی گردان و بخویشتن متوجه سازد. برای یافتن بازار های جدیدو مشتریان تازه دول معظم اروپائی در صدد تهیهٔ مستعمرات برآمدند ودر تقسیم نواحی مختلفهٔ افریقا وآسیا وغیره، که اصولا تصرف آن ظالمانه و فقط مبتنی بر حق اقوی بود، آتش اختلافات سیاسی دیرین ایشان تند تر شد. پس از جنك ۱۸۷۱ دولتین فرانسه وآلمان فقط بر سر ایالات آلزاس وارن اختلاف داشتند، ولی کم کم درخصوص مراکش وسوریه وآسیای صغیر هم بین آندو دولت اختلافاتی پدید آمد که بیشتر ناشی از رقابتهای اقتصادی بود.

در نتیجهٔ رقابتهای صنعتی وتجارتی بین اقتصادیون ممالك متمدنه دو عقیدهٔ مختلف پیدا شد. جمعی معتقد بودند که بایستی دولت از صنایع داخلی حمایت کند و بر وسعت دائرهٔ آن بیفزاید ورقابتهای خارجی را بوسیلهٔ ازدیاد حقوق گمرکی اجناس بیگانه امکان ناپذیر سازد. علاوه برین میگفتند که اصولا هرگونه صنعتی را در داخلهٔ مملکت ترویج باید کرد تاهنگام جنك بمصنوعات خارجی احتیاجی نباشد. جمعی دیگر بر خلاف عقیده داشتند که تجارت باید آزاد باشد و از مصنوعات و اجناس خارجی حقوق گمرکی گرفته نشود تا بدینوسیله قیمت اجناس تنزل کند وزندگی برطبقات فقیر آسان گردد وصدور محصولات داخلی هر مملکتی بممالك دیگر سهل شود وممالك صنعتی بتوانند مواد خامی را که برای کارخانجات خود لازم دارند از سایر نواحی عالم آسان تهیه کنند.

امروز بواسطهٔ رقابتهای صنعتی وتجارتی طریقهٔ نخستین بیشتر

رائجست وحتی دولت انگلستان هم که ازدیرزمانی تجارت آزادرامعمول داشته اکنون بحمایت صنایع داخلی متمایل شده است. امروز جز در ممالك هلند و نروژ و دانمارك تجارت آزاد در هیچیك ازممالك اروپا معمول نیست و حتی دول بلژیك و سویس نیز بر حقوق گمرکی اجناس خارجی افزوده اند.

برای اینکه حمایت صنایع داخلی وازدیاد حقوق گمرکی منجر باختلافات سیاسی وجنك نشود دول عالم بایکدگر معاهدات تجارتی می بندند وامروز بنیان روابط سیاسی ممالك معظم دنیا برینگونه معاهدات است.

میل دول معظم بتوسعهٔ اقتدارات سیاسی و اقتصادی

پس از آنکه سیاست بین المللی براساس مصالح اقتصادی قرار گرفت ، دول صنعتگر بزرك دنیامانند انگلستان و آلمان وممالك متحدهٔ امریکا وفرانسه در صدد بسط اقتدارات سیاسی واقتصادی خویش بر آمدند وبرای انجام این مقصود بتهیهٔ مستعمرات جدید پرداختند . تا هم بدینوسیله بر اعتبارات سیاسی و قوای لشکری آنان بفزاید و بتوانند مازاد جمعیت خویش را بمتصرفات تازه فرستند وهم با ایجاد بازار های نوی برای فروش مصنوعات مملکتی تجارت خودرا رونق دهند.

توجه آلمان ببسط اقتدارات سیاسی و اقتصادی

پس از صلح فرانکفورت آلمان تواناترین دول اروپا گشت . چه دولت فرانسه بواسطهٔ شکستی که بر آن وارد آمد ضعیف وناچیز شد وچون حکومت جمهوری گزیده بود گمان میرفت که دول اروپائی ازدوستی با آندولت احتراز خواهند کرد ایطالیا هم دولتی جوان و نورسیده بود و در برابر آلمان یارای قدرت نمائی نداشت. دولت اطریش نیز چنانکه سابقاً گذشت بواسطهٔ حسن تدبیر وسیاست بیسمارك پس از جنك فرانسه و پروس بلا فاصله از متحدین صدیق آلمان گشت . روسیه هم مملکتی وسیع بود ولی رای ترقی وسائل کافی نداشت .

دولت انگلستان نیز فقط در قوای بحری قوی بود ودرقوای بری با آلمان برابری نمیتوانست کرد . خارج از اروپا هم دولت ممالك متحدهٔ امریکا از لحاظ صنعت و تجارت قوی شده بود ، لکن قوای بری وبحری آن دربرابر قوای ممالك اروپائی ناچیز می نمود.

آلمان جدید یعنی دولت وسیعی که بس از معاهدهٔ و رسای تشکیل شد . از حیث قوای تازهٔ مادی ومعنوی بی نظیر بود. معهذا دقیقه ای از تربیت وتعلیم اطفال خویش غافل نمی نشست ودر توسعهٔ معارف وترویج علوم بر تمام دول بزرك دنیاپیشی گرفته بود.دولت آلمان سعی میکرد کـه در صنعت وتجارت و حفظ الصحهٔ عمومی از علوم واکتشافات جدیدهٔ علمی استفاده کند . بهمین سبب دراندك مدتی بزرگترین دولت صنعتی و تجارتی گشت ، چنانکه محصول پولاد آن از محصول انگلستان گذشت ودر صنایعی که هوش و دانش در آن از حیله های تجارتی مؤثر تر است ، مانند صنایع شیمیائی و تهیهٔ الوان مصنوعی وساختن شیشه های عینك و دوربین وامثال آن ، هیچیك از ملل عالم را با آن یارای همسری نماند .

زمانیکه در سایر ممالك صنعتی دنیا صاحبان کارخانها بر طبقهٔ مخترعین وعلما بدیدهٔ حقارت مینگریستند ومنتظر بودند کـه افراد این طبقه عاجزانه دست توسل بدامان ایشان برند ، دولت آلمان آن طبقه را تشویق کرد وعلم وصنعت را باهم درآمیخت وچون ازینطریق صنایع آن مملکت خاصه در تهیهٔ محصولات شیمیائی رونق گرفت . کارخانه داران سایر ممالك کـه تا آنزمان مداخلهٔ علمای « خیالباف » رادر امور « عملی وشریف » صنعتی وتجارتی جائز نمیشمردند بغفلت و خطای خود معترف شدند و پیروی آلمان را برخویشتن وجب دیدند.

آلمان در طریق وضع قوانین اجتماعی نیز رهبر سایر دول گردید ، چه ایندوات بزودی دریافت که وجود کارگران سرمایهٔ حقیقی ملك و ملتست و هر گاه این سرمایه را بکار نگمارند و در خارج از کارخانه اورا مراقبت ومساعدت نکنند طریق فسادخواهدرفت . در همانحال کارفرمایان سایر دول معتقد بودند که کارگر را خارج از کارخانه بر بشان حقی نیست واساساً پریشانی و فقر کارگران را بحال خود مفید تر می پنداشتند .

ولی باید دانست که تنها توجه بعلماء وتأسیسات علمی موجب ایجاد دولت مقتدرامپراطوری آلمان بوده وحکومت خاندان هوهنزلرن نیزدرین امر تأثیرفراوان داشته است . ملت آلمان پس از آنکه بر اطریش وفرانسه غالب آمدوناگهان بقدرتوتوانگری رسید ازبادهٔ غرور مست شد . زمامداران مملکت نیز ازموقع استفاده کردند و آن غرورملی را با وسائل گوناگون بصلاح خاندان هوهنزلرن تقویت نمودند . هر معلمی ناگزیربود که هنگام درس بجا یا ناجا فصلی از رجحان جبلی وروحی واخلاقی وطبیعی ملت آلمان بر سایر ملل عالم بیان کندودرشاگردان خویش روح جنگجوئی وممالکت گیری دمد وایشانرا معتقد سازد که با حکومت خاندان هوهنزلرن بزودی ملت آلمان بر سراسرعالم فرمانروائی خواهد یافت . گذشته ازمجالس درس درمعابد وروزنامها وکتب و نمایشگاهها و غیره نیزاین مطالب تکرارمیشد . بهمین سبب دراندك زمانی طرزفکر مردم آلمان تغییریافت وبربشان مسلم شد که امپراطورشان وجودی فوق العاده ونژادشان نژادی ممتاز است . از آنپس برسایر ملل بدیدهٔ تحقیر نگر بستندو گمان بردند که نژاد ممتاز ژرمنی بایدبر سراسر عالم تسلط وفرمانروائی یابد و چون این امرجزازطریق جنگ میسرنبود طبعاً قدرتنمائی وجنگ را

لازم شمردند . **کنت دوملتکه** میگفت که «بشر صلح دائمی را مگر در خواب بتواند دید» ومعتقد بود که «صلح همیشگی بحال عالم مفید نیست . چه جنك اساسیست که خداوند برای حفظ انتظام دنیا مقرر فرموده ، بی آن رشته ترقیات بشر خواهد گسست وعالم دچار سکون و رکود خواهد گشت » وازین عقیده طرز فکر مردم آلمان را میتوان دریافت . **نیچه**[1] نیز با سردار مزبور همرای بوده است . چنانکه دریکی از آثار خویش میگوید : « اگر آدمی جنك را فراموش کند ازوامید ترقی باید برید ، چه تا کنون بشر طریق سعی وعمل را باراهوار رقابت وجنگجوئی و کینه وازجان گذشتگی وسایر احساساتی که بملل زنده اختصاص دارد پیموده است .»

ترویج اینگونه افکار در آلمان سایر دول وملل معظم اروپا را بیمناك ساخت و بر آن داشت که برضد نژاد ژرمن با یکدگر متحد شوند. خاصه که دولت آلمان پیوسته برقوای بری و بحری خویش میفزود وباتوسعهٔ بازار تجارت خود بنیان حیات اقتصادی و تجاری سایر ملل را متزلزل میساخت .ویلهلم دوم که میلداشت فقط بپشتیبانی سپاه درآلمان حکومت کند[2] معتقد بو که مردم آلمان «نمك عالمند »و« چون خداوند ایشان را برای متمدن ساختن عالم آفریده است باید دربنراه بکوشند و مانند امپراطوری قدیم روم تسلط ونفوذ خویش رابرعالم تحمیل کنند.» ویلهلم میخواست که آلمان را ازمشرق ومغرب وسعت دهد وروسیه را حتی الامکان بآسیا راند وازممالك مرکزی اروپا ودول بالکان اتحادیهٔ لشکری واقتصادی و گمرکی وسیعی تشکیل کند و بدینطریق درسیاست وتجارت مالك رقاب عالم گردد .

---

۱ - صفحهٔ ۳۵۲ مراجعه شود.
۲ - بصفحهٔ ۱۷۸ مراجعه شود .

میل انگلستان بتوسعهٔ اقتدارات سیاسی و اقتصادی

عقاید جدید آلمان درانگلستان نیز مؤثر افتاد و نژاد انگلوساکسون هم برای خود درعالم امتیازاتی قائل شده طرز رفتار خویش را با اهالی مستعمرات تغییر داد و فی المثل مردم انگلیسی که تا آنزمان برای فراگرفتن علوم شرقی وامرار حیات بهندوستان سفر میکردند ازآنپس خودراچراغ تمدن و آنمملکت را ظلمات جهل شمردندوهندیان را سزاوار بندگی خویش انگاشتند .

ازحدود سال ۱۸۸۰ آموزگاران وشعرا ونویسندگان انگلیس هم که رودیارد کیپلینك یکی ازآنجمله است [۱] . بتقلید آلمان بتقویت غرور ملی پرداختندوبرای نژاد انگلوساکسون ودولت امپراطوری انگلستان امتیازات طبیعی وافتخاراتی ذکر کردند . کم کم در برتانی کبیر نیز روح جنگجوئی وقدرت نمائی دمیده شد . ضمناً جمعی ازمردان سیاسی واقتصادیون انگلیس خواستند بتقلید آلمان که بین دول مختلفهٔ خویش اتحاد گمرکی ایجاد کرده بود . میان متصرفات گوناگون انگلستان نیز در امور اقتصادی وتجاری اتحادی پدید آورند غافل ازینکه انجام این امر درممالك آلمان بواسطهٔ پیوستگی آنها بیکدیگر میسر بود .ولی درمتصرفات انگلیس بعلت پراکندگی واختلاف طبیعت ونژاد وروابط اخلاقی و سیاسی وغیره دشواراست . پیروان این عقیده میخواستندبین انگلستان ومستعمرات مختلفهٔ آن اتحاد گمرکی وتجارتی ایجاد کنندودراینراه جدوجهد فراوان کردند . لکن مقصود ایشان بوجود مجالس رسمی متعددی که تا کنون برای مطالعه دراین امرتشکیل شده انجام نگرفته است.

فکر انتقامجوئی درفرانسه

قدرت طلبی ومیل بتوسعهٔ قدرت سیاسی واقتصادی در فرانسه طبعاً بپایهٔ آلمان نمیرسید . چه دراین مملکت ارادهٔ ملت درامور دولتی بیشتر مدخلیت داشت . زعمای

۱- رجوع کنید صفحهٔ ۲۵۰ .

فرانسه بیشتر میکوشیدند که بعنوان وطن پرستی آتش کینهٔ آلمان را درقلوب مردم تند کنند و از مساعی پیروان سوسیالیسم که مخالف جنگجوئی و در صدد ایجاد دوستی بین فرانسه و آلمان بودند . جلوگیری نمایند. بهمین سبب نیز در ۳۱ ژوئن ۱۹۱٤ **ژان ژورس**[1] پیشوای صاحب نفوذ سوسیالیستها را که مخالف جنگ بود بقتل رساندند .

فرانسه با آنکه اساساً درازدیاد قوای بری وبحری خویش جز انتقامجوئی از آلمان قصدی نداشت . قوای مزبور را در توسعهٔ مستعمرات نیز بکاربرد وچنانکه در فصول پیش گذشته است قسمت مهمی ازافریقا وآسیا را بتصرف آورد .

دیوان داوری لاهه

بواسطهٔ مخارج فوق‌العادهٔ صلح مسلح وپیش بینی عواقب شوم آن جمعی درصدد برآمدند که بوسائل گوناگون نیان صلح بین‌المللی را مستحکم کنند واز ظهور جنگ جلوگیری نمایند از آنجمله درسال ۱۸۹۸ نیکلای دوم تزارروسیه دول بزرگ دیگررا دعوت کرد که از نمایندگان خود انجمنی تشکیل کرده درباب تحدید تجهیزات و استحکام بنای صلح مذاکره کنند . انجمن مزبور در سال ۱۸۹۹ درشهر لاهه پایتخت هلند تشکیل شد و نمایندگان ۲۶ دولت در آنجا گرد آمدند . درخصوص تحدید تجهیزات بواسطهٔ ممانعت برخی ازدول ووجود مشکلات لاینحل سیاسی مساعی بدان بجائی نرسید ولی درباب حل اختلافات سیاسی بین‌المللی مقرر شد که یك **دیوان داوری دائمی** تشکیل شود واز آنپس هرگاه بین دودولت اختلافات سیاسی بجائی رسد که بیم جنگ رود سائر دول آندو دولت را بدیوان مزبور دعوت کنند وحتی‌الامکان از حدوث جنگ ممانعت نمایند .

1- Jean Jaurès

پس از تشکیل دیوان داوری لاهه دول معظم انگلستان و روسیه وآلمان و فرانسه چند بار حل اختلافات سیاسی خویش را که ممکن بود بجنگ منتهی شود بدیوان مزبور رجوع کردند. در سال ۱۹۰۷ انجمن بین‌المللی دیگری از نمایندگان ٤٤ دولت که ایران نیز از آنجمله بود در شهر لاهه تشکیل یافت ودرآن انجمن دول مزبور متعهد شدند که از آنپس حل تمام اختلافاتی را که در باب تفسیر یاتطبیق عهود و قرار دادهای بین‌المللی میان ایشان‌روی میدهد بدیوان داوری لاهه رجوع کنند.

فصل بیست و دوم

جنگ بین المللی

۱ - مقدمات جنگ

مسئولیت جنگ و علل اساسی آن

اعلان جنگی که دولت اطریش هنگری در ۲۸ ماه ژوئیهٔ ۱۹۱۴ بصربستان فرستاد موجب ظهور جنگ عظیمی شد که تا ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ یعنی متجاوز از چهار سال دوام یافت و آتش آن سراسر عالم را فرا گرفت. مورخین فرانسوی وانگلیسی وسایر دولی که با آلمان در نبرد بوده اندسعی دارند که مسئولیت این جنگ عالمسوز را مستقیماً بآندولت متوجه سازند وظهور آنرا نتیجهٔ قدرت طلبی وتوجه و علاقهٔ دولت مزبور ببسط اقتدارات سیاسی واقتصادی خویش شمارند ، ولی چنانکه در فصل پیش اشاره کردیم مسئولت جنگ فی الحقیقه بگردن عموم دول معظم اروپائیست وسیاستی که دول مزبور پس از جنگ ۱۸۷۱ اتخاذ کرده بودند آنانرا خواه نا خواه بگرداب جنگ نزدیك میکرد . جنگ بین الملل چون چاهی عمیق ود و دول اروپائی گرد آنچاه بپایکوبی برخاسته بودند . دولت آلمان پیش از دیگران بچاه افتاد و بدین سبب در عمق آن جای گرفت وبار دیگران نیز بر دوش او فرود آمد .

دولتین آلمان واطریش از دیر زمانی در صدد بودند که بر نفوذ سیاسی خویش درممالك بالکان بیفزایند ودولت آلمانمیخواست

که با حمایت از دولت عثمانی از طریق آسیای صغیر راهی بممالك مشرق وهندوستان باز کنند و برلن را ببغداد اتصال دهد ، دولت روسیه که خیال تصرف قسطنطنیه را در سر میپخت و میخواست دائرهٔ تسلط و نفوذ نژاد اسلاورا از طریق صربستان نیز بدریای آدریاتیك رساند بامقاصد آلمان واطریش مخالف بود وحتی الامکان ازانجام آن ممانعت میکرد . بهمین سبب ممالك بالکان دائماً گرفتار دسائس ممالك سه گانهٔ مزبور بودند و، چنانکه درفصول پیش گذشت. در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم وسنوات اولیهٔ قرن بیستم کمتر روی صلح وآسایش دیدند. دولت عثمانی خود را بدامان آلمان انداخته بود و دولت روسیه بعنوان اشتراك نژاد از صربستان حمایت میکرد . دول رومانی وایطالیا که هر دو ظاهراً از متحدین آلمان بودند درباطن نقشه های دیگر داشتند . مقاصد فردیناند تسار بلغارستان نیز برهیچیك ازدول آشکار نبود ، پادشاه یونان هم که شوهر خواهر ویلهلم دوم بود درباطن اوامر حکومت آلمان را اطاعت میکرد .

بنا برین علل اساسی جنك بین المللی عداوت فرانسه و آلمان بر سر ایالات آلزاس ولرن وهمسری آلمان و انگلیس در سیاست بحری واختلاف آلمان واطریش با روسیه در مسائل بالکان ومشرق ورقابت تمام دول معظم اروپا درامور اقتصادی وتجاری ومستعمراتی بوده است ودول مزبور عموماً منتظر وبلکه مشتاق جنك بوده‌اند. منتهی دول مرکزی بگمان اینکه قوای ایشان ازهر جهت برقوای دشمنان برتری دارد چون ولیعهد اطریش در صربستان بقتل رسید موقع را مغتنم شمرده آتش جنك راکه تسکین آن بازچندی موقتاً امکان پذیر بود بعمد دامن زدند .

قتل ولیعهد اطریش و آغاز جنك

حادثه‌ای که بهانهٔ ایجاد جنك عالمسوز بین المللی گشت قتل ولیعهد اطریش در شهر **سرایه‌و**[1] بود. **آرشیدوك فرانسوا فردیناند** ولیعهد اطریش وزنش **سوفی دوهوهنبرك**[2] را در سفری رسمی که بشهر «سرایه‌و» پایتخت بسنی کرده بودند یکی از متحصلین آنولایت موسوم به **گراویلو پرنزیپ**[3] در ۲۸ ژون ۱۹۱٤ بضرب گاوله بقتل رسانید و حکومت اطریش جمعی از وطن پرستان صربستان وحتی ولیعهد آنمملکت را محرك و مسئول این امر شمرده ازدولت مزبور درخواست کرد که فوراً دراین باب بتحقیقات رسمی پردازد. دولت صربستان نیز اطاعت کرد و خطر جنك که درممالك اروپا وحشتی پدید آورده بود موقتاً ازمیان برخاست. چنانکه ویلهلم دوم برای بازدید کشتیهای آلمانی بدریای شمال رفت و **پوانکاره** رئیس جمهوری فرانسه برای ملاقات نیکلای دوم راه روسیه پیش گرفت (۱۵ ژویه).

ولی ناگهان عصر پنجشنبه ۲۳ ژویهٔ ۱۹۱٤ وزیرمختار اطریش هنگری دربلگراد اتمام حجتی (اولتیماتوم) ازجانب دولت خود بحکومت صربستان فرستاد و جواب آنرا درظرف ٤۸ ساعت خواستار شد. بموجب اتمام حجت مزبور دولت صربستان ناگزیر بود که رسماً از تبلیغات های وطن پرستان مملکت برضد اطریش جلوگیری کند و جرائد و مجالسی را که متهم بمخالفت باحکومت اطریش هنگری بودند توقیف وتعطیل نماید وازصاحب‌منصبان کشوری ولشکری خود کسانیرا که دولت اطریش تعیین میکند ازخدمت خارج سازد واجازه دهد که در جلوگیری ازاقدامات دشمنان اطریش هنگر وتحقیق درحادثهٔ «سرایه‌و» مامورین رسمی اطریش نیزمداخله کنند.

---

۱ - Serajevo ۲ - Sophie de Hohenberg. ۳ - Gravillo Prinzip

با آنکه قبول اتمام حجت اطریش مخالف استقلال صربستان بود دولت مزبور بدستور حامی خود روسیه در ۲۵ ژوییه باتمام قسمتهای آن بجز قسمت اخیر یعنی مداخلهٔ مامورین اطریشی موافقت کرد و درین قسمت نیز درخواست نمود که موضوع بدیوان داوری لاهه یا مجمعی از نمایندگان دول معظم اروپا مراجعه شود . لکن وزیر مختار اطریش نیم ساعت پس از دریافت جواب صربستان بعنوان اینکه جواب مزبور قانع کننده نیست بلگراد را ترك گفت .

خروج سفیر اطریش از پایتخت صربستان سراسر اروپا را مضطرب و پریشان ساخت . دولت روسیه درهمان روز ۲۵ ژوییه رسماً بسایر دول اطلاع داد که «حکومت روسیه درامر اختلاف اطریش وصربستان بیطرف نمیتواند ماند» . برخلاف سفیر آلمان درفرانسه اظهار کرده بود که «موضوع اختلاف اطریش وصربستان امری خصوصیست وبعلت اتحاد واتفاقی که بین دول معظم برقرارست قطعاً مداخلهٔ سایر دول نتایج بدخواهد داشت .»

معهذا وزیر خارجهٔ انگلستان **سرادوارد گری** [1] باموافقت فرانسه در صدد برآمد که ازظهور جنگ جلوگیری کند وپیشنهاد کرد که دول سه گانهٔ اطریش وروسیه وصربستان از تجهیز سپاه واقدامات خصمانه خودداری کنند تادول چهارگانهٔ آلمان وایطالیا و فرانسه وانگلیس که درصربستان منافع خاصی ندارند منفقاً درامر اختلاف ایشان مطالعه کرده راه حلی بیابند ولی دولت اطریش با این پیشنهاد روی موافقت ننمود ودرروز ۲۸ ژوییه بصربستان اعلان جنگ داده فردای آنروز بلگراد را گلوله باران کرد .

مداخلهٔ سایر دول

پس از آنکه دولت اطریش با صربستان ازدرجنگ درآمد تزار روسیه نیز امر بتجهیز سپاه داد . دولت آلمان هم درروز سی ام تجهیزات اطریش وروسیه را بهانه

---

۱ - Sir Edward Grey.



سر ادوارد گری

وزیر خارجه انگلیس در آغاز جنگ

کرده از آندو پیروی مود وفردای آنروز اتمام حجتی بروسیه فرستاد که درظرف دوازده ساعت دست ازتجهیزسپاه بردارد وچون تزار بقبول این امرراضی نشد درروزاول ماه اوت بآندولت اعلان جنك داد .

در۳۱ژوییه دولت آلمان اتمام حجتی نیز بفرانسه فرستاده بود که اگر درجنك بیطرفی خواهد گزید قلاع **تول**[1] **وردن**[2] راموقتاً تا پایان جنك بآلمان تسلیم کنند . ولی دولت فرانسه جواب داد که «برطبق مصالح خویش رفتارخواهد کرد» ودر روز اول‌ماه‌اوت بتجهیزسپاه پرداخت دولت آلمان نیزدرروزسوم اوت ببهانهٔ اینکه‌هوا پیمایان فرانسه برخی از بلاد سرحدی آلمان را گاوله باران کرده‌اند بآندولت اعلان جنك داد . دولت اطریش هم درپنجم‌اوت با دولت روسیه و در ۱۱ آنماه با دولت فرانسه رسماً از درجنك درآمد .

دولت ایطالیا که دراتحاد مثلث شرکت‌داشت بموجب‌معاهده‌ای که در سال ۱۹۰۲ با فرانسه بسته بود بیطرفی اتخاذ کرد . دولت انگلستان نیز با آنکه ظاهراً با دول روسیه و فرانسه متحد بود از ورود بجنك احتراز مینمود . زیرا حزب آزادیخواه که از سال ۱۹۰۵ زمام حکومت انگلستان را دردست داشت بصلح بیشتر مایل بود وحتی‌الامکان سعی میکرد که بین آلمان وانگلیس روابط‌دوستانه ایجاد کنند . معهذاصدراعظم آلمان**بتمان هلوك**[3] که ازدخول انگلستان بجنك بیم داشت بآندولت پیشنهاد کرد که‌در جنك آلمان وفرانسه بیطرفی اختیار نماید ودر عوض متعهد شدکه هر گاه دولت آلمان فاتح شود دست تصرف بر اراضی فرانسه دراز نکند. ولی‌در باب مستعمرات‌فرانسه تعهدی ننمود ودولت‌انگلیس نیزاز قبول این پیشنهاد

Bethmann-Hollweg - ۳ .Verdun - ۲ Toul - ۱

که بقول سرادوارد گری «از لحاظ مادی مخالف مصالح انگلیس و از لحاظ معنوی مخالف شرافت آنمملکت بود» خودداری کرد .

نقض بیطرفی لژیک

دولت پروس وسائردول معظم اروپا بموجب معاهدات سالهای ۱۸۳۱ و۱۸۳۹ بیطرفی دائمی بلژیک‌راضمانت کرده بودند . ولی چون بین فرانسه و آلمان آتش جنگ زبانه کشید دولت آلمان این بیطرفی را نقض کردوبتمان‌هلوك صدراعظم آنمملکت رسماً درریشتاك اظهارنمود که«هنگام ضرورت قانون را رعایت نمیتوان کرد . شاید تا کنون قوای‌ما بخاك‌بلژیك تجاوز کرده باشند والبته این امر مخالف حقوق بین‌المللی است .. ولی چون ملتی مانند ماموردحملهٔ خصم واقع شود وبرای حفظ آنچه نزد اوازهرچیز مقدستراست بجنگ پردازد البته باید بر طبق مصالح خویش رفتار کنند .»

دولت آلمان روز دوم ماه اوت یاد داشتی بحکومت بلژیك فرستاده و عنوان اینکه فرانسویان میخواهنداز طریق **ژیوه**[۱] و **نامور**[۲] بآلمان حمله کنند درخواست کرده بود که دولت مزبور بسپاهیان آلمان در خاك خود اجازه عبور دهد و هرگاه مایل باشد با آلمان معاهدهٔ دوستانه منعقدسازد .

ولی دولت بلژیك باین امرراضی نشدوسپاهیان آلمان درروز ۴ اوت بقلعهٔ **لیژ**[۳] حمله بردند . درهمان روزحکومت انگلیس بوسیلهٔ سفیر خود اتمام حجتی بدولت آلمان‌فرستاد که اگرفوراً ازتجاوز بخاك بلژیك خودداری نکنند با آندولت بجنگ خواهد پرداخت . تمان هلوك درجواب سفیر انگلیس با تعجب گفته بود «زمانیکه حیات ما از دو جانب در خطر است دولت انگلیس هم از قفا بر ما حمله می آورد وعجب دراینست که این حمله فقط برای کاغذپاره ایست!»

۱ - Givet. ۲ - Namur. ۳ - Liège.

واز کاغذ پاره مقصود او قرار داد بیطرفی بلژیك بود.

سفیر انگلیس چون مهلت اتمام حجت که تا نیمهٔ شب ۵ اوت بود بسر آمد برلن را ترك گفت . بنا برین دول مرکزی آلمان واطریش نا گزیر بودند که بتنهائی علاوه بر صربستان و بلژیك با دولتهای سه گانهٔ اتفاق مثلث یعنی فرانسه وانگلیس وروسیه نیز بجنگند. درصورتیکه متحد دیگر ایشان ایطالیا برخلاف پیمان پیمانهای سیاسی در ۷ اوت بیطرفی اختیار کرد وفرانسه را که قوی ترین دشمنان دول مرکزی بود از جانب سرحد آلپ آسوده خاطر ساخت . در همانحال آلفونس سیزدهم پادشاه اسپانی هم بدولت فرانسه اطلاع داد که در جنك بیطرف خواهد بود واز جانب جبال پیرنه خطری متوجه فرانسه نیست .

تا پایان ماه اوت دول مونتنگرو[1] وژاپن نیز بر ضد آلمان واطریش وارد جنك شدند ولی سایر دولتهای اروپا وآسیا وامریکا بیطرفی اختیار کردند .

۲ - جنگهای سال ۱۹۱٤

جنك بین المللی را دول معظم اروپائی دیر زمانی قبل از ظهور آن پیش بینی کرده بودند . ولی گمان داشتند که این جنك زود بپایان خواهد رسید ومنتهی شش ماه دوام خواهد یافت . تمام نقشه هائی هم که برای جنك طرح کرده بودند مبتنی بر همین تصور بود و در نظر مطلعین تحمل جنك طولانی برای ممالك صنعتی جدید امکان ناپذیر می نمود . میگفتند دولتی که اکثر مردان آن از بیست ساله تا چهل ساله باید دست از کار کشیده بمیدان کارزار روند جنگی طولانی را چگونه تحمل میتواند کرد. جمعی نیز معتقد

۱ - Monténegro.

بودند که چون جنك درخانوادها خصوصاً ودر سراسر ممالك عموماً مشکلات اقتصادی بزرگی از قبیل نقصان آذوقه و امثال آن تولید میکند اساساً دوام آن غیر ممکنست . عدهٔ کسانی که مانند فلدمارشال مولتکه ولرد کیچنر معتقد بطولانی شدن جنك بودند بسیار قلیل بود. مولتکه عقیده داشت که عظمت منابع صنعتی واقتصادی دول معظم جدید بپایه ایست که میتوانند چندین سال جنك را ادامه دهند ومیگفت هیچیك از دول بزرك اروپا در يك يادو جنك از پای د ر نخواهد آمد که تا مجبور باظهار عجز وقبول شرائط سنگین صلح شود. کیچنر هم معتقد بود که دوام جنك « یا سه هفته است یا سه سال » .

چون درجنك بین المللی حیات سیاسی واستقلال ملی درخطر بود هريك ازطرفین تمام قوای مادی ومعنوی خویش را درطریق فتح بکار برد . از سال ۱۹۱٤ تا سال ۱۹۱۸ دولت آلمان قریب چهارده میلیون ودولت فرانسه قریب هشت میلیون سپاه بمیدان جنك فرستاد، دولی مانند انگلستان و امریکا هم که تا آنزمان تشکیل سپاه اجباری را لازم نمیشمردند ناچار بدین امر راضی شدند. مخصوصاً در آلمان و فرانسه ماشین جنك با دقت وثبات عجیبی کار میکرد . چند تلگراف مختصر چرخ قدرت جدیدرا بگردش آورد. میلیونها مرد در بهترین موسم زندگانی دست از کار زراعت و فلاحت و کارگری وکسب وغیره کشیده بجانب لشکرگاهها شتافتند تااز آنجا بسرحدات مملکت روند وهمگی مطمئن بودند که بزودی باوطان خویش باز خواهند گشت .

در جنك بین المللی علاوه برسپاهیان طرفین افراد ملل متحارب نیز عموماً شرکت کردند ومیزان استعداد و قوهٔ تحمل خویش را هنگام تصفیهٔ حسابهای سیاسی نشان دادند . این جنك را از لحاظ

وسعت میدان و کثرت عدهٔ سپاهیان ومقدار مخارج باهیچیك‌ازجنگهای گذشته مقایسه نمیتوان کرد . میدان جنك بین‌المللی فی الحقیقه از اطراف محدود برودهای **اسکو**[1] **وویستول**[2] **ودانوب**[3] **واردن**[4] **وفرات** بود . علاوه‌برین قوای بحری طرفین‌نیز درغالب اقیانوسها ودریاها بایکدگر درزدوخورد بودند . طول میدان جنك **مارن**[5] ، که شرح آن خواهد آمد ، بتنهائي از ۴۳ فرسنك میگذشت . عدهٔ لشکریانی که متحدین و متفقین در آغاز جنك تجهیز کردند بالغ بر ۹۱۰۰۰۰۰ بود وبتدریج برین‌عده بمراتب افزوده شد ودولی‌هم که سالهای بعد بطرفین پیوستند سپاه فراوانی بمیدان جنك‌فرستادند.

نقشهٔ جنك بموجب نقشه‌ای که کنت **شلیفن**[6] رئیس کل‌ارکان‌حرب آلمان دراواخرقرن نوزدهم کشیده بود و شخص ویلهلم دوم وبتمان‌هولوك ورؤسای ارکان حرب دولتین آلمان و اطریش‌ملتکه‌و**هوتزن‌دورف**[7] نیز درتاریخ ۵ژوئیه۱۹۱۴ درجلسهٔمحرمانهٔ **پتسدام**[8] آنرا‌تصویب کرده بودند، دولت آلمان‌میخواست باب جنك رابا حملهٔ سختی بخاك فرانسه مفتوح سازدو تادولت روسیه بتجهیزوجمع آوری قوای خویش مشغولست فرانسه را ازپای درآورد و چون دشمن غربی ناچیز شد با کمك قوای‌اطریش‌بانجام کارروسیه‌بردازد.

بنا برنقشهٔ مذکور دولت آلمان هفت دسته سپاه که مجموع افراد آن بالغ بر ۱۴۰۰۰۰۰ تن بود مأمور حمله بخاك‌فرانسه کرد. ریاست کل ارکان حرب آلمان درآغاز جنك با ژنرال **ملتکه** برادر زاده فاتح معروف جنك ۱۸۷۰ بود . سردار مذکور بموجب نقشهٔ شلیفن از هفت دسته‌سپاه آلمان پنج‌دسته‌را بشمال قلعهٔ مستحکم مس

۱- Escaut. ۲- Vistule. ۳- Danube.
۴- Jourdain. ۵- Marne. ۶- Schlieffen.
۷- Hötzendorf. ۸- Potsdam.

فرستاد تا درفاصله بلاد **اکسلاشاپل**[۱] و **ترو**[۲] گرد آمده از طریق بلژیك ولوکزامبورك ایالات شمالی فرانسه را بتصرف آورند وباتکاء قلعهٔ مس بجانب چپ متوجه شده راه پاریس پیش گیرند و قوای فرانسه را بسرحدات شرقی آنمملکت رانندتادرآنجا بحملهٔدودسته سپاه دیگر آلمان که از جنوب قلعهٔ مس بفرانسه حمله میکردند دچار شود وبکلی ازپای در آید . ادارهٔ ارکان حرب آلمان گمانداشت که بدینطریق قوای فرانسه را درسرحدات شرقی شکستی سخت خواهد داد و بفتحی نظیر فتح سدان نائل آمده دشمن غربی رابترك جنك مجبور خواهدساخت .

تصرف ایالات شمالی فرانسه از طریق بلژیك و لوکزامبورك مستلزم نقض بیطرفی ایندو دولت کوچك وایجادخطر ورودانگلستان بجنك بود ، ولی کنت شلیفن در نقشهٔ خود تصریح کرده بود که بدین دوامر اهمیتی نباید داد و سپاهیان آلمان را بیجهت درتصرف قلاع مستحکم جدید فرانسه درسرحدات شرقی ، مانند وردن و تول و اپینال[۳] وبلفور[٤] و غیره معطل نباید کرد . علاوه برین اصولا دولت آلمان بعللی چند ورود انگلستان را بجنك بعید میدانست . یکی آنکه قوای بحری آلمان فوق‌العاده ترقی کرده‌بود وبا قوای بحری انگلیس مقابله میتوانست کرد . دیگر آنکه انگلستان درآغاز جنك بین‌الملل گرفتار کشمکشهای ایرلند وجنك داخلی بود . گذشته‌ازین جمله اولیای دولت آلمان گمان‌نمیکردند که بقول بتمان هلوك‌دولت انگلیس فقط برای«کاغذپاره‌ای» از آسایش صلح چشم پوشیده خود را بخطر اندازد و با ایشان ازدرجنك درآید .

نقشهٔ فرانسه نیز این بود که حملهٔ قوای آلمان را باحملات

---

۱ - Aix-la-Chapelle.　　۲ - Trèves.
۳ - Epinal　　٤ - Belfort.

تعرضی جواب گوید . چه پس از جنگهای شوم تدافعی ۱۸۷۰و۱۸۷۱ فرانسویان معتقد شده بودند که جنگ بایستی حتی‌الامکان تعرضی باشد وحملهٔ شدید بخاك خصم را واجب میشمردند . قوای فرانسه مرکب‌ازپنج دسته‌سپاه بود که‌بایستی درسرحدگردآمده قسمتی ازشمال قلعهٔ مس وقسمت دیگر ازجنوب آن قلعه بخاك دشمن‌حمله‌برند .

نقشه جنگی فرانسه‌را ژنرال **ژوفر** [1] رئیس ارکان‌حرب‌فرانسه دربهارسال۱۹۱۳طرح کرده بودودرین نقشه حملهٔ‌سپاه‌آلمان‌رازطریق بلژیك و لوکزامبورك پیش‌بینی نکرده بودند . معهذا ژنرال مزبور نقشه دیگری نیز کشیده بود که اگر قوای آلمان از طریق بلژیك بفرانسه حمله برند آنرا اجرا کنند و این نقشه‌مبنی برگردآوردن قوای فرانسه درسرحدات شمالی بود .

توپخانهٔ فرانسه درآغازجنگ توپهای سبك ۷۵ میلیمتری داشت یعنی توپهائی که قطردهانه لولهٔ آن ۷۵ میلیمتربود . وباتوپهای ۷۷ میلیمتری آلمان برابری میکرد . ولی سپاهیان آلمان توپهای سنگین صحرائی وتوپهای مخصوص قلعه‌گیری وخمپاره‌اندازهای قوی ۱۰۰و ۲۱۰ میلیمتری نیز داشتند که تیررس آنها‌ازهشت کیلومترمتجاوز بود . علاوه‌برین در حمله‌توپهای قلعه‌گیری بزرگی مانند توپهای ۳۰۵ میلیمتری اطریشی وخمپاره‌اندازهای ۴۲۰ میلیمتری‌نیز ساخته بودند که گلوله‌ای بوزن ۹۳۰ کیلو گرم (متجاوز از سه خروار) را بدوازده کیلو متری(قریب‌دوفرسنك)می‌انداخت ومحکمترین‌قلاع را درظرف چند روز ناچیز میکرد .

حملهٔ‌سپاه آلمان بخاك بلژیك

جنك فرانسه وآلمان فی‌الحقیقه با دو حملهٔ مختلف آغازشد . یکی حملهٔ فرانسویان‌به‌آلزاس که دوبار شهر**مولهوز** [2] را متصرف آوردند ازهشتم‌تانوزدهم

1- Joffre. 2- Mulhouse.

ماه اوت) وازدست دادند . دیگری حملهٔ قوای آلمان بخاك بلژیك و تصرف لیژ[1] شهر لیژ که راه ورود سپاه آلمان رابخاك بلژیك مسدود میکرد در ۷ اوت بتصرف قوای آندولت درآمد وژنرال لودندرف[2] درتصرف این‌شهرلیاقت بسیارنمود .پس‌ازتسخیر لیژقریب یك میلیون سپاه آلمانی ازرود موز[3] گذشته وارد خاك بلژیك‌شدند وحکومت بلژیك ناچار بشهـرآنور[4] انتقال یافت . در روز بیستم اوت‌لشکریان آلمان شهربروکسل پایتخت بلژیك‌را هم بتصرف‌آوردند ودر همانروز دسته‌ای ازسپاهیان آنمملکت‌مأمورفتح قلعهٔ نامور[5] شده تا ۲۵ اوت آنقلعه را نیز تسخیرکرد .

ورودقوای‌آلمان بایالات شمالی فرانسه

پس ازآنـکه قوای آلمان قسمت مهمی ازخاك بلژیك را تسخیر کرده روبسرحد فرانسه‌نهادند ژنرال ژوفر که دسته‌های سوم وچهارم و پنجم سپاه خود را در سرحدات شمال گرد آورده بود درصدد برآمد که بکمك ۷۰۰۰۰ سپاه انگلیسی ازپیش آمدن ایشان جلوگـیری‌کـنند. پس لانگل‌دوکاری[6] سردارسپاه چهارم فرانسه را مامورکرد که‌قلب قوای دشمن را درهم شکسته ازپهلو برجناح راست قوای آلمـان حمله برد . ولی سپاه چهارم فرانسه بعلت مساعد نبودن موقع‌طبیعی میدان جنك بدینمقصود نائل نیامد ودر۲۲ و۲۳ اوت ازسپاه چهارم آلمان که‌دوك‌دوورتانبر[7] فرمانده آن بود شکستی سخت‌یافته‌بجانب رود موزعقب نشست . در همانحال‌سپاه سوم فرانسه‌هم که بسرداری روفه[8] با سپاه پنجم خصم که ولیعهد آلمان‌فرمانده آن بودمیجنگید درحوالی شهر لن‌وی[9] شکست خورده منهزم‌گشت .

سپاه پنجم فرانسه درناحیهٔ غربی خط جنك مأمور بود کـه با

---

۱ - Liège. ۲ - Ludendorff. ۳ - Meuse.
٤ - Anvers. ٥ - Namur. ٦ - Langle de Cary.
۷ - Duc de Wurtemberg. ۸ - Ruffey. ۹ - Longwy.

کمك سپاهیان انگلیس وبلژیك قوای دشمن را ازپیش‌آمدن بازدارد ولی ژنرال **لانرەزا**[1] فرمانده این سپاه نیز پس ازآنکه دو روز با دشمن مصاف داد چون خودرا میان دوسپاه اول وسوم آلمان در خطردید ناچار عقب نشست . در همان روز مارشال **فرنچ**[2] سردار انگلیسی نیزازسپاه اول آلمان که ژنرال **ون‌کلوك**[3] فرمانده آن‌بود شکست یافته بجانب رود سم[4] وجنوب‌غربی‌متواری شد.

پس‌ازشکست سپاههای سه‌گانهٔ فرانسه راه‌آنمملکت بر لشکریان آلمان بازشد وژنرال ژوفر برای اینکه بتواند قوای خویش‌رابرای حملات تعرضی جدید آماده سازد ناچار فرمان عقب نشینی داد . ضمناً سپاه تازه‌ای بنام سپاه ششم بسرداری ژنرال **مونوری**[5] تشکیل کرد بناحیه **پیکاردی**[6] فرستاد . و چون قوای دشمن بسرعت پیش می‌آمد هیئت دولت فرانسه حکومت پاریس را بژنرال **گالی‌ینی** فاتح ماداگاسکار سپرده خود راه بندر **بردو**[7] پیش گرفت .

سپاهیان آلمان با شتاب فراوان‌درخاك فرانسه پیش می‌آمدند ومخصوصاً سپاه اول که ون‌کلوك‌سردار آن‌بودچنان‌بسرعت‌حرکت‌میکرد که تا روزی ٤٥ کیلومتر(قریب شش‌فرسنك ونیم) راه می‌پیمود . ولی چون مقصود سرداران آلمان محاصرهٔ قوای فرانسه و درهم شکستن آن بود تصرف پاریس توجهی نکردند وون‌کلوك چون‌در سوم سپتامبر نزدیك پایتخت فرانسه رسید جنوب‌شرقی متوجه‌شده‌از رود مارن گذشت‌وسپاه پنجم فرانسه را دنبال کرد .

در همانحال سپاه اول‌و دوم فرانسه که در ناحیه آلزاس ازحملات خود نتیجه‌ای نگرفته بودند در روز ١٤ اوت وارد خاك

---

۱ - Laurezac. ۲ - French. ۳ - Kluck.
٤ - Somme ٥ - Maunoury. ٦ - Picardie.
۷ - Bordeaux.

لرن شدند . ولی سپاه دوم در ۲۰ آنماه ازسپاه ششم وهفتم آلمان که ولیعهد باویر فرمانده آن بود شکست سخت خورد وسپاه اول نیز بفتح مهمی نائل نیامده ناچار بجانب ساحل یسار رود **مورت**[۱] عقب نشست .

جنك مارن

وضع سپاههای پنجگانهٔ آلمان بواسطهٔ شتابی که سرداران آلمانی درپیشرفت داشتند برخلاف انتظار فرمانده کل سپاه فرانسه درآغاز ماه سپتامبر چنان بود که فرانسویان میتوانستند بآسانی بر جناح راست آن حمله کنند . ژنرال ژوفر درآغازامر ازین وضع مناسب غافل بود ، ولی گالی‌ینی حاکم پاریس اورا آگاه ساخت وبرآنداشت که از روز ششم سپتامبر سپاهیان فرانسه را از عقب‌نشستن باز داشته فرمان حمله دهد .

در جنك سختی که بواسطهٔ حملهٔ فرانسویان در حوالی رود مارن روی داد وبدینواسطه بجنك مارن معروفست . سپاههای پنجگانهٔ آلمان مغلوب شده ناچار عقب‌نشستند ودرین‌جنك عظیم‌محارباتی که بین‌سپاه ششم‌فرانسه‌وسپاه اول‌آلمان‌درنواحی رودخانهٔ کوچك**اورك**[۲] ومیان سپاههای پنجم ونهم‌فرانسه (که جدیداً بسرداری ژنرال**فش**[۳] تشکیل شده بود) و سپاه سوم آلمان در اراضی **فرشامپنواز**[۴] ، و بین دو سپاه سوم وچهارم فرانسه وسپاه چهارم آلمان درحوالی‌قریهٔ **روین یی**[۵] روی داده سخت مشهوراست.

سپاهیان آلمان درنتیجهٔ شکستی که درجنك مارن بریشان وارد آمدفقط تارود **ان**[۶] عقب نشستند وفرانسویان بواسطهٔ ضعف‌وفرسودگی از عهدهٔ تعاقب آنان برنیامدند . ولی پایتخت فرانسه ازخطر نجات یافت و نقشهٔ جنگی آلمان باطل شد و بنیان فتحی که ویلهلم دوم

۱ - Meurthe ۲ - Ourcq. ۳ - Foch

٤ - Fere-Champenoise. ۵ - Revigny. ٦ - Aisne.

بدان امید کامل داشت سست گشت .

حملهٔ قوای آلمان بسواحل دریای شمال

پس از آنکه قوای آلمان درجنگ مارن مغلوب شد ودر مشرق نیز سپاهیان آندولت بفتح شهر **نانسی** [1] نائل نیامدند ، دولت مزبور درصدد برآمد که بشمال بلژیك حمله برد وباتصرف بندر آنور پادشاه بلژیك و تمام سپاه آندولت را که درآن بندر بودند اسیر کند وپیش از متفقین خود را بسواحل دریای شمال رسانیده بر بنادر **دونکرك** [2] و**کاله** [3] وتنگهٔ پادوکاله دست یابد وروابط فرانسه وانگلیس را ازینطریق مقطوع سازد.

پس هنگامی که سپاههای پنجگانهٔ آلمان درحوالی رود **ان** بـا دشمن مشغول زدوخورد بودند. قسمت مهمی از قوای آندولت برای انجام مقصود سابق الذکر بنواحی شمالی بلژیك حمله برده علاوه بر بلاد لیژ ونامور و**موبوژ** [4] که تا آنزمان بتصرف آلمان درآمده بود (از ۲۶ اوت تا ۷ سپتامبر) بندر آنور راهم که آخرین پناهگاه دولت بلژیك بود تسخیر کردند (۲۸ سپتامبر تا ۹ اکتبر) . ولی پادشاه بلژیك باقریب ۸۰۰۰۰ سپاه پیش ازسقوط آن بندر خود را ازمحاصره نجات داده بحوالی رود کوچك **ایزر** [5] گریخت . پس از آن لشکریان آلمان بعزم تسخیر دونکرك وکاله روبسواحل دریای شمال نهادند و محاربات سختی بین ایشان و قوای فرانسه وانگلیس روی داد که قریب یکماه دوام یافت (۲۰ اکتبر تا ۱۷ نوامبر) وعاقبت سپاهیان آلمان با آنکه شهر **ایپر** [6] را با گلوله توپ ویران کردند بواسطهٔ پایداری وکوشش ومهارت ژنرال فش فرمانده قوای متفقین بتصرف آنشهر وانجام مقصود موفق نشدند ودولت آلمان ناچار ازمنظور خود چشم پوشید .

---

۱ - Nancy. ۲ - Dunkerque. ۳ - Calais.
۴ - Maubeuge. ۵ - Yser. ۶ - Ypres.

ولی درهمانحال بسیاری ازبلاد فرانسه مانند **لیل**[۱] و**پرن**[۲] و **نویون**[۳] بتصرف دشمن درآمده شهر های **سواسن**[٤]و **رنس**[٥] نیز در معرض خطر بود.

جنك در جبههٔ شرق

سپاهیان اطریش که از ۲۸ ژوئیهٔ ۱۹۱٤ در صربستان بگلوله‌باران کردن شهر بلگراد پرداخته‌بودند تاماه دسامبر آنسال بتصرف شهر مزبور نائل نشدند وبرخلاف تصور حکومت اطریش ، که گمانداشت بزودی دولت صربستان را از پای درخواهد آورد، دو بار از قوای آندولت شکست یافتند ویکبار نیز سپاه صربستان چنان بریشان غالب شد که بخاك بسنی تجاوز کرد.

دولت آلمان زمانی که بروسیه اعلان جنك داد گمان میکرد که تجهیز سپاه در آنمملکت بزودی انجام پذیر نیست و بهمین گمان فقط سپاه هشتم خود را که عدهٔ افراد آن بالغ بر ۲۲۰۰۰۰ تن بود با ۷۷٤ توپ مأمور حفظ سرحدات پروس شرقی کرد ولی‌دولت روسیه برای اینکه زود تر بفرانسه کمکی کند از ۱۰ ماه اوت بر پروس شرقی‌حمله برد وشهر**ممل**[٦] را بآسانی گرفت وسپاهیان‌روسی از رودنی**یه‌من**[۷] نیز گذشتند .

دولت آلمان برای اینکه از حملهٔ قوای روس جلوگیری کند بسرعت قسمتی از سپاهیان خویش را از جبههٔ غرب بپرورس شرقی انتقال داد وفرماندهی‌سپاه هشتم را بیکی از سرداران معروف خود کلنل‌ژنرال**ون‌هیندنبورگ**[۸]سپرده‌سردارمعروف‌دیگرژنرال**لودندورف**[۹] را نیز بریاست ارکان حرب سپاه مزبور گماشت . هیندنبورك و لودندورف بامهارت تام‌بردودسته سپاه روس که ازمشرق وجنوب‌شرقی

۱ - Lille. ۲ - Péronne. ۳ - Noyon.
٤ - Soisson. ٥ - Reims. ٦ - Memel.
۷ - Niémen. ۸ - Hindenburg. ۹ - Ludendorff.

بر پروس تاخته بودند حمله برده یکی را در محل **تاننبرگ**[1] (۲۶ تا ۲۹ اوت) و دیگری را در حوالی دریاچهای **مازوری**[2] (۸ تا ۱۰ سپتامبر) درهم شکستند . از سپاه دوم روس که در محل تاننبرك شکست یافت قریب ۹۰۰۰۰ اسیر و ۳۰۰ توپ ومقدار کثیری غنائم جنگی بدست قوای آلمان افتاد وسپاه مزبور بکلی نابود شد، چنانکه **سانسونف**[3] سردار آن زندگی را بر خود حرام شمرده انتحار کرد . از سپاه دیگر نیز لشکریان آلمان قریب ۴۵۰۰۰ اسیر و ۱۰۰ توپ بغنیمت بردند .

درجنوب برخلاف لشکریان روس دراطریش پیشرفت کردند وقوای آندولت را درمحل **لمبرگ**[4] شکستی سخت داده (۳ تا ۱۱ سپتامبر) وارد خاك **گالیسی**[5] شدند وتاحوالی جبال **کارپات**[6] پیش رفتند ، چنانکه اگرقوای آلمانی بیاری اطریشیان نمیرسیدو هیندنبورك و لودندرف باقوای خود بلهستان حمله نمی بردند بیم آن بود که دولت اطریش هنگری درآغاز جنك ازپای درآید .

پس ازفتح تاننبرك ودریاچهای مازوری چون وضع سپاه اطریش چنانکه گفتیم درگالیسی سخت شده ود ، ارکان حرب کل آلمان قسمت مهمی ازسپاه هشتم را بنام سپاه نهم بفرماندهی هیندنبورك مامور کرد که بلهستان حمله برد ، تا قسمتی ازقوای روس بدین طرف متوجه شوند وازفشاری که درگالیسی برقوای اطریش واردآورده بودند بکاهد . هیندنبورك با رئیس ارکان حرب سپاه خودلودندرف بلهستان حمله برد (۲۸ سپتامبر) وتاحوالی ورشوپیش رفت ، لکن درهمان اوان فرمانده کل قوای روس گراندوك **نیکلانیکلایوویچ**[7] عم تسار پس از آنکه سپاه اطریش را در گالیسی عقب نشاند ، قسمت اعظم

---

۱ - Tannenberg. ۲ - Lacs de Mazurie. ۳ - Sansonov.
٤ - Lemberg. ٥ - Galicie. ٦ - Carpathes.
۷ - Nicolas Nicolaiewitch.

لشکریان خودرابلهستان فرستاد وازاطراف بر سپاه نهم آلمان حمله برده آنرا تاحوالی سیلزی آلمان بازراند وبیم آن بود که سیلزی یعنی یکی ازپرفائده‌ترین ایالات آلمان بتصرف قوای روس درآید، ولی بی‌نظمی سپاه روس ومهارت وتدبیر سرداران آلمانی مانع این خطر گشت. خاصه که درهمان ایام نقشهٔ مقاصد دشمن وصورتی از وضع سپاه و میزان قوای آن ازجیب صاحب‌منصب روسی مقتولی بدست فرمانده سپاه آلمان افتاد. بعلاوه بواسطهٔ بی احتیاطی ارکان حرب سپاه روس غالباً دشمن اسرار لشکری ایشان را بدست می‌آورد و فرمانده قوای آلمان بوسیله متخصصین ازتلگرافات مرموزی که سردار روسی باادارهٔ ارکان حرب کل روسیه وسائر مقامات لشکری آنمملکت با دستگاههای بی‌سیم مخابره میکرد آگاه میشد.

ارکان حرب کل آلمان ازاول نوامبر ۱۹۱٤ هیندنبورك را بریاست کل قوای آلمان درجبههٔ شرق بر گزید و لودندرف را نیز بریاست ارکان‌حرب قوای مزبور گماشته‌فرماندهی سپاه نهم رابژنرال **ماکنزن** [1] سردار معروف دیگر سپرد. سرداران‌سه گانه از۱۱ نوامبر مجدداً درخاك لهستان بردشمن حمله کردند وبا آنکه یکبار سپاه‌نهم آلمان درجنوب شرقی شهر **لدز** [2] تقریباً درمحاصرهٔ دشمن واقع‌شد، قوای عظیم روس را شکستی سخت داده جمعی اسیر و مقداری غنائم جنگی بدست آوردند (۲٤ و ۲٥ نوامبر) سپاه اطریش‌وهنگری نیز درجنوب **کراکوی** [3] برقوای روس غلبه کرد (۱۲ دسامبر) و بالاخره راه حملهٔ لشکریان تسار بآلمان و اطریش مسدود شد و هر یك ازطرفین ازدریای بالتیك تاسرحد رومانی خندقهائی کنده در محل خود توقف گزیدند.

۱ - Mackensen. ۲ - Lodz. ۳ - Cracovie.

جنگهای بحری در سال ۱۹۰٤

در سال ۱۹۱٤ جنك بحری مهمی روی نداد و بر خلاف تصور عموم سفائن جنگی انگلیس و آلمان از بنادر خویش کمتر خارج شدند . دولت انگلستان از در آغاز جنك بسیادت بحر شمال وحفظ روابط بحری امریکا با ممالك غربی اروپا قناعت کرد وقوای بحری خویش را بیشتر درحمل ونقل سپاه وحمایت کشتیهای تجارتی خود ومحافظت سواحل مملکت بکار برد.

دولت آلمان نیز ازجنگهای بزرك بحری اجتناب نمود وبرای قطع روابط انگلس وفرانسه در دریای مانش نیز کوششی نکرد.چه بگمان **ون تیرپیتز**[1] فرمانده کل قوای بحری آلمان وجود سفائن جنگی آنمملکت برای حفظ سواحل دریای شمال ودریای بالتیك از حملات ناگهانی دشمنان لازم بودوهرگاه سفائن مزبور ازبنادر بعزم جنك بحری خارج میشدند دولت آلمان ناگزیر بود کهعدهٔ کثیری از سپاه خود را بمحافظت سواحل مملکت گمارد . علاوه برین ملاحظات سیاسی نیز مانع اقدام دولت آلمان بمحاربات عظیم دریائی بود و بتمان هلوك گمانداشت که از قوای بحری هنگام عقد معاهدهٔ صلح بیشتر استفاده میتواند کرد .

مراکز عمدهٔ سفائن جنگی آلمان دردریای شمال بندر **ویلهلمسهافن**[2] ودردریای بالتیك بنادر **کی یل**[3] و **دانتزیك**[4] بود و کشتیهای آندولت غالباً ازترعهٔ امپراطور ویلهلم (درجنوب شبهجزیرهٔ دانمارك)ازدریائی بدریای دیگر میرفتند .

از آغاز جنك دولت روسیه کشتیهای جنگی خود را بخلیج فنلاند برد وازآنپس طریق ارتباط آندولت با دریاهای آزاد براه اقیانوس منجمد شمالی منحصر شد . بنابرین رابطهٔ تجارتی

---

۱ - Von Tirpitz. ۲ - Wilhelmshaien: ۳ - Kiel. ٤ - Dantzig.

آلمان با دولت سوئد محفوظ ماند وتوانست ازین‌راه تاحدی ازمواد غذائی و معدنی آن مملکت استفاده کنند .

از جملهٔ جنگهای دریائی معروف سال ۱۹۱٤ یکی جنك **هلی گلاند**[۱] است که در ۲۸ ماه اوت روی داد ودر آن جنك سه فروند از **کروازر**[۲] های کوچك آلمانی غرق گشت . ولی یکماه بعد تحت‌البحریهای آلمان نیز در دریای شمال سه کروازرانگلیسی را غرق کردند . در اول نوامبر هم پنج کروازر آلمانی درمحل **کورونل**[۳] (واقع درساحل شیلی) بادسته‌ای ازسفائن جنگی انگلیس مصادف شده دو کروازر بزرك انگلیسی را معدوم ساختند . لکن چندی بعد درهشتم دسامبرهمان پنج کروازر درحوالی جزائر **فالکلاند**[٤] گرفتار عده‌ای از کشتیهای جنگی انگلیس شدند وفقط یکی ازآنها جان بدر برد .

علاوه‌برین کروازرهای کوچك وسریع‌السیر آلمانی بسیاری‌از سفائن جنگی وتجارتی متفقین را غرق کردندوازآنجمله‌یکی کروازر معروف **امدن**[۵] است که دراقیانوس کبیر واقیانوس هند بسیاری از سفائن متفقین را نابود ساخت ومخصوصاً بدولت انگلیس صدمات بسیار زد ، و عاقبت خود نیز درنهم نوامبر درحوالی جزائر **کوکس**[۶] (واقع در خلیج بنگاله) گرفتار یکی از سفائن جنگی استرالیائی شده غرق گشت .

درهمانحال تحت‌البحریها نیز خدمات فراوان‌انجام‌میدادند.دولت آلمان درآغازجنك ۲۸ تحت‌البحری داشت وبا این عده بسیاری از سفائن انگلیس را از میان برداشت . چنانکه در۲۲ سپتامبر ۱۹۱٤

۱ - Helgoland.

۲ - Croiseur (کشتی جنگی سریع السیر که غالباً راهنمای سفائن حنگیست .)

۳ - Coronel. ٤ - Falkland. ۵ - Emden. ۶ - Cocos.

یکی از تحت‌البحریهای آندولت سه کروازر بزرك انگلیسی را که گنجایش هر یك قریب چهل هزار خروار بود غرق کرد .

در ماه نوامبر ۱۹۱٤ دولت انگلیس مملکت آلمان را از جانب دریای شمال محاصره کرد و از عبور کشتیهای تجارتی که آذوقه بآنمملکت میبردند جلوگیری نمود وفی‌الحقیقه بجنك تجارتی پرداخت. حکومت آلمان نیز از ٤ فوریهٔ ۱۹۱۰ دریاهای اطراف جزائر برتانی کبیر و ایرلند را از جملهٔ مناطق جنگی شمرده اخطار کرد که هر یك از سفائن تجارتی و جنگی متفقین یا دول بیطرف را که بدین منطقه وارد شود غرق خواهد نمود.

آغاز محاربات خندقی در جبههٔ غرب

پس از محاربهٔ فلاندر جنك در جبههٔ غرب صورت دیگر یافت و طرفین طرز جنگیدن معمولی خویش را که مستلزم حرکات دائمی سپاه بود رها کرده خندقها کندند ودر آن متمکن شدند. کندن خندق درضمن جنك و متکی ساختن سپاه بدان از سال ۱۹۰٤ درجنگهای روس وژاپن معمول شده بود. ولی سرداران دول معظم اروپا معتقد بودند که تا سپاه دائماً درحرکت نباشد برد شمن غلبه نمیتواند کرد و محاربات خندقی را نشانهٔ ضعف و ناتوانی سپاه میشمردند .

درآغاز جنك بین‌المللی هم بهیچوجه سخنی ازجنگهای خندقی درمیان نبود ، لکن دیری نگذشت که طرفین اختیار اینگونه جنك رابرخود لازم دیدند ودراندك مدتی محاربات صورت دیگر گرفت ،

از ماه نوامبر ۱۹۱٤ سپاهیان آلمان و فرانسه و انگلیس در جبههٔ غرب بحفر خندقهائی پرداختند که از دریای شمال تا سرحد سویس یعنی قریب صدفرسنك(۷۰۰ کیلومتر) امتدادیافت . سپس درآن

خندقها مقابل یکدگر متمکن شدند . در جنگهای خندقی مهمترین اسلحه‌ها فی‌الحقیقه بیل‌وکلند بود وسپاهیان لاینقطع خاصه هنگام شب بحفرزمین مشغول بودند . کم کم اهمیت اینگونه جنك جائی رسید که طرفین در خط توقف خویش چندین رشته خندق کندندوآنها را بوسیلهٔ راههـای مخصوص با یکدگر مربوط ساختند و درمقابل هر رشته خندقی برای جلوگیری ازحملات ناگهانی خصم سیمهای خاردار کشیدند و گاه نیز در اطراف خود استحکاماتی قلعه مانند بنا کردند . درهمانحال‌هریك‌ازدو طرف برای آنکه روابط لشکرگاه خود را با مراکز سیاسی ولشکری مملکت محفوظ دارد خطوط آهن و تلگراف و تلفن را تا پشت خندقها ممتد ساخت و چون درجنك خندق از تفنك وتوپهای سبك استفادهٔ کامل نمیشد طرفین دست بتوپهای مسلسل (میترالیوز) وتوپهای سنگین بردند . بعـلاوه چون گاه خندقهای دوطرف بیش ازچند ذرع از یکدگر دور نبود استعمال بمب ونارنجك هم متداول گشت . هوا پیمائی نیز درین جنگها برای کشف مواقع دشمن وهدف ساختن آن با توپهای‌سنگین اهمیت بسیار یافت وطیاره‌ها از هرسو بتفتیش‌لشکرگاه خصم وعکس برداری پرداختند . بالنتیجه هر یك از دو طرف برای اینکه‌هوا-پیمایان دشمن‌را فریب‌دهد بحیله‌های گونا گون از قبیل‌حفرخندقهای دروغی ومستورداشتن توپخانه ولشکرگاه با ابرهای مصنوعی وبرنك خاك وچمن درآوردن توپهاوسایر آلات حرب متوسل شد ، چنانکه میدان جنك هرساعتی چون صحنهٔ تآتر تغییر میکرد .

بنابراین جنك صورتی گرفت کـه موجب دوام آن بـود. از آنپس اقدام بتصمیمات فوری امکان ناپذیر می‌نمود ودرآنمحاصره بری عاقبت شکست متوجه آنطرفی می‌شد که در آذوقه و ذخائر

جنگی پیش از حریف تهی دست شود . بهمین سبب نیزوضع ممالك مرکزی اروپا که از هرسو درمحاصرهٔ قوای بحری و بری دشمن بودند بمراتب از وضع ممالك فرانسه وانگلیس که باسایر دول عالم و خاصه با ممالك متحدهٔ امریکا رابطه داشتند سخت تر و بخطر نزدیکتر بود .

محاربات سال ۱۹۱۵

جنگهای جبههٔ غربی

در ظرف سال ۱۹۱۵ دول مرکزی اروپا بیشتر قوای خودرا درجبههٔ شرقی بکار بردند. چه ارکان حرب کل آلمان بر خلاف نقشهٔ پیشین خود مصمم شده بود که درین سال نخست باچند حملهٔ سخت روسیه را از پای در آورد و از آنپس بانجام کار دشمنان غربی پردازد. ولی متفقین برخلاف سعی میکردند که قسمت اعظم سپاه آلمان را درجبههٔ غربی سرگرم دارند و بدینوسیله ارکان حرب کل آندولت را از فرستادن قوای مهمی بجبههٔ شرقی مانع شوند . ضمناً در ازدیاد قوای لشکری وتهیهٔ اسلحه و توپخانهٔ جدید نیز میکوشیدند وقصدشان این بود که باقوای عظیمی بردشمن حمله برده حتی‌الامکان اراضی فرانسه وبلژیك را از تصرف او خارج کنند .

ازجملهٔ محاربات مهمی که درماههای اول سال ۱۹۱۵ روی داد یکی جنك شامپانی است که آنرا بمناسبت جنك بزرك دیگری که در اواخر همین سال درشامپانی واقع شده « جنك اول شامپانی » مینامند (اواسط فوریه تا اواخر مارس) . درین محاربه هیچیك از طرفین پیشرفت مؤثری نکرد . ولی عدهٔ تلف شدگان و اسرای فرانسوی (۴۷۸۰۰ تن) بیش از اسیران و تلف شدگان آلمانی (۳۵۳۰۰ تن) بود .

جنك مهم دیگر در نواحی ایپر روی داد و آنرا بمناسبت جنگی که سال پیش درهمین محل واقع شده بود جنك دوم ایپر میگویند (۱۷آوریل تا۱۷مه). دربن جنك سپاهیان آلمان برای درهم شکستن قوای خصم گاز خفه کننده بکار بردند و چون استعمال اینگونه گاز تاآنزمان سابقه نداشت در لشکریان فرانسه وانگلیس، که در آن ناحیه بیشتراز اهالی الجزیره وکانادا بودند. خوف وتشویش عظیمی بدید آمد و شکست دریشان افتاد . ولی دوران استفادهٔ قوای آلمان از گاز مزبور کوتاه بود . چه علمای شیمی فرانسه وانگلیس درظرف یکماه ونیم نقابی اختراع کردند که افرادسپاه را از آسیب گاز خفه کننده محفوظ میداشت .

پس ازمحاربات ماههای آوریل ومه جبهۀ غربی یکچند نسبة آرام بود . درینمدت طرفین بتهیهٔ لشکریان جدید ولوازم جنك مشغول بودند ، ومخصوصاً در آلمان و فرانسه و انگلیس کارخانهای اسلحه سازی وتوپ ریزی باسرعت فراوان کار میکرد . دولت انگلستان نیز درینمدت برعدهٔ لشکریان داوطلب خویش افزود وسپاه فراوانی هم ازمستعمرات خود تهیه کرد ، چنانکه درتابستان ۱۹۱۵ قوای جدیدی بنام سپاه سوم از انگلستان بفرانسه آمد و در جبهۀ جنك پشتیبان سپاهیان سابق انگلیس گشت .

درتابستان سال ۱۹۱۵ اوضاع جنك چنان بود که حملهٔ سخت منفقین را برقوای دشمن درجبهۀ غربی ایجاب میکرد ، چه ازطرفی ژوفر رئیس کل ارکان حرب فرانسه وعده داده بود که در آنسال اراضی فرانسه وبلژیك را از وجود سپاهیان خصم پاك کند و از طرف دیگر روسیه سختی طرف حملهٔ دول مرکزی واقع شده بود واگر منفقین درجبهۀ غربی سخت برقوای آلمان نمیتاختند وبدینوسیله

ازشدت حملات آندولت برمتحد خویش نمیکاستند ممکن بودروسیه بکلی ازپای در آید وناگزیر بصلح انفرادی تن دهد . علاوه برین درشبه جزیرهٔ بالکان نیز دول سه‌گانهٔ رومانی و بلغارستان و یونان درپیوستن بیکی ازطرفین مردد بودند وهرگاه متفقین درجبههٔ غربی بفتوحات نمایانی نائل نمی آمدند ممکن بود دول مزبور بمخالفین ایشان پیوندند .

بنابرین ژنرال‌ژوفر مصمم شد که درمحل **شامپانی**[1] و**آرتوا**[2] و**ایپر** بسختی برقوای دشمن حمله کنند وبرای انجام اینمقصودتقریباً نیمی ازتمام قوای‌فرانسه ویك ثلث ازقوای انگلیس را با ۱۷۵۰توپ سنگین و۲۷۸۰ توپ صحرائی بآندومحل انتقال داد .

درروز۱۹ سپتامبر توپخانهٔ فرانسه‌درسه‌محل سابق‌الذکر خندقها وپناهگاههای قوای آلمان را هدف ساخت وشدت‌آتشباری آن‌بجائی رسید که در هیچیك ازجنگهای پیشین نظیر آن دیده نشده بود. سپس لشکریان فرانسه وانگلیس بدستیاری آتش توپخانهٔ خود بقوای دشمن نزدیك شدند وتاصد ذرعی خندقهای خصم پیش رفتند در آرتوا وایپر قوای فرانسه وانگلیس بسرداری ژنرال فش و ژنرال فرنچ باسپاه ششم آلمان که ولیعهد باویر فرمانده آن بودمصادف‌شد ودرشامپانی سپاهیان متفقین بفرماندهی ژنرال **کاستلنو**[3] با سپاه‌سوم آلمان که ژنرال**ون‌اینم**[4] سردار آن بود روبرو شدند . با آنکه بواسطه شدت آتش توپخانهٔ‌فرانسه بسیاری ازخندقهای آلمانی‌ویران شد ، سپاهیان آلمان سخت مقاومت نمودند وحملات قوای فرانسه‌و انگلیس را بانوبهای مسلسل دفع کردند .

---

۱ - Champagne. ۲ - Artois. ۳ - Castelnau.
۴ - von Einem

جنگهای شامپانی و آرتوا وایپر تااواخر ماه اکتبر دوام یافت ولی متفقین برخلاف امید خویش بیش ازسه‌یا چهار کیلومتر پیش نرفتند وعاقبت ناچار ازمنظور خود چشم پوشیده باردیگر درخندق متمکن شدند. عدهٔ تلف شدگان متفقین درین جنك به ۱۳۰۰۰۰ تن بالغ شد، درصورتیکه تعداد کشتگان آلمان بمراتب کمتر بود بنابرین ژنرال ژوفر که میخواست خاك وطن را ازوجود دشمن پاك کند بمقصود نرسید. در همانحال یك شکست سیاسی نیز برمتفقین وارد آمد و آن پیوستن بلغارستان بدول مرکزی اروپا بود.

جنگهای جبههٔ شرقی

چنانکه دروقایع سال ۱۹۱٤ گذشت پس ازآنکه قوای آلمان واطریش دومین حملهٔ سپاه روس رادرلهستان وگالیسی دفع کردند(دسامبر ۱۹۱٤) جنگهای جبههٔ شرقی نیز بجنگهای خندقی مبدل شد، ولی گراندوك نیکلا عم‌نسار سردار سپاه روس آرام ننشست وپس ازشکست گالیسی درصدد برآمد که از جانب هنگری برخاك خصم حمله برد. پس قریب پانصد هزار سپاه درگالیسی گرد آورد ودر آغازماه ژانویهٔ ۱۹۱۵ ازطریق جبال **کارپات**[۱] روبجانب هنگری نهاد. قوای اطریش‌وهنگری دربن ناحیه بپایهٔ قوای روسیه نبود. بعلاوه سرمای‌سخت وبرف ویخ همه روز عدهٔ کثیری از لشکریان طرفین را بیجان میکرد. فرمانده سپاه روس میکوشید که گردنهٔ **دوکلا**[۲] را بتصرف آورد وازگردنهٔ مزبور که کوتاهترین راه بودابست پایتخت هنگری بود برآنشهردست‌یابد. قوای اطریش هنگری با وجود کمکی که ازجانب آلمان بدیشان رسیده بود با قوای عظیم روسیه مقاومت نمیتوانستند کرد و بیم آن بودکه راه هنگری بردشمن بازشود. خاصه که در ۲۲ ماه مارس ۱۹۱۵ قلعهٔ

---

۱ - carpathes. ۲ - Dukla.

مهم پرزمیسل[1] پس ازچهارماه محاصره باچهل هزاراسیر ومقداری اسلحه بتصرف قوای روس درآمد وعدهٔ کثیری ازلشکریان روس که درآنجا اسیر بودند آزاد شدند وحملات ایشان برگردنه‌های جبال کارپات شدیدترشد. بالاخره دراواخرمارس ژنرال **فالکن‌هاین**[2] رئیس کل ارکان‌حرب آلمان مصمم شد که حملات قوای‌روس رابسختی دفع کند ویکی از سرداران معروف آلمان موسوم به **ون‌درمارویتز**[3] را که پیش ازآن‌درجنك مارن لیاقت بسیار نموده بود با یك کردارمه سپاه بکمك قوای‌اطریش‌هنگری فرستاد . مارویتزدرآغازماه آوریل برسپاهیان روس حمله کرد ودر چندین محل آنان را درهم‌شکست و عاقبت فرمانده روس ناچار ازمقصود خویش چشم‌پوشید ودوران محاربات کارپات نیزبپایان رسید . عدهٔ تلف شدگان‌قوای روس‌رادرجنکهائی که ازماه نوامبرتا آوریل ۱۹۱۵ درجبههٔ‌شرقی‌روی داد قریب‌پانصد هزار نوشته‌اند

درهمانحال که قسمت عمدهٔ سپاهیان روس درجبال کارپات با قوای اطریش‌درزدوخورد بود هیندنبورك ولودندرف ازشمال بردستهٔ دیگر ازلشکریان روسی حمله برده بجانب ورشو متوجه شدند وپس ازمحاربات سختی که از۷فوریه تا ۲۲ آنماه دوام یافت و « محاربات زمستانی دریاچهای‌مازور» معروفست قوای روس را بکلی درهم‌شکسته قریب ۱۱۰۰۰۰ اسیر و۳۰۰ توپ بغنیمت گرفتند .



پس از محاربات کارپات ولهستان شمالی روس دول آلمان و طریش متفقاً مصمم شدند که قوای خودرا درسرحد شرقی گرد آورده‌باحملات سخت گالیسی ولهستان را ازوجود سپاهیان روس‌پاك کنند وازشمال‌نیزبرایالات‌ساحل بالتیك حمله برده شهرسن‌پطرزبورغ

1- Pszemysl. 2- Falkenhayn. 3- von der Marwitz.

را تهدید نمایند وبدینوسیله روسیه را ازپای درآورند . علت اتخاذ این تصمیم آن بود که دول معظم مرکزی پس از نه‌ماه محاربه‌بدین نکته پی برده بودند که درتهیهٔ سپاه ولوازم جنگی با متفقین برابری نمیتوانند کرد . چه تهیهٔ سپاه برای روسیه بواسطهٔ کثرت جمعیت و فراهم ساختن لوازم جنگی برای انگلستان که مستعمرات فراوان و سیادت بحری داشت آسان بود ، ولی ازقوای لشکری ومادی‌دول مرکزی روزبروز کاسته میشد . بنابرین مصمم شدند که بر شدت حملات خویش بیفزایندودشمنان غربی وشرقی را پیش ازآنکه‌قوای ایشان کاملترشود ازپای درآورند .

چون حمله‌برقوای دشمن درجبههٔ غربی بنابر تجارب جنگی سابق درنظر ارکان حرب کل دول متحدهٔ مرکزی دشوار می‌نمود حمله برقوای روسیه را ، که بعلت شکستهای پیاپی ونداشتن اسلحهٔ کافی ضعیفتر بود ، مرجح شمردند وبرای انجام این مقصود ژنرال **ماکنزن را** که از سرداران نامی و کارآزموده آلمان بود با قریب ۵۰۰۰۰۰ هزارسپاه و ۱۵۰۰ توپ مختلف واسلحهٔ کامل‌مامور کردند که بدستیاری قوای فراوان اطریش وآلمان که‌درجبههٔ شرقی بودبر سپاهیان روس حمله برد .

ماکنزن قوای خود را درناحیهٔ کراکوی گردآورد وازروز اول ماه مه سپاه روس را هدف گلولهای توپخانه خویش ساخت و درظرف چهارساعت قریب ۷۰۰۰۰۰ گلوله برسرایشان ریخت وبدینوسیله قوای روس را مجبوربعقب نشینی کرده آنان را بسختی تعاقب نمود ازاطراف وی نیز دسته‌های دیگر سپاه آلمان واطریش برقوای‌روس حمله بردند . بالاخره گراندوك‌نیکلا فرمانده سپاه روس ناچار شد

نواحی کارپات را که بامشقات وفداکاریهای فراوان بتصرف آورده بود رها کند وهمچنین ۱۵۰۰۰۰ سپاهی را که برای حمله بقسطنطنیه درشهر ادسا[1] گرد آورده بود برای دفع حملات دشمن احضار نماید. لکن باز ازعهدهٔ این امربرنیامد . سایر سرداران روسی نیز در قسمتهای مختلف جبههٔ شرقی ازپیش دشمن عقب نشستند ، چنانکه تا اول سپتامبر سراسر کراکوی وقسمت اعظم گالیسی وتمام لهستان باشهرورشو (ماوت) بتصرف قوای آلمان درآمد وسپاه آندولت درناحیهٔ شرقی ازشهر برست‌لیتوسك[2] نیزتجاوز کرد . درهمانحال هیندنبورك هم از شمال بایالت کورلاند[3] تاخت و بلاد کونو[4] و ویلنا[5] را تصرف کرده (۱۸ سپتامبر) تانزدیکی بندر ریگا[6] پیش رفت ، ولی با آنکه سفائن جنگی آلمان نیز از جانب دریا بندر مزبور را گلوله باران کردند تصرف آن برسپاه هیندنبورك میسر نگشت .

حملهٔ قوای آلمان درجبههٔ شرقی تا اواخر سپتامبر دوام یافت درین تاریخ چون وجود قسمتی از قوای جبههٔ شرقی آلمان بواسطهٔ حملات شدید متفقین در جبههٔ غربی لازم می نمودودولت اطریش هم در شبه جزیرهٔ بالکان و سرحدات ایطالیا . که از ۲۳ ماه مه بدو اعلان جنك داده بود، بکمك فوری احتیاج داشت . سپاهیان آلمان حملات خویش راموقوف کردند و درجبههٔ شرقی مجدداً طرفین درخندقها جای گرفتند در ششم سپتامبر تسار روسیه فرماندهی کل سپاه روس‌را خود بعهده گرفت و گراندوك نیکلا را که تاآنزمان دارای این سمت بود بفرماندهی سپاه قفقاز برگزید . ازآنپس نیز قوای روس چندین بار تااواسط ماه نوامبر در جنوب وسرحدات

۱ - Odessa. ۲ - Brest Litovsk ۳ - Courlande
۴ - Kovno. ۵ - Viina. ۶ - Riga.

اطریش هنگری حمله بردند ، ولی نتیجهٔ مهمی نگرفتند .

علت عمدهٔ شکست قوای روس بی کفایتی وسستی و بی احتیاطی و خیانت اولیای امور آندولت بود ، چنانکه وزیر جنك روسیه **سوخوملینف** [۱] هنگامیکه مخزنهای روسیه از اسلحه خالی بود ، لوازم جنگی آندولت را کافی شمرد و از قبول چندین میلیون تفنگی که دولت انگلیس برای روسیه فراهم کرده بود خودداری کرد ، و در نتیجهٔ این خیانت کار قوای روس بجائی رسید که هنگام عقب نشینی حملات سخت سپاه خصم را با چوب وامثال آن دفع میکردند . عدهٔ تلف شدگان قوای روس در جنگهای ۱۹۱۵ بمراتب بیش ازتلف شدگان دول مرکزی بود و فقط تعداد اسرای ایشان درسه ماه مه وژون وژویه به ۷۵۰۰۰۰ نفر میرسید !

حملهٔ متفقین بدار دانل

از وقتیکه دولت عثمانی بمتحدین مرکزی پیوست (نوامبر ۱۹۱٤) راه دریای سیاه که یگانه وسیلهٔ ارتباط فرانسه وانگلیس با روسیه بود بسته شد و دولت اخیر ازحیث لوازم جنگی سخت در عسرت ماند . در ماه ژانویهٔ ۱۹۱۵ متفقین بموجب معاهده ای سری بر آن شدند که با سفائن جنگی بتنگهٔ داردانل حمله برند و قسطنطنیه را بتصرف آورده بروسیه سپارند و بدینوسیله راه آسیای صغیر را برآلمان بسته راه روسیه را برخود بگشانید . ولی دولت عثمانی از اواسط سال ۱۹۱٤ بدستیاری مهندسین آلمانی در سواحل داردانل استحکامات عظیم بنا نهاده بود و متفقین ازین امر بی اطلاع بودند ، بهمین سبب چون در ۲۵ فوریهٔ ۱۹۱۵ سفائن جنگی انگلیس و فرانسه بر داردانل حمله بردند از دو ساحل هدف گلوله توپهای عثمانی شدند و از آنمیان سه کشتی بزرك غرق

Soukhomlinov - ۱

شد وناچار از مقصود خود چشم پوشیدند .

پس ازین شکست متفقین قریب صد هزار سپاه بسرداری ژنرال **هامیلتن**[1] انگلیسی در مصر گرد آورده در ماه آوریل ۱۹۱۵ از طریق دریای **اژه**[2] شبه جزیرهٔ **گالی پولی**[3] حمله بردند. دولت روسیه نیز ۱۵۰۰۰۰ سپاه در ادسا حاضر کرده بود که از دریای سیاه بتنگهٔ بسفر حمله برد، ولی چنانکه سابقاً اشاره کردیم پس از حملات شدید قوای آلمان و اطریش در جبههٔ شرقی ناچار قوای مزبوررا بدانجا فرستاد . قوای فرانسه و انگلیس هم، باآنکه تدریجاً برعدهٔ ایشان افزوده شد، کاری ازپیش نبردند. چه سپاهیان عثمانی بفرماندهی ژنرال **ون ساندرس**[4] سردار آلمانی از دیرزمانی در انتظار ایشان بودند ومدت نه ماه ازآنان زدو خورد کردند عاقبت چون صربستان در پائیز آنسال طرف حملهٔ سخت دول متحدهٔ مرکزی و بلغارستان شد متفقین ناچار قوای خودرا از شبه جزیرهٔ گالی پولی خارج کرد. برای کمک صربستان بسالونیك فرستادند . در جنگهای داردانل بمتفقین خسارات زیاد وارد شد، چنانکه تنها ازسپاهیان انگلیس ۱۱۲۳۰۸ نفر مقتول و مجروح شدند و قریب ۱۰۰۰۰۰ تن بواسطهٔ امراض مختلف ازپای در آمدند . شکست داردانل قسطنطنیه را از خطر رهانید و دولت انگلیس را درنظر دول شرقی بیقدر وخوار کرد، ولی ضمناً قوای ترك را نیز از حملات شدید بمصر و تنگهٔ سوئز باز داشت .

ورود ایطالیا و بلغارستان بجنگ

دولت ایطالیا ازآغاز جنگ خود را بیطرف شمرده و بفرانسه اطلاع داده بود که بدشمنان آندولت نخواهد پیوست . درهمانحال بمتحدین خویش یعنی دول آلمان

1 - Hamilton.
2 - Egée.
3 - Gallipoli.
4 - Von Sanders.

واطریش نیز اخطار کرد که هرگاه دولت اطریش باز برقسمتی از شبه‌جزیرهٔ بالکان دست تصرف دراز کند دولت ایطالیا هم در عوض اراضی ایطالیائی زبانی را که در تصرف اطریشست حق خویش خواهد شمرد و در ماه دسامبر ۱۹۱٤ رسماً از دولت اطریش نواحی **تریست**[1] و **ترانتن**[2] و**تیرل**[3] جنوبی رامطالبه کرد . ولی دولت اطریش بتسلیم نواحی مزبور راضی نشد ومذاکرات دولتین با وساطت آلمان تاماه مه۱۹۱۵ دوام یافت. درهمین حال متفقین که ازآغازجنك باایطالیا ازدر دوستی درآمده بودند درلندن با آندولت معاهده ای سری منعقد ساختند ومتعهد شدند که هرگاه ایطالیابیاری ایشان برخیزد وبامتحدین خود بجنك پردازد تمام نواحی ایطالیائی زبان اطریش، مانند تریست وترانتن وقسمت ساحلی دالماسی را حق مسلم او شمارند . بالاخره ایطالیا بتحریك متفقین در٤ماه مه رسماً ازاتحاد مثلث کناره گرفت وچون دولت اطریش بتسلیم اراضی مطلوبه رضایت نداد در۲۳آنماه با آندولت ازدرجنك درآمد ودر ۲۱ ماه اوت نیز بدولت عثمانی اعلان جنك فرستاد ، ولی ازجنك رسمی با آلمان تا۲۷اوت۱۹۱٦، یعنی درست تا روزی که دولت رومانی بااطریش و آلمان بجنك پرداخت ، احتراز کرد .

ازآغاز جنك بین‌الملل متفقین میکوشیدند که در شبه‌جزیرهٔ بالکان متحدینی برای خود تهیه کنند ، ولی‌این مقصود انجام‌نیافت، چه پادشاه یونان بواسطهٔ اینکه شوی خواهرویلهلم بود بدولت آلمان بیشتر بستگی داشت ودولت رومانی را هم بادول آلمان و اطریش یارای جنك نبود . فردیناند پادشاه بلغارستان نیز با آنکه نوادهٔ‌لوئی فیلیپ شاه قدیم فرانسه‌بود وفرانسویان اوراهواخواه خودمی‌پنداشتند

---

۱ - Trieste.　　۲ - Trentin.　　۳ - Tyrol.

بعلت مداخلهٔ متفقین درجنگهای بلغارستان وصربستان درسال ۱۹۱۳ و تسلیم مقدونیه بصربستان بریشان بچشم عداوت مینگریست . متفقین برای اینکه پادشاه بلغارستان را با خود متحد سازند با موافقت صربستان حاضرشدند که نیمی ازمقدونیه را باو تسلیم کنند. ولی دول اطریش وآلمان بموجب معاهده‌ای سری در سال ۱۹۱٤ تمام‌مقدونیه را باو وعده داده بودند . بهمین‌سبب نیز دولت بلغارستان عاقبت در ۱٤ اکتبر ۱۹۱۵ با صربستان بجنك پرداخت‌ودر نتیجه متفقین هم باآندولت ازدرجنك درآمدند .

تصرف‌صربستان

دراوایل ماه اکتبر ۱۹۱۵ دول آلمان واطریش که ازجبههٔ شرقی تاحدی آسوده خاطر شده بودند در صدد برآمدند که کارصربستان را یکسره کنند وماکنزن، که‌بواسطهٔ فتوحات عظیم خود درجبههٔ شرقی برتبهٔ مارشالی رسیده بود، مأمور تصرف آنمملکت گردید .

ماکنزن با دودسته سپاه ازشمال ومغرب برصربستان تاخت . قوای بلغارستان‌نیز ازمشرق‌حمله آوردند وسراسر آنمملکت درظرف هشت هفته (از ٦ اکتبر تا ۲۹ نوامبر ۱۹۱۵) بتصرف متحدین در آمد. درنهم اکتبر متفقین ۷۵۰۰۰ سپاه بقصد یاری صربستان درسالونیك پیاده کرده بودند، ولی کاری ازپیش‌نساختند وعاقبت درسی‌ام نوامبر پادشاه صربستان وبازماندگان سپاه او وطن را ترك گفته بسفائن فرانسوی بجزیرهٔ **کرفو**[1] گریختند. پس از آن **کنراد**[2] رئیس کل سپاه‌اطریش **مونتنگرو** وقسمت شمالی آلبانی را نیزتصرف کرد و بنابراین آندولت‌را درشبه‌جزیرهٔ بالکان حریفی نماند .

۱- Corfou.   ۲- Conrad.

جنگهای سال ۱۹۱۶

درسال ۱۹۱۵ دول آلمان واطریش وعثمانی از هر سو فاتح شدند ودرپایان آنسال چنان می نمود که فتح قطعی نیز بزودی نصیب ایشان خواهد گشت . لکن این تصور بخطا بود . چه دولت روسیه با وجود شکستهای سختی که درسال ۱۹۱۵ یافته بود هنوز قدرت کافی داشت ودول فرانسه وانگلیس هم درمغرب باسعی فراوان بتجهیز سپاه وتهیه اسلحه وفراهم ساختن وسائل حمله ودفاع مشغول بودند. دولت انگلستان بدستیاری لرد کیچنر سپاهی عظیم گرد آورده بود واز آغاز سال ۱۹۱۶ (۲۵ ژانویه) نیز برخلاف رأی جمعی ازمردان سیاسی مملکت خدمت لشکری را درسراسر بریتانی کبیر (بجزایرلند) ، تا پایان جنك اجباری ساخت . درهمانحال ژنرال **دوگلاس هایگ**[1] را هم ، که از سرداران نامی انگلستان بود، بجای مارشال فرنچ بفرانسه فرستاد. دولت فرانسه نیز شب وروز برای تهیهٔ سلاح وتجهیز سپاه درداخلهٔ مملکت و مستعمرات خویش میکوشید . علاوه برین جمله منفقین با امریکا روابط مستقیم دوستانه داشتند و مقدار کثیری اسلحه و آذوقه از ممالك متحدهٔ امریکای شمالی وارد میکردند . درصورتیکه سفائن جنگی انگلستان روابط دول مرکزی را با سایر قطعات عالم مقطوع ساخته بود و بهمین سبب کار ممالك آلمان واطریش ازحیث آذوقه ومواد خام و لوازم جنك روزبروز دشوارتر میشد .

درآغاز سال ۱۹۱۶ سرداران آلمانی و اطریشی را درباب اقدامات جنگی آنسال عقاید مختلف بود . هیندنبورك ولودندرف معتقد بودند که دول مرکزی باز بجبههٔ شرقی متوجه شده نخست روسیه را . که بواسطهٔ شکستهای سال ۱۹۱۵ ناتوان شده بود، ازپای درآورند. کنراد رئیس کل سپاه اطریش نیز حمله بخاك ایطالیا ودرهم شکستن

۱ - Douglas Haig.

آندولت را لازم میشمرد . ولی فالکن هاین رئیس کل ارکان حرب آلمان عقیده داشت که باید اول با حملهٔ سختی فرانسه راناچیز کرد تا امید انگلستان نیز ازفتح منقطع گردد و بصلح راضی شود . سپس چون این دوحریف زورمند ازمیدان کناره گرفتند بانجام کار روسیه و ایطالیا پرداخت . برای ناچیز کردن فرانسه فالکن‌هاین مصمم شد که بسختی برقلعهٔ وردن حمله برد . چه این قلعه درجبههٔ غربی مهمترین تکیه گاه قوای متفقین بود وبگمان‌وی فرانسه چاره‌ئی نداشت جز آنکه قسمت اعظم قوای خود را برای حفظ قلعهٔ مزبور فدا کند . درهمانحال برای اینکه انگلستان را نیزمستأصل نمایدبدولت پیشنهاد کرد که جنگ تحت‌البحری را نامحدود سازد وازورود سفائن خارجی بآبهای انگلستان جلوگیری کند ، ولی بتمان‌هولوگ از بیم آنکه مبادا جنگ تحت‌البحری نامحدود دول متحدهٔ امریکای شمالی را برضد آلمان برانگیزد با این امرموافقت نکرد ومخالفت او سبب شد که ون‌تیرپیتز امیرالبحر کل آلمان از کار کناره گرفت .

✿✿✿

متفقین نیز پس ازشکستهای پیاپی ۱۹۱۵ خود را برای حملهٔ سختی مهیا میکردند وبالاخره جملگی بر آن شدند که در تابستان ۱۹۱۶ قوای خودرا درناحیهٔرودسمر گرد آورده ازطرفین رودخانه بسختی برقوای دشمن حمله کنند واگربتوانند اراضی فرانسه وبلژیک را ازو باز گیرند .

جنگ هوائی — پس ازجنگهای شمپانی و آرتوا درپائیز ۱۹۱۵ جبههٔ غربی آرام شده بود واین آرامی تاپایان زمستان آنسال وآغاز سال۱۹۱۶ دوام یافت معهذا دربمدت آتش جنگهای هوائی روشن بود و هوا نوردان آلمانی چندین بار پاریس ولندن شهرها وسواحل‌شرقی انگلستان را گلوله باران کردند . ازینزمان روز بروز دائره جنگهای هوائی توسعه یافت واهمیت آن بواسطهٔ وجودهواپیمائی

شجاع بی‌باکی مانند **گوینمر**[1] فرانسوی و **بولکه**[2] و **ایملمان**[3] آلمانی زیاده گشت . ازین پس تاپایان جنك زپلن‌ها وطیاره‌های زرك آلمانی معروف به **گتا**[4] مکرر شهراندن وسواحل انگلستان وسفائن آن‌دولت را دردریاهای اطراف گلوله‌باران کردند وهمچنین مکرر بوسیلهٔ طیاره‌های خویش مقاصد جنگی دشمن رامکشوف ساختند . چنانکه ارکان حرب آلمان مدتی پیش ازحملهٔ متفقین درماه مه ۱۹۱۵ بناحیهٔ **آرا**[5] ازروی عکسهائی که هواپیمایان آلمانی گرفته بودند کاملا مقصود دشمن و وضع سپاه او و تجهیزاتی که برای حمله مذکور میکرد پی برده بود .

آرامی جبههٔ غربی تا ماه فوریهٔ ۱۹۱۵ باقی بود . فقط قوای آلمان که درصدد حملهٔ سختی بقلعهٔ وردن بودند چندبار برای اغفال دشمن در نواحی آرتوا وشامپانی وجبال وژحملات مختصری کردند . قلعهٔ وردن بگفتهٔ سرداران آلمانی بمنزلهٔ قلب فرانسه بود وتسخیر آن دولت مزبور را ناچیز میکرد . لکن این قلعه سخت مستحکم بود ومخصوصاً تصرف آن بواسطهٔ وضع ارضی وقلاع برجنگلهای اطراف دشوارتری نمود.

از روز ۲۱ فوریه توپخانه آلمان با توپهای سنگین ۲۱۰ و ۴۲۰ میلیمتری بشمار [illegible] راست رود موز لشکریان فرانسه را بسختی گلوله‌باران کرد و [illegible] آلمان [illegible] رداری ولیعهد آن‌دولت بجانب قلعهٔ [illegible] حمله بردند [illegible] ۸ مارس دشمن راقریب ۲۰ کیلومتر عقب [illegible] **قلعهٔ دوئومون**[6] [illegible] مستحکم فرانسه بود بتصرف آوردند. ژنرال ژوفر [illegible] حرب فرانسه نیز بی‌درنك ژنرال **پتن**[7] را که از سرداران [illegible] قوائی که مأمور دفاع

1- Guynemer. 2- [illegible] 3- Immelmann.
4- Gothas 5- Arras 6- Douaumont.
7- Pétain

قلعه وردن بودند گماشت وچون راه آهن بزرك فرانسه دراین ناحیه از روز اول جنك مقطوع شده بود، با اتومبیلهای باری بزرك كه پیوسته چون زنجیری ازدوسوی راه درحركت بودند. سپاه واسلحه بمیدان جنك فرستاد.

پس از فتح قلعهٔ دوئومون ولیعهد آلمان از ساحل چپ رود موزنیز بر قوای فرانسه حمله برد وپس از مجاربات خونین سخت چند محل معتبر جنگی را بتصرف آورد و تا ۱۲ مارس قریب ۲۵۰۰۰ اسیر ومقدار كثیری توپ سنگین و سبك غنیمت گرفت. معهذا در سخت ترین مواقع ژوفروان از طریق حزم و بردباری منحرف نشدند و بااطمینان خاطر سپاهیان فرانسه را بدفع دشمن تحریض كردند وبدینوسیله دشمن را از پیشرفت سریع بازداشتند.

جنك وردن بواسطهٔ پایداری قوای فرانسه قریب نه ماه دوام یافت و دراینمدت شب وروز گلوله توپ از آسمان فرو می بارید. جنگلهاومزارع وجایگاه های سبزوخرم صحرائی شوره وهرامس گمز مبدل شد كه ضربت میلیونها گلولهٔ توپ آنرا شخم كرده وخون صدها هزار آلمانی وفرانسوی سیراب نموده بود.

در اوائل ماه مه ژنرال **نیول**[1] كه اورا «رهاننده وردن» میخوانند از جانب اركان حرب كل فرانسه بجای پتن گماشته شد و فرانسویان لاینقطع بر قوای خویش افزودند. ولیعهد آلمان نیز قسمتی از سپاهیان خود را تجدید كرده بار دیگر بحملات سخت پرداخت ودر دوم ژون قلعهٔ مستحكم **وو**[2] را مفتوح ساخت. لكن از نیمهٔ این ماه دوران پیشرفت قوای آلمان بپایان رسید. چه ازطرفی بواسطهٔ آنكه درخاك فرانسه باشتاب پیش آمده بودند حفظ روابط ایشان

۱- Nivelle. ۲- Vaux.

با داخلهٔ آلمان وجبران تلف شدگان سپاه دشوار شده بودوازطرف دیگر متفقین از روز اول ماه ژویه در ناحیهٔ سمروجبههٔشرقی سخت بر قوای آلمان حمله بردندوبدین سبب ارکان حرب آندولتمجبورشد که قسمتی از سپاه وردن را بناحیهٔ سم و سرحدات شرقی فرستد، پس قوای آلمان ناچار عقب نشستند وقلاع دوأومون و « وو » تا آغاز ماه نوامبر از تصرف ایشان بدر رفت . در ماه دسامبر نیز شکستهای تازه یافتند وآنچه را که در آنمدت باتحمل خسارات فراوان گرفته بودند بدشمن باز دادند .

در آغاز جنك وردن دولت آلمان امید بفتح عظیمی داشت. لکن این امید باپانصد هزار جوان آلمانی در آنسو زمین مدفون گشت . عدهٔ تلف شدگان فرانسه را نیز در همین حدود نگاشته اند .

جنك سم

در تابستان سال ۱۹۱٦ وضع دول آلمان و اطریش سخت دشوار می نمود ، زیرا حملهٔوردن بنتیجه ای نرسیده وسپاه اطریش در ایطالیا پیشرفتی نکرده بود . قوای روس نیز از مشرق حملات سخت آغازکرده بودند ودولت رومانی خیال پیوستن بمتفقین در سر داشت. از طرفی بواسطهٔ تصویب قانون سپاه اجباری درانگلستان روز بروز برعدهٔ لشکریان آندولت در جبههٔ غربی میفزود و جمع آن تقریباً بیك میلیون رسیده بود . دولت فرانسه در تجهیز سپاه وتهیهٔ سلاح میکوشید وامریکا دائماً متفقین رالوازم جنگی و اسلحه وآذوقه میفرستاد . جنك تحت‌البحری نیز بنا بر درخواست وتهدید ویلسن[۱] رئیس جمهور ممالك متحدهٔامریکا محدود شده بود.دریندحال دول مرکزی از هر سو در محاصره‌بودند وتهیهٔ سلاح و آذوقه و

۱- Wilson.

مواد خام روز بروز برایشان دشوار تر می گشت .

در چنین موقعی متفقین درناحیهٔ رود سم بر قوای آلمان بسختی حمله بردند وبا توپهای سنگینی که از چندین ماه پیش مهیا شده و در آن ناحیه گرد آمده بود خندقهای خصم را گلوله باران کردند. فرماندهی سپاه آلمان در شمال رود سم با ژنرال **فریتزون بلو**[1] و در جنوب با ژنرال **گالویتز**[2] بود واین دو سردار در دفع حملات دشمن لیاقت بسیار نمودند . با اینکه عدهٔ سپاهیان انگلیسی وفرانسوی در ناحیهٔ سم بمراتب بیشتر از لشکریان آلمان وتوپخانه ولوازم جنگی ایشان نیز بدرجات کاملتر بود، بواسطهٔ پایداری قوای آلمان تاپایان ماه اوت بیش از شش کیلومتر پیش نرفتند وهمه جا حملات آنان با مقاومتهای سخت مواجه گشت .تنها فائده‌ای که ازین جنگ دوماهه نصیب متفقین شد پیوستن رومانی بدیشان و بازداشتن سپاه آلمان از دفع حملات شدید قوای روس درجبههٔ شرقی و اندک پیشرفت سپاه ایطالیا در جبههٔ جنوبی بود .

درماه سپتامبر متفقین برشدت حملات خویش افزودند وجنگ سم در سختی صورتی گرفت که حتی در محاربات وردن نیز نظیر آن دیده نشده بود. در اواسط سپتامبر متفقین بسلاح جدیدی متوسل شدند و عرصهٔ کارزار باتومبیلهای سنگین زره پوش معروف به **تانك**[3] مزین گشت . ظهور تانک که هرمانعی مانند درختان وسیمهای خاردار وامثال آنرا از پیش برمیداشت وازخندقها بآسانی میگذشت درآغاز امرموجب هراس قوای آلمان شد. خاصه که در همانحال طیارهای فرانسه وانگلیس نیز با توپهای مسلسل از هوا توپخانه وپیادگان سپاه آلمان را در خندقها و مراکز ایشان هدف گلوله ساختند. لکن این هراس در اندک زمانی بواسطهٔ افزایش قوای هوائی آلمان وتهیهٔ وسائل دفع تانکها بامید مبدل شد .

---

۱ - Fritz von Below. ۲ - Gallwitz. ۳ - Tank.

جنك سمر تا ماه نوامبر ۱۹۱٦ دوام یافت و چون بارانهای شدید پائیزی باریدن گرفت کم‌کم آتش جنك فرو نشست. درین محاربه متفقین از حملات شدید خود نتیجهٔ مهمی نگرفتند ودائرهٔ پیشرفت ایشان از ۱۰ کیلومتر تجاوزنکرد. جمع سپاهیان طرفین در جنك سم بچندین میلیون رسید و در اواخر جنك هم دولت آلمان، چون عدهٔ تلف شدگان سپاه بسیار بود، ناگزیر لشکریان جوان ناآزموده را بمیدان فرستاد. درجنك سمر قریب ۵۰۰۰۰۰ تن از قوای آلمان و ۷۵۰۰۰۰ تن از سپاه متفقین بهلاکت رسیدند. عدهٔ صاحب‌منصبان مقتول نیز بمراتب ازمحاربات پیش بیشتر بود وجبران این خسارت برطرفین بآسانی میسر نمیشد.

پس از جنك سمر وشکست وردن بنیان اعتماد واطمینانی که بواسطهٔ فتوحات سالهای ۱۹۱٤ و ۱۹۱۵، در فرانسه وپروس شرقی ولهستان وگالیسی وصربستان، در دول مرکزی پدید آمده بودسستی گرفت وبرآنان مسلم شدکه در قوای لشکری ومادی بادشمنان خود برابری نمیتوانند کرد. خاصه که درسال ۱۹۱٦ دول رومانی وپرتقال نیز با ایشان از در جنك درآمدند وپس از مرك پادشاه یونان هم پسر او ناچار گردن باطاعت متفقین نهاد.

معهذا وضع دول مرکزی چنان نبودکه از فتح نومید شوند! چه قوای ایشان در مشرق و مغرب قسمت مهمی از اراضی دشمنان را در تصرف داشت وبزرگترین حریف آنان فرانسه نیزخسارات فراوان دیده بود وبنا بر اظهار رسمی وزیرجنك آن مملکت از آغاز جنك تاماه نوامبر ۱۹۱٦ قریب ۱۵۰۰۰۰۰ تن از افراد سپاهش بهلاکت رسیده بودند. علاوه برین اوضاع داخلی روسیه نیزسخت مشوش وآثار زوال آندولت پدیدار بود.

جنگهای جبههٔ شرقی

زمانیکه قوای آلمان در ۲۱ فوریهٔ ۱۹۱۶ بقلعهٔ وردن تاختند دولت روسیه در صدد بر آمد که در ناحیهٔ شمالی جبههٔ شرقی برسپاه دشمن حمله برد تا بدینوسیله هم از شدت حملات او در ناحیهٔ وردن بکاهد و هم اگر بتواند اراضی از دست رفته راباز گیرد. بنابرین قوای روس در اواسط ماه مارس بسرداری کوروپاتکین در نزدیکی شهر کونو برلشکریان آلمان تاختند. ولی ازین امر نتیجه ای نگرفتند.

دو ماه بعد متفقین بنا برنقشه ای که نهانی طرح کرده بودند، ناگهان در دو جبههٔ غربی وشرقی بر قوای دول مرکزی حمله بردند. درچهارم ژون سپاهیان روس در ناحیهٔ بوکوین بسختی برسنگرهای اطریشی تاختند وچون در همان ایام قسمتی از قوای اطریش ازآن ناحیه بسرحدات ایطالیا انتقال یافته بود، سپاهیان آن دولت تاب مقاومت نیاورده منهزم شدند. سه هفته بعد نیز، چنانکه در صفحات پیش گذشت، در جبههٔ غربی حملات شدید سپاه فرانسه وانگلیس در ناحیهٔ رودسم آغاز شد. در هفتهٔ اول ماه اوت هم قوای ایطالیا درجبههٔ جنوبی بر لشکریان اطریش تاخته ایشان را درهم شکستند. بالاخره در ۲۷ ماه اوت نیز دولت رومانی با آلمان و اطریش از در جنگ در آمده بایالت ترانسیلوانی لشکر کشید. پس از مدتی در جبههٔ وردن هم دوران پیروزی قوای آلمان بپایان رسید وفرانسویان بفتوحاتی نائل شدند. حوادث ناگهانی مزبور و شکستهای پی‌درپی دول مرکزی را، که امید قدرت و برتری قوای جنگی خویش از اهمیت قوای دشمن غافل بودند، بیدار کرد و روشن مسلم ـ که رئیس کل ارکان حرب آلمان در طرح نقشه های جنگی خود میزان توانائی حریفان را رعایت نکرده وبدین سبب از حریف [illegible]

منحرف شده است . پس ویلهلم دوم فالکن هاین را از ریاست کل ارکان حرب معزول کرده مقام اورا به هیندنبورك که طرف اعتماد واحترام عامهٔملت وافراد سپاه بود سپرد ولودندرف را هم بمعاونت وی گماشت (۲۹ اوت). از ۱۳ماه سپتامبر۱۹۱۶ نیز باموافقت فرانسوا ژزف ویلهلم دوم‌فرماندهی‌کل سپاه آلمان واطریش و سایر متحدین را شخصاً بعهده گرفت و سرداران دول متحده عموماً فرمانبردار او شدند .

منظورمتفقین ازحملات‌سختی که در تابستان ۱۹۱۶ ازهرسوآغاز کردند درهم شکستن قوای دول مرکزی واز پای درآوردن ایشان بود . ولی هیچیك از حملات آنان مانند حملهٔ قوای عظیم روس در دشمن مؤثر نیفتاد . چه دولت روسیه ازسال ۱۹۱۵ وسائل‌حملهٔ سخت خویش را مهیا کرده ، مقدار کثیری اسلحه ازمتفقین خود وممالك متحدهٔ امریکا خواسته بود وخسارات لشکری ومادی شکستهای گذشته راجبران نموده افراد سپاه خویش را بدستیاری متخصصین انگلیسی وفرانسوی وژاپونی ازفنون جدیده جنك آگاه ساخته بود

در ٤ ژوئن **بروسیلف**[۱] سردار روسی نخست درجنوب جبههٔ شرقی (از مردابهای **پریپه**[۲] تاسرحد رومانی) بر قوای اطریشی حمله برد و چون سپاه اطریش دربن ناحیه‌قابل بود آنانرا شکستی سخت داد و لشکریان روس پیشرفت بسیار کردند .پس دول مرکزی ناچار مقدار کثیری از سپاه احتیاطی خویش وقسمتی از قوای جبههٔ وردن وسم وایطالیا را باشتاب بدفع حملات شدید سپاه روس فرستادند و جنگهای سختی در سراسر جبههٔ شرقی درگرفت . فرماندهی سپاه

۱ - Broussilov,   ۲ - Pripet.

آلمان‌واطریش از دریای بالتیك تانواحی لمبرگ[1] درآغاز امر باهیندنبورك بود وپس از آنکه او بریاست کل ارکان حرب آلمان منصوب شد این مقام را به **پرنس لئوپلد** شاهزادهٔ باویر سپردند فرماندهی بقیهٔ سپاه نیز تا سرحد رومانی نخست با آرشیدوك شارل نوهٔ برادر فرانسواژزف (پسر فرانسوافردیناند ولیعهد مقتول اطریش درسرایه‌وو) بود. ولی پس از آنکه فرانسوژزف در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۶ درگذشت وآرشیدوك شارل بنام شارل اول جانشین وی شد فرماندهی اینقسمت از جبههٔ شرقی نیز به **آرشیدوك ژزف** شاهزادهٔ اطریشی تفویض گشت.

جنگهای جبههٔ شرقی چند ماه دوام یافت وازآن بدول مرکزی خسارات فراوان رسید. چنانکه ناچار دسته ای از سپاهیان عثمانی را بکمك طلبیدند. ولی بازپایداری لشکریان آلمان‌واطریش مانع پیشرفت قوای روس گردید وآنانرا از انجام مقصود باز داشت در ماه اوت آنش جنگهای جبههٔ شرقی اندکی فرو نشست. اما پس از آنکه‌در ماه سپتامبر دولت رومانی بایالت ترانسیلوانی لشکرکشید سرداران روسی در دیگر بر سپاه آلمان واطریش حمله بردند. لیکن چون قوای آن بواسطهٔ جنگهای پیشین ضعیف‌شده بود ازحملهٔ‌خود نتیجه‌ای نگرفتند وتا نیمهٔ ماه سپتامبر جبههٔ شرقی مجددا آرام گشت عدهٔ تلف شدگان واسیران سپاه‌اطریش درین جنگها به ۶۰۰۰۰۰ تن رسید جمع اسیران ومقتولین قوای روس را نیز قریب یك میلیون کشته اند والبته این خسارت بهیچوجه با اندك پیشرفت ایشان قابل مقایسه نبود.

شکست روسی

چنانکه درسطور فوق اشاره کردیم دولت روسی هنگامی که دول آلمان واطریش از مشرق و مغرب و جنوب گرفتار حملات سخت دشمن بودند با ایشان ازدرجنگ

۱- Lemberg.

درآمد (۲۷ اوت ۱۹۱۶) و به ترانسیلوانی لشکر کشید . درنتیجهٔ ورود رومانی بجنك وضع دول مرکزی از آنچه بود بمراتب سخت تر شد . چه عدهٔ افراد سپاه دولت مزبور به ۷۵۰۰۰۰ تن میرسید و با این عده میتوانست از طریق ترانسیلوانی بقلب هنگری راه یابد و روابط دول مرکزی را با شبه‌جزیرهٔ بالکان قطع کند ونیز ممکن بود که ازجنوب بخاك بلغارستان وعثمانی حمله برده بدستیاری لشکریان متفقین که در سالونیك بودند آندو دولت را ازپای درآورد. بنابرین بر دول مرکزی واجب بود که بزودی شر رومانی را دفع کنندو با حملهٔ سختی اورا ازعرصهٔ کارزار خارج سازند . پس با نهایت شتاب دودسته سپاه بسرداری ژنرال فالکن هاین رئیس سابق ارکان حرب کل آلمان و ژنرال **ون آرز**[1] برای انجام مقصود خود ترانسیلوانی فرستادند وژنرال ماکنزن را نیز مأمور کردند که با سپاهی مرکب از قوای ترك و بلغار وآلمان ازجنوب بخاك رومانی حمله برد .

ماکنزن درآغاز ماه سپتامبر از سرحد رومانی گذشته وارد جلگهٔ **دوبروجه**[2] شد وتاپایان ماه اکتبر قسمتی ازجلگهٔ مزبوررا با بندرمهم **کستانزا**[3] بتصرف آورده راه‌ارتباط بخارست ودریای‌سیاه را قطع کرد . درآنحال لشکریان رومانی از گردنهای رشتهٔ شرقی جبال کارپات بآسانی گذشته وارد خاك ترانسیلوانی شده بودندوچون قوای مهمی دربرابر ایشان نبود با اندك شتابی می‌توانستند بکقسمت از هنگری را نیز تسخیر کنند . ولی ازموقع استفاده نکردند . درپایان ماه سپتامبر سپاهیان دوگانهٔ آلمان واطریش که مأمور ترانسیلوانی شده بودند درمحل مأموریت خود گردآمدند ودرظرف سه‌هفته سپاه

۱- von Arz. ۲- Dobroudja. ۳- Costanza.

ومانی را ازگردنهای کارپات بازرانده خاك ترانسیلوانی را ازوجود ایشان پاك کردند و دولت رومانی که میخواست متفقین رایاری کند خود بکمك قوای روس محتاج گشت .

فالکن‌هاین وآرز درماه نوامبر با قوای جدیدی باز سپاهیان رومانی را بسختی تعاقب کردندوپس ازمحاربات شدیدی، که مهمترین آنها جنك **تارگوژیو**[1] است، آنانرا تا نزدیك بخارست عقب راندند.

در همانحال ماکنزن نیزازجنوب متوجه بخارست شد وتاششم دسامبر آنشهر را تسخیرکرد ولشکریان رومانی ناچار تا رود **سرت**[2] عقب نشستند . بنابرین دراندك مدتی قسمت اعظم خاك رومانی بتصرف متحدین درآمد وباآنکه سپاهیان‌رومانی هنگام‌عقب نشستن‌انبارهای گندم وچاههای نفت را آتش میزدند . بازمقدار کثیری گندم و نفت که دول آلمان و اطریش بدان احتیاج فراوان داشتند بدست ایشان افتاد.

سپاهیان رومانی پس ازشکستهای پیاپی درعقب رودخانه سرت ودرنواحی کوهستانی مملکت متمکن شدند وچون وجود ایشان‌برای دول مرکزی خطرناك بود قسمتی ازقوای آلمان واطریش ناگزیر درخاك رومانی باقی ماندند . درتابستان سال ۱۹۱۷ که متفقین باز عموماً بردول مرکزی تاختند لشکریان رومانی‌هم بفرماندهی‌سرداران فرانسوی درحوالی رودخانهٔ سرت بر قوای دشمن حمله بردند . ولی ماکنزن ایشانرا بسختی درهم‌شکست وبالاخره پس ازآنکه‌دولت روسیه بامتحدین ازدرصلح درآمد،دولت رومانی‌هم ناچار بصلح تن داد (دسامبر ۱۹۱۷) ، لکن مصالحهٔقطعی آندولت بامتحدین،چنانکه بعد خواهدآمد ، دربهار سال ۱۹۱۸ منعقد گشت .

---

۱ - Targu-Jiu.   ۲ - Sereth.

جنك بحری
اسکاژراك

درسالهای ۱۹۱٤ و۱۹۱۵ جنك بحری عظیمی روی نداد ، چه سفائن جنگی آلمان وانگلیس ازاقدام بجنك درنزدیکی سواحل دشمن بیم داشتند . دولت آلمان با آنکه بوسیلهٔ کروازهای سبك و تحت‌البحریهای خود ومواد قابل انفجاری که درمعبر کشتیهای دشمنان میگذاشت بسیاری ازسفائن‌جنگی وتجارتی انگلیس را غرق کرد . نتوانست برقوای بحری آن‌دولت شکست محسوسی وارد کنند . خاصه که دولت بریتانی کبیر در ضمن جنك دائماً باساختن سفائن جنگی تازه‌برقوای خویش بحری میفزود .

درسال ۱۹۱٦ امیرالبحر آلمانی موسوم به‌شئر[1] که‌ازماه‌ژانویهٔ آنسال بفرماندهی کل سفائن جنگی آندولت منصوب شده‌بود،درصدد برآمد که کشتیهای آلمانی را ازبنادر مملکت بدریای شمال برد و آشکارا باقوای بحری انگلیس بجنك پردازد .پس در۳۱ ماه‌مه ۱۹۱٦ دسته‌ای ازسفائن جنگی آلمان بفرماندهی‌شئروهیپر[2] که رتبهٔ نیابت امیرالبحری، داشت ازبندرویلهلمسهافن‌خارج شده درکنارشبه‌جزیرهٔ ژوتلاند راه دریا پیش گرفتند ، تا مگر خودرا بسواحل انگلستان رسانیده بنادر آن مملکت راگلوله باران کنند . اتفاقاً درهمانروز دسته‌ای ازکشتیهای جنگی انگلیس هم بفرماندهی امیرالبحر انگلیسی موسوم به باتی[3] بعزم تحقیقات بحری رو بجنوب دریای شمال نهاده بودند . بعد ازظهرآنروز سفائن جنگی طرفین با یکدیگر روبرو شدند وجنك سختی درنزدیکی تنگهٔ **اسکاژراك**[4] درگرفت . درآغاز امرچون عدهٔ کشتیهای آلمانی بیش‌ازسفائن خصم بود سه کشتی بزرك انگلیسی غرق‌شد وباتی ناچار فرمان عقب‌نشینی داد . لکن درهمانحال

۱- Scheer.
۲- Hipper
۳- Beatty.
٤- Scagerrac

دستهٔ دیگری از کشتیهای جنگی انگلیسی بفرماندهی امیرالبحر **جلیکو**[1] ازراه در رسیدند وآتش جنك تندترشد ضمناً سفائن انگلیسی راه بندر ویلهلمسهافن را نیزبر کشتیهای آلمانی بستند و پس ازدوساعت جنك هنگام غروب امیرالبحر آلمانی چون قوای خویش را ضعف‌تر از قوای دشمن دید ، بدستیاری دودهای مصنوعی سفائن خودرا ازنظر کشتیهای انگلیسی مستور داشته روبسواحل آلمان نهاد و بخلیج الب پناهنده شد . سفائن انگلیسی‌هم چون ازجنك شبانه بیم داشتند او را تعاقب نکردند .

در جنك بحری تنگهٔ‌اسکاژراك دوامیرالبحر انگلیسی با ۳۳۱ صاحب منصب و ۵۰۰۰ ملاح و ۱۵ کشتی بزرك که گنجایش آنهاقریب ۱۱۷۰۰۰ تن بود غرق شدند . ازسفائن آلمان نیز ۱۵ کشتی بزرك ویك تحت‌البحری معدوم گشت که گنجایش آنهاجمعاً ۶۰۰۰۰ تن بود .

محاربات سال ۱۹۱۷

هیندنبورك پس از آنکه درماه اوت ۱۹۱۶ بجای فالکن‌هاین بریاست کل‌ارکان حرب آلمان منصوب گشت، بدستیاری لودندورف که در همان حال بمعاونت وی‌تعیین‌شده بود،ازپی ازدیاد قوای لشکری و لوازم جنگی مملکت بر خاست وادارهٔ‌ای بنام **ادارهٔ عالی جنگ** تأسیس کرد که وظیفهٔ آن تجهیزلشکریان جدید و تهیهٔ‌اسلحه و لوزم جنگی تازه بود .

سپس بموجب قانونی که بتصویب ریشتاك رسانیده بود قسمت اعظم قوای مملکت را در راه جنك بکار برد وعموم جوانانی را که از هجده سال کمتر داشتند وهنوز بسن سپاهیگری نرسیده بودند باعدهٔ کثیری از دختران وزنان در کارخانهای اسلحه سازی بکار

[1] Jellicoe.

گماشت و بدینوسیله در اندك مدتی اسلحهٔ جدید فراوان تهیه کرد. در همین حال دول آلمان واطریش بامید اینکه مردم لهستان را بر ضد متفقین بر انگیزند و از آنان سپاه فراوانی فراهم سازند بایشان وعدهٔ استقلال دادند (٥ نوامبر ١٩١٦). ولی این امید خطا کردواز لهستان سپاه فراوانی گردنیامد.

ورود امریکا بجنك

باوجود جدوجهد هیندنبورك درازدیاد قوای لشکری باز درآغاز سال ١٩١٧ عدهٔ افراد سپاه آلمان واطریش از عدهٔ افراد سپاه دشمن بمراتب کمتر بود وبهمین سبب دول مرکزی ازپیشدستی درحملهٔ بخصم بیم داشتند.

معهذا دولت آلمان از طریق جنك تحت البحری نا محدود بر دشمنان خود حمله میتوانست کرد و هنوز هم امیر البحر کل آندولت معتقد بود که باجنك تحت‌البحری نامحدود میتوان انگلستان را ازپای درآورد. ولی صدراعظم آلمان از بیم ممالك متحدهٔ امریکای شمالی وهلند ودانمارك بدین امر راضی نمیشدوبعلت مخالفت‌وی‌جنك‌تحت‌البحری نامحدود قریب یکسال بتأخیرافتاد وفرصتی از دست رفت.

در ٣١ ژانویهٔ ١٩١٧ دولت آلمان بدول متحدهٔ امریکای‌شمالی اطلاع داد که از اول ماه فوریه بجنك تحت‌البحری نامحدود خواهد پرداخت وکشتی تجارتی هردولتی را که وارد مناطق ممنوعهٔ‌جنگی یعنی‌سواحل‌فرانسه وانگلیس وایطالیا والجزیره وتونس وقسمت‌شرقی بحرالروم، شود غرق‌خواهد کرد. دول متحدهٔ آمریکا نیز درجواب روابط سیاسی خویش را باآلمان قطع کردند (٤فوریه) و در٧آوریل رسماًبادول آلمان‌واطریش‌وعثمانی ازدرجنك‌در آمدند. پس ازورود ممالك متحدهٔامریکای‌شمالی بجنك دراندك‌مدتی‌دول برزیل وسیام‌وچین وکوبا واوروگه و پرو و یونان‌نیز بمتحدین اعلان‌جنك فرستادند

محاربات جبهۀ غربی

بنابرنقشه‌ای که متفقین از اواسط ماه نوامبر ۱۹۱۶ کشیده بودند مقرر شده بود که از آغاز سال ۱۹۱۷ در تمام جبهه های جنگی بمحاربات تعرضی پردازند تا دشمن‌را مجال حمله نماند. نقشۀ حملات تعرضی جبهـۀ غربی را ژنرال ژوفر طرح کرده بود، ولی اوخود باجرای نقشۀ مزبورتوفیق نیافت. چه بواسطۀ پیشرفت نکردن قوای فرانسه از آغاز جنك وموفق نشدن ژوفر بانجام وعدهای خود، که خارج ساختن‌دشمنان از خاك وطن یکی از آنجمله بود، فرانسویان از وی نومید شدند و دشمنانش‌زبان بملامت وزشت گوئی گشودند. بالاخره دولت فرانسه دراواخردسامبر ۱۹۱۶ ژوفررا رتبۀ مارشالی عطا کرد، ولی فرماندهی کل جبهۀغربی را بژنرال نیول سپرد و ژوفر را درسال ۱۹۱۷ بامریکا فرستاد تادر تجهیز سپاه بااولیای امور آندولت یاری کند.

تغییر ژوفر ونصب نیول حملۀ متفقین را که بنابود درماه‌فوریۀ ۱۹۱۷ آغاز شود یك‌ماه بتأخیر انداخت. درهمانحال ارکان‌حرب کل آلمان که ازقصد متفقین آگاه شده بود، برای اینکه نقشۀجنگی‌ایشانرا باطل کند، سپاه خودرا نهانی قریب بیست کیلومتر عقب نشاندوبدین سبب زحماتی کـه نیول برای حمله کشیده بود بهدر رفت و انجام مقصود او یکماه دیگر بتأخیر افتاد.

بالاخره از نهم ماه آوریل حملات سخت متفقین آغاز شد. نخست قوای انگلیس درناحیۀ آرا بر خندقهای آلمانی تاخته‌بدستیاری توپهای سنگین وتانکها اندکی پیشرفت کردند وحملات ایشان تاماه مه دوام یافت. ولی درین مدت باوجود تحمل خسارات فراوان فقط هشت کیلومتر از اراضی ناحیۀ آرابدست ایشان افتـاد. پس از آن

در ۱٦ آوریل قوای فرانسه درنواحی رودان و جلگهٔ شامپانی بحملهٔ سختی پرداختند ، ولی چون سرداران آلمانی قبلاً از قصد ایشان آگاه شده بودند ، بپیشرفت قابلی نائل نیامدند واز افراد سپاه آنان نیز جمع کثیری بخاك هلاك افتادند .

پیشرفت نکردن‌قوای‌متفقین فرانسویان‌را از ژنرال‌نیول نیز نومیدساخت وحکومت فرانسه ناگزیرشدکه مقام فرماندهی کل‌جبههٔ‌غربی را ازوی باز گرفته بژنرال پتن سپارد (۱٦مه).

درماه ژون آنسال چون ازجنك تحت‌البحری نامحدود بدولت انگلستان خسارت بسیار رسیده بود وحفظ روابط انگلستان وفرانسه و امریکا ازطریق دریای مانش دشوار بنظر میرسد ، سپاهیان انگلیسی مأمور شدند که درناحیهٔ **فلاندر** برقوای دشمن حمله‌برند تاا گر بتوانند بربنادر ساحلی دریای شمال مانند **استاند**[۱] و **زیبروگژ**[۲] که پناهگاه تحت‌البحریهای آلمانی بود دست یابند ودریای مانش‌راتاحدی از آسیب آنها محفوظ دارند . بنابرین لشکریان انگلیسی درناحیهٔ‌جنوبی شهرایپر ناگاه بسختی بردشمن حمله بردند وبیاری توپخانه و تانکهای خود عدهٔ‌کثیری از سپاهیان آلمان را که منتظر حملهٔ سخت‌ایشان نبودند بهلاکت رساندند (۷ژون) . درهمانحال قوای فرانسه‌نیزموقع رامغتنم شمرده درنواحی‌شامپانی غربی‌وحوالی وردن وبرخی‌نقاط‌دیگر برسپاه دشمن تاختند . ولی حملات آنان محلی وموقتی بود . سپس درماه ژویه مجدداً قوای انگلیس در اراضی‌فلاندر بین دو رودخانه **ایزر ولی**[۳] بگلوله باران کردن خندقهای خصم برداختند و آتشباری توپخانهٔ ایشان بجائی رسید که نظیرآن درجنگهای پیشین دیده نشده بود . جنك درین ناحیه چندماه دوام یافت وچون درناحیهٔ‌مزبورحفر

۱- Ostende. ۲- Zeebrugge. ۳- Lys

خندقهای عمیق بواسطهٔ مجاورت دریا امکان ناپذیر بود طرفین مشقت بسیار کشیدند و بریشان از هرجهت خسارات فراوان رسید .

درماه نوامبر ۱۹۱۷ سرداران انگلیسی بر آن شدند که در حدود شهر **کامبره**[1] (واقع درکنار روداسکو) باز غفلة بردشمن حمله کنند ، ولی درین جنك بجای اینکه پیش از حملهٔ پیادگان بوسیلهٔ آتش توپخانه دشمن را عقب نشانند ، مخصوصاً تانك‌را که‌درجنگهای پیشین امتحان نیکو داده بود بکار بردند وباقریب ۴۰۰ تانك ومتجاوز از هزار طیارهٔ جنگی بر خندقهای آلمان حمله کردند . در ناحیهٔ کامبره پناهگاههای آلمانی بسیار مستحکم بود و بهمین سبب با آنکه حمله ناگهانی تانکها سپاهیان آلمان را مرعوب کردلشکریان انگلیس پیشرفت قابلی نکردند .

گذشته از جنگهائیکه در نواحی سابق‌الذکر روی داد ، سایر نواحی جبههٔ غربی درسال ۱۹۱۷ نسبةً آرام بود . درآغاز ماه‌دسامبر این سال عدهٔ سپاهیان امریکائی در فرانسه فقط به ۱٤٥۰۰۰ میرسید واین عده نیز در عقب خطوط جنگی بآموختن فنون لشکری‌جدید اشتغال داشتند .

انقلاب روسیه وصلح برست‌لیتوسك

درآغاز سال ۱۹۱۷ بعلت دوام جنك وضع‌زندگانی غالب ملل اروپائی چنان سخت شده بود که تحمل آن امکان ناپذیر می نمود . عموم ملل از تنگی معیشت وکمی آذوقه وتغییر اوضاع عادی اجتماعی و فشار حکومتها و تحمیلات جنك بستوه آمده بودند و آثار ناخرسندی و شورش در غالب طبقات زیردست دیده میشد .

روسیه بواسطهٔ نالایق بودن سران قوم وخیانت زعمای مملکت

۱- Cambrai.

زود تر از ممالك دیگر دچار بدبختی و انقلاب گشت. نیكلای دوم پادشاهی ضعیف‌النفس و بی كفایت بود و ارادهٔ كشیش زشتخوی بدكرداری موسوم به **راسپوتین**[۱]، كه‌برخی اورا جاسوس ودست نشاندهٔ حكومت آلمان دانسته اند، بروی و دربار وی فرمانروائی داشت. در سالهای اول جنك كار فرمانروائی این كشیش بجائی رسیده بود كه تسار و وزرای خود را بدستور وی عزل‌و نصب میكرد وحمله یاعقب‌نشینی قوای روسی بسته بمیل آن كشیش بود.

در ۳۰ دسامبر ۱۹۱٦ یكی از شاهزادگان وطن پرست‌روسیه راسپوتین‌رابقتل رسانید، ولی فقط قتل وی كار روسیه را اصلاح نمیتوانست كرد. در نهم مارس ۱۹۱۷ قحطی و سختی معیشت در پطروگراد[۲] بدرجهٔ كمال رسید واز روز دهم كارگران كارخانها و سائر مؤسسات شهری دست از كار كشیده اجتماعاتی تشكیل كردند و علامات نا خرسندی وانقلاب در دومای روسیه نیز ظاهر گشت. در روز یازدهم تسار درصدد انحلال دومابر آمد،ولی مجلس مزبور فرمان او را وقعی ننهاد و جلسات خود را ادامه داد در همانحال علاوه بر كارگران پطروگراد ملاحان سفائن جنگی روسیه نیز در برخی از بنادر مهم دریای بالتیك شورش كردند و سپاهیانی هم كه‌از نواحی شمال برای فرونشاندن انقلاب احضارشده بودندبشورشیان پیوستند. تسار درینموقع از پایتخت دور بود و بر انقلاب‌پطروگراد بدیدهٔ بی‌اعتنائی مینگریست و زمانی اهمیت امر را دریافت كه شورشیان زمام حكومت را بچنك آورده بودند پس ناچار ازسلطنت كناره‌گرفت (۱۵ مارس) وبرادر خود **گراندوك میشل** را جانشین

---

۱ - Raspoutine.
۲ - نام سن‌پطرزبورغ را نیكلای دوم واسطهٔ آنكه رنك آلمانی داشت ازآغاز جنك بین‌المللی تغییرداده پطروگراد نهاده‌بود.

خویش خواند ، ولی میشل از قبول سلطنت خود داری نمود وحکومت انقلابی تسار را با زن وفرزندانش بشهر **تسارسکوسلو**[1] در چهار فرسنگی پطروگراد فرستاده آنجا محبوس ساخت .

در همان حال دوما حکومتی موقتی تشکیل کرده ریاست آنرا بپرنس **لفوف**[2] از توانگران مملکت سپرد . در آغاز امر گمان میرفت که آتش انقلاب روسیه بزودی فرو خواهد نشست و اوضاع آن مملکت باحکومت مشروطه جدید یا جمهوری بار دیگر بطریق عادی متوجه خواهد شد. لکن بزودی معلوم شد که ملت نادان ساده لوح روسیه چنان از مشقات جنك و سختی معیشت بتنك آمده است که بر طرز حکومت مملکت وقوانین اجتماعی بدیدهٔ بی اعتنائی مینگرد واورا جز صلح و آسایش و نجات از قحطی و تنگی معیشت بچیزی دلبستگی نیست .

حکومت موقتی روسیه بریاست لفوف دوامی نیافت ودرماه ژوئیهٔ همانسال جوانی **کرنسکی**[3] نام که در حکومت مزبور چندی وزیر عدلیه وجنك بود حکومت موقتی جدیدی تشکیل کرد. لکن زمام حکومت فی الحقیقه دردست هیئت نمایندگان کارگران وسپاهیان که آنانرا **سویت**[4] میگفتند بود وبهمین سبب کوشش کرنسکی در حفظ حکومت خویش وادامهٔ جنك بجائی نرسید وچون متفقین هم مساعدت خود را ازو دریغ کردند سر انجام در ۷ نوامبر ۱۹۱۷ دوران حکومت اونیز بپایان رسید وبولشویکها برسر کار آمدند.

بولشویکی[5] بر دستهٔ کوچکی از سوسیالیستهای روسیه اطلاق میشد که معتقد بحکومت اشتراکی وبین المللی مطلق بودند و میخواستند حکومت را ازطبقات ممتازه و سرمایه دار بطبقهٔ کارگر انتقال دهند

۱- Tzarskoie-Selo ۲- Lvoff
۳- Kerenski ٤- Les Soviets ٥- Bolcheviki

یکی از پیشوایان این دسته که اصلاً **ولادیمیر ایلیچ اولیانف** [۱] نام داشت ولی بنام ساختگی **لنین** [۲] معروف بود، از آغاز جنگ بین المللی بسویس رفته در آنجا باشاعهٔ مرام پرداخته بود. پس از آنکه روسیه گرفتار انقلاب گشت لنین فرصت راغنیمت شمرده با مساعدت حکومت آلمان بهمراهی تنی دیگر از پیشوایان بولشویسم موسوم به **تروتسکی** [۳] بروسیه آمد و از پریشانی اوضاع استفاده کرده در میان کارگران وافراد سپاه بنشر عقائد سیاسی واجتماعی خویش پرداخت ودر اندك مدتی بنیروی جد و جهد طرفداران فراوان یافت وازیشان بنام سپاه سرخ لشکری گرد آورد مردم روسیه هم چون از جنگ فرسوده وبا حکومت کرنسکی که طرفدار ادامهٔ جنگ بود مخالف بودند، چون لنین صلح را از جملهٔ اصول مقاصد خویش میشمرد، هواخواه وی شدند وبالاخره چنانکه درسطور فوق اشاره کردیم . در هفتم نوامبر ۱۹۱۷ در نتیجهٔ انقلاب خونینی لنین وطرفداران وی بزور حکومت موقتی کرنسکی را برانداخته خود فرمانروای روسیه شدند.

جبههٔ شرقی بواسطهٔ انقلابات داخلی روسیه تاماه ژون ۱۹۱۷ آرام بود . پس از آنکه کرنسکی درحکومت موقتی لفوف از وزارت عدلیه بوزارت جنگ وبحریه منصوب شد ، چون طرفدار ادامهٔ جنگ بود ، درصدد برآمد که باردیگر برقوای آلمان واطریش حمله برد. پس سپاهیان روس بفرماندهی بروسیلوف درچند نقطه ازجبههٔ شرقی برخندقهای خصم تاختند وکرنسکی شخصاً درتشجیع ایشان زحمت بسیار کشید ، ولی چون بواسطهٔ تبلیغات سوءاشترا کیون بنیان انتظامات لشگری روسیه سخت متزلزل شده بود پیشرفت مهمی نکردند . پس از حملهٔ قوای روس رئیس کل ارکان حرب آلمان مصمم شد که جمعی

۱- Vladimir Illitch Oulianof.   ۲- Lenine   ۳- Trotski

از سپاهیان آلمان راازجبهٔ غربی بمشرق فرستاده باحملهٔ سختی کار روسیه را یکسره کنند وچون سپاه کافی در جبهٔ شرقی گردآمد در۱۹ ژویه فرمان حمله داد .قوای روسیه در شمال رودخانهٔ **دنیستر**[1] وجنوب آن بین شهر **تارنوپول**[2] وجبال کارپات بعلت اختلاف رائی که بین سرداران سپاه موجود بود سخت درهم شکست ودربرخی نقاط قوای آلمانی قریب ۱۵۰ کیلومتر پیش رفتند .ازاول ماهسپتامبر نیز سپاه هشتم آلمان بسرداری ژنرال **ون‌هوتیه**[3] درناحیهٔ شمالی از رود **دونا**[4] گذشته سپاه روس را شکستی‌سخت داد ودر سوم آنماه شهر ریگارا تسخیر کرد. دراواسط ماه اکتبر هم قوای بحری‌آلمان جزائر **ازل**[5] **داگو**[6] و**مون**[7]را بتصرف آوردندوازآنپس شهرپطروگراد پایتخت روسیه سخت‌در خطر افتاد.

در همانحال، چنانکه سابقاً گذشت، دوران حکومت کرنسکی نیز بپایان رسید ولنین وترتسکی برسر کارآمدند . حکومت‌بولشویکی که صلح را از جملهٔ اصول مرام خویش میشمرد در ۲٦ نوامبررئیس کل ارکان حرب آلمان را بمبارکهٔ جنگ دعوت کردواز ۱۰دسامبر در نتیجه موافقت طرفین آتش جنگ در جبهٔ شرقی خاموش شد. در ۲۲ دسامبر نمایندگان متحدین وروسیه برای مذاکره در شرائط صلح در شهر برست لیتوسك گرد آمدند ولی مذاکراتایشان تاماه فوریهٔ سال ۱۹۱۸ بجائی نرسید. عاقبت هم چون از طرفی‌حکومت روسیه شرائط متحدین را تحمل ناپذیر می شمرد واز طرف دیگر دول مرکزی بر خلاف میل روسیه منفرداً با **اوکرن**[8] صلح کرده بودند .نمایندگان روس بدون عقد معاهده از برست لیتوسك خارج

۱- Dniester. ۲- Tarnopol. ۳- Hutier
۴- Duna. ۵ Oesel. ۶- Dagoe.
۷- Moon. ۸ Ukraine.

شدند وتروتسکی که از جملهٔ نمایندگان مزبور بود اظهار کرد که:
« روسیه بتصدیق چنین معاهده‌ای تن نمیتواند داد ولی بادامهٔ جنك نیز مایل نیست وسپاهیان خود را مرخص خواهد کرد » ولی دولت آلمان برین اظهار وقعی ننهاد وقوای آلمان ازروز ۱۸ فوریه باز شروع بحمله نموده از شمال ومشرق بجانب پطرگراد ومسکو واز جنوب بطرف دریای سیاه متوجه شدند و چون مانعی در پیش نبود بآسانی قسمت مهمی از خاك روسیه را تصرف کردند، چنانکه دائرهٔ پیشرفت ایشان از جنوب بشهر ادسا وشبه جزیرهٔ کریمه رسید.

پس ازحملهٔ قوای آلمان‌حکومت روسیه‌ناچار بار دیگر بصلح راضی شد ودرسوم‌ماه‌مارس نمایندگان‌آندولت مصالحه نامه‌ای را که بدلخواه متحدین نوشته شده بود درشهر برست‌لیتوسك بی هیچگونه اعتراضی امضا کردند . بموجب مصالحه‌نامهٔ مزبور گذشته ازفنلاند واوکرن،لهستان ولیتوانی و کورلاند ولیونی و استونی هم از روسیه منتزع گشت ودولت مزبوردرآسیا نیز بلاد قارص وباطوم را بعثمانی‌تسلیم نمودوعلاوه‌برین متعهد شد که مبلغ شش‌میلیاردمارك بعنوان غرامت پردازد .

پس ازینکه روسیه بادول مرکزی صلح کرد ، دولت رومانی‌هم ناچار بصلح راضی شد وپس ازمتارکهٔ موقتی که درماه دسامبر ۱۹۱۷ صورت گرفت نمایندگان آندولت در۲۶مارس ۱۹۱۸ مصالحه‌نامهٔ قطعی را درشهربخارست امضاء کردند

بعد ازمعاهدهٔ برست‌لیتوسك و کناره گیری روسیه ازمنفقین‌باز انقلابات‌چندی‌در نواحی‌مختلفهٔ آن مملکت روی داد وبرخی ازسرداران سابق روسیه مانند **کالدین**[۱] و **کلچاك**[۲] **یودنیچ**[۳] **ودنیکین**[۴] و **ورانگل**[۵]

۱- Kaledine. ۲- Koltchak. ۳- Youdenitch.
۴- Dénikine. ۵ — Werangel.

بتحریك ودستیاری متفقین برضد حکومت بولشویکی برخاستند ،ولی همکی مغلوب سپاه سرخ شدندوکاری‌ازپیش نبردند

ایطالیادر جنك بین‌الملل

جنکهای جبههٔ ایطالیا بیشتر در دو ناحیه بود، یکی در حوالی رودخانه **ایزونزو**[1] درمشرق ودیکری‌از نواحی آلپ در شمال، ولی چون محاربه درکوهستان آلپ‌نیز دشوار بودجنگهای مهم‌غالباً درحوالی رود ایزونزوروی‌میداد.

از آغاز ورود ایطالیا بجنك (مه ۱۹۱۵) تاپائیز ۱۹۱۷ غالباًقوای ایطالیا درحمله پیشدستی کردند ولی بواسطهٔ پایداری سپاهیان اطریشی بپیشرفت مؤثری نائل نیامدند ومقصود اساسی ایشان که تصرف بندر تریست بود انجام نگرفت .درسال ۱۹۱۵ چهار جنك بزرك‌درحوالی ایزونزو روی داد واز آن جنکها برطرفین خسارات بسیار رسید. در ماه مارس ۱۹۱۶ نیزقوای ایطالیا برای‌اینکه ازشدت حملهٔ‌متحدین درناحیه وردن بکاهند برسپاهیان اطریش حمله بردند، لکن ازین حمله نیز نتیجه‌ای حاصل نشد. پس ازآن درماههای ژون واوت آنسال هم جنکهای سختی بین‌قوای طرفین درگرفت.

زمانی‌که ژنرال نیول در ماه آوریل ۱۹۱۷ درجبههٔ غربی برقوای‌آلمانی تاخت‌دولت ایطالیا نیزباردیگردرناحیه ایزونزوبرسپاهیان اطریش حمله برد وباندك پیشرفتی نائل شد، ولی‌پس ازآنکه دولت روسیه بامتحدین ازدر صلح درآمد،دول مرکزی سپاه فراوانی بسرداری ون‌بلو آلمانی وژنرال **کروس**[2] اطریشی بجبههٔ ایطالیا فرستادند واز ۲۴ اکتبر ۱۹۱۷ در ناحیهٔ ایزونزو بحملات سخت پرداخته قوای ایطالیا را دراندك مدتی تاحوالی رود **پیاو**[3] عقب راندندواز سپاهیان آندولت قریب ۳۰۰۰۰۰ تن‌اسیر گرفتند.

۱- Isonzo   ۲- Krauss.   ۳- Piave.

پس ازین شکست دولت ایطالیا بتجدید قوای لشکری پرداخت وبدینواسطه جنگ مهمی در جبههٔ ایطالیا روی نداد. در ماه ژون ۱۹۱۸ دولت اطریش بار دیگر باقوای عظیمی برلشکریان ایطالیا حمله برد، ولی چون درین زمان دولت ایطالیا بدستیاری سرداران فرانسوی قوای تازه‌ای فراهم کرده بود حکومت اطریش ازآن حمله جز شکست نتیجه‌ای نگرفت.

ازماه ژون ۱۹۱۸ ، چنانکه بعد خواهد آمد ، قوای فرانسه وانگلیس و امریکا بفرماندهی مارشال فش سردار فرانسوی برلشکریان آلمانی ، که درخاك فرانسه پیشرفت فراوان کرده وباردیگر خودرا برودمارن رسانیده بودند ، حمله بردند . ولی دولت ایطالیا نتوانست بلافاصله متفقین خویش رادرحمله پیروی کند وتاماه اکتبرازحمله بقوای اطریش خودداری کرد . از ۲۴ اکتبرسپاهیان آندولت باکمك دسته‌ای ازقوای فرانسه وانگلیس وامریکاباز درنواحی ایزونزو وتیرل برخندقهای اطریش تاختند ، وچون درآن هنگام دولت اطریش هنگری درحال تجزیه وزوال بود وسپاهیان مجاری ولهستانی وغیره ازاطاعت اوامرسرداران سرپیچی میکردند ، شکست درقوای اطریش افتاد واین شکست بمتارکهٔ جنك اطریش ومتفقین منتهی گشت (۴ نوامبر).

اوضاع سیاسی اروپا در سال ۱۹۱۷

حوادث سال ۱۹۱۷ اوضاع لشکری اروپارایکباره دگرگون ساخت . چه حلقهٔ آهنینی که تاآنزمان دول مرکزی راازهرسو احاطه کرده بود با زوال دولت روسیه وصلح رومانی درهم شکست وبدینواسطه قوای آلمان واطریش درجبههٔ غربی برقوای فرانسه وانگلستان برتری یافت . در اواخرپائیز ۱۹۱۷ دول مرکزی درجبههٔ ایطالیا نیز، چنانکه درسطور فوق اشاره کردیم، بفتوحات مهمی نائل شدند ودرمقدونیه‌هم حملات قوای متفقین راکاملاً دفع کردند . فقط درآسیای صغیر متحدایشان

شکستهای سخت یافته بود ولشکریان ترك علاوه برارمنستان بلاد مهمی مانند بغداد وبیت‌المقدس را نیزاز دست‌داده بودند .

بنابرین وضع لشکری دول مرکزی درپایان سال ۱۹۱۷ چنان بود که بازآنانرا بامید ظفر خوشدل میساخت . ولی درینزمان مانندآغاز جنك تنها برتری‌قوای لشکری برای ظفریافتن کافی نبودووضع سیاست داخلی وخارجی دول نیز درین امر تأثیر فراوان داشت . درینزمان سیاسیون واداره کنندگان مملکت فی‌الحقیقه‌بیش ازسپاه بوطن خود خدمت میتوانستند کرد .

وضع سیاسی دول فرانسه وانگلیس باآنکه‌ازخسارات جنك‌سخت فرسوده بودند ، ازچندین جهت بهتراز دول مرکزی بود . چه از طرفی بامستعمرات وسیع وحاصلخیزخود وبامماللك بیطرف مانند دول امریکای شمالی وجنوبی ازطریق دریا رابطه داشتند وآذوقه و لوازم جنك را بآسانی تهیه میکردند . ازطرف‌دیکرزمام اموراین دودولت‌در دست مردان کارآزموده لایقی مانند **للوید جرج** و **کلمانسو**[۱] بود که دقیقه‌ای ازتقویت احساسات‌ملی وبرانگیختن‌مردم بجنك وحفظ یگانکی واتحاد احزاب وفرق مختلفه دربرابرخصم غافل نمی‌نشستند.

دول مرکزی برخلاف ازهرسو محصوربودند وبدینواسطه هر چه‌جنك دوام می‌یافت کارایشان ازحیث آذوقه ومواد خام دشوارتر میکشت وبتدریج ازغرور و اعتماد ملی کاسته میشد چنانکه درسنوات اخیرجنك غالب مردم ازفتح وظفر نومید گشته بصلحی که‌شرائط آن تحمل پذیرباشدخرسندبودند .

اوضاع داخلی اطریش‌هنکری درآغازسال ۱۹۱۷ سخت‌مشوش بود واختلافات مای اقوام مختلفهٔ آن مملکت از اقتدارات دولت

۱- Clémenceau.

میکاست . بهمین سبب در آغاز سال ۱۹۱۷ شارل امپراطور جدید چون اوضاع داخلی راپریشان وادامهٔ جنك را زیان آوردید، نهانی بوسیلهٔ برادرزن خود که درسپاه بلژیك خدمت میکرد ، مسیو **پوانکاره**[۱] رئیس جمهور فرانسه را بصلح دعوت نمود . ولی ازین امر نتیجه‌ای نگرفت وبرخلاف دشمنان را ازضعف دولت خود آگاه ودوستان را نسبت بخویشتن بدگمان ساخت .

در ۱۹ ژوئیهٔ ۱۹۱۷ نیز ریشتاك آلمان رسماً بصلح اظهار تمایل کرد واین خود نشانی از ضعف دول مرکزی بود .ریشتاك میلداشت که دول متخاصم بدون مطالبهٔ هیچگونه غرامت جنگی و بی آنکه در صدد تصرف اراضی یکدگر برآیند صلح کنند ومصالحه نامهٔ آنان مبتنی برصورت سیاسی واقتصادی اروپا پیش ازجنك باشد .

چندروزپیش ازآنکه ریشتاك تمایل خودرا بصلح آشکارسازد بتمان هولوك که با این امر مخالف بود ازمقام صدر اعظمی کناره گرفت وشخصی **مکائلیس**[۲] نام جانشین وی شدولی دوران صدراعظمی او نیز بعلت بی کفایتی زود بپایان رسید ودراول نوامبر ۱۹۱۷ کنت **هرتلینگ**[۳] رئیس الوزرای باویر کهازسیاسیون کار آزموده وباتجربه بود بدانمقام منصوب گشت . هرتلینك باآنکه در ریشتاك مواقفین بسیار داشت بعلت پیری وناتوانی چنانکه باید ازعهدهٔ ادارهٔ امورسیاسی آلمان برنمی آمدو طرزکار او باطرزکار ژرژ **کلمانسو** رئیس الوزرای فرانسه که درهمان اوان (۱۵ نوامبر ۱۹۱۷) بدانمقام منصوب شده بود کاملاً مخالفت داشت.ژرژ کلمانسو پیری ۷۵ ساله بود، ولی درقوت نفس واراده وکار درمیان جوانان نیز نظیروی کمتر بافت میشد . اینمرد کار آزموده وطن پرست بنیروی کفایت درسخت ترین مواقع زمام اموردولتی فرانسه را بچنك آورد

۱- Poincaré ۲- Mikaëlis. ۳- Hert Ling.

وهم خودرا فقط بدان مصروف کرد که تمام قوای ملی ودولتی مملکت را در راه فتح وظفر بکار برد . عقیدهٔ وی این بود که فرانسه تا بفتح حقیقی نائل نشده است باید بجنگد وهرچه را که مانع اعمال این عقیده میدید بی ملاحظه ازمیان برمیداشت .

درسال ۱۹۱۷ پاپ نیزدرصدد برآمد که متفقین و متحدین را آشتی دهد ، ولی بمقصود نرسید . بالاخره در هشتم ژانویهٔ ۱۹۱۸ ویلسن رئیس جمهور ممالك متحدهٔ امریکا **(مسائل چهارده گانه)** خویش را که اساس صلح بود بکنگرهٔ امریکا اعلام کرد ، ولی چون تسلیم ایالات آلزاس و لرن بفرانسه واعطای استقلال بلهستان وموضوعات دیگری مخالف میل وسیاست آلمان واطریش ازجملهٔ مسائل مزبور بود ، دول مرکزی ازقبول آن خودداری کردند .

درسال ۱۹۱۷ برمشکلات داخلی دول مرکزی نیزروز بروز اضافه میشد . در اطریش هنگری ملل مختلفهٔ مجار وچك و اسلاو و لهستانی وسرب وغیره طالب استقلال بودند ومخالفتهای ایشان موجب ضعف دولت بود. درآلمان نیزآثارناخرسندی ونومیدی مشاهده میشد ودربرخی ازمحافل سیاسی سخن ازتغییرطرزحکومت درمیان بود . درماه آوریل ۱۹۱۷ صدهزارتن ازکارگران برلن درکارخانهای اسلحه سازی وادارات حمل ونقل دست ازکار کشیدند ومقصود اصلی پیشوایان ایشان آن بود که دولت را بدرخواست صلح مجبورسازند . درمیان افراد سپاه بری و بحری نیزعلائم خستگی ونگرانی ازادامهٔ جنك آشکاربود .

درانگلستان برخلاف دولت کارگران را باسیاست خود همداستان ساخته حتی برخی اززعمای ایشان راوزارت داده بود. بهمین سبب باآنکه درآن مملکت نیز چندین بار کارگران اعتصاب کردند در ادارهٔ امور دولتی وجنگی اختلالی روی نداد واولیای امور بآسانی

ازطریق حزم وتدبیر کارگران رابکار خودباز گردانیدند.

جنك‌درآسیاومستعمرات

زمانیکه دول معظم اروپائی دردو جبهۀ شرقی وغربی اروپا با یکدیگردر زدوخورد بودنـد آتش جنك دربرخی نقاط آسیا ومستعمرات نیز روشن بود.جنکهای آسیا بیشتر برای تسخیر بلاد و متصرفات مهم دشمن وتسلط یافتن برملل آسیائی اتفاق افتاد. درمستعمرات مختلفۀ دول هم باآنکه تعیین سرنوشت‌آنها بالاخره منوط بجنگهای اروپابود محارباتی روی داد. زیرا طرفین میخواستند پیش‌ازآنکه نتیجۀجنگهای اروپا معلوم‌شود مستعمرات یکدگر را بزور تصرف کـنند.دول‌انگلیس وفرانسه مخصوصاً ازآن بیم داشتند که‌دولت عثمانی مسلمین را برضد ایشان بجهاد برانگیزد. ولی این امر صورت نگرفت ومسلمانان‌مراکش والجزیره وتونس وهندوستان وترکستان وقفقاز وغیره بادول فرانسه وانگلیس وروس مخالفتی نکردند، بلکه برخلاف دولت انگلیس جمع کـثیری از مسلمین هند را در محاربات آسیابرضدعثمانی بکاربرد.

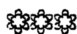
ازجمله جنگهای مهم آسیا یکی محاربات قفقاز و ارمنستانست که‌در سال ١٩١٤ وقسمتی ازسال ١٩١٥ بین سپاهیان روس وعثمانی روی داد. درآغاز امر گاهی فتح نصیب قوای روس وگاه نصیب‌قوای عثمانی میشدولی پس‌از آنکه گراندوك نیکلابفرماندهی کل قوای‌روس درقفقاز منصوب گشت، شکست در سپاه عثمانی افتادولشکریان روس قسمتی ازارمنستان عثمانی‌رانیز بتصرف آورده‌بقصد یاری‌قوای انگلیس ازشمال متوجه‌بین‌النهرین شدند.

دولت انگلیس ازآغاز جنك میخواست شهر بغداد را که ازلحاظ جنگی اهمیت بسیار داشت تسخیر کـند . ولی‌این مقصودبواسطۀ گرمای

شدید بین‌النهرین و کمی آب ودفاع سخت قوای عثمانی آسان انجام نگرفت .در پائیز سال ۱۹۱۵ جنك سختی بین سپاهیان عثمانی وقوای انگلیس که ازجنوب تاحوالی بغداد پیش آمده بودنددر نزدیکی آن شهر در گرفت وقوای انگلیس شکست یافته در **کوت‌الاماره** محصورشدند و بالاخـره پس از پنجماه در ۲۹ آوریل ۱۹۱۶ خود را بدشمن تسلیم کردند.

بعد ازشکست کوت‌الاماره دولت انگلیس در صدد انتقام برآمد ودراواخر سال ۱۹۱۶ مجدداً سپاه فراوانی ازهندی‌وانگلیسی بسرداری ژنرال **مد**[۱] مأمور فتح بین‌النهرین ساخت وسپاه مزبور در۲٤ فوریهٔ ۱۹۱۷ کوت‌الاماره ودر۱۱ مارس بغداد رافتح کرده از ماه آوریل با قوای روس که‌از جانب شمال پیش می‌آمدند مربوط‌شد ولی رشتهٔ این ارتباط درپائیز همانسال بواسطهٔ انقلابات‌داخلی روسیه‌وعقب‌نشستن قوای روس مقطوع گشت.

پس‌ازفتح بغداد ژنرال مد متوجه سامره شد و تا ۲۳ آوریل خودرا بدانشهررساند وقوای عثمانی باآنکه ژنرال فالکن هاین از آلمان بفرماندهی ایشان آمده بودکاری ازپیش نبرده تامحل تکریت عقب نشستند .



دولت عثمانی ازآغازسال ۱۹۱۵ درصددبرآمد که تنگهٔ سوئز را بتصرف آورده بخاك مصرحمله‌برد ورابطهٔ انگلستان راباهندوستان واقیانوسیه قطع کند ، لکن صعوبت حمل‌ونقل لوازم جنگی و کمی آب آندولت راازفرستادن قوای کافی بدان ناحیه بازداشت وچون متفقین بتنگهٔ داردانل حمله بردند ناچار قسمتی از سپاهیان خود را ازجبههٔ مصراحضار کرد .

-Maude - ۱

تاسال ۱۹۱۷ محاربانی که درجبهٔ مصر روی داد اهمیت فوق‌العاده‌ای نداشت ، ولی درسال مزبور طرفین برشدت حملات خویش افزودند. ازآغازسال ۱۹۱۷ قوای انگلیس بقصد تصرف بیت المقدس متوجه فلسطین شدند.ولی بواسطهٔ پایداری قوای عثمانی باینمقصود نائل نیامدند. دراواخرژون ژنرال آلنبی[1] ، که‌از سرداران کارآزموده انگلیس بود، بفرماندهی قوای مصرمنصوب شد وباسپاه فراوانی ازمردم هندوستان واسترالیا وافریقای جنوبی، بامساعدت کشتیهای جنگی انگلیس وفرانسه برقوای ترك وآلمان و اطریش که فالکن هاین فرمانده ایشان بود ، بسختی حمله برد وآنان رادرهم شکسته درنهم دسامبرشهربیت‌المقدس را فتح کرد .

درماه دسامبر ۱۹۱۷ دول مرکزی پس ازآنکه با روسیه صلح کردند برمقدارقوای‌خود درفلسطین افزودند وژنرال ونساندرس‌را بجای فالکن‌هاین گماشتند . دربهارسال ۱۹۱۸ نیزقوای متفقین‌باز بر سپاه ترك حمله بردند ، ولی پیشرفت مهمی نائل نشدند وچون حملهٔ سخت آلمان در جبههٔ غربی آغاز شد طرفین ناگزیر قسمتی از قوای خود را بجبههٔ مزبور انتقال دادند . لکن پس ازآنکه حملهٔ آلمان درفرانسه نتیجه‌ای نداد وسپاهیان آندولت دربرابرحملات سخت مارشال فش، چنانکه بعد خواهد آمد، عقب‌نشینی اختیار کردند. درجبههٔ فلسطین نیزشکست درقوای متحدین افتاد ولشکریان انگلیس بسختی برقوای ترك حمله برده آنانرا منهزم ساختند وژنرال‌ونساندرس نیزچون درسپاه‌آلمانی خودکه‌ازسه هزار نمیگذشت یارای مقاومت ندید ناچارعقب نشست . بالنتیجه درسی‌ام سپتامبر ۱۹۱۸ شهردمشق وچند روزبعد از آن شهر حلب بتصرف ژنرال آلنبی درآمدوقوای‌اوباتکاء سفائن جنگی‌انگلیس

۱ - Allenby.

بسوی شمال متوجه شده رو بقسطنطنیه نهادند . بالاخره در سی ام اکتبر دولت عثمانی درخواست صلح کرد و پس از دو هفته سفائن جنگی انگلیس و فرانسه در بندر قسطنطنیه لنگر انداختند



چنانکه سابقاً اشاره کردیم در مستعمرات نیز آتش جنك روشن بود . مستعمرات آلمان بواسطهٔ دور بودن از آن دولت ناچار با قوای محدود خود با دشمن مصاف میدادند و بهمین سبب در اندك مدتی از پای در آمدند. چنانکه بندر کیائوچئو درماه نوامبر ۱۹۱٤ بتصرف ژاپن درآمد و در همانحال منفقین متصرفات آلمان را در اقیانوس کبیر نیز بآسانی تسخیر کردند .

مستعمرات افریقائی آلمان نیز تدریجاً بتصرف قوای مستعمراتی فرانسه و انگلیس در آمد و از آنجمله **توگو و کامرون** و مستعمرهٔ افریقای غربی را دولت آلمان تا آغاز سال ۱۹۱۶ از دست داد . لکن برخلاف در افریقای شرقی سپاهیان آلمان بفرماندهی ژنرال **لتوو ربک**[1] ، که از سرداران جدی و کار آزموده بود ، تا پایان جنك در برابر دشمن پایداری کردند . این سردار وطن پرست در آغاز جنك فقط با عدهٔ قلیلی آلمانی و پنجهزار سپاهی مستعمراتی با دشمنان مصاف داد پس از آن نیز هیچگاه جمع لشکریان او از ۱۳۰۰۰ تجاوز نکرد ، معهذا همیشه بر خصم غالب بود و غالباً اسلحه وسایر لوازم جنگی را، که سپاهیانش بدان احتیاج فراوان داشتند، بنیروی شجاعت از دشمن بغنیمت میگرفت .

محاربات سال ۱۹۱۸

حملهٔ قوای آلمان در سال ۱۹۱۸

درسال ۱۹۱۸ بار دیگر صورت جنك تغییر پذیرفت و طرفین باز جنگهای خندقی را ترك کرده مانند سال ۱۹۱٤ طریق محاربات معمولهٔ سابق را که مستلزم حرکت

1 - Lettow-Vorbeck.

دائمی سپاه بود پیش گرفتند . لکن بین سپاهیان سالهای ۱۹۱۸ و۱۹۱٤ ازحیث سلاح و لوازم جنگی تفاوت بسیار بود و درجنگهای ۱۹۱۸ توپهای مسلسل سبك وتوپهائی که باگلولهای گازدار پرمیشد وتوپهای سبکی که باحملات پیادگان مرافقت میتوانست کرد ، از جملهٔ لوازم اصلی جنك بشمارمیرفت . علاوه‌برین درسال ۱۹۱۸ کارخانهای آلمان توپی‌ساختند که‌تیررس آن قریب هجده فرسنك (۱۲۰ کیلومتر) بود ؛ ازسال ۱۹۱۷ نیزعلمای آلمان گازخفه‌کنندهٔ جدیدی اختراع کردند که‌چون نخست درناحیهٔ ایپربکاررفت بگاز **ایپریت**[۱] معروف‌شد . این گازدرسوزندگی وهلاك کردن افراد سپاه بمراتب مؤثرتر ازگازهای پیشین‌بود ، ولی برخلاف آنها چون رنك وبوی مخصوصی نداشت دشمن ازوجود آن بزودی آگاه‌نمیتوانست شد . درهمانحال گازهای دیگری هم که افراد سپاه راسست وبیحس‌میکرد وهمچنین‌خمپارهائی که‌مه غیرطبیعی تولید می‌نمود اختراع شده‌بود وبدینواسطه‌افرادسپاه طرفین غالباً درهوائی مسموم وتاریك می‌جنگیدند .



دولت آلمان ازآغاز سال ۱۹۱۸ چون باروسیه ورومانی‌صلح کرده بود قسمت عمدهٔ قوای خویش را ازجبههٔ شرقی بجبههٔ غربی انتقال داد ومیزان قوای آندولت موقتاً برقوای متفقین برتری گرفت . بنابرین موقع‌برای حملهٔ سختی درجبههٔ غربی برقوای فرانسه‌وانگلیس مساعد می‌نمود ، وچون بیم‌آن بودکه این فرصت بواسطهٔ ورود سپاه عظیم دولت ممالك متحدهٔ امریکای شمالی باروپا ازدست رود، رئیس ارکان حرب کل آلمان مصمم‌شد که‌حتی‌الامکان زودتر بردشمنان حمله برد .

---

۱ - Yperite.

دراینزمان فرماندهی قوای متحدین در جبهۀ غربی فقط با ژنرال لودندرف بود . ولی بر خلاف درفرانسه هنوز قوای انگلیس مطیع مارشال دوگلاس هایك وقوای فرانسه فرمانبردار ژنرال پتن بودند ووحدت فرماندهی ازلحاظ جنگی اهمیت وفائدۀ بسیار داشت .

از اواخر دسامبر ۱۹۱۷ لودندرف شروع بتهیۀ وسائل حمله کرد ومتجاوز از ۳۵۰۰۰۰ تن از سپاهیان آلمان را درسراسر جبهۀ غربی گرد آورد که همه باتوپهای مسلسل سبك وسنگین وانواع بمبها وطیارهای جنگی بیشمار و توپهای فراوانی که عدۀ آنها در هر کیلومتر بصد عراده میرسید مجهز بودند .

ارکان حرب کل آلمان ناحیۀ **پیکاردی**[1] یعنی اراضی واقع بین شهرهای **آرا** و**سن کانتن**[2] رابرای حمله انتخاب کرده بود لودندرف میخواست بدینوسیله روابط قوای انگلیس وفرانسه راقطع کرده هردو راازپای درآورد.

صبح روز ۲۱ مارس باران آهن وآتش وگازهای خفه کننده وسوزان برسر قوای فرانسه وانگلیس دراراضی بین دورود **اسکارپ**[3] و**اواز**[4] باریدن گرفت وچند ساعت بعد پیادگان آلمانی سختی بر خندقهای دشمن حمله بردند . درناحیه شمال حملات ایشان تاحدی با پایداری قسمتی ازقوای انگلیس مواجه شد،ولی قسمت دیگر ازسپاهیان آندولت درناحیۀ جنوبی مقابل سن کانتن باحملۀ سخت لشکریان آلمانی که **ون هوتیه**[5] فرمانده ایشان بود تاب مقاومت نیاورده منهزم شدند وچنانکه لودندرف امیدوار بود اراضی وسیعی بین قوای انگلیس و فرانسه بتصرف آلمان درآمد وراه بلاد **آمین** و**پاریس** بر ایشان باز گشت. درهمانحال سرداران آلمانی برای اینکه دشمن را مرعوب کنند باتوپهای مرموز

---

۱ - Picardie ۲ - Saint-Quentin ۳ - Scarpe
۴ - Oise ۵ - Von Huter

جدید الاختراع خود که تیرس آن قریب ۱۸ فرسنك بود پاریس را گلوله باران کردند

تا آنزمان هیچگاه وضع سپاه متفقین بدانسختی نشده بود، معهذا ژنرال پتن از ۲۰ مارس تاحدی از پیشرفت سریع دشمن در ناحیهٔ رود اوازجلوگیری کرد ودر همانحال نیز دول فرانسه وانگلیس بلزوم وحدت فرماندهی کل سپاه پی برده ژنرال فش را درسوم آوریل بفرماندهی کل سپاه متفقین درجبههٔ غربی برگزیدند

لشکریان آلمان درطرف ده روز قریب ده فرسنك (۶۰ کیلومتر) پیش آمده ویك سپاه انگلیس رابتمامی درهم شکسته قریب ۹۰۰۰۰ اسیر ومقدار کثیری غنائم جنك آورده بودند علاوه برین بلاد باپوم[1] و نوایون[2] و مون دیدیه[3] نیز بدست ایشان افتاده بود

پس از جنك پیکاردی سپاهیان آلمان درحوالی رود لی نیز برقوای انگلیس حمله بردند (۹ آوریل) ومنظور ایشان تصرف بنادر تنگهٔ پادوگاله بود لکن با اینکه درین ناحیه نیز سپاه انگلیس بکلی از پای درآمد بیش از سه فرسنك (۲۰ کیلومتر) پیشرفت نکردند ودیگر فقط جمعی اسیر و مقداری غنائم جنگی قناعت نمودند.

منظور اصلی فرمانده کل قوای آلمان ازحملات دوگانهٔ سابق الذکر ازمیان برداشتن قوای انگلیس بود وچون درجنگهای مذکور بواسطه کمکی که از طرف فرانسویان بسپاه انگلیس رسید این مقصود کاملا انجام نگرفت. درصدد برآمد که نخست ازجانب رود ان درمغرب شهر رنس ناگهان برسپاه فرانسه حمله بردوپاریس راتهدید کند وچون فرانسویان درآن ناحیه سرگرم دفاع شدند بار دیگر در اراضی فلاندر برقوای انگلیس تاخته منظور اصلی خویش راانجام دهد. پس در ۲۶ مه سپاه هفتم آلمان سرداری

---

[1] Bapaume. [2] Noyon. [3] Montdidier.

ون بوهن[۱] وسپاه اول بسرداری فریتزون بلو بین شهرهای سواسن[۲] ورنس برقوای فرانسه بسختی حمله بردند وتاسی ام آنماه ازقریب هشت فرسنك ونیم (۵۵ کیلومتر) درخاك فرانسه پیشرفته ۵۵۰۰۰ اسیرو مقدار کثیری توپ وطیاره واسلحه وآذوقه بغنیمت گرفتند وکنار رودمارن در ده فرسنگی (۶۵ کیلومتری) پاریس توقف کردند

در ۹ ژون لودندرف بازدراراضی بین مندیدیه واواز بر قوای فرانسه حمله برد تاجناح غربی سپاه خودرا ازخطری که بدان متوجه بود محفوظ دارد، ولی این بار ازحملهٔ خود نتیجهٔ نگرفت و بامقاومت سخت فرانسویان مواجه شد .

حملهٔ متفقین بفرماندهی فش وختم جنك

لودندرف باآنکه درحملهٔ اخیرخود بمقصود نرسیده بود بفتح قطعی خویش اطمینان داشت منفقین نیزازفتوحات پیاپی دشمن پریشانحال بودند . معهذا اولیای امورفرانسه وانگلیس نومید نشدند وثبات عزم ایشان در ادامهٔ جنك سستی نگرفت . کلمانسو رئیس الوزرای پیرفرانسه درهمین زمان علناً اظهار کرد که «سیاست داخلی وخارجی من جنگست اگر روسیه بما خیانت کرده است باز من خواهم جنگید واگر رومانی ناگزیر بصلح انفرادی تن داده است دست ازجنك نخواهم کشید . اگر دشمن قوای فرانسه را تاجبال پیرنه نیزعقب راند جنك خواهم کرد وتاآخرین ساعت روی ازجنك برنخواهم تافت . چه میدانم که درآخرین ساعت فتح نصیب ماخواهد بود .»

دولت انگلیس هم دراندك زمانی خساراتی را که درماه ژون ازحیث سپاه واسلحه بدورسیده بود جبران کرد وقریب یك میلیون سپاهی جدید بفرانسه فرستاد . ممالك متحدهٔ امریکا نیزدرفرستادن لشکریان خود باروپا شتاب کردند ، چنانکه تااول ماه ژوییه جمع سپاهیان ایشان درفرانسه به ۶۵۰۰۰۰ رسید .

---

۱. Von Bohn. ۲. Soisson.

درینموقع فرمانده کل سپاه آلمان درصدد بود که باز باسپاه مهمی در ناحیهٔ فلاندر برقوای انگلیس حمله برد و باتسخیر بنادر تنگهٔ پادوکاله دولت مزبور را بکلی از عرصهٔ کارزار خارج سازد . ولی برای سر گرم داشتن قوای فرانسه نخست مصمم شد که درجبههٔ رنس بردشمن حمله کند . درین قصد لودندرف نیز عیناً باشتباه ون کلوک، درسال ۱۹۱٤، دچار شد و بگمان اینکه دشمن تمام قوای خودرا فقط در دفع حملات سپاه آلمان بکار می برد، از قصد پنهانی و حملهٔ ناگهانی اوغافل نشست. بهمین سبب پس از آنکه قوای آلمان در ۱۵ ژویه برخندقهای خصم حمله بردند بپیشرفت قابلی نائل نشدند واز جانب چپ هم در ناحیه شامپانی سپاه چهارم فرانسه از پیشرفت ایشان جلوگیری کرد .

در ۱۸ ژویه نیز ناگهان سپاهیان فرانسه ازجانب جنگل وسیع **ویلر کوتره**[1] برجناح راست قوای آلمان تاختند وبدستیاری تانکهای بسیار که عدهٔ آن قریب ۵۰۰ عراده بود لشکریان آلمان را سخت درهم شکسته تاعقب رودخانهای **ان ووسل**[2] عقب راندند ومتجاوز از ۳۰۰۰۰ اسیرو ۷۰۰ توپ بغنیمت گرفته شهرسواسن را نیز تصرف آوردند

علت این شکست که بقول سرداران آلمانی بجنك سواسن وبقول فرانسویان بفتح دوم مارن معروفست همان غفلت لودندرف ازقصد نهانی دشمن بود. ژنرال فش وژنرال پتن از آغاز ماه ژون درپناه جنگل ویلر کوتره بتجهیز سپاه پرداخته خودرا برای حملهٔ سختی برجناح راست قوای آلمان در ناحیهٔ مارن مهیا کرده بودند وبواسطهٔ مهارتی که درانجام این امربکار رفته بود دشمن تاآغاز ماه ژویه بکلی ازقصد ایشان غافل ماند .

پس ازجنك سواسن ژنرال فش برخلاف گمان سرداران آلمانی

---

۱ - Villers Cotterêts.

۲ - Vesle.

حملات خودرا درنقاط مختلفهٔ جبههٔ غربی دنبال کرد ومخصوصاً در جلسه‌ای که ازسرداران سپاه متفقین تشکیل شده بود (٢٤ ژویه) در ضمن بیان عقاید و تشریح نقشه‌های جنگی خوداظهار کرد که بواسطهٔ مهیا بودن سپاهیان امریکا وبرتری متفقین بردشمن ازحیث لوازم جنك وقوای احتیاطی وطیاره وتانك وغیره باید حالت دفاعی را ترك گفته ازهرسو بردشمن حمله برد . ولی این حملات نخست باید درنقاط مختلفه باسرعت انجام گیرد تاحریف رامجال استراحت وتجدیدقوی نماند . سپس چون قوای خصم بواسطهٔ اینگونه حملات ضعیف شد ، بایستی درسراسر جبههٔ غربی بروی حمله کرده اورا ازپای درآورد .

درهفتم ماه اوت ژنرال فش بپاداش فتح دوم مارن برتبهٔ مارشالی مفتخرشد ویکروزبعد دودسته سپاه انگلیسی وفرانسوی درناحیهٔ پیکاردی بسختی برخندقهای دشمن تاختند وچون حملهٔ ایشان بازناگهانی بود لشکریان آلمان شکست یافته تا ٢٦ اوت قریب ١٨ فرسنك (١٢٠ کیلو متر) عقب نشستند وآنچه را که پنجماه پیش ازآن درحملهٔ ٢١ مارس از فرانسه گرفته بودند ازدست دادند. درحملهٔ پیکاردی بقوای آلمان خسارات بسیاررسید وازآنجمله ١٥٠٠٠ آلمانی اسیرشدند .

پس ازشکست پیکاردی برهیندنبورك ولودندرف مسلم شد که از آنپس ادامهٔ جنك برای دول مرکزی زیان آورست ، پس دولت آلمان درصدد برآمد که بواسطهٔ ملکهٔ هلند ازمتفقین درخواست صلح کند.

درنیمهٔ اول ماه سپتامبر بازمارشال فش بین رودخانهای **ان واواز** برقوای آلمان حمله برد وسپاهیان امریکائی نیزدرجنوب وردن بسرداری ژنرال **پرشینگ**[1] فرمنده کل قوای امریکا قسمتی راکه ازسال ١٩١٤ درتصرف آلمان بود بازگرفتند (١٢ سپتامبر) . سپس از ٢٦ سپتامبر مارشال فش چون موقع را مناسب ودشمن راکاملاً ضعیف دید ،

١ - Pershing.

چنانکه سابقاً اشاره کرده‌یم درسراسر جبههٔ غربی بحملات سخت پرداخت وتا ۱۳ اکتبر بلادسن کانتن و کامبره و لان¹ راازدشمن باز گرفت. درهمین حال متحدین آلمان یکایك ازپای درآمدند. چنانکه دراواسط سپتامبر دولت بلغارستان ازسپاه متفقین در مقدونیه شکستی سخت یافت ودر ۲۹ آنماه ناچار درسالونیك باایشان صلح کرد. لشکریان ترك را نیز، چنانکه سابقاً گذشت، در ۱۸ سپتامبر ژنرال آلنبی درهم شکسته منهزم کردوبلاد دمشق وحلب رابتصرف آورد ودولت عثمانی‌هم ناچار بامتفقین ازدر صلح درآمد (۳۰ اکتبر).

قوای آلمان روزبروزضعیف میشد ودرهرشکست مقدار کثیری ازافراد سپاه ولوازم جنگی آن‌میکاست و باآنکه رئیس کل قوای آندولت مشمولین سال ۱۸۹۹ رانیزبجبههٔ جنك فرستاده بود باز بقوای احتیاطی احتیاج کامل داشت. بهمین‌سبب هیندنبورك دراواخر ماه سپتامبر بدولت امپراطوری پیشنهاد کرد که‌مستقیماً باخصم درباب صلح بمذاکره پردازد ومسائل چهارده‌گانهٔ ویلسن راپپذیردودرپنجم اکتبر حکومت آلمان رسماً با رئیس جمهور امریکا بمذاکرات صلح‌پرداخت.

دراینحال قوای متفقین پیاپی بردشمن حمله میکردند وسپاهیان آلمان تدریجاً درخاك فرانسه عقب می نشستند. مارشال فش برای اینکه بتواند ازقفابرقسمت عمدهٔ قوای آلمان حمله برد مصمم شد که ازروز ۱٤ نوامبردرخاك لرن ازدو سوی قلعهٔ مس برخندقهای خصم تازد، ولی این امربواسطهٔ ختم‌جنك صورت نگرفت. آخرین حملهٔ شدید متفقین ازشب ۲۲ اکتبردرناحیهٔ فلاندرآغازشد وبزودی‌سراسر جبههٔ غربی رافرا گرفت. قوای آلمان باآنکه درین جنك شجاعت وجانفشانی بسیارنمودند عاقبت بازناچارعقب نشستند وتایازدهم نوامبر

---

۱ - Laon.

بلاد گان ومونس[1] **ومزیر و سدان** بدست متفقین افتاد . در همان حال رئیس کـل قوای آلمان از مـارشال فش متارکـهٔ جنك ر ا خواستار شد و چون فش از جانب متفقین اختیار تام داشت شرائط سنگین صلح را صبح روز شنبه نهم نوامبر در محل **رتند**[2] واقع در جنگل **اگل**[3] بنمایندگان آلمان اطلاع داد ، ولی چون در همانروز دسته‌ای ازسوسیالیستهای آلمان درشهر برلن سر بشورش برداشته وحکومت امپراطوری را منقرض ساخته حکومتی موقتی تشکیل کرده بودند امضای قرار داد متارکهٔ جنك تاروز دوشنبه ۱۱ نوامبر بتاخیرافتاد ودر ساعت یازده آنروز آتش جنك درسراسر جبههٔ غربی خاموش گشت

زوال دولت اطریش هنگری

پس ازمرك فرانسوا ژزف (۲۱ نوامبر ۱۹۱٦) و جلوس شارل اول روز بروز دائرهٔ اختلافات ملی داخلی وسیعتر میشد وملل مختلفهٔ امپراطوری اطریش در تحصیل آزادی واستقلال حریصتر و کوشاتر میشدند . پس از آنکه قوای اطریش در حملهٔ خویش بخاك ایطالیا (ژون ۱۹۱۸) از سپاهیان آن دولت شکست یافت ودر مقدونیه نیز دولت بلغارستان از پای درآمد. شارل بعموم ملل مختلفهٔ مملکت وعدهٔ استقلال داخلی داد (۱٦ اکتبر) و بامتفقین از در صلح جوئی در آمد . ولی این اقدام در اوضـاع پریشان مملـکت تاثیری نکرد ، چه از چندی پیش ازآن اسلاوهـای شمال وجنوب ومردم لهستان سر از اطاعت حکـومتهـای وین و بوداپست پیچیده خودرا مستقل خوانده بودند و درروز چهارم نوامبر کـه قرار داد متارکه جنك بین اطریش هنگری و متفقین در شهـر **پادو**[4] (از بلاد ایطالیا در ایالت ونسی) بامضاء رسید ، سلطنت خاندان هابسبورك فی الحقیقة منقرض شده بود . اسلاو های جنوبی ساکن

---

۱ - Mons. ۲ - Rethondes. ۳ - Aigle. ٤ - Padou

ایالت **اسلاونی و کرواسی** بصربستان پیوستند و چکها واسلاوهای شمالی نیز خودرا مستقل شمردند. ترانتن و تریست هم بتصرف ایطالیا در آمدو چون درشهرهای وین وبوداپست حکومتهای انقلابی بر سر کار آمده بودند شارل اول ناچار در ۱۲ نوامبر از سلطنت اطریش هنگری کناره گرفته بسویس پناهنده شد .

انقلاب آلمان

در آلمان با آنکه بنیان وحدت ملی سخت استوار بود شکست موجب انقلاب گردید . ویلهلم دوم پس از آنکه قوای آلمان را در برابر متفقین ضعیف دید و اوضاع داخلی را بواسطهٔ قدرت یافتن مخالفین حکومت و کمی آذوقه و ناخرسندی مردم سخت پریشان یافت ، ناچار برای جلب قلوب مخالفان حکومت ملی آزادی بریاست پرنس **ماکس دوباد** [۲] تشکیل کرد . حکومت جدید نیز بنابر تأکید مخصوص هیندنبورك و لودندرف، چنانکه سابقاً اشاره کردیم ، مستقیماً از رئیس جمهور ممالك متحدهٔ امریکا درخواست صلح نمود . متفقین بحکومت آلمان جواب دادند که شرائط صلح را سرداران سپاه ایشان تعیین خواهند کرد .مارشال فش نیز تازمانی که نمایندگان آلمان تمام شرائط سنگین صلح را نپذیرفتند دست از جنك نکشید .

درین هنگام کاخ حکومت امپراطوری درسراسر آلمان واژگون شده بود و بتحریك دسته ای از سوسیالیستهای آن مملکت جمعی از افراد سپاه و ملاحان در بنادر **کیل** [۳] **وویلهلمسهافن** وغیره نافرمانی آغاز کرده ، در ممالك باویروهس وساکس نیز سوسیالیستها حکومت جمهوری را اعلام نموده بودند . درنهم نوامبر شهربرلن نیزدچار انقلابی سخت گردید وسوسیالیستها حکومت ماکس دوبادرا برانداخته

۱- Slavonie.
۲- Max de Bade.
۳- Kiel.

ابرت [1] نام از وکلای سوسیالیست مجلس را که از دباغی بوکالت رسیده بود بجای وی برگزیدند وحکومت جمهوری رااعلان کردند. ابرت نیز بی درنك ملت رابانتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان دعوت کردوویلهلم دوم که در **اسپا** [2] (ازبلاد بلژیك) مرکز ارکان حرب کل سپاه خود بود، ناچاراز امپراطوری استعفا کرده بخاك هلند پناهنده شد (۹ نوامبر).

شرائط قرارداد متارکهٔ جنك

شرائط مهم قرار داد متارکهٔ جنگی که نمایندگان آلمان در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ امضاء گردند بقرار ذیل بود:
۱- تخلیهٔ اراضی فرانسه و بلژیك و **آلزاس ولرن** درظرف پانزده روز. ۲- تخلیهٔ اراضی ساحل چپ رود رن وتسلیم آن بقوای متفقین در ظرف یکماه. ۳- تسلیم ۵۰۰۰ توپ و ۲۵۰۰۰ توپ مسلسل و ۱۷۰۰ طیاره و ۱۵۰۰۰۰ واگون و ۵۰۰۰ محرك ماشین بخار (لوکوموتیو) و ۵۰۰۰ اتومبیل بارکش وتمام تحت البحریهای آلمان باده کشتی زره پوش وهشت کروازر وپنجاه کشتی سریع السیر (دسترویر) [3] بمتفقین.
٤- باطل شمردن معاهدات برست لیتوسك وبخارست وتخلیهٔ اراضی رومانی وروسیه از سپاه آلمان واطریش. ٥- استرداد اسیران ومحبوسین و مقصران جنگی متفقین بدون معاملهٔ بمثل ازجانب ایشان. ٦- ادامهٔ محاصرهٔ بری وبحری آلمان وموکول بودن ورود آذوقه بدان مملکت بتشخیص واجازه متفقین.

در نتیجهٔ قرار داد مذکور قوای فرانسه در ۱۷ نوامبر ایالات آلزاس ولرن را پس از ٤٨ سال مجدداً بتصرف آوردند.

صلح ونتایج جنگ

کنفرانس صلح

پس از قرار داد متارکهٔ ۱۱ نوامبر متفقین برآن شدند که برای تهیه وتنظیم معاهدات صلح بادول آلمان واطریش وهنگری وباغارستان وعثمانی مجلسی ترتیب دهند ومجلس

۱- Ebert. ۲- Spa. ۳- Destroyer.

مزبور که بکنفرانس صلح معروفست در ۱۸ ژانویهٔ ۱۹۱۹ بریاست ژرژکلمانسو رئیس‌الوزرای فرانسه مفتوح گردید .

کنفرانس صلح ، که مرکب از نمایندگان ۲۷ دولت از دول امریکا واروپا وافریقا واقیانوسیه بود ، در جلسات عمومی خود پنجاه هیئت کوچکتر برای دقت ومطالعه در مسائل مربوط بصلح تعیین کرد، لکن اختیار کنفرانس فی‌الحقیقة در دست نمایندگان ده دولتی که مستقیماً برضد آلمان بجنك پرداخته بودند وخصوصاً بانمایندگان دول چهارگانهٔ انگلیس وفرانسه وممالك متحدهٔ امریکا وایطالیا (للویدجرج، کلمانسو، ویلسن و ارلاندو[1]) بود . نمایندگان متحدین یعنی آلمان و اطریش وهنگری وبلغارستان وعثمانی در کنفرانس شرکت‌نداشتند وفقط کنفرانس نمایندگان هریك ازدول مزبور را درخارج ازآراء وتصمیمات خود آگاه میساخت .

چنانکه سابقاً نیزاشاره کردیم **ودروویلسن** رئیس جمهور ممالك متحدهٔ امریکا چهارده مسئلهٔ مهم سیاسی راکه اساس صلح‌می پنداشت درچهارده ماده رسماً بکنکرهٔ امریکا ابلاغ کرده بود (هشتم ژانویهٔ ۱۹۱۸)متفقین ومتحدین نیز هنگام متار کهٔ جنك‌متعهدشده بودند که مواد چهارده گانهٔ مزبورراساس‌صلح قرار دهندومضمون آن‌مواد بقرار ذیلست :

۱ـ عقدمعاهدات‌صلح بطور آشکارو ممنوع‌داشتن‌معاهدات‌سری .

۲ـ آزادکردن بحر پیمائی در تمام دریاها برای عموم ملل. (متفقین‌فقط‌ازقبول این‌ماده‌بنابردرخواست‌دولت‌انگلیس‌خودداری کردند).

۳ـ کوشش دررفع موانع ومشکلات اقتصادی ،ورعایت‌مساوات وآزادی عموم ملل در تجارت بین‌المللی .

---

۱ - Orlando.

٤- محدود ساختن تجهیزات و قوای جنگی دول بحد اقل احتیاج هریك .

٥- حل اختلافات مستعمراتی بارعایت بیطرفی و حفظ مصالح ملل بومی وباتوجه بدعاوی منصفانهٔ دول ذینفع

٦- تخلیهٔ اراضی روسیه وآزادنهادن مردم آن مملکت دراختیار هرگونه حکومتی که برای تأمین استقلال سیاسی وملی خویش مفید شمارند.

٧- تخلیهٔ اراضی بلژیك واعادهٔ استقلال وسلطنت آنسرزمین وجبران خساراتی که بدان مملکت رسیده است .

٨- تخلیهٔ اراضی فرانسه و جبران خساراتی که بدان اراضی رسیده است وتسلیم ایالات آلزاس ولرن بدولت مزبور .

٩- اصلاح سرحدات ایطالیا با رعایت سوابق تاریخی مردم ایالات سرحدی .

١٠- تضمین استقلال ملل مختلفهٔ دولت امپراطوری اطریش هنگری.

١١- تخلیهٔ اراضی رومانی وصربستان ومونتنگرو وجبران خساراتی که باراضی مزبور رسیده وتعیین حدود صربستان بقسمی که آندولت را بدریادسترسی باشد .

١٢- تضمین استقلال ملل مختلفهٔ امپراطوری عثمانی وآزادنهادن تنگهٔ داردانل برای عبور سفائن عموم دول .

١٣- تأسیس دولت مستقل لهستان ازاراضی لهستانی نشین و تعیین راهی برای آندولت بدریای بالتیك .

١٤- تأسیس **مجمع اتفاق عمومی بین‌المللی** برای تضمین استقلال سیاسی و ارضی دول کوچك وبزرك عالم.

مجمع اتفاق ملل

متفقین بنابرمادهٔ چهاردهم ازموادچهارده گانهٔ ویلسن پیش از تنظیم شرایط صلح بتهیهٔ اساسنامهٔ مجمع اتفاق ملل پرداختند واساسنامهٔ مزبور را کنفرانس صلح در ٢٨ آوریل ١٩١٩ تصویب کرد .

بموجب اساسنامهٔ مجمع اتفاق ملل تمام دولی که در کنفرانس صلح شرکت داشتند و همچنین دول بیطرفی که تا موعد معینی درخواست عضویت کردند ،عضواصلی مجمع محسوب شدند ، ولی قبول آلمان وسایر دول موکول بدان شد که دوثلث از اعضاء اصلی باورود آنها موافقت نمایند . مرکز مجمع رانیز برخلاف میل دول بلژیك وفرانسه در شهر ژنو از بلا نسویس معین کردند و مقرر شد که وظائف مجمع بتوسط هیئت های مختلف ذیل انجام گیرد: اول هیئت نمایندگان عموم دولی که عضو مجمعند . دوم شورائی از نمایندگان نه گانهٔ دول معظم انگلیس وامریکا و فرانسه وژاپون و ایطالیا و چهار دولت دیگری که هیئت عمومی نمایندگان تعیین کند . سوم دیوانی دائمی بعنوان دیوان عدالت بین المللی . چهارم شعب مخصوص متعددی که بانظارت مجمع بامور مختلفهٔ بین المللی رسیدگی کند . وظائف مجمع حفظ صلح واجرای معاهدات و مطالعه در مقررات حقوق بین المللی از طریق حکمیت یا بوسیلهٔ احکام مخصوص است. اعضاء مجمع متعهدند که استقلال سیاسی و ارضی یکدگر را محترم شمارند واز قوای جنگی خویش را تاحد اقل احتیاج خود بکاهند وهرگاه بین ایشان اختلافی روی دهد . موضوع اختلاف را بحکمیت رجوع کنند واز اقدام بجنك پرهیز نمایند . هرگاه دولتی از دول عضو مجمع بر خلاف تعهد خویش با دولت دیگر بجنك پردازد ، اعضاء مجمع همگی موظفند که روابط تجارتی ومالی خودرا باآن دولت قطع کنند وهرگاه مجمع برای حفظ مقررات اساسنامهٔ خود بتجهیز سپاهی محتاج شود باو دراین امر مساعدت نمایند .

اساسنامه مجمع اتفاق ملل با میل مردم اروپا که از جنك

فرسوده بودند ، چنانکه باید موافقت نمیکرد ، چه ازطرفی اقدام بجنك را کاملا ممنوع نشمرده ودول عالم را بتحدیدقوای جنگی خویش ملزم نساخته‌بود ، واز طرف دیگر برای انجام‌مقاصد واجرای مقررات خود فی الحقیقة هیچگونه قوه مؤثری را اختیار نداشت . بهمین‌سبب پس از آنکه ویلسن بامریکا باز گشت وتصویب اساسنامهٔ مجمع را از کنگره ممالك متحده خواستار شد مجلس سنا ازتصدیق آن خود داری نمود و کرسی نمایندگان امریکا در مجمع از جلسهٔ نخستین خالی ماند .

قرارداد صلح‌ورسای

پیش ازآنکه مجمع اتفاق ملل‌تأسیس شود وبنا براساسنامهٔ خود ازحدوث جنك جلوگیری کنند ، متفقین درصدد برآمدند که بوسائل گوناگون ازقدرت آلمان بکاهند ، چنانکه آندولت را باایشان یارای همسری نماند دولت فرانسه مایل بود که اراضی ساحل رود رن ازآلمان منتزع شودو بنظارت مجمع اتفاق ملل مستقل گردد . ولی للویدجرج وویلسن‌چون میدانستند که فرانسه براراضی مزبورچشم‌طمع دارد بامنظورآندولت موافقت نکردند وفقط مقررشدکه اراضی ساحل چپ رود رن تاپانزده‌سال درتصرف قوای متفقین بماند و هر پنجسال یکبار ، اگر دولت آلمان کاملا بتعهدات خود وفاکرد ، قسمتی ازآنرا تخلیه کنند

پس ازآنکه مجلس ملی آلمان درشهر **ویمار**[1] باشرائط سنگین صلح موافقت کرد ، نمایندگان آندولت در۲۸ ژون ۱۹۱۹ ، یعنی درست پنجسال پس از قتل ولیعهد اطریش در سرایوو ، قرار داد صلح رادرقصر ورسای ، همان قصری که در ۱۸ ژانویهٔ ۱۸۷۱ ویلهلم اول درآنجا بامپراطوری کل آلمان رسیده‌بود ، امضاءکردند.

---

۱ - Weimar.

قرارداد صلح مرکب از ٤٤٠ ماده بود . بموجب این قرارداد اولا دولت آلمان متعهدشد که قانون خدمت سپاه اجباری را درمملکت باطل شمارد وعدهٔ سپاهیان خودرا بصدهزارتن محدود کنند . ثانیاً ایالات آلزاس ولرن را بفرانسه وناحیهٔ **مورسنه**[1]را ببلژیك وقسمت لهستانی نشین پروس را بلهستان سپارد. درباب اراضی شلسویك **واوپن ومالمدی**[2] (درایالت رن) وسیلزی علیا وقسمت جنوبی پروس شرقی نیزمقررشده بودکه بآراء عمومی مراجعه شود . ثالثاً دوقسمت ازاراضی آلمان نیز باشرائط مخصوصی از آن مملکت مجزا شد ، یکی بندر **دانتزیک**[3] در مشرق که بدان عنوان شهرآزاد داده‌اند وفی الحقیقه بندرتجارتی لهستان و وسیلهٔ ارتباط آن مملکت بادریای بالتیك است . دیگری ناحیهٔ **سار**[4] درمغرب که حکومت آن تامدت پانزده‌سال بمجمع اتفاق ملل سپرده‌شده است ودرپایان این مدت بنابرآراء عمومی مردم آنسرزمین یابحالت فعلی بازخواهدماند ویا مجدداً بدولت آلمان خواهد پیوست . ولی معادن زغال سنك این ناحیه درعوض خساراتی که ازلشکرکشی آلمان بمعادن ایالات شمالی فرانسه رسیده است آندولت تسلیم شده وفقط بآلمان اجازه‌داده‌اند که ، هرگاه پس‌ازپانزده سال سرزمین سار بدان مملکت پیوست ، معادن مزبوررا ازفرانسه بخرد .

درخارج اروپا نیزآلمان ازتمام مستعمرات خود چشم‌پوشید و دول فرانسه و انگلیس وژاپن مستعمرات مزبوررا میان خود تقسیم کردند . علاوه‌برین جمله دولت آلمان متعهد شد خساراتی را که از سپاه او بر مردم بلژیك وایالات شمالی فرانسه رسیده‌وهمچنین مبالغی را که متفقین بعنوان وظیفه برای مجروحین یا بازماندگان مقتولین جنك معین کرده‌اند ، بتشخیص ایشان بپردازد ، متفقین نیز ازین بابت

[1] - Moresnet.
[2] - Eupen Malmédy.
[3] - Dantzig.
[4] - Sarre.

۱۳۲ میلیارد مارك طلا از آلمان مطالبه کردند و مقرر شد که دولت مزبور مبلغ بیست میلیارد مارك تااول ماه مه ۱۹۲۱ نقدأ پرداخته بقیه را بتدریج تأدیه کند . پنجاه ودو درصد ازجمع غرامات جنك یعنی ٦۸ میلیارد مارك سهم دولت فرانسه است .

. گذشته از تعهدات سابق الذکر دولت آلمان ناگزیر بود که قسمت اعظم سفائن جنگی و تجارتی و تمام سیمهای تلگرافی تحت البحری وطیارات وزپلین‌های جنگی خویش‌را بمتفقین سپارد و ویلهلم دوم را با سایر سردارانی که دشمنان مسئول جنك میشمردند درمحاکم خاصی محاکمه کنند . درخصوص تسلیم سفاین وطیارات وغیره دولت آلمان چندی ازاجرای مقررات صلح بهانهای گوناگون خودداری کردوحتی ملاحان دسته‌ای ازسفائن آلمانی بفرماندهی **ون روتر**[1] برای اینکه کشتیهای وطن ایشان بدست دشمنان نیفتد ، خودرا باتمام سفائن مزبور غرق کردند . ولی عاقبت دولت آلمان ناگزیر باطاعت مقررات صلح تن داد . محاکمهٔ ویلهلم دوم بواسطهٔ آنکه دولت هلند بتسلیم وی اراضی نشد صورت نگرفت سایر مقصرین رانیز دولت آلمان خود محاکمه وتبرئه کرد .

قرارداد های دیگر

گذشته ازقرارداد ورسای متفقین معاهدات دیگری نیز درباب صلح بادشمنان خود منعقد ساختند که معاهدات **سن ژرمن**[2] (بااطریش دردهم سپتامبر ۱۹۱۹) و**نویی**[3] (با بلغارستان در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹) و**تریانن**[4] (باهنگری درچهارم ژوئن ۱۹۲۰) و **سور**[5] (باعثمانی در ۱۱ اوت ۱۹۲۰) ازآنجمله است .

بموجب معاهدات سن ژرمن و تریانن دولت امپراطوری اطریش تجزیه شد ، از ایالات آلمانی نشین آن‌مملکت دولت جمهوری اطریش پدید آمد که درآغاز امر میخواست بدولت آلمان پیوندد ، ولی متفقین

---

1 - Von Reuter. 2 - Saint . Germain. 3 - Neuilly.
4 - Trianon. 5 - Sévres.

ازلحاظ سیاسی با این امر موافقت نکردند ومخصوصاً مجزاماندن دولتین را ازشرائط معاهده قراردادند . دولت هنگری نیز بایالات مجارنشین محدود شد ودول چکوسلواکی ولهستان و یوگوسلاوی ایالات اسلاو نشین امپراطوری قدیم را میان خود تقسیم کردند . ترانسیلوانی را نیز دولت رومانی وایالات ایستری وترانتن راایطالیا تصاحب کرد .

معاهدات نویی وسورهم موجب تجزیهٔ دولت عثمانی شد . بلغارستان قسمتی ازاراضی خودرا که بادریای اژه مجاور بود ازدست داد وولایات ادرنه وتراس باتمام جزائردریای اژه . غیرازجزیرهٔ **ردس**[1] که ایطالیا تصاحب کرده بود ، بتصرف یونان درآمد . برای دولت ترکیه (عثمانی قدیم) دراروپا بجزبندرقسطنطنیه وحوالی آن ودر آسیا غیرازایالات آناطولی چیزی نماند . حتی درمعاهدهٔ سور مقتضی بندرازمیررا نیزبیونان بخشیده بودند و همین امرموجب ظهورجنگ سختی بین ترکیه ویونان گردید ارمنستان نیزدارای استقلال گشت و سوریه و بین النهرین را دول فرانسه و انگلیس بعنوان قیمومت تصرف کردند ، ولی دولت فرانسه در تعیین حدود سوریه ازشمال با مخالفت دولت جدیدترکیه مواجه شد وپس ازآنکه دوسال باسپاهیان ترك که **مصطفی کمال پاشا** فرمانده ایشان بود جنگید ، عاقبت ناچار بموجب معاهدهٔ آنقره (اکتبر ۱۹۲۱) ازتصرف ارمنستان صغیروسیلیسی چشم پوشید . سرزمین فلسطین نیز با مقررات مخصوصی بدولت انگلیس سپرده شد . مملکت حجازراهم ، چون هنگام جنگ بتحریك انگلستان برضد سلطان عثمانی برخاسته بود ، استقلال عطا کردند .



۱ - Rhodes.

فهرست فصول ومطالب کتاب